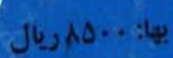


تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم^(عج)

تحقیق از
دکتر جاسم حسین

ترجمہ
دکتر سید محمد تقی آیت اللہی

1-800-4-A-1-1



شایک ۲-۴۴۷-۰۰-۹۶۴

ISBN 964-00-0447-2

اے میرے پیارے دوست! آج اللہ کی
 رحمت کی ایک نئی طرف سے
 تجھے دکھائی دے گا

غیبتِ ائمہؑ از ادھم (عج)

سیاسی سیاحت
 تاریخ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)

تحقیق از
دکتر جاسم حسین

ترجمه
دکتر سید محمد تقی آیت اللهی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران: ۱۳۷۷



تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)

تحقیق: دکتر جاسم حسین

ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی

چاپ اول: ۱۳۶۷

چاپ دوم: ۱۳۷۷

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۷-۲ ISBN 964-00-0447-2

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، خیابان بهارستان پلاک ۴۸۹

فهرست مندرجات

۱۱	در باره کتاب و نویسنده آن
۱۳	سخن مترجم
۱۶	دیاچه

مقدمه و بررسی مآخذ

۱۹	۱. مقدمه
۲۰	۲. بررسی مآخذ
۲۰	۲-۱. کتب در موضوع غیبت
۲۱	۲-۱-۱. کتبی که در موضوع غیبت پیش از ۸۷۴/۲۶۰ نوشته شده
۲۳	۲-۱-۲. کتبی که در موضوع غیبت در سالهای ۳۲۹-۸۷۴/۹۴۱ نگارش یافته اند
۲۴	۲-۱-۳. کتبی که در موضوع غیبت بعد از ۹۴۱/۳۲۹ نوشته شده اند
۲۸	۲-۲. کتب رجال
۲۹	۲-۳. کتب تاریخ عمومی
۳۰	یادداشتها

فصل اول

نقش احادیث در غیبت امام دوازدهم (ع)

۳۳	۱. کاربرد نخستین واژه «مهدی»
۳۷	۲. غیبت قائم مهدی در قرآن
۳۹	۳. احادیث مربوط به امام دوازدهم و غیبت آن حضرت
۳۹	۳-۱. احادیث مربوط به قائم مهدی
۴۱	۳-۲. احادیث اهل منت (اهل حدیث)
۴۲	۳-۳. امام دوازدهم در احادیث زیدیه
۴۴	۳-۴. امام دوازدهم در احادیث امامیه
۴۴	۳-۴-۱. احادیث مربوط به امام دوازدهم
۴۶	۳-۴-۲. نقش سیاسی قائم

فصل دوم

نقش امامان در فعالیتهای مخفی و تأثیر آن بر تکامل تدریجی غیبت

۱. نگرش امام صادق (ع) به نظام سیاسی جدید ۶۲
۲. فعالیتهای امامیه در دوره امام موسی کاظم (ع) (۱۸۳-۱۴۸/۷۹۹-۷۶۵) ۶۵
۳. نگرش امام رضا (ع) نسبت به قیام علویان علیه مأمون ۷۲
۴. گسترش سازمان امامت (وکالت) در زمان امام جواد (ع) ۷۸
۵. دیدگاه عباسیان نسبت به فعالیتهای امام هادی (ع) ۸۱
۶. نتیجه گیری ۸۸
- یادداشتها ۹۰

فصل سوم

دیدگاههای امامیه در رابطه با امام غائب و ولادت آن حضرت

۱. انشعاب در میان هواداران امام حسن عسکری (ع) پس از شهادت آن حضرت ۱۰۱
- ۱-۱. مقدمه ۱۰۱
- ۱-۲. انشعاب اول: واقفه، در مورد امام عسکری (ع) ۱۰۳
- ۱-۳. انشعاب دوم: جعفریه ۱۰۵
- ۱-۴. انشعاب سوم: محمدیه ۱۰۸
- ۱-۵. انشعاب چهارم: قطعیه ۱۰۸
- ۱-۶. انشعاب پنجم: انقطاع امامت ۱۱۱
- ۱-۷. نتیجه گیری ۱۱۲
۲. موضوع ولادت امام دوازدهم ۱۱۳
- ۲-۱. مادر امام دوازدهم ۱۱۴
- ۲-۲. میلاد امام دوازدهم ۱۱۵
۳. دلایل غیبت صغرای امام دوازدهم ۱۲۲
۴. طرح امام عسکری (ع) برای اختفای جانشین خود ۱۲۳
۵. تلاش عباسیان برای دستگیری فرزند امام عسکری (ع) ۱۲۵
- یادداشتها ۱۲۷

فصل چهارم

بازتاب فعالیتهای مخفی امام دوازدهم در اقدامات سفیران آن حضرت

۱. بررسی اجمالی وکالت قبل از امام دوازدهم ۱۳۴
۲. وظائف اصلی وکالت ۱۳۹

۱۴۱	۳. دوره اولیه زندگی عثمان بن سعید
۱۴۳	۴. دوره نخستین سفیر
۱۴۷	۵. جبهه مخالف نخستین سفیر
۱۴۸	۶. وکالت امام در زمان نخستین سفیر
۱۴۹	۱-۶. عراق: مرکز سفارت
۱۵۱	۲-۶. ناحیه دوم: مصر، حجاز و یمن
۱۵۳	۳-۶. ناحیه سوم: آذربایجان و اران
۱۵۳	۴-۶. ناحیه چهارم: قم و دینور
۱۵۳	۵-۶. ناحیه پنجم: ری و خراسان
۱۵۵	۷. وفات نخستین سفیر
۱۵۶	یادداشتها

فصل پنجم

فعالیت‌های مخفی دومین سفیر امام دوازدهم (ع)

۱۶۲	۱. انتصاب ابوجعفر به سمت دومین سفیر
۱۶۳	۱-۱. ابن هلال
۱۶۵	۲-۱. بلالی
۱۶۷	۳-۱. محمد بن نضیر
۱۶۸	۲. فعالیت‌های ابوجعفر، سفیر دوم
۱۶۸	۱-۲. دوران ابوجعفر
۱۷۰	۲-۲. وکلای سفیر دوم در بغداد
۱۷۲	۳-۲. رابطه سفیر دوم با وکلای سایر بلاد
	۳. تأثیر فعالیت‌های انقلابی سایر گروه‌های شیعه بر نگرش عباسیان نسبت
۱۷۵	به امام دوازدهم
۱۸۳	۴. وفات ابوجعفر
۱۸۳	یادداشتها

فصل ششم

دوران نوبختی، سومین سفیر

۱۹۲	۱. فعالیت‌های نوبختی در زمان دومین سفیر
۱۹۳	۲. انتصاب سومین سفیر
۱۹۵	۳. فعالیت‌های ابن روح نوبختی
۲۰۰	۴. سومین سفیر و شلمغانی
۲۰۶	یادداشتها

فصل هفتم

سفیر چهارم و غیبت کبرای امام دوازدهم

- ۲۱۰ ۱. دوران سفیر چهارم (۳۲۹-۳۲۶/۹۴۱-۹۳۷)
- ۲۱۲ ۲. تحلیلی از توقیع سفیر چهارم
- ۲۱۶ ۳. نگرش فضیلاى امامیه نسبت به غیبت کبری
- ۲۲۱ ۴. نگرش عامه امامیه نسبت به غیبت کبری
- ۲۲۴ ۵. کاربرد لقب «مهدی» در مورد امام دوازدهم (ع)
- ۲۲۷ ۶. اثر غیبت کبری بر موقعیت فقهاء امامیه
- ۲۳۲ یادداشتهای
- ۲۳۷ نتیجه گیری
- ۲۴۳ کتابنامه
- ۲۴۳ الف- مآخذ اصلی
- ۲۵۱ ب- مآخذ خارجی
- ۲۵۵ فهرست اختصارات بکاررفته در یادداشتهای و کتابنامه

اهداء

به منتظران راستین امام عصر «ارواحنا لمقدمه الفدا» که راست قامتان جاودانه تاریخند. آنان که ولایت نائب بر حق حضرتش، روح الله را بر جان خود پذیرایند و برای آمادگی ظهور منجی نجات بخش انتهای تاریخ را در جبهه نبرد مقدس اسلام علیه کفر در کشور بقیة الله الاعظم (ع) ممارست می کنند و در این راه شهادت در راه خدا را شائقانه و آگاهانه جویا هستند.

و به برادرزاده شهیدم، سید محمد ناصر آیت اللهی که از خیل همین منتظران راستین بود و در جزیره مجنون با تبسم ملیح خود به پیشگاه معبود شتافت.

مترجم

درباره کتاب و نویسنده آن

پیامبر عالیقدر اسلام حضرت محمد (ص) ظهور مردی از خاندانش موسوم به مهدی (ع) را وعده داد و اعلام داشت که او زمین را از عدالت و مساوات لبریز خواهد کرد، پس از آنکه از ظلم و بی عدالتی پر شده باشد. کتاب قاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم این نظریه را اثبات می کند که آن امام منتظر و موعود، امام دوازدهم شیعیان است که ناچار در پرده غیبت بسر می برد و آن زمان که علائم مندرج در حدیث نبوی آشکار شود ظهور خواهد کرد.

جاسم حسین مطالعه جامعی در زمینه های تاریخی که به غیبت امام منجر شد از زمان امام ششم حضرت صادق (ع) انجام می دهد. او با ذکر کلیه متون مشهور و متقن، شواهد مربوط به غیبت امام دوازدهم را ارائه داده و قائمیت حضرتش را اثبات می کند. این اثر بی تردید از کاملترین آثار مرجع در این موضوع بشمار می آید. جاسم محمد حسین متخصص تاریخ اسلام است. وی تحصیلات خود را در تاریخ خاورمیانه در بصره، بغداد و ادینبورگ بانجام رسانده و دکترای خود را از دانشگاه ادینبورگ اخذ کرده است. و از آن تاریخ در بخش مطالعات اسلامی و خاورمیانه دانشگاه ادینبورگ، دوره تحقیقات فوق دکتری را ادامه می دهد. علاوه بر اثرا حاضر، از نویسنده مقالات تحقیقی دیگری در مجلات البلاغ، مودعین عرب، السیره، نود، المحدث و همداد اسلامیکوس به زبانهای عربی و انگلیسی در کشورهای عراق، انگلستان، لبنان، پاکستان و تانزانیا بطبع رسیده که در زیر به ترجمه عناوین آنان می پردازیم:

۱- بررسی مراسم مذهبی تعزیه از میان شیعیان از دیدگاه تاریخی و جامعه-

۱۲ □ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)

شناسی؛

۲- مبارزات مذهبی در دوران سلطنت الجایتو سلطان مغول؛

۳- یورش تیموریان به عراق و سوریه و تأثیرات سیاسی آن؛

۴- سیاست اصولی و منسجم امامان؛

۵- نقش احادیث مذهبی در غیبت امام دوازدهم؛

۶- تأثیر غیبت کبرای امام دوازدهم بر موقعیت سیاسی و مذهبی فقهای

امامیه؛

۷- بررسی تاریخی پیوندهای مذهبی و سیاسی در خاورمیانه در قرون نهم و دهم

هجری؛

۸- نقش وکالت امامیه با عنایت خاص نسبت به دوران نخستین سفیر.

سخن مترجم

زندگی امامان معصوم شیعه علی‌رغم تفاوت ظاهری که حتی بعضی در آن احساس تناقض کرده‌اند، در مجموع یک حرکت مستمر طولانی است که از سال یازدهم هجری آغاز می‌شود و به سال ۲۶۰ هجری که شروع غیبت صغری است خاتمه می‌یابد، گویا به انسانی می‌ماند که ۲۵۰ سال عمر کرده و در سال یازدهم هجری قدم در راهی نهاده و تا سال ۲۶۰ هجری این‌ره را پیموده است. این بزرگواران در واقع نوری واحدند و بسان یک شخصیت‌اند. تردیدی نیست که هدف و جهت آنها نیز یکی است:

پاک و معصوم و مطهر چون نبی این حقیقت را ندانند هر صبی تمام حرکات و مبارزات این انسان بزرگ و معصوم با این نگرش قابل درک و درخور توجیه است.

بازشناسی زندگی ائمه معصومین بصورت کامل در جامعه‌ی اسروزی که با پیروزی انقلاب اسلامی فرصت طلایی و ارزشمندی را برای محققان و اندیشمندان فراهم ساخته تا هرچه بیشتر در جهت احیاء معارف عالیۀ اسلام و آثار ائمه هدی (ع) بکوشند، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است، بویژه آن که حکام طاغوتی در طی قرون و اعصار مختلف همواره سعی در تحریف و محو و نابودی آن داشته‌اند.

اگر جامعه‌ی ما با ابعاد گوناگون و زوایای زندگی ائمه بزرگوار علیهم‌السلام آشنا شود بی‌شک در نگرشهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، روابط فردی و نظرات اسلامی آنها تغییرات عمده و سازنده‌ای پدیدار خواهد شد. آشنائی با سیرۀ ائمه

معصومین (ع) بخوبی می‌تواند تحولی عظیم و عمیق در زندگی امت اسلامی بوجود آورد و ترجمان حل معضلات آنان شود و جای تردید نیست که در این زمینه به حد کافی و درخور شئون آن بزرگواران تحقیق علمی نشده و اختلاف نظرات بسیار هم وجود دارد که خود دلیل روشنی بر این نکته است، گرچه همت اساتید فن و علمای اسلامی که در این زمینه‌ها تلاش کرده‌اند شایسته تکریم و ستایش است.

راقم این سطور در سال ۱۳۵۹ توفیق ترجمه اثر علمی و تحقیقی دکتر سید حسین محمدجعفری تحت عنوان «تشیع در مسیر تاریخ» را یافت که توسط دفتر نشر و فرهنگ اسلامی به زیور طبع آراسته شد و تاکنون سه بار چاپ شده است. این کتاب تحلیلی برعلل و موجبات پیدایش تشیع و سیر تکوین آن در اسلام می‌باشد و نویسنده این مسئله را تحقیق کرده و کوشیده است تا سیر بسط و تکوین آرمان اسلامی را در قالب تشیع بازسازی کند و آن را ارائه دهد و دیدگاه رهبری دینی، که قدرت خود را مستقیماً از شخص پیامبر می‌گیرد و بنابراین از قداست الهی در همه موارد وجدان بهره‌مند می‌شود، تبیین می‌کند. او پاسخ تشیع را به این آرمان از ریشه‌های موجود در میان اصحاب پیامبر تا زمان امام صادق (ع) پی می‌گیرد. در این زمان، عناصر اساسی تشیع ظاهر شده بودند و شکل می‌گرفتند بگونه‌ای که سرانجام، آئین و احکام تشیع را در چهارچوب وحدت اسلامی بنیان نهادند.

کتاب حاضر مطالعه‌ای تفصیلی را در نهضت شیعه امامیه از زمان امام ششم، حضرت جعفر صادق (ع) تا آخر غیبت صغری امام دوازدهم (ع) انجام داده است که در واقع می‌توان گفت مکمل کتاب قبلی و ادامه آن می‌باشد. آنچه ارائه می‌شود تصویر روشنی از سازمان مخفی و کالت با پیروانی در سراسر جهان اسلام است که با اعتقاد به امامت معصوم بعنوان قطب سازمان، قادر به حفظ تمامیت اسلام از گزند رویدادهای روزگار می‌باشد. این سازمان ناچار مخفیانه به فعالیت خود ادامه می‌داد تا جان ائمه‌علیهم‌السلام را محفوظ دارد و فشارهای حکومت عباسیان را کاهش دهد. علاوه بر آن ائمه‌معصومین علیهم‌السلام با این روش مردم را برای دوران غیبت کبری امام دوازدهم آماده می‌ساختند بطوری که شیعیان به یکباره دچار خلأ رهبری نشده و از مسیر امامت خارج نشوند، لذا بتدریج با چنین

سازماندهی در پرورش آنها همت گماشتند و باعث آمادگی آنها شدند تا در دوران غیبت کبری، تحت رهبری فقهای جامع الشرایط مردم را برای ظهور موفور السرور آن امام همام آماده سازند.

خدای را سپاس که در یک هزار و یک صد و پنجاه و دومین سال از عمر مبارک قائم آل محمد (ص) توفیق ترجمه این اثر بسیار ارزشمند علمی و تحقیقی که تاریخ سیاسی غیبت آن امام بزرگوار را بیان می دارد به این ناچیز عطا فرمود. پیش از مطالعه، نظر خوانندگان گرامی را به نکات زیر جلب می کنم:

۱- سالهای وقوع حوادث و رویدادهای تاریخی مندرج در این اثر به سال هجری قمری سمت راست ممیز و سالهای میلادی منطبق بر آن در سمت چپ درج شده است.

۲- التزام مترجم به حفظ امانت و عدم دخل و تصرف در مطالب گاه سلامت و روانی ترجمه را تحت الشعاع قرار داده است و نیز به همین جهت از هرگونه اظهار نظر حتی بصورت توضیح و پاورقی خودداری شده است، لذا مؤلف محترم خود پاسخگوی انتقادات محققان صاحب دل خواهد بود. با این همه هرگونه انتقاد و نظر اصلاحی خوانندگان گرامی را ارج نهاده و در رعایت آنها در چاپهای بعدی خود را ملزم می دانم.

ان الله ولي التوفيق

سید محمد تقی آیت اللهی

شیراز اول آبان ماه ۱۳۶۶

برابر با ۲۹ صفر ۱۴۰۸ هجری قمری

دیباچه

جای کمال خوشوقتی است که در این کتاب پژوهشی نو درباره غیبت امام دوازدهم (ع) به علاقه‌مندان تاریخ ادیان تقدیم می‌شود. در حقیقت، نسبت به این موضوع، بویژه در غرب بنحو علمی و تحقیقی عنایت کمی صورت گرفته و بحث پیرامون آن از ژرفنگری برخوردار نبوده است. اثر دکتر حسین، تا حدودی می‌تواند در این رابطه خلأ را پر کند.

نویسنده، با استفاده از مآخذ قدیمی، نادر، و غیرمشهور تشیع مطالعه‌ای تفصیلی را در نهضت شیعه امامیه از زمان امام ششم، حضرت جعفر صادق (ع) تا آخر غیبت صغرای امام دوازدهم (ع) انجام داده است. آنچه ارائه می‌شود تصویر روشنی از سازمان مذهبی مخفی با هواداران و پیروانی در سراسر دنیای اسلام است. این سازمان می‌بایست مخفی بماند و به فعالیت خود ادامه دهد، زیرا پیوسته تحت شکنجه و آزار و زجر زمامداران قرار می‌گرفت.

نیروی عظیمی که نهضت را متحد می‌ساخت و دکتر حسین به شرح آن می‌پردازد، اعتقادی بود که به امامت بعنوان نهاد مرکزی که قادر به حفظ تمامیت اسلام است وجود داشت. امامت ابزاری است که بوسیله آن عدالت و مساوات سرانجام در جهان حاکمیت خواهد یافت. دکتر حسین به ذکر احادیثی که درباره مهدی (ع) از دیرباز در میان شیعیان رایج بوده می‌پردازد. وی همچنین این نکته را مشخص می‌سازد که گرچه حیرتی در مورد اینکه کدام امام، حضرت مهدی (ع) است در بین شیعیان وجود داشته، لکن در میان احادیث موجود دلالتی وجود دارد

که او امام دوازدهم و آخرین امامان است که این موضوع حتی در متون اهل سنت نیز دیده می شود.

در این کتاب برای نخستین بار در زبان انگلیسی، وجود امام دوازدهم بطور کامل اثبات شده است و مباحث تفصیلی آن بسیار دلشینتر از موضوعات سطحی است که دانشمندان غربی بیان داشته اند و این امر ناشی از مطالعه جامع و همه جانبه نویسنده کتاب می باشد.

غیبت کبرای امام دوازدهم جنبه اعتقاد دینی دارد و همچون دیگر اعتقادات مهم مذهبی، موضوعی نیست که دانشمندان قادر به اثبات یا نفی آن باشند، در عین حال بخاطر واقعیت درونی و مذهبی آن هیچکس قادر به نفی آن نخواهد بود. دلیل این اعتقاد قلبی همان است که این آئین قادر بوده تا میلیونها مسلمان شیعه را شیفته خود ساخته و ایمان آنها را علی رغم همه آزارها و شکنجه هایی که در طول تاریخ اسلام بر این جامعه وارد می آمده استوار بدارد.

اثر علمی بسیار دقیق و موشکافانه دکتر حسین، تحسین همه علاقه مندان به تاریخ تکوین اسلام و تشیع را برخواهد انگیزخت. تلاش خستگی ناپذیر دبیرخانه «ائتلاف محمدی» در تهیه و نشر این اثر علمی شایسته تقدیر است.

آی. ک. ا. هوارد

بخش مطالعات اسلامی

دانشگاه ادینبورگ

مقدمه و بررسی مآخذ

۱. مقدمه

محمد بن حسن عسکری (ع) امام دوازدهم «امامیه» یا «شیعیان دوازده امامی (اثنی عشری)» است. این فرقه پس از فرقه تسنن از بزرگترین فرق اسلامی می باشد. آن حضرت در سال ۲۵۶ هجری / ۸۶۹ میلادی چشم به جهان گشود. چهار سال بعد، پس از رحلت امام عسکری (ع)، امام دوازدهم، بنا به احتیاط از تیررس چشمان کارگزاران خلفای عباسی پنهان شد. پناهگاهش فقط برای معدودی از پیروانش آشکار بود. تا سال ۹۴۱/۳۲۹ چهار نفر از دستیاران نزدیک پدرش متوالیاً رابط بین آن امام و پیروانش بودند. امامیه این دوره را دوران غیبت صغری امام دوازدهم می دانند. در این دوره چهار نفر سفیر، مستقیماً فعالیت های مذهبی - سیاسی مخفی تشیع را سرپرستی می کردند.

آخرین سفیر در بستر مرگ خود در سال ۹۴۱/۳۲۹ اعلام کرد که امام دوازدهم تصمیم گرفته اند هیچکس را پس از وی بعنوان سفیر منصوب نکنند و به دوران غیبت کبری وارد شده اند. امامیه این اعلام را آغاز غیبت دوم امام دوازدهم می دانند، که تا حال حاضر نیز ادامه دارد.

از اینرو مجموعه امامان در عدد دوازده متوقف شد. به همین جهت امامیه معتقدند که امام دوازدهم قائم است، (قیام کننده) و قیام او را پیامبر (ص) وعده کرده است. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که یکی از اعقاب دختر والا - گهرشان فاطمه (ع)، با شمشیر قیام خواهد کرد و دنیا را از عدل و داد و مساوات

مشحون خواهد ساخت. به همین دلیل، شیعیان معتقدند که آن حضرت هنوز زنده است، لکن تا زمان قیام که در آینده‌ای نامعلوم صورت خواهد گرفت همچنان در پس پرده غیبت بسر خواهند برد.

از نیمه اول قرن چهارم / دهم، بسیاری از علماء، غیبت آن حضرت را مطلقاً از دیدگاه اعتقادی بررسی کرده‌اند، در حالی که بنظر می‌رسد این رویداد جنبه تاریخی نیز داشته باشد. با توجه به اینکه بخاطر ارتباط نزدیک بین غیبت و امامت یا رهبری توأم سیاسی و دینی، این موضوع در مباحث کلامی شیعه جای می‌گیرد، و بتدریج جنبه‌های تاریخی آن نادیده انگاشته می‌شود. از اینرو، دانشمندان اخیر همچون ایگناز گلدزیهر^۱، مارگولیو^۲، اسناوک هورگرونج^۳ و دارمسترر^۴ برآن تلاش دارند که غیبت امام دوازدهم را بعنوان پدیده‌ای اعتقادی مطالعه کنند و بکوشند تا منشأهای پیش از اسلام آن را دنبال نمایند.

تحقیق حاضر کوششی است تا زمینه‌های تاریخی و محیطی غیبت امام دوازدهم را بررسی کند. آرزوی امامیه این بوده تا قدرت سیاسی را تحت زعامت امامی که قائم بالسیف (قیام باشمشیر) باشد بدست آورند. مطالعه حاضر می‌کوشد تا نقش این آمال را در غیبت آن حضرت بررسی کند و بعلاوه نشو و ارتقاء و تکوین نهاد مسخفی امامت (وکالت) را ریشه‌یابی کرده و تأثیر آن را در زمان غیبت صغری امام دوازدهم بررسی نماید.

بررسی مآخذ اصلی این مطالعه بگونه‌ای که دیدگاه هریک را بتوان درک کرد ضروری است و به همین نحو اطلاعاتی را که هریک بدست می‌دهد مورد ارزشیابی قرار می‌دهیم.

۲. بررسی مآخذ

۲-۱. کتب در موضوع غیبت

در واقع در تاریخ امامت این عقیده کهن وجود دارد که امامی از نسل

1. Ignaz Goldziher

2. Margoliouth

3. Snouk Hurgronje

4. Darmesterer

پیامبر(ص) غیبت کرده تا برای روز قیام تدارك بیند و دنیا را از عدل و داد پر کند و او «قائم‌مهدی» است. غیبت بعنوان نشانی از قائم‌مهدی حقیقی تلقی می‌شود، و قبل و بعد از غیبت امام دوازدهم در سال ۸۷۴/۲۶۰ مورد بحث قرار گرفته است. بسیاری از نویسندگان شیعه احادیثی منسوب به پیامبر و امامان را درباره این موضوع گردآوری کرده‌اند. این احادیث را بسیاری از گروه‌های شیعه بمنظور پشتیبانی از ادعاهای رهبران‌شان، که در بلندپروازیها و قدرت‌طلبیهای خود عنوان قائم‌مهدی را گرفته‌اند، بکار برده‌اند. پیش از سال ۸۷۴/۲۶۰ این عنوان را حتی بعضی از امامیه بعنوان دلیلی براینکه یکی از امامان از دنیارفته آنها در واقع قائم‌مهدی بوده است بکار برده‌اند. مآلاً همان احادیث را شیعیان اثنی‌عشری برای تأیید این عقیده که امام دوازدهم قائم‌مهدی است بکار گرفته‌اند. آثار در موضوع غیبت را از نظر تاریخ نگارش آن به سه گروه می‌توان تقسیم کرد.

۱-۱-۲. کتبی که در موضوع غیبت قبل از ۸۷۴/۲۶۰ نوشته شده

علمای امامیه در حدود چهارصد کتاب (الاصول الاربعه) در طول زندگی یازده امام نوشته‌اند. بعضی از این آثار با نقل احادیثی از پیامبر و امامان، در موضوع غیبت امام مهدی بحث می‌کنند. در عین حال، این احادیث، هرگز، نامی از آن امام به میان نیاورده و زمان شروع غیبت او را مشخص نمی‌کنند. ابهام موجود در احادیث مذکور بسیاری از شیعیان را تشجیع کرده تا آنان را در مورد امامان مختلف بکار برند. از این رو، فرقه واقفه، اسام موسی کاظم امام هفتم را امام غائب دانسته‌اند در حالیکه امامیه، قطبیه و زیدیه جارودیه [۱] امام دوازدهم را امام غائب می‌دانند، ولی نام او را مشخص نکرده‌اند. با وجودی که اکثریت عظیمی از این آثار قدیمی باقی نمانده‌اند، بنظر می‌رسد نویسندگان اسلامی در قرون چهارم و پنجم هجری سببی آثار خود را در موضوع غیبت براین نوشتارهای قدیمی قرار داده باشند. آثار زیر نمونه‌هایی از دیدگاه‌های واقفیه، زیدیه، و امامیه را در موضوع غیبت ارائه می‌دهد.

اول-واقفه: ۱. انماطی ابراهیم بن صالح کوفی، یکی از اصحاب امام پنجم، محمد

باقر (ع) (شهادت ۷۳۲/۱۱۴) بود. وی کتابی تحت عنوان الغیبه نوشت که دیدگاه

واقفیه را ارائه می دهد، گرچه سایر علماء مانند احمد بن علی بن نوح (متوفی پیش از ۱۰۳۱/۴۲۳) و طوسی اطلاعات او را در حمایت از دیدگاه امامیه [۲] بکار برده اند. ۲. طائی طاطاری، علی بن حسن، صحابی امام هفتم، موسی کاظم (ع) (شهادت ۷۹۹/۱۸۳) بود، که او را امام غائب نامید. وی در دفاع از نظریه خود کتاب الغیبه را نوشت، که چهارچوب آثار بعدی نویسندگان واقفیه نظیر ابن سماعه (متوفی ۸۷۷/۲۶۳) در این باب شد. [۳]

۳. حسن بن محمد بن سماعه، کتابی در موضوع غیبت تنظیم کرد، که قدم جای پای معلم واقفی خود طائی طاطاری [۴] نهاد. در عین حال، آن دسته از علمای امامیه که در دوران غیبت صغری ۳۲۹-۲۶۰/۱-۹۴۰-۸۷۴ می زیستند، نظیر حسن صفار (متوفی ۹۰۴/۲۹۲) و کلینی (متوفی ۳۲۹/۹۴۰) اطلاعات او را بمنظور جانبداری از این نظریه که امام غائب، هفتمین امام نبوده بلکه امام دوازدهم است [۵] بکار برده اند.

دوم- زیدیه: ابوسعید عباد بن یعقوب رواجینی عصفری (متوفی ۸۶۴/۲۵۰) یکی از علمای شیعه بود که فرقه زیدیه جارودیه را رهبری می کرد. وی کتابی از احادیث را گردآوری کرد و آن را کتاب ابوسعید عصفری عنوان نهاد. اهمیت کتاب به این نکته است که نویسنده حدیثی مربوط به غیبت را حداقل ده سال پیش از رویداد آن ذکر می کند. وی همچنین احادیث دیگری را می آورد که بر تعداد امامان و ختم آن به امام دوازدهم اشاره دارد و او را قائم می داند. با وجود این، برعکس امامیه اسامی امامان دوازده گانه را ذکر نمی کند.

اثر عصفری با آثار سلیم بن قیس (متوفی ۹۰-۷۰۷/۸۰-۶۹۹) و حسن بن-محبوب سراد (متوفی ۸۳۸/۲۴۴) را علمای امامیه مانند کلینی (متوفی ۹۴۱/۳۲۹)، نعمانی (متوفی ۹۷۰/۳۶۰) و صدوق (متوفی ۹۹۱/۳۸۰) برای اثبات وجود امام دوازدهم و آثار غیبت او در مقیاس وسیعی استفاده کرده اند.

سوم- امامیه: ۱. علی بن مهزیار اهوازی دستیار نزدیک امام نهم بود. امام جواد او را بعنوان نماینده خود در اهواز منصوب کرد و در دوران امامت امام دهم هادی (ع) همچنان این وظیفه را عهده دار بود. وی دو کتاب با عناوین کتاب-الملاحم و کتاب المقائم را نوشت، که هر دو غیبت امام و قیام او را با شمشیر [۶] مورد

بحث قرار می‌دهند. از اینرو، بین سالهای ۸۷۴/۲۶ و ۹۴۰/۳۲۹ دو پسرش ابراهیم و محمد نمایندگان مسئول امام دوازدهم در اهواز شدند. کلینی و صدوق به‌استناد نوشته آنها، اطلاعات مهمی را درباره روشهای ارتباطی مورد استفاده در فعالیت‌های مخفی امامیه بدست می‌دهند.

۲. حسن بن محبوب سراد (متوفی ۸۳۸/۲۲۴) در اثر خود در موضوع غیبت باعنوان المشیخه، چندین حکایت را که اغلب به امامان منسوب است ثبت می‌کند. این اثر از بین رفته است ولی نقل قولهایی از آن در مآخذ موجود امامیه در دست است.

۳. فضل بن شاذان نيسابوری (متوفی ۸۷۳/۲۶۰) یکی از علمای معروف امامیه بود که مورد احترام و تکریم امام یازدهم قرار داشت. وی کتابی تحت عنوان الغیبه [۷] گردآوری کرد، ولی بنظر می‌رسد اکثر مطالب آن از اثر حسن بن محبوب نقل شده باشد [۸]. چون فضل دو ماه قبل از رحلت امام یازدهم در سال ۸۷۴/۲۶ درگذشته است، اهمیت اثر او در احادیثی که نقل می‌کند و امام دوازدهم را قائم می‌داند نهفته شده است. بسیاری از نویسندگان بعدی همچون طوسی در اثر خود تحت عنوان الغیبه بر اثر فضل تکیه کرده‌اند. بهاء الدین تیلی (متوفی ۱۳۸۸/۷۹۰) نیز اثری تحت عنوان الغیبه با تلخیص اثر فضل [۹] گردآوری کرده است. علی‌رغم آنکه اصل اثر فضل از بین رفته است، لکن بنظر می‌رسد آثار کفایة المهدی فی معرفة المهدی نوشته میرلوحی (متوفی قرن دوازدهم/ قرن هجدهم) و کشف الاستاد میرزا حسین نوری (متوفی ۱۳۲۰/۱۹۰۲) رونویسی این اثر باشند [۱۰]، بنابراین استفاده از این آثار برای اهداف حاضر مناسب بنظر نمی‌رسد.

۲-۱-۲- کتبی که در موضوع غیبت در سال‌های ۳۲۹-۲۶۰/۹۴۱-۸۷۴

نگارش یافته‌اند

در طول دوره غیبت صغری (۳۲۹-۳۶۰/۹۴۱-۸۷۴) اکثر کتب دیدگاه‌های مختلفی را در موضوع غیبت ارائه داده‌اند. این آثار غالباً مجموعه حکایاتی است که برهبنای آثار قبل از سال ۸۷۴/۲۶ نگارش یافته است. نویسندگان این آثار از فقها یا مبلغینی هستند که در فعالیت‌های مخفی نهاد امامت که توسط شخص امام دوازدهم رهبری می‌شد شرکت داشته‌اند. از اینرو، اطلاعات مهمی را ثبت

کرده‌اند که نمی‌توان آنها را در کتب تاریخ گردآوری شده آن ایام، یافت.

در سال ۸۷۶/۲۶۲، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی (متوفی ۸۹۹/۲۸۶) مدعی نیابت امام دوازدهم در بغداد شد [۱۱]. وی کتابی در باب غیبت نوشت که دیدگاه غلات را منعکس می‌کند. پس از آن نعمانی (متوفی ۹۷۰/۳۶۰) اطلاعات نهاوندی را در کتاب معروف خود الفیه [۱۲] بصورت گسترده‌ای درآورد.

عبدالله بن جعفر حمیری (متوفی بعد از ۹۳۵/۲۰۵) کتابی تحت عنوان الفیه والحریره نوشت. اهمیت اثر او در این نکته نهفته شده که وی یکی از دستیاران نزدیک امام دهم و امام یازدهم بود و پس از آن کارگزار نواب اول و دوم (سفیر) امام دوازدهم شد. متأسفانه این اثر و نیز کتاب الامامة والتهيرة من الحریره ابن بابویه (متوفی ۹۴۰/۳۲۹) از بین رفته‌اند. در عین حال، صدوق (متوفی ۹۹۱/۳۸۲)، فرزند وی و شیخ طوسی (متوفی ۱۰۶۷/۴۶۰) از این آثار بهره‌ر وافی برده‌اند.

کلینی (متوفی ۹۴۰/۳۲۹) بخش عظیمی از کتاب کافی را تحت عنوان الحجة به مسئله غیبت اختصاص داده است. وی این مطالعه را با تکیه بر اطلاعات مهمی در وضعیت کلی امامت بین سالهای ۳۲۹-۹۴۰/۲۶۰-۸۷۴ با تأکید خاص بر نقش سفرای امام در این دوران انجام می‌دهد. کلینی احادیثی منسوب به امامان را درباره غیبت امام دوازدهم ثبت می‌کند. او این اطلاعات را از نویسندگان قدیمی واقفیه و امامیه همچون حسن بن محبوب (متوفی ۸۳۸/۲۲۴)، عبدالله بن یعقوب عصفری (متوفی ۸۶۴/۲۵۰) و حسن بن سماعه (متوفی ۸۷۷/۲۶۳) روایت می‌کند. بعلاوه وکلای امام دوازدهم مآخذ اصلی اطلاعات او در فعالیت‌های زیرزمینی امامیه بوده‌اند.

۳-۱-۲. کتبی که موضوع غیبت بعد از ۹۴۱/۳۲۹ نوشته شده‌اند

رویداد غیبت کبری در سال ۹۴۱/۳۲۹ غباری از حیرت را در میان امامیه بوجود آورد. بنابراین، چندین اثر انشاء شد تا غیبت امام دوازدهم را توجیه نموده و به تبیین دلائل طولانی شدن آن بپردازد. پنج اثر این دوره را می‌توان اساس عقاید بعدی امامیه در موضوع غیبت دانست. چون این مآخذ اصلی بنحو گسترده‌ای در کتاب حاضر بکار می‌رود، ارزشیابی تفصیلی محتوای آن ارزشمند خواهد بود.

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم بن جعفر معروف به ابن ابی زینب، از اهالی شهر نعمانیه، یکی از قریه‌های واسط بود. وی به بغداد هجرت کرد و در آنجا نقل حدیث را تحت سرپرستی کلینی (متوفی ۳۲۹/۹۴۰) و ابن عقده (متوفی ۳۳۳/۹۴۴) آموخت. او سپس به سوریه رفت و در حدود سال ۳۶۰/۹۷۰ در آنجا درگذشت.

چون پس از رحلت امام یازدهم حضرت عسکری (ع) در سال ۲۶۰/۸۷۴ در میان شیعیان هاله‌ای از حیرت و شگفتی مشهود بود، نعمانی کتابی تحت عنوان الغیبه نوشت. وی کوشید تا ضرورت غیبت امام دوازدهم را با روایت احادیثی از پیامبر (ص) و ائمه (ع) که غیبت آن بزرگوار را پیش‌بینی کرده‌اند اثبات کند. او اکثر اطلاعات خود را از نویسندگان قدیمی که در این باره کتاب نوشته‌اند، بدون در نظر گرفتن دیدگاه‌های عقیدتی و آئینی ایشان کسب نمود. در میان این نویسندگان قدیمی حسن بن محبوب امامی (متوفی ۲۲۴/۸۳۸)، فضل بن شاذان، امامی (متوفی ۲۶۰/۸۷۳)، حسن بن سماعه، واقفی (متوفی ۲۶۳/۸۷۷)، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، غالی (متوفی ۲۸۶/۸۹۹)، کلینی، امامی (متوفی ۳۲۹/۹۴۰)، ابن عقده، فقیه مشهور زیدی (متوفی ۳۳۳/۹۴۴)، و مسعودی (متوفی ۳۴۵/۹۵۶) دیده می‌شوند [۱۳]. سهم ارزنده نعمانی در این است که پس از مسعودی (متوفی ۳۴۵/۹۵۶) نخستین کسی بود که تفسیر احادیث منسوب به ائمه را از کلینی گردآوری کرد. احادیث مذکور برای این مهم دلالت دارد که قائم دو غیبت در پی خواهد داشت. نخستین غیبت او کوتاه و غیبت بعدی او طولانی است. نعمانی این نکته را بیان می‌دارد که نخستین غیبت دوران چهار نایب امام دوازدهم است، که از سال ۲۶۰/۸۷۴ آغاز و تا سال ۳۲۹/۹۴۰ ادامه داشته است، و غیبت دوم پس از رحلت چهارمین سفیر در سال ۳۲۹/۹۴۱ آغاز می‌شود [۱۴]. برخی از نکات و بیانگر این واقعیت است که چگونه غیبت کامل امام دوازدهم، امامیه را در حالت حیرت فرو برد و موجب شد تا کاهش عظیمی در تعداد آنان صورت گیرد. تفسیر او اساس آثار بعدی امامیه در این موضوع قرار می‌گیرد.

۲. محمد بن علی بن بابویه، معروف به صدوق (متوفی ۳۸۱/۹۹۱)، کتابی در مسئله غیبت تحت عنوان کمال الدین و تمام النعمه نوشت. محتوای کتاب ارزشمند بوده زیرا صدوق بر مآخذ اصلی شیعه (الاصول) که قبل از سال ۲۶۰/۸۷۴ گردآوری

شده تکیه دارد [۱۵]. از اینرو، درمی یابیم که وی اغلب، خواننده را به نویسندگانی چون حسن بن محبوب، فضل بن شاذان، حسن بن سماعه، صفار، حمیری، و ابن بابویه؛ پدر خود [۱۶]، که رابطه نزدیکی با سومین و چهارمین سفیر امام دوازدهم داشته است ارجاع می دهد. صدوق بخاطر آنکه پدرش از فقهای عالقدر و وکیل امام در قم بوده توانست اطلاعات موثقی را درباره ارتباطات پنهانی بین وکلا و امام بوسیله چهارسفیر ارائه دهد. درعین حال، مطالعه سلسله روایات (اسناد) بعضی از روایات او درباره تولد امام دوازدهم این نکته را می رساند که صدوق اطلاعات خود را از غلاتی چون محمد بن بحر دریافت داشته است. بالنتیجه، باید در بکارگیری این روایات دقت کافی مبذول داشت.

۳. محمد بن محمد بن نعمان، معروف به مفید (متوفی ۴۱۳/۱۰۲۲) وی مرجع تقلید شیعیان امامیه بود. در این زمان بود که تعمق در مباحث کلامی غیبت آغاز شد. بنابراین، وی پنج مقاله را در دفاع از غیبت امام دوازدهم نوشت و اثر جداگانه ای را تحت عنوان *الفصول العشرة فی الغیبه* گردآوری کرد. علی رغم شیوه جزمی این اثر، اطلاعات ارزشمندی را درباره شرایط تاریخی که بر زندگی پنهانی امام دوازدهم قبل از سال ۲۶۰/۸۷۴ احاطه یافته بود بدست می دهد. مفید نیز تصویری مشابه نویختی و سعدقی را از پانزده دیدگاه مختلفی که در میان امامیه پس از سال ۲۶۰/۸۷۴ رسوخ نموده بود ارائه می کند. او شواهدی درمورد از بین رفتن پانزده گروه، تا سال ۳۷۳/۹۸۳، می آورد بجز شیعیان دوازده امامی که معتقدند رهبرشان امام دوازدهم است و در پرده غیبت بسر می برد.

مفید در کتاب *ادشاد* خود روش کلینی و نعمانی را در نقل حدیث دنبال می کند. وی قبل از هرچیز وجود امام دوازدهم را اثبات می نماید و سپس طولانی بودن عمر آن حضرت را که از طول عمر اشخاص معمولی فراتر رفته را توجیه می کند.

۴. پس از مفید دو شاگرد برجسته اش به نامهای علی بن حسین معروف به مرتضی (متوفی ۴۳۶/۱۰۴۴)، و محمد بن علی کراجکی (متوفی ۴۴۹/۱۰۵۷)، روش استدلالی را در رساله های خود درباره طول عمر امام غائب دنبال کردند. این شیوه در مقاله بجامانده از مرتضی که در سال ۱۹۵۵ در بغداد تحت عنوان *مسئله*

وجيزة فی الغيبة بچاپ رسیده و توسط ساشدینا^۱ به انگلیسی ترجمه شده، بوضوح دیده می شود [۱۷]. در سال ۱۳۵۰/۴۲۷ کراچکی اثری تحت عنوان البرهان علی صحة طول عمر الامام صاحب الزمان گردآوری کرد، که در آن اسامی بسیاری از افراد را ذکر می کند که سن آنها بالاتر از طول عمر افراد عادی بوده است. هدف او، همچون صدوق و مفید، این بود که ثابت کند طول عمر امام دوازدهم در دوران غیبت پدیده ای خارق العاده نبوده است. روش جزئی این دو اثر فاقد هرگونه اطلاعات تاریخی مربوط به برنامه واقعی امام دوازدهم در سالهای بین ۳۲۹-۹۴۱/۲۶۰-۸۷۴ می باشد.

۵. عالم معروف شیعه محمد بن حسن طوسی (متوفی ۱۰۶۷/۴۶۰) مسئله غیبت امام دوازدهم را در آثار جزئی خود بکار می برد. ولی مهمترین آنها کتاب الغيبة می باشد، که در آن هم با استفاده از احادیث و هم استدلال عقلی ثابت می کند که امام دوازدهم قائم مهدی است که باید در پرده غیبت بسر برد. وی با تکذیب ادعای دیگر شیعیان که علی بن ابی طالب (ع) (شهادت ۶۶۱/۴۱)، ابن حنفیه (متوفی ۷۰۳/۸۴)، اسام صادق (ع) (شهادت ۷۶۵/۱۴۸)، محمد بن اسماعیل، و امام موسی کاظم (ع) (شهادت ۷۹۹/۱۸۳) را قائم می دانستند و معتقد بودند که در اختفاء زندگی می کنند اظهار نظر می کند که احادیث مربوط به غیبت به زمان علی (ع) برمی گردد.

طوسی اطلاعات تاریخی موثق را در مورد فعالیتهای مخفی چهار نماینده امام دوازدهم با نقل از کتاب مفقود شده ای تحت عنوان اخبار الموکلاء الادبیه نوشته احمد بن نوح بصری بدست می دهد. اثر شیخ طوسی مأخذ اصلی نویسندگان بعدی امامیه درباره غیبت امام دوازدهم، بویژه مجلسی (متوفی ۱۱۱۱/۱۶۹۹) در بهاد الانواء شد.

ابوالقاسم بلخی معتزلی یکی از معاصرین کلینی بود که در حدود سال ۳۰۱/۹۱۳ درگذشت. وی معتقد بود که امام یازدهم بدون وارث دنیا را وداع گفته است. او عقاید خود را در کتاب المسترشد بیان داشت که تکذیب و نفی کتساب

الانصاف این قبه می باشد. البته این اثر از بین رفته است. باوجود این، چنانکه نقل- قولهای مضبوط او در کتاب المقتنی [۱۸] نوشته قاضی عبدالجابر (متوفی ۴۱۵/۱۰۲۴) نشان می دهد بنظر می رسد بلخی در رابطه با اطلاعات مربوط به تقسیمات امامیه، بعد از سال ۲۶۰/۸۷۴ بر اطلاعات حسن بن نوبختی (متوفی ۳۱۰/۹۲۲) تکیه کرده باشد.

او همچون اشعری (متوفی ۳۲۴/۹۳۵) درباره امامت بر اطلاعات بلخی تکیه دارد. درحقیقت، تغییر کیش اشعری به گروه اهل حدیث، و بعدتسنن موجب شد که کتب او مآخذ اصلی نویسندگان بعدی سنی همچون بغدادی (متوفی ۴۲۹/۱۰۳۷) در کتابش به نام الفرق بین الفرق [۱۹]، ابن حزم (متوفی ۴۵۶/۱۰۶۳) در اثرش موسوم به الفصل فی الملل والاهواء والنحل، و پس از آن شهرستانی (متوفی ۵۴۸/۱۱۵۳) در کتاب الملل والنحل [۲۰] شود. با وجود این، اطلاعات موجود در آثار بعدی مربوط به اختلافات امامیه پس از رحلت امام عسکری (ع) از اثر بلخی و نوبختی خارج شده است و در مورد وثوق و اعتماد به آن بایستی دقیق بود.

۲-۲. کتب رجال

در میان مآخذ اصلی این تحقیق کتب رجال قرار دارد، که از زندگینامه علمی راویان و گردآورندگان احادیث با تعیین درجه و میزان وثوق هریک و تشخیص اعتبار آنها از گرایشهای اعتقادی و سیاسی بحث می کند.

امامیه چهار کتاب رجال مربوط به محدوده مطالعه حاضر را در قرون ۵-۴/۱۱-۱۰ گردآوری کرده اند.

۱. نخستین کتاب معرفة الناقلین عن الانمة الصادقین می باشد که محمد بن عمر- کشی آن را جمع آوری کرده است. وی اهل کش بود که نزدیک سمرقند قرار دارد. در آنجا تحت تعلیم و تربیت عالم امامیه محمد بن مسعود سمرقندی قرار گرفت و سراسر زندگی خود را در آن شهر سپری نمود. بنا به گفته طوسی، وی در سال ۳۶۸/۹۷۸ درگذشت [۲۱]. کشی اطلاعات خود را از پنجاه و سه نفر راوی نقل کرده، ولی مآخذ اصلی او علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری است [۲۲]، که معاصر با غیبت صغری بوده و رابطه نزدیکی با وکلای امام دوازدهم در خراسان داشته است. ابن قتیبه اطلاعات

مهمی را در رابطه با سیر تکاملی نهاد مخفی امامت (وکالت) پس از امام صادق (ع) (شهادت ۱۴۸/۷۶۵) فراهم می‌آورد و فلسفه قیام گروه‌های واقفیه را پس از امام هفتم (ع) در سال ۱۸۳/۷۹۹ ذکر می‌کند.

اثر کُشی مآخذ مهمی برای علمای بعدی امامیه مانند طوسی (متوفی ۴۶۰/۱۰۶۷) شد. طوسی آن را خلاصه کرد و عنوان *اختیار معرفة الرجال* به آن داد.

۳۰۲. آثار طوسی موسوم به *الفهرست و الرجال*، دو کتاب از چهار کتاب اصلی امامیه در رجال است. وی اسنادهای مختلفی را که موثق هستند ذکر می‌کند و خواننده را قادر می‌سازد تا روابط بین علمای امامیه و وکلای آن را در غیبت صغری کشف کند.

۴. چهارمین اثر رجال‌ی امامیه *فهرست اسماء مصنفی الطیبه* است، که آن را احمد بن علی نجاشی (متوفی ۴۵۰/۱۰۵۸) از اهالی کوفه به رشته تحریر درآورده است. وی تعالیم شیعه را در آنجا فرا گرفت و آنگاه رهسپار بغداد شد. در آنجا با سیدمرتضی (متوفی ۴۳۶/۱۰۴۴) یکی از علمای رهبری‌کننده امامیه همراه گردید.

اقامت او در این دو شهر موجب شد تا با چهل و پنج تن از علمای امامیه که مدارک مربوط به دوران غیبت صغری را در اختیار داشتند تماس برقرار سازد. این مآخذ مراتب مختلف در نهاد امامت را روشن می‌سازد و اطلاعات مفیدی را در آثاری که درباره غیبت قبل و بعد از سال ۲۶۰/۸۷۴ فراهم آمده بدست می‌دهد. برقی (متوفی ۲۷۸/۸۹۱)، در کتاب خود درباره رجال، گزارش ارزشمندی را مربوط به رابطه بین امامان و پیروان آنها بویژه امامان دهم و یازدهم فراهم می‌آورد، زیرا وی معاصر با آنان بوده است.

علی‌رغم آنکه کتاب *میزان الاعتدال* اثر ذهبی (متوفی ۷۴۸/۱۳۴۷) مآخذ بعدی است، لکن گزارشاتی را شامل می‌شود که زمینه غیبت و رابطه آن را باقیام قائم شرح می‌دهد.

۳-۲. کتب تاریخ عمومی

طبری (متوفی ۳۱۰/۹۲۲) در دوران غیبت صغری می‌زیست. اثر او تا دیخ-

المرسل والملوك عاری از هرگونه اطلاعاتی درباره فعالیت‌های نمایندگان امام دوازدهم است که مشعر بر پنهانی بودن فعالیت‌های آنان می‌باشد. در عین حال وی فعالیت‌های مبارزاتی دیگر گروه‌های شیعه مانند قرامطه و اسماعیلیه را تا تشکیل حکومت آنان در سال ۹۰۸/۲۹۶ دنبال می‌کند. وی همچنین کاربرد حدیث نبوی را درباره قائم‌مهدی بوسیله این گروه‌ها در تلاش آنان برای دستیابی به قدرت در طول زمان غیبت صغری پی‌گیری می‌کند.

مسعودی (متوفی ۳۴۶/۹۵۷) در دوره غیبت کبری می‌زیست و اطلاعات مهمی را در رابطه با رفتار خشونت‌آمیز عباسیان نسبت به امامان و پیروان آنها و تأثیر این سیاست را بر وقوع غیبت بدست می‌دهد. این نکات را می‌توان از کتب او موسوم به *مروج الذهب*، *التنبیه والاشراف*، و *اثبات الوصایه* (منسوب به او) دریافت. این‌اثیر در اثر خود *الکامل فی التاریخ* گزارش مفیدی مربوط به شکاف و اختلافات میان وکلای امام دوازدهم و نقش غلات را در ایجاد اختلافات، بویژه شلمغانی برمی‌شمارد. احتمال می‌رود این‌اثیر اطلاعات خود را از یک اثر امامیه تحت‌عنوان *تاریخ الامامیه* نوشته یحیی بن طلی (متوفی ۲۳۰/۱۲۳۲) گرفته باشد. باوجود این، متأسفانه این اثر از بین رفته است.

در مطالعه حاضر بسیاری دیگر از آثار تاریخی و جغرافیایی و نیز کتب حدیث بکار رفته‌اند. قبل از استفاده از هر یک، باهمان روش انتقادی که در اینجا بکار رفت آنان را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

یادداشتها

۱. بنیانگذار این فرقه ابوالجارود زیدبن منذر، صحابی امام پنجم، محمدباقر (ع) بود. پس از قیام زیدبن علی، ابوالجارود از تابعیت امامباقر (ع) خارج شد و ادعای زید را پیشهاد کرده، فرقه جدیدی به نام زیدیة جارودیه را بنیان نهاد. برخی از نمایندگان این فرقه با امامیه اتفاق نظر داشته و معتقدند که تعداد امامان دوازده نفراند ولی دیگران مدعی هستند که عدد آنها سیزده می‌باشد و زید هم در زمره امامان قرار دارد.

۲. احمدبن عباس نجاشی، الرجال، تهران، ص ۱۲ و ۱۹ و محمدبن حسن طوسی، الفهرست، ص ۱۴، مشهد، ۱۹۷۲ و ابن داود حلی، الرجال، تهران، ص ۱۵ و ۴۱۶، ۱۹۶۴.

۳. (جال نجاشی، ص ۱۹۳ یا الفهرست، ص ۷-۲۱۶).
۴. (جال نجاشی، ص ۳-۳۲ یا الفهرست، ص ۸-۹۷).
۵. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی فی علم الدین، ج ۱، ص ۶-۳۳۵، تهران، ۱۳۸۱ و (جال نجاشی، ص ۳۹).
۶. (جال نجاشی، ص ۱۹۱ یا الفهرست، ص ۲۲۶).
۷. (جال نجاشی، ص ۶-۲۳۵).
۸. گلبایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۶۷، تهران.
۹. آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۰۱.
۱۰. آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۶، ص ۸۲ و گلبایگانی، مأخذ مذکور، ص ۴۶۷.
۱۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱-۳۰۰، تهران، ۱۳۹۵.
۱۲. ن. الغیبه، ص ۱۴۳ و ۱۵۶ و ۱۶۳ و ۱۸۵.
۱۳. ن. الغیبه، ص ۶-۸۲ و ۱۰۰.
۱۴. ن. الغیبه، ص ۲-۹۱.
۱۵. کمال، ص ۱۹.
۱۶. کمال، ص ۱۲۷ و ۱۳۳ و ۱۸۷ و ۲۱۱ و ۲۲۲ و ۲۷۴ و ۳۸۱.
17. Sachedina, *A Treatise on Occultation of the Twelfth Imamite Imam*, *Studia Islamica* (Paris, 1978), XLVIII, 117-24.
۱۸. قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید، الامامه، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۱۸۲، قاهره، ۱۹۶۳.
۱۹. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۴ و ۲-۵۱، بیروت، ۱۹۷۳.
۲۰. ابن حزم، علی بن محمد، الفصل فی الملل و الاواء و النحل، ج ۴، ص ۱۸۰ و ۱۸۸، قاهره، ۲۱-۱۳۱۷ و شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۲۸، لندن، ۱۸۶۴.
۲۱. (جال نجاشی، ص ۲۸۸ و ط. (جال، ص ۴۵۸).
۲۲. (جال نجاشی، ص ۱۹۷).

فصل اول

نقش احادیث در غیبت امام دوازدهم (ع)

پس از شهادت امام حسین (ع)، امامان شیعه از امام علی بن حسین (ع) تا امام حسن عسکری (ع) سیاست تقیه را در برابر امویان و عباسیان پیش گرفتند. ولی همه آنها منتظر بودند که تمام مصائبشان سرانجام با ظهور قائم آل محمد (ص) خاتمه یابد، او که با شمشیر قیام خواهد کرد. امامیه آمال خود را بر مبنای تفسیر آیات خاصی از قرآن و نیز احادیثی از پیامبر (ص) درباره نقش سیاسی و مذهبی قائم قرار دادند. بنابراین، بحث پیرامون این آیات و احادیث بمنظور درک تأثیر آن بر نگرش عباسیان به شیعیان و بالنتیجه بازتاب آنها در موضوع غیبت امام دوازدهم امری اساسی خواهد بود.

۱. کاربرد نخستین واژه «مهدی»

واژه مهدی، به معنی کسی است که بوسیله خدا هدایت می شود، صفت مفعولی ریشه هدی به مفهوم «هدایت کردن» می باشد. این اصطلاح دوبار در قرآن در صفت فاعلی با همان ریشه هادی، هدایت کننده، بکار رفته است. در اولین مورد خداوند می فرماید: «البتة خداوند اهل ایمان را به راه راست هدایت فرماید» (حج، آیه ۵۳) و در مورد دوم چنین آمده است: «تنها خدای تو برای هدایت و نصرت و یاریت کفایت می کند» (فرقان، آیه ۳۱). در قرآن اهتدی (او هدایت را برای خود پذیرفت) دقیقاً بصورت مجهول انعکاسی بکار رفته است که

صیغه مفعولی آن مهتدی می باشد. بنابراین انسانی که هدایت الهی می یابد بسادگی به این مهم نمی رسد، بلکه خود، هدایت ربانی [۱] را یا با فطرت و یا با عقل درسی یابد. او با این دو ابزار می تواند علم الهی را کسب کند و در نتیجه او را به عبودیت ذات باری، با پیروی از قوانین الهی در روی زمین رهنمون می سازد. در عین حال، قوانین الهی را نمی توان با این دو مأخذ آگاهی کشف کرد. لذا، در سراسر تاریخ خداوند علم و قوانین خود را به انسانهای هدایت یافته نشان داده است (وحی) تا بشریت را به راه راست رهنمون سازند. این انسانهای هدایت یافته را «پیامبر» می نامند و واجد ارزشهای والائی هستند که آنان را قادر می سازد تا فرامین و دستورات الهی را به مرحله اجرا درآورند و مردم را به دور از هر خطایی رهبری کنند. از اینرو، قرآن آنان را «هداة» (مفرد هادی) می نامد، زیرا با یاری خداوند به راه راست هدایت شده (مهتدون) اند [۲].

واژه مهدی (شخص هدایت شده) همان معنی مهتدی را دارد. در عین حال بعنوان تجلیل در صدر اسلام در مورد افراد خاصی بکار رفته است، از جمله در مورد قائم نیز استعمال شده است. نمونه های فراوانی را می توان یافت که نشان می دهد واژه مهدی در این دو مفهوم بکار رفته اند. بعنوان مثال، حسان بن ثابت (متوفی ۶۷۳/۵۴) واژه مهدی را در قصیده خود برای پیامبر اکرم (ص) بصورت زیر بکار برد:

جزاء علی المهدی أصبح ثاوياً یا خیر من وطأ الحصا لاتبعدی [۳]

افسوس برای مهدی که به خاک رفت!

آه، بهترین انسان روی زمین، دیگر (در بین ما) نیست.

جریر شاعر این واژه را در مورد ابراهیم (ع) [۴] بکار می برد. سنیان اغلب آن را برای چهار خلیفه بعد از پیامبر (ص)، که آنان را خلفاء الراشدون المهدیون، بکار می برند [۵]. سلیمان بن صرد امام حسین (ع) را پس از شهادتش، مهدی بن مهدی [۶] خواند.

بنابه گفته راجکوسکی^۱، ابوالحاق کعب بن ماتئ بن حیسوء حمیری (متوفی

۶۰۴/۳۴) نخستین کسی است که مهدی را در کاربرد اعتقادی آن بعنوان منجی بکاربرده است [۷]. البته ذکر این نکته حائز کمال اهمیت است که خلیفه دوم عمر بن خطاب، قبل از کعب از غیبت سخن رانده است. پس از رحلت پیامبر (ص) در سال ۶۳۲/۱۱، عمر وانمود کرد که محمد (ص) رحلت نکرده بلکه همچون موسی پنهان شده و سرانجام از غیبت باز خواهد گشت. ولی ابوبکر، ادعای عمر را تکذیب کرد و آیه زیر را از قرآن پیادش آورد که نشانگر مرگ پیامبر (ص) می باشد [۸]:

«ای رسول عزیز ما) شخص تو و همه خلق البته به مرگ از دار دنیا خواهید رفت. آنگاه روز قیامت همه در پیشگاه عدل پروردگار خویش دادخواهی می کنند» (زمر، ۳۹، ۱-۳).

مختار، که در سال ۶۸۵/۶۶ در کوفه قیام کرد، پیرو ابن حنفیه (متوفی ۴-۸۱/۳ - ۷۰۰) بود [۹]. وی، بعنوان مدعی اسامت مهدی در مفهوم نجات بخش آن، ابن حنفیه را به این لقب خواند [۱۰]. پس از آن، نام ابن حنفیه با فرقه کیسانیه پیوند خورد. کیسانیه منکر مرگ او شدند و او را مهدی موعود خواندند که در کوه رضوا از دیده ها غائب شده و سرانجام قیام مسلحانه خواهد کرد و بی عدالتی را از بین خواهد برد [۱۱]. عقیده کیسانیه نقش عمده ای در تاریخ سیاسی اسلام در دوران امویان داشت، زیرا تبلیغات عباسیان که موجب سقوط امویان شد، در واقع، از این فرقه منشعب می شود [۱۲]. اشعار کثیر (متوفی ۷۲۳/۱۰۵) و سید حمیری (متوفی ۷۸۹/۱۷۳) بیانگر عقاید کیسانیه است. حمیری نخست پیرو این فرقه بود، لکن گفته می شود که پس از بحث با امام صادق (ع) برای او محرز شد که امام غائب ابن حنفیه نبوده بلکه امام دوازدهم می باشد و از نسل حضرت حسین بن- علی (ع) است و به امامیه گروید [۱۳].

زیدیه نیز واژه مهدی را در مفهوم نجات بخش انتهای تاریخ در مورد رهبران خود که علیه عباسیان قیام مسلحانه کردند همچون محمد نفس زکیه (متوفی ۷۶۲/۱۴۵)، محمد بن جعفر صادق (متوفی ۸۱۸/۲۰۳)، و محمد بن قاسم الطالقان، که در سال ۸۳۴/۲۱۹ [۱۴] ناپدید شد، بکاربردند. ابن طاووس نمونه ای از این

واژه را در میان زیدیه نقل می‌کند [۱۵]. وی روایت خود را از ابراهیم بن عبدالله بن-حسن، برادر نفس زکیه، به شرح زیر می‌آورد. نفس زکیه به امید آنکه خداوند او را مهدی موعود سازد قیام کرد.

«ذكر يحيى بن الحسين الحسنی فی کتاب الامالی باسناده عن طاهر بن-عبید، عن ابراهیم بن عبدالله بن الحسن علیه السلام، انه سئل عن اخيه محمداً هوالمهدي الذي يذكر؟ فقال: ان المهدي عدة من الله تعالى لنبیه صلوات الله عليه وعده ان يجعله من اهله مهدياً لم يسمه بعينه و لم يوقت زمانه وقد قام اخي لله بفريضة عليه في الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فان اراد الله تعالى ان يجعله الذي يذكر، فهو فضل الله يمن به على من يشاء من عباده والافلم يترك اخي فريضة الله عليه لانتظار ميعاد لم يؤمر بانتظاره».

همچنین، بخش عظیمی از گروه شیعه امامیه نیز عنوان مهدی را در مفهوم نجات بخش آن در مورد هریک از امامان شیعه پس از رحلتشان بکار برده‌اند. این مطلب، از ادعاهای ناووسیه، واقفه، و پیروان امام حسن عسکری (ع) روشن می‌شود. پس از شهادت امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ / ۷۶۵ گروه ناووسیه مدعی شدند که او قائم مهدی است که دار فانی را وداع نکرده بلکه غیبت کرده است [۱۶]. گروه واقفه این عنوان را در مورد امام موسی کاظم (ع) (شهادت ۱۸۳ / ۷۹۹) بکار بردند و مرگ او را منکر شدند و این گونه وانمود کردند که او قائم مهدی است و قیام خواهد کرد تا زمین را از عدل و داد برخوردار سازد، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد [۱۷]. عده‌ای دیگر از امامیه معتقد شدند که امام یازدهم حسن عسکری (ع)، قائم مهدی است [۱۸]. آخرین کاربرد این واژه امام دوازدهم (ع) است که بزرگترین امید امامیه در مبارزات آنها برای نیل به عدالت و مساوات می‌باشد. ذکر این نکته حائز اهمیت زیادی است که همه این ادعاهای مربوط به استفاده از واژه مهدی عمدتاً بر اساس احادیث نبوی (ص) قرار دارد و به مجرد آینده اسلام و منجی نجات بخش انتهای تاریخ برمی‌گردد. بنابراین، بحث درباره احادیث نبوی و ائمه اطهار (ع)، بویژه احادیث مربوط به امام دوازدهم، بگونه‌ای

که بتوان بر مبنای آن موضوع غیبت او را درک کرد اصولی بنظر می‌رسد.

۲. غیبت قائم مهدی در قرآن

تفاسیر شیعی قرآن، بسیاری از آیات را بعنوان مظهري از نقش قائم و غیبت او می‌نگرند. از جمله آیه زیر است:

«چنین نیست قسم یاد می‌کنم به ستارگان بازگردنده که به گردش آیند و در مکان خود رخ پنهان کنند» (تکویر، ۶-۱۵).

بنابه بیان امام باقر(ع) آیه مذکور بدین معنی است که امامی در سال ۸۴۷/۲۶۰ در پرده غیبت فرو می‌رود، آنگاه دوباره ناگهان همچون شهاب ثاقبی در شب تار ظاهر می‌شود [۱۹].

ابن فرات، کلینی و صدوق آیه زیر را اینگونه تفسیر می‌کنند: «ای رسول ما باز بگو (به کافران) به دیده تأمل بنگرید که اگر آب که مایه زندگی شماست صبحگاهی همه به زمین فرو رود (جز خدا) کیست که باز آب گوارا برای شما پدید آرد» (ملک، ۳۰).

آنها معتقدند که این آیه استعاره‌ای است بر غیبت امام، که حضور او در میان مردم به آب گوارایی می‌ماند که همه نیازمند آشامیدن آنند [۲۰].

منصور یمان (قرن چهارم هجری) نویسنده اسماعیلی مذهب در این رابطه نظری موافق کلینی دارد و معتقد است که بعضی آیات قرآنی که ظاهراً درباره روز قیامت نازل شده در واقع به ظهور قائم پس از غیبت مربوط می‌شود. بنابه گفته کلینی آیه:

«و آنان که روز قیامت و جزا را تصدیق کنند» (معارج، ۲۶)

به کسانی که به ظهور قائم معتقدند، برمی‌گردد [۲۱]. منصور یمان تفسیری رمزی از آیه دیگر می‌کند:

«و گروهی از مردم منافق گویند ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم

و حال آنکه ایمان نیاورده‌اند. خواهند تا خدای مؤمنان را فریب دهند و حال آنکه فریب ندهند، و این را از سفاکت نمی‌دانند». (البقره، آیه ۹، ۸)

منصور یمان می‌گوید که «یوم الآخر» در این آیه «صاحب الزمان» قائم مهدی است [۲۲]. کلینی بسیاری از آیات قرآنی را با همان شیوه تفسیر می‌کند و آنان را به نقش آینده قائم مهدی ملحق می‌سازد. با این دیدگاه، چون قائم ظهور کند، حکومت سیاسی اهل بیت، یعنی امامان را، با محوکات حکومت‌های جور و نایابر، مستقر خواهد ساخت. این است شرح رمزی کلینی بر آیه زیر:

«و (به امت) بگو که (رسول) حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی (ابدی) است.» [۲۳] (بنی اسرائیل، ۸۱)

شیخ طوسی در تفسیر آیات خاصی از قرآن قدم جای پای کلینی می‌گذارد. بعنوان نمونه آیات زیر را در نظر بگیرید:

«و ما اراده کرده‌ایم که بر آن طایفه ضعیف ذلیل در آن سرزمین منت گذارده و آنها را پیشوایان زمین قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین به آنها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریان‌شان آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند نشان دهیم.» (القصص، آیه ۴، ۵)

به نظر شیخ طوسی آیات فوق تأسیس دولت عدل قائم مهدی را نوید می‌دهد، او که وارث آنچه از پیش در دست بدکرداران بوده است می‌شود [۲۴]. علمای دیگر امامیه به نقل از امام باقر (ع) می‌گویند که وعده الهی برای پیروزی امامی از اهل بیت صریحاً در آیه زیر ذکر شده است:

«و ما بعد از تورات در زبور داود نوشتیم (و در کتب انبیاء سلف وعده دادیم) که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد» [۲۵]. (الانبیاء، ۱۰۵)

امامیه آیات دیگری را به نقش قائم پس از ظهور و قیام آن حضرت تفسیر می‌کنند:

«و خدا به کسانی که از شما بندگان، ایمان آورد و نیکوکار شود وعده فرموده (در ظهور امام زمان) در زمین خلافت بخشد چنانکه اسم صالح پیغمبران سلف، جانشین پیشینیان خود شدند و علاوه بر خلافت، دین پسندیده و مرضی آنان را بر همه ادیان تمکین و تسلط عطا کند و به همه مؤمنان، پس از خوف و اندیشه از دشمنان، ایمنی کامل دهد کسه مرا بسه یگانگی، بی هیچ شائبه‌ی شرک و ریا بپرسند و بعد از آن، هر که کافر شود به حقیقت از فاسقان تبهکار خواهد بود». (نور، ۵۵)

قمی و طوسی می‌گویند که اهل بیت مذکور در این آیه مهدی است زیرا، او در زمان غیبت در حالت واهمه بسر می‌برد و پس از رفع آن ظهور خواهد کرد، و یقیناً پیروز خواهد شد [۲۶].

۳. احادیث مربوط به امام دوازدهم و غیبت آن حضرت

۳-۱. احادیث مربوط به قائم مهدی

در کتب حدیث، روایات زیادی از پیامبر (ص) نقل می‌شود که درباره هویت، خاندان، کنیه و منش مهدی (ع) بحث می‌کند. آنچه از احادیث متعدد نتیجه می‌شود این است که مهدی (ع) از اعقاب پسری فاطمه (ع)، دختر گرامی پیامبر اکرم (ص) [۲۷] بوده، و بویژه از تبار فرزند و الا تبارش حسین (ع) است. رنگ سیمای او شبیه مردم عرب می‌باشد. جسم او مانند اسرائیلیها، نام و کنیه او همانند نام و کنیه پیامبر (ص) است [۲۸]. علاوه بر آن برخی از احادیث این نکته را بیان می‌دارد که پیامبر فرموده‌اند: نام پدر مهدی همانند نام نواده پسری پیامبر، امام-حسن (ع) می‌باشد. در ذیل تعدادی از احادیث نبوی ذکر می‌شود:

الف - ما خاندان عبدالمطلب سروران اهل بهشتیم: من، حمزه، جعفر،

علی (ع)، حسن (ع)، حسین (ع) و مهدی (ع) [۲۹].

ب- مهدی از نسل من است. نام او همانند نام من و کنیه اش مانند کنیه من می باشد. جسم و منش او دقیقاً به من شباهت دارد. او در پرده غیبت بسر خواهد برد و در اثر آن مردم در تحیر و شگفتی خواهند ماند. آنگاه وی همچون ستاره ای ثاقب باز خواهد گشت و دنیا را از عدل و داد پرخواهد نمود چنانکه پیش از آن، از ظلم و بی عدالتی مشحون گشته است [۳۰].

ج- مهدی از عترت من و از پسران فاطمه (س) است. قابل ذکر است که این حدیث را علی بن نفیل متوفی به سال ۷۴۲/۱۲۰ از ام سلمه نقل کرده است [۳۱].
د- ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که فرموده اند: «چگونه خداوند ملتی که آغاز آن من باشم، آخر آن عیسی و در مرکز آن مهدی از خاندان من، را نابود می سازد؟» [۳۲].

ه- نام پدر مهدی همانند نام پسر من حسن است [۳۳].
آنچه اسمن^۱ درباره این احادیث نتیجه گیری می کند نوعی تندروری است. وی می گوید: «تمام این احادیث ضعیف و متناقض اند، بنابراین انتساب آنها به پیامبر اسلام (ص) بسیار مورد تردید می باشد» [۳۴]. زیرا استفاده از کنیه مهدی توسط گروه های متعدد اسلامی، بویژه زیدیه در تلاش خود برای دستیابی به قدرت در دوران بنی امیه نشان می دهد که این احادیث در میان مسلمین آن زمان متداول بوده است. علاوه بر آن، بسیاری از فرق اسلامی، این احادیث را حتی قبل از سقوط امویان در سال ۷۴۹/۱۳۲ نقل کرده اند، و سپس در کتب حدیث جمع آوری شده اند. قدیمترین این کتب کتاب سلیم بن قیس، منسوب به سلیم بن قیس هلالی بوده که بین سالهای ۷۰۸/۸۰-۶۹۹ در گذشته است. وی بسیاری از احادیث نبوی مربوط به مهدی، غیبت و ظهور او را نقل می کند [۳۵]. با عنایت به این دونکته بنظر می رسد قضاوت اسمن تا حدود زیادی عجولانه باشد، بویژه اگر این اصل را در نظر گیریم که احادیث نبوی در رابطه با مهدی توسط بیست و شش نفر از صحابی پیامبر (ص) نقل شده است. سی و هشت نفر از محدثین به نقل از آنان این احادیث را در کتب حدیث خود جمع آوری کرده اند [۳۶].

دلائل و شهود کافی وجود دارد که از صدر اسلام تا کنون این اعتقاد وجود

داشته که پیامبر اکرم (ص) به پیروان خود مردی را از نسل امام حسین (ع) وعده فرموده، که در آینده قیام مسلحانه خواهد کرد و اسلام را از بدعتها پاک خواهد کرد. ولی رقابت سیاسی موجود در میان مسلمین افرادی را تشجیع می کرد تا از این امید بزرگ سوءاستفاده نموده و احادیث نبوی را به نفع خود در تلاش خویش برای کسب قدرت منحرف سازند [۳۷].

احادیث فوق فقط این نکته را خاطرنشان می کند که قائم مهدی از نسل پیامبر است. اما احادیث دیگری منسوب به پیامبر (ص) وجود دارد که بیان می کند مهدی، در واقع، امام دوازدهم می باشد.

درست است که مونتگمری وات* اعتراض دارد که، تا رحلت امام عسکری (ع) در اول ژانویه ۸۷۴ مردم انتظار نداشتند که تعداد امامان به عدد دوازده محدود گشته یا آنکه امام دوازدهم غائب شود. این عقیده از نظریه دوازده امامیه ناشی می شود که بعد از سال ۸۷۴ بوجود آمده است [۳۸].

درعین حال، دلائل متقنی وجود دارد که احادیثی که مدعی هستند قائم (ع) دوازدهمین اعقاب پیامبر (ص) باشد قبل از ۸۷۴ میلادی نشر یافته است. بنابراین، لازم است براین احادیث، که هم زبیده و اهل سنت و هم امامیه نقل کرده اند، نظری بیفکنیم تا مشخص شود که علمای امامیه تاجه میزان آن را در تأیید اعتقادات خود مبنی بر اینکه امام دوازدهم نه تنها از دنیا نرفته بلکه در پرده غیبت بسر می برد، بکار برده اند.

۲-۳. احادیث اهل سنت (اهل حدیث)

کتاب حدیث اهل سنت به نقل سه حدیث نبوی مربوط به دوازده امام که جانشینان پیامبر خواهند بود، می پردازند. این احادیث به اسناد از هفت نفر از صحابی پیامبر به اسامی جابر بن سمره، عبدالله بن مسعود، انس بن مالک، عمر بن خطاب، واثقه بن - اصعق، عبدالله بن عمر و ابوهریره روایت می شود.

الف — جابر بن سمره روایت می کند که خود از پیامبر (ص) شنیده است که

فرموده‌اند: «پس از من دوازده امیر خواهند بود.» سپس آن حضرت سخنی گفتند که من نشنیدم، از اینرو از پدرم که در کنارم نشسته بود سؤال کردم که گفت «همه آنها از قریش خواهند بود» [۳۹].

ب— عمر بن خطاب از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرموده‌اند: «اثنه بعد از من دوازده نفرند، همه آنان از قریش خواهند بود» [۴۰].

ج— عبدالله بن مسعود، در مسجدی واقع در عراق قرآن می‌خواند. جوانی نزد او آمد و از وی درباره اینکه آیا پیامبر (ص) درباره تعداد جانشینانش سخنی گفته، جویا شد. ابن مسعود پاسخ داد «پیامبر ما را از تعداد جانشینانش آگاه کرد که دوازده خلیفه‌اند. تعداد آنان مانند تعداد نقباً بنی اسرائیل می‌باشد» [۴۱].

احادیث مذکور را محدثین نقل کرده‌اند که همگی در این باره موثق هستند. ابن حنبل اولین حدیث را باسی و چهار سند روایت می‌کند که همه آنها مستند به جابر بن سمره بوده‌اند [۴۲]، گرچه تفاوت جزئی در عبارات وجود دارد. بعضی از روایات کلمات امیر و خلیفه را به جای امام بکار برده‌اند. اما این احادیث، که سنیان آن را نقل کرده‌اند، دلالت دارد که جانشینان پیامبر دوازده نفرند؛ لکن هیچیک نشان نمی‌دهد که دوازدهمین آنها در پرده غیبت بسر می‌برد یا آنکه او قائم مهدی است. ولی راویان امامی و زیدی همان احادیث را با عباراتی که دلالت دارد امام دوازدهم قائم مهدی است نقل می‌کنند [۴۳].

۳-۳. امام دوازدهم در احادیث زیدیه

فرقه زیدیه جارودیه، احادیث بسیاری منسوب به حضرت رسول اکرم (ص) و امام باقر (ع) را در رابطه با نقش سیاسی امام دوازدهم روایت می‌کنند. از علمای برجسته آنان در کوفه ابوسعید عباد بن یعقوب رواجینی عصفری (متوفی ۲۵۰/۸۶۴) بود [۴۴]. او کتابی تحت عنوان اخبار المهدی [۴۵] نوشت. ذهبی نقل می‌کند که عباد مبلغی راضی بود و قیام مهدی را در آینده‌ای نزدیک انتظار می‌کشید. او شمشیری را با خود حمل می‌کرد و می‌گفت که آن را برای جنگ در راه مهدی آماده نگه می‌دارد [۴۶]. ذکر این نکته نیز جالب است که او این عقیده را قبل از غیبت امام دوازدهم در سال ۲۶۰/۸۷۴ داشت، زیرا وی در سال ۲۵۰/۸۶۴

درگذشت [۷۷]. وی سه حدیث نبوی را درباره امام دوازدهم روایت می‌کند که در زیر به ذکر دو حدیث از آن میان می‌پردازیم:

الف— این اعتقاد وجود دارد که پیامبر (ص) فرموده‌اند: «از اعقاب من یازده رهبر بوجود می‌آیند که شرافتمند، محدث و صاحب علم خواهند بود. آخرین آنها قائم‌بالحق است که آن را (دنیا را) از عدالت پرخواهد کرد، همچنانکه از ستم پرشده است» [۷۸].

ب— از پیامبر روایت می‌شود که فرموده‌اند: «ای علی، من و تو و یازده فرزندم، محور زمین هستیم، یعنی عماد و کوههای آن. خداوند، زمین را بواسطه ما محفوظ داشته تا مردمش را فرو نکشد. زیرا چون یازدهمین اعقابم (فرزندم) بمیرد دنیا با مردمش بدون هیچگونه اندازی فرو خواهند رفت» [۷۹].

این احادیث و دیگر گفتارها زمینه‌های تاریخی و علائم ظهور قائم‌مهدی را پیش‌بینی می‌کند و برخی از گروه‌های شیعه در مبارزه خود برای دستیابی به قدرت سیاسی آنها را بکار می‌برده‌اند. چنین موضوعی را می‌توان در حوادث قیام عمومی علویان که در ۸۶۴-۵/۲۰۰ رخ داد ملاحظه کرد. در این قیام برخی از شیعیان احادیث نبوی مربوط به علائم ظهور قائم‌مهدی را به زمینه‌های تاریخی محیط بر آن حمل کردند. ابن عقده (متوفی ۹۴۴/۳۳۳) از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند:

«مردی از خاندان پیامبر (ص) در مکه قیام مسلحانه خواهد کرد. در دست او پرچم سفیدی قرار دارد: فرات خشک خواهد شد، و در همان زمان، گروهی از مردم که چشمان کوچکی دارند، از شرق بسوی شما روان خواهند شد و شما را مجبور به ترك خانه‌هایتان خواهند کرد. علاوه بر آن، قبور مردگانتان شکافته شده و حیوانات درنده به خانه‌هایتان حمله‌ور می‌شوند. پس از آن مردی بورچهره جایگاهی را در مکه قرار می‌دهد و از مردم می‌خواهد که به‌علی‌بن-ابی‌طالب (ع) دشنام دهند و مردم بسیاری را می‌کشد، ولی در همان روز به‌قتل خواهد رسید.» [۸۰]

بنابه گفته علی بن حسین بن قاسم خراز (متوفی ۸۶۴/۲۰۰) تمام این علائم

در قیام یحیی بن عمر در سال ۲۵۰/ ۸۶۴ رخ داد. در نتیجه، بعضی از شیعیان بویژه جارودیه، معتقد شدند که رهبر قیام، یحیی بن عمر، خود قائم مهدی [۵۱] بوده است.

۳-۴. امام دوازدهم در احادیث امامیه

وجه امتیاز محدثین امامیه ارسنیان و زیدیان در این موضوع قرار دارد که امامیه مدعی هستند امام دوازدهم که به وجودش در احادیث عامه و زیدیه تصریح و تأکید شده در واقع «محمد» فرزند امام یازدهم حسن عسکری (ع) بوده و او قائم مهدی است. علاوه بر آن، امامیه به تفصیل پیرامون غیبت، نقش سیاسی، علائم ظهور و شرایط سیاسی و اجتماعی که راه را برای ظهور آن حضرت هموار می کند سخن گفته اند.

۱-۴-۳. احادیث مربوط به امام دوازدهم

احادیث نبوی مربوط به دوازده امام که توسط محدثین سنی و زیدی روایت شده نیز بوسیله امامیه هم نقل شده است [۵۲]. آنان احادیث نبوی را در مورد دوازده امام بکار می برند و احادیث امان خود را بر آن می افزایند که بوضوح نشان می دهد جانشین امام یازدهم قائم است. احادیث منسوب به پیامبر (ص) آشکارا نمی گوید که قائم جانشین امام حسن عسکری (ع) است*، درحالی که گفتار ائمه (س) بر این مهم دلالت دارد.

قدیمترین مأخذ حدیث نبوی در مورد امام دوازدهم که محدثین امامیه ثبت کرده اند به اسناد سلیم بن قیس هلالی برمی گردد. وی صحابی پنج امام، امام علی (ع)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، امام علی بن حسین (ع) و امام محمد باقر (ع) بوده و

* لازم به تذکر است مجموع روایاتی که از ائمه (س) قیل از امام صادق (ع) نقل شده اند با صراحت بیان می کنند که اولاً قائم همان مهدی است که زمین را از ظلم و جور پر می کند و ثانیاً او آخرین حلقه از معصومین (س) است ثالثاً فرزند امام حسن عسکری (ع) (امام یازدهم) است رابعاً خروج او بعد از دو غیبت (یکی کوتاه و دیگری طولانی) می باشد خامساً «قائم مهدی» به مفهوم نجات بخش نهایی آن فقط در مورد آخرین امام صادق (ع) بوده و بکار رفته است. خوانندگان محترم برای مزید اطلاع می توانند به باب ۴ و ۵ کتاب منتخب الاشر فی الامام-الثانی عشر (ع)، از لطف الله صافی گلپایگانی تحت عنوان «الائمة ائنا عشر اولهم علی و آخرهم المهدی (ع)» و «الائمة ائنا عشر و آخرهم المهدی (ع)» و نیز کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ج ۹ و ص ۵۳۴، ج ۱۸ و حدیث لوح جابر، ص ۵۲۹، ج ۵ و سایر مجامع روایی مراجعه فرمائید.

در سال ۷۰۱/۹۰ در گذشته است [۵۳]. امامیه اثر او را نخستین مجموعه حدیث شیعه می‌دانند [۵۴]. او احادیث متعددی را در رابطه با دوازده امام و نقش سیاسی آخرین امام بیان می‌دارد. نخستین حدیث آن به راهبی مسیحی منسوب است که علی (ع) را پس از بازگشت از جنگ صفین ملاقات کرد. راهب به علی (ع) عرض می‌کند که در انجیل این نکته را یافته‌ام که جانشینان حضرت محمد (ص) دوازده نفرند؛ آخرین آنها زمین را از عدالت لبریز می‌سازد، و عیسی در نماز به او اقتدا خواهد کرد [۵۵].

سایر روایات سلیم به پیامبر اسلام (ص) منسوب است. مهمترین آنها با اسناد از صحابی آن حضرت به اساسی علی بن ابی طالب (ع)، عبدالله بن جعفر طیار، سلمان فارسی، ابوالهثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، عمار بن یاسر، ابوذر، مقداد و ابویوب نقل می‌شود. اینان روایتی را از پیامبر نقل می‌کنند که آن حضرت اصحاب خود را در غدیر خم گردآورد و به آنان فرمود:

ای مردم! ولایت به علی بن ابی طالب و امضاء خاندانم، اعقاب برادرم علی (ع) اعطا شده است. او نخستین ایشان خواهد بود، و دوپسرش حسن و حسین یکی پس از دیگری جانشین اویند. آنان از قرآن جدا نمی‌شوند تا آنکه بسوی خدا بازگردند [۵۶].

سلیم می‌افزاید که امیرالمؤمنین علی (ع) به او فرموده است: «ای برادر، پسر هلال، مهدی است من محمد است، که زمین را از عدالت و مساوات لبریز خواهد کرد، پس از آنکه با ظلم و بی‌داد پیر شده باشد. من آن کس را که با او بیعت کند می‌شناسم» [۵۷]. سلیم می‌گوید که حسنین (ع) را پس از شهادت پدر بزرگوارشان، امام علی (ع) دیدار کرد و این حدیث را از آن حضرت برای ایشان روایت نمود. آنان تأیید کردند که آن را از شخص پیامبر شنیده‌اند. سلیم می‌افزاید که وی در محضر امام چهارم علی بن حسین (ع) و با حضور امام باقر (ع) از این حدیث سخن گفت، و آنان وثوق آن را مورد تأیید قرار دادند. علاوه بر آن ابان بن علی عیاش نقل می‌کند که وی امام باقر (ع) را در مراسم حج زیارت کرده و حدیث سلیم را یادآوری کرده است. آن حضرت موثق بودن آن را تأیید کرده‌اند [۵۸].

اما مسعودی موثق بودن این حدیث را مورد تردید قرار می‌دهد و مدعی است که روایت مذکور فقط از طریق سلیم نقل شده است [۵۹]. گرچه علمای امامیه مانند کلینی، نعمانی و طوسی [۶۰] حدیث فوق را از سلیم بن قیس روایت کرده‌اند لکن دیگران نیز به نقل آن پرداخته و مورد تأیید نیز قرار گرفته است [۶۱]. بعلاوه، صدوق نیز حدیث بالا را از علی (ع) روایت می‌کند [۶۲]، و حدیث نبوی دیگری را به سند خود از عبدالله بن عباس نقل می‌کند:

«من آقای پیامبرانم و علی آقای امناء من، که دوازده نفرند، نخستین آنها علی، و آخرین آنها قائم است.» [۶۳]

اضافه براین، علمای امامیه احادیث متعددی را منسوب به امامانشان در تأیید این نکته که امام دوازدهم قائم مهدی است روایت می‌کنند [۶۴]. ذکر این نکته از حضرمی (قرن سوم/نهم) مفید بنظر می‌رسد. وی حدیثی نقل می‌کند که در آن لقب قائم را به امامی که قیام مسلحانه کند نام می‌برد [۶۵]. در همان اثنا، بویژه در آثار صفار (متوفی ۹۰۲/۲۹۰) دیگر احادیث نیز لقب مهدی را بکار می‌برند [۶۶]. استفاده از این واژه در میان پیروان امام ^{هم} جواد الائمه (ع) حیرتی را بوجود آورد که بعضی از آنان مطمئن نبودند آیا قائم و مهدی یکی است یا نه*. بنابراین، به روایت صدوق از امام جواد (ع) نقل می‌شود که گفته‌اند: «قائم از ماست و او مهدی می‌باشد، پیروانش در طول غیبت باید منتظر او باشند و او را در هنگام قیام اطاعت کنند و وی سومین نسل از اعقاب من است» [۶۷]. امامیه قرن چهارم/نهم، امام دوازدهم را قائم مهدی می‌نامیدند. شیخ مفید می‌گوید که او را مهدی گفته‌اند زیرا وی مردم را به فقه از یادرفته هدایت می‌کرده است [۶۸].

۲-۴-۳. نقش سیاسی قائم

تاکنون این نکته را خاطرنشان ساختیم که ائمه (س) از علی بن الحسین (ع) به بعد کلاً در برابر امویان و عباسیان سیاست تقیه را پیش گرفتند. بر این اساس آنان بر تبلیغ تعالیم خود تأکید داشتند و منتظر بودند تا آگاهی مذهبی و سیاسی

* با توجه به مجموع احادیثی که از ائمه (س) در دست می‌باشد چنین ابهامی مورد نداشته است.

درمیان مردم نتیجه دهد و زمینه قیام قائم را آماده سازد. نعمانی از امام باقر(ع) روایت می‌کند که آن حضرت یکی از پیروان خود به نام ابوالجارود را نصیحت می‌کرد تا در خانه آرام گیرد، و در فعالیتهای مسلحانه برخی از علویان علیه امویان وارد نشود، چون حکومت اموی عمری طبیعی دارد و لحظه سقوط آن هنوز فرا نرسیده است [۴۹]. او می‌افزاید که هریک از علویان که قبل از قیام قائم علیه‌ظلم طغیان کنند بی‌تردید ناموفق خواهند بود [۷۰]. امام صادق(ع) و امامان بعدی نیز همین سیاست را پیش گرفتند. آنان به پیروان خود دستور می‌دادند که جای ناامیدی را در قلب خود باز نکنند و برای قیام قائم در آینده‌ای نزدیک منتظر باشند [۷۱]. این سیاست موجب شد تا امامیه بتوانند آئین خود را نشر دهند و همزمان با آن در طی سالهای ۲۶-۱۳۲/۸۷۴-۷۴۹ در درون نهاد متشکل سیاسی-مالی و کالت خود را سازمان دهند. محتمل بنظر می‌رسد که این سازمان مخفی خود را برای قیام قائم آماده می‌کرد. چون آنان منتظر قیام [۷۲] بودند و وظائف مهم سیاسی-مذهبی را به دوش می‌کشیدند.

در چندین حدیث آمده است که سیاست تقیه امامان پس از آنکه دو قیام پیروانشان با شکست روبرو شد اتخاذ گردید. بنا به گفته کلینی امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند:

«این امر (یعنی اخفاء احادیث و غوامض اخبار ائمه) پنهان بود تا به دست کیسانیه رسید. آنان آن را در جاده‌ها آشکار ساختند و در میان روستائیان سواد پخش کردند.» [۷۳]

بنا به گفته نعمانی، امامیه دوبار اقدام به قیام مسلحانه کردند، یکی در سال ۶۸۹/۷۰ و دوم در سال ۷۵۸/۱۴۰، ولی پیروانشان با افشاء نام رهبرشان برای دشمنان نقشه‌ها را بر باد دادند [۷۴] و این عمل موجب دستگیری یا قتل امامان شد. در این رابطه گفتگوی بین امام محمد باقر(ع) و یکی از پیروانش به نام عبدالله بن عطاء واسطی روشنگر قضیه است. واسطی به امام عرض می‌کند:

«شما پیروان زیادی در عراق دارید و جز شما هیچکس در خاندانتان شایستگی رهبری را ندارد. پس چرا قیام مسلحانه نمی‌کنید؟ امام

باقر(ع) پاسخ دادند: ای عبدالله، به حرف مردم گوش سده، زیرا هیچیک از ما نبوده که مردم نانش را ببرند و به او بعنوان امام نشان کنند، مگر آنکه بزودی با سرگت اجتناب ناپذیر روبرو شود. بنابراین در جستجوی کسی باش که ولادتش از مردم نهان است، زیرا او همان کسی است که ترتیب این امر را خواهد داد.» [۷۵]

علاوه بر آن از امام صادق(ع) روایت می شود:

«این امر را قرار بود من انجام دهم، ولی خداوند آن را بتأخیر انداخت، او آن را با نسل من آنچنانکه بخواهد انجام خواهد داد.» [۷۶]

این گفتارها نشان می دهد که امامان از نتایج آشکار تعیین تاریخ قیامهای مسلحانه برای تشکیل حکومت نگران بوده اند. از اینرو امامان بعدی آشکارا به پیروانشان نشان ندادند که کدام امام «قائم به شمشیر» خواهد بود. درعین حال شیعیان خود را به اطاعت از راهنمائیهایشان ترغیب کردند [۷۷]. زیرا این امر راه را برای یکی از ائمه که تحت عنوان قائم به قدرت خواهد رسید هموار خواهد کرد.

تعدادی از احادیث نشان می دهد که تأسیس حکومت سیاسی قائم از مسیر طبیعی حوادث اتفاق خواهد افتاد. یکی از احادیث نبوی بیان می دارد که گروهی از مردم از ناحیه شرق فعالیت های پنهانی خود را شروع می کنند و جاده را برای نصب مهدی با ابزارهای نظامی آماده می سازند [۷۸]. مهدی بدون هرگونه معجزه ای برای تأسیس حکومت قیام می کند و با مشکلات و مخالفت های عدیده ای علیه تبلیغ تعالیم خود روبرو خواهد شد، نظیر مخالفتی که قریش با پیامبر کردند [۷۹]. علاوه برآن، وی دست به هیچگونه اقدام نظامی نخواهد زد مگر آنکه حداقل، ۱۰۰۰ هوادار داشته باشد [۸۰].

بنابه بیان امام باقر (ع) هدف اصلی قائم تشکیل حکومت اسلامی است و قوانین اسلامی را آنچنان که بر پیامبر اکرم(ص) نازل شده اجرا درمی آورد. امام صادق (ع) تصریح می فرماید که وی سیاست پیامبر را با محو و نابودی کامل همه بدعتها، که ناشی از محیط جهل است، دنبال می کند و اسلام ناب را مجدداً اعمال

خواهد کرد [۸۱]. روایات دیگر دلالت دارند که او قانون داود و سلیمان را توأم با قانون اسلام عمل خواهد کرد [۸۲] و با یهودیان بر اساس قوانین تورات و با مسیحیان بر مبنای قوانین انجیل عمل خواهد کرد. بنابه گفته نعمانی، حکومت او علاوه بر سرزمینهای اسلامی قلمرو روم، سند، هند و چین را شامل می‌شود [۸۳].

برخی از وظایف منسوب به قائم بر پریشانی و ناامیدی اوضاع سیاسی و اقتصادی امامیه دلالت دارد. فضل بن شاذان (متوفی ۸۷۳/۲۶۰) و کلینی نقل می‌کنند که قائم بعنوان منتقم الهی علیه کسانی که موجبات ناراحتی علی (ع) و همسرش فاطمه (ع) را فراهم کردند با شمشیر قیام خواهد کرد. او همچنین از کسانی که امامان و پیروان آنها، بویژه قاتلان امام حسین (ع) را اذیت و آزار کردند انتقام خواهد کشید [۸۴]. امام صادق (ع) شهادت امام حسین (ع) را دلیل اصلی قیام قائم بعنوان منتقم می‌داند [۸۵]. وظایف دیگر قائم، آزار سیاسی ائمه (س) را در رابطه با بیعت اعراب بویژه قبیله قریش (با خلفای وقت) که قدرت سیاسی را از رحلت پیامبر (ص) در اختیار خود داشتند شرح می‌دهد. نعمانی حدیثی منسوب به امام صادق (ع) را ذکر می‌کند: «وقتی که قائم قیام کند با اعراب و قریش فقط با شمشیر برخورد خواهد کرد» [۸۶].

امامیه همچنین وظیفه دیگری را به قائم محول می‌کنند که نارضایتی آنان را از نظام اقتصادی حکومت عباسی نشان می‌دهد. حمیری از امام باقر (ع) نقل می‌کند که وقتی قائم قیام کند همه نظامهای باطل را نابود خواهد کرد [۸۷]. کلینی با حمیری هم عقیده است و می‌افزاید که قائم پس از این اقدام اجازه کشت در زمینها و اداره آن را با این شرط که خراج قانونی را بپردازند می‌دهد [۸۸].

در پرتو این آمال و امیدها و ناکامیهای مکرر قیامهای زبیده، امامیه برخلاف آنها آرزوهای خود را بر قیام قائم متمرکز ساختند، او که تشکیل دولتش از زمان امام باقر (ع) مورد انتظار منتظرانش بود [۸۹]. نعمانی روایت می‌کند که قیام عباسیان در خراسان گسترش یافته بود و سپاه جامگان برخاسته بودند، ابوبکر حضرمی و ابان نزد امام صادق (ع) شتافتند و نظر آن حضرت را درباره شرکت در این جنبش جویا شدند. وی ایشان را علیه آن هشدار داد و فرمود: «چنانچه ما را

به پیروی از مردی ببینید، آنگاه باید با اسلحه به ما پیوندید» [۹۰]. گرچه امام هویت آن مرد مطاع را روشن نکرد لکن تأیید نمود که او قیام مسلحانه خواهد کرد تا حکومت مخالفان را براندازد [۹۱]. بنظر می‌رسد امامان بخاطر نقش نظامی قائم از اینکه هویت او را صراحتاً بیان دارند ابا می‌کردند. درعین حال، این نکته را ذکر می‌کردند که چون حاکمان اموی و عباسی، با ابزار «معمولی» بقدرت رسیدند، سقوط آنها نیز با ابزار معمولی صورت خواهد گرفت.

شواهد بسیاری وجود دارد که دلالت می‌کنند اگر امامان پیروان نیرومند و متعهدی داشتند دست به اقدامات نظامی می‌زدند. ولی این وظیفه را بطور نامعینی بتأخیر انداختند تا فعالیت‌های فکری پیروانشان ثمر دهد و ترجمان آگاهی سیاسی و مذهبی آنان شود و امامی را قادر سازد تا با ابزار نظامی حکومت را بدست آورد. ائمه (س) همچنین از پیروان خود می‌خواستند تا در کسب موفقیت آنی بیشتر خوشبین باشند، و وظیفه تبلیغ تعالیشان را نسبت به قائم رها ن سازند، که قیام او بستگی تام به نتیجه فعالیت و رشد انسانی امامیه دارد. بالاخره، بسیار محتمل بنظر می‌رسد که قیام امام قائم، پس از آن به امام دوازدهم منسوب شده باشد، زیرا تبلیغات امامیه در زمان امام دهم و یازدهم به مرحله تکوین یافته و حساس خود رسید، و همین امر می‌توانست امام دوازدهم را برای تشکیل حکومت قادر سازد.

۳-۴-۳. علائم ظهور قائم

محدثین قدیمی امامیه پنج علامت را که قبل از ظهور قائم پدیدار خواهد شد ذکر کرده‌اند: اول، قیام یمانی، سپس خروج سفیانی، سوم قتل نفس زکیه پانزده روز قبل از قیام قائم در مکه، چهارم صیحه آسمانی در بامداد به نام قائم، و بالاخره فرو رفتن سپاهی در زمین (البیداع) در اثنای حرکت به مکه [۹۲]. علی‌رغم آنکه صدوق و طوسی در ترتیب تاریخی رویداد این علائم با نعمانی نظر متفاوتی دارند، لکن با این نظر که همه آنها در طی یک سال رخ خواهد داد هم عقیده‌اند [۹۳].

بنظر می‌رسد که شرح این علائم توأم با آرزوی انتظار قیام قائم مهدی در آینده‌ای نزدیک [۹۴] موجبات سوءظن سرکردگان دولت عباسی را فراهم آورده باشد، زیرا بعضی از این علائم به رژیم آنها مربوط می‌شد و نشان می‌داد که قیام

قائم عمدتاً علیه آنان صورت می‌گیرد. این حقیقت که، منظور نظر امامان، عباسیان بوده‌اند را در بحث بین امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) و یکی از هواداران او به نام حسن بن جهم [۹۵] می‌توان دید. وی به امام عرض می‌کند:

«خداوند شما را موفق گرداند! مردم می‌گویند سفیانی پس از سقوط عباسیان برخواهد خاست». امام رضا (ع) پاسخ می‌دهند: «دروغ می‌گویند. او در زمانی قیام می‌کند که آنها هنوز براریکه قدرت سواراند». [۹۶]

عبارت فوق در احادیث دیگر منسوب به امام صادق (ع) تأیید شده است. بعنوان نمونه یعقوب سراج صحابی آن حضرت از ایشان پرسید:

«شیعیان شما چه موقع از رنجهای خلاصی می‌یابند؟» آن حضرت پاسخ داد، «هنگامی که تعارض در میان عباسیان پدیدار شود و قدرت آنها رو به زوال نهد. از آن پس هواداران و اتباعشان تشجیع به تهدید اولیاء امور خواهند شد. سپس سفیانی از غرب برخواهد خاست، در حالیکه یمانی از شرق پیشروی خواهد کرد، تا اینکه هردو به کوفه رسند که در آنجا عباسیان را نابود خواهند ساخت. در این اثنا حسنی قیام خود را آغاز می‌کند. سپس آقای این امر، قائم، از مدینه برای قیام بسوی مکه پیشروی خواهد کرد» [۹۷].

بنابه گفته نعمانی، امام صادق (ع) اضافه می‌کند که بخاطر این حوادث، سقوط عباسیان اجتناب‌ناپذیر است. سقوط آنان به قطعه‌ای سفال می‌ماند که از دست فردی به زمین افتد و سپس به قطعاتی کوچک خرد شود [۹۸].

در پرتو این عبارات منقول از امامان واضح است که از زمان امام صادق (ع) به بعد امامیه در انتظار قیام یکی از ائمه، موسوم به قائم، در حالیکه عباسیان هنوز براریکه قدرت سوارباشند بوده‌اند [۹۹]. درواقع نشر این احادیث موجب ترس و وا همه شدید عباسیان از امامان، که احتمال می‌رفت حامی قیامهای علویان باشند، می‌شد. شاید علت اینکه خلفای عباسی نسبت به ائمه (س) ظنین بوده‌اند همین

باشد. حتی منصور خلیفه عباسی خود حدیثی از امام محمد باقر (ع) نقل می کند که بیان داشته اند قائم از نسل علی (ع) است [۱۰۰]. منصور نهضت های امام صادق (ع) و پیروانش را محدود می ساخت و آن را بصورت سیاستی علیه آنان بکار برد. علاوه بر آن، وی جانشین خود محمد را با کنیه «مهدی» (۱۶۹-۱۰۸/۷۸۵-۷۷۵) ملقب ساخت تا توجه اتباع خویش را از خاندان علی (ع) به خاندان عباس بازگرداند [۱۰۱]. با وجودی که نهضت های امام هفتم موسی کاظم (ع)، نیز توسط اولیاء امور محدود شد بگونه ای که آن امام در زندان جان سپرد [۱۰۲]، تبلیغات شیعی برای قیام امامی به نام قائم و مهدی در مقیاس وسیعی، بویژه پس از طغیان ابن طباطبا در ۸۱۴/۱۹۹ گسترش یافت. شاید به همین خاطر باشد که مأمون خلیفه دیگر عباسی سیاست جدیدی را در مورد امام علی بن موسی الرضا (ع)، طرح ریزی کرد. او باتمهیدی از آن حضرت خواست تا ولایت مهدی وی را بپذیرند. او با اتخاذ این سیاست امیدوار بود تا شکافی در میان علویان، که بعضاً در حال قیام بودند، ایجاد کند و امام رضا (ع) را در درون کاخ عباسیان محصور دارد [۱۰۳]. مأمون همین سیاست را در مورد امام نهم، امام جواد (ع) پیش گرفت و دختر خود ام الفضل را به عقد او درآورد، و وی را بدین طریق تحت نظر داشت [۱۰۴]. از آن پس تحت نظر قرار دادن + ائمه اساس سیاست خلفا شد. همین امر عقیده غیبت را تحت فشار قرار داد و ابزاری که حکومت عباسیان را محدود می کرد کند نمود و موجب طولانی شدن حکومت متوکل عباسی شد.

عوامل متوکل روابط بین فعالیتهای پنهانی کارگزاران امامیه را در بغداد، مدائن و کوفه و امام هادی (ع) کشف کردند. بدین خاطر متوکل سیاست مأمون را پیش گرفت. او نامه ای مشحون از اظهار ادب و ارادت و محبت به امام دهم نوشت و از آن حضرت درخواست کرد تا برای ملاقات همدیگر به سامرا سفر کنند. پس از آن امام هادی (ع) در سال ۸۴۸/۲۳۳ به مرکز فرا خوانده شد [۱۰۵]، و بقیه عمر خود را در آنجا تحت نظر گذراند. بالنتیجه از ملاقات او با اکثر پیروانش سمانعت بعمل آمد. آن امام فقط می توانست تعداد اندکی از وکلاء خود را آن هم مخفیانه ملاقات کند [۱۰۶]. در حقیقت، سیاست متوکل بمنظور جلوگیری علویان از قیام مسلحانه علیه رژیم خود ترتیب یافته بود. در عین حال وی موفق نشد تا +

نظام و کالت یا فعالیت‌های مخفی زیدیه و امامیه را نابود سازد. این امر در سراسر امپراطوری او آن‌چنان گسترده شده بود که می‌توانست موجبات قیامی را فراهم آورد [۱۰۷].

بین سالهای ۲۶۰-۲۴۵/۸۷۴-۸۵۹ محدثین امامیه و زیدیه احادیثی را سببی‌براینکه قائم امام دوازدهم است نقل می‌کردند و مردم را به پیوستن به او و هنگام قیامش فرا می‌خواندند. عصفری زیدی (متوفی ۸۶۴/۲۵۰) و احمد بن- خالدا الباقر (متوفی ۸۰-۲۷۴/۹۳-۸۸۷) هر دو این قبیل احادیث را روایت کرده‌اند. بعنوان نمونه، در سال ۸۶۴/۲۵۰ برقی روایتی منسوب به علی بن ابی طالب (ع) و حضرت خضر، اشاعه داد که صراحتاً بیان می‌کند قائم مهدی امام دوازدهم خواهد بود [۱۰۸].

نشر این روایات امامیه را تشجیع می‌کرد تا انتظار قیام قائم را در آینده نزدیکی داشته باشند و در حکومت عباسی به قیام او پیوندند. بعضی از آنها این احادیث را در رابطه با علائم ظهور قائم به محیط‌هایی که قیام علویان در سال ۸۶۴/۲۵۰ در آن صورت گرفت مربوط می‌دانستند و بکار می‌بردند. ابن عقده می‌گوید: چنین انتظار می‌رفت که یحیی بن عمر، رهبر قیام، قائم مهدی باشد، زیرا تمام این علائم که به قائم مهدی مربوط می‌شود و از امام صادق (ع) روایت شده در زمان قیام او رخ داده است [۱۰۹].

گرچه یحیی بن عمر در سال ۸۶۴/۲۵۰ درگذشت، لکن بخاطر تداوم این قیام و موفقیت حسن بن زید (۲۷۰-۲۵۰/۸۸۴-۸۶۴) در تشکیل حکومت شیعی طبرستان بر ترس و وا همه عباسیان افزوده می‌شد. اگر این حدیث معروف نبوی را بیاد آریم که فرموده‌اند: «مردی در شرق ظهور خواهد کرد که راه را برای قیام مهدی (ع) هموار می‌کند» [۱۱۰]، از این ترس و وا همه تعجب نخواهیم کرد. در آن زمان ممکن بود این روایت به تشکیل حکومت علویان در طبرستان باز گردد که راه را برای قیام قائم مهدی آماده می‌ساخت. عوامل دیگر نیز مؤید ترس و وا همه عباسیان بشمار می‌آمد. بنابه گفته طبری، جاسوسان عباسی مکاتبه مخفی بین حسن بن- زید، بنیانگذار حکومت علویان در طبرستان و برادرزاده محمد بن علی بن خلاف عطار [۱۱۱]، یکی از پیروان امام هادی (ع) را کشف کردند.

علاوه بر آن، بسیاری از شیعیان مخلص امامی در قیام علویان به سال ۲۵۰/ ۸۶۴ شرکت جستند، مانند محمد بن معروف، که پرچمدار قیام در مکه بود [۱۱۲]، و علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی الکاظم که در شهری به قیام پیوست و توسط خلیفه معتز [۱۱۳] دستگیر شد. بنظر می‌رسد که سرکردگان حکومت عباسی این عوامل را با فعالیتهای امام هادی (ع) در ارتباط می‌دانسته‌اند. بنابراین، محدودیتهای سختی را بر امام دهم و پیروانش تحمیل می‌کردند و شخصیت‌های برجسته‌ای چون ابوهاشم جعفری، و محمد بن علی عطار را دستگیر کرده و به سامرا گسیل می‌داشتند [۱۱۴]. این مبارزه و دستگیری امام عسکری (ع) و جعفر، دوفرزند امام دهم را نیز در بر می‌گرفت [۱۱۵].

دلیل دیگری که عباسیان از موقعیت امام هادی (ع) و جانشین او امام عسکری (ع) واهمه داشتند این بود که، احادیث نبوی و ائمه (س) مربوط به مجموعه دوازده امام دال بر این است که آخرین قائم مهدی خواهد بود. این مجموعه را فقط می‌توان بر امام هادی (ع) و جانشین او امام عسکری (ع) اعمال و تفسیر کرد. لذا در مورد اینکه جانشین بعدی که درباره او احادیث زیادی روایت شده است، امام دوازدهم باشد قابل توجیه بنظر می‌رسد. علاوه بر آن، احادیث دیگری که به امام هادی (ع) و امام عسکری (ع)، که خود در حدود این دوره می‌زیسته‌اند، منسوب است بر نقش مهم سیاسی و مذهبی فرزند امام عسکری (ع) تأکید دارد [۱۱۶]. بعنوان نمونه، ابوهاشم جعفری (متوفی ۲۶۱/ ۸۷۵)، که از دستیاران و پیروان امام هادی (ع) بوده، از آن حضرت نقل می‌کند که فرموده‌اند:

«جانشین بعد از من پسر من حسن است ولی تو با جانشین جانشینم چه خواهی کرد؟» جعفری می‌گوید: «قربانت گردم! چرا؟» امام می‌فرماید: «زیرا تو جسم او را نمی‌بینی و مجاز نیستی اسم او را افشاء کنی». جعفری پرسید: «چگونه او را یاد کنیم؟» امام هادی (ع) فرمود «بگو حجت از خاندان محمد است» [۱۱۷].

از روایت کلینی مستفاد است که امامیه سخن امام هادی (ع) را به قائم اعمال می‌کنند. علاوه بر آن امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) نیز حضرت را اینگونه

توصیف فرموده‌اند که جسم قائم دیده نخواهد شد و نام او آشکار نخواهد گردید [۱۱۸]. شاید بتوان تفسیر امام باقر (ع) و امام جواد (ع) را از آیه قرآنی، که در صفحه ۳۷ بدان اشاره شد، با دو عبارت فوق پیوست. زیرا چنانکه دیدیم، آن امام فرمود که امامی در سال ۸۷۴/۲۶۰ پنهان می‌شود، و پس از آن همچون شهاب ثاقبی در شب تاریک به قیام برمی‌خیزد [۱۱۹].

انتشار این احادیث اساسیه و فعالیت‌های پنهانی علویان، موجب شد تا حکومت عباسی، امام یازدهم حسن عسکری (ع) را به زور در مرکز تحت نظر نگه دارند و وی را مجبور کردند تا هفته‌ای دوبار حضور خود را به دربار گزارش کند [۱۲۰]. سردمداران حکومت عباسی امیدوار بودند تا با اعمال این فشارها بتوانند جلوی بروز هر خطری را از ناحیه امام دوازدهم بگیرند.

یادداشت‌ها

1. E.I., art. «al-Mahdi», 112.
2. Sachedina, *op.cit.*, 6-7.
3. Ibn Hishām, *Das Leben Muhammads* (Wustenfeld) Göttingen, 1859), II, 1024.
۴. گلدزیهر، *العقیده والشریعه*، ترجمه محمد یوسف، ص ۸-۳۲۷ و ۸-۳۷۶، قاهره، ۱۳۷۸/۱۹۵۹.
۵. د. سنن، ج ۴، ص ۲۰۱ و ابن ماجه، سنن، ج ۱، ص ۱۶ و ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۱ و ۳۴، حیدرآباد، ۱۹۷۲.
۶. طبری، ج ۲، ص ۵۴۶. ابن اعثم نامه‌ای منسوب به کوفیان را که به امام حسین بن علی (ع) نگاشته‌اند و او را به قیام علیه امویان ترغیب کرده‌اند ذکر می‌کند. در این نامه کوفیان عنوان مهدی را برای امام حسین (ع) با تجلیل بکار برده‌اند:
فاقبل الینا فرحاً مسروراً مبارکاً سدیداً
وسیداً امیراً مطاعاً اماماً خلیفهً علینا مهدیاً
ابن اعثم، مأخذ مذکور، ج ۵، ص ۴۷.
7. Rajkowski, *op.cit.*, 166-7.

شواهدی وجود دارد که از این نظر که احادیث روایت شده از کعب به اهل کتاب منسوب بوده و قیام مهدی را پیش‌بینی می‌کند تأیید می‌کند. از یک زمینه شعری منسوب به کثیر

شاعر که این واژه را در مورد محمد بن حنفیه بکار برده است معلوم می‌شود که وی تحت تأثیر کعب قرار داشته است. این مطلب را می‌توان از گفتار کثیر دریافت: هوالمهدی اخبارناه کعبون اخوالاخبار فی الحقب الخوالی، زبیری، نسب قریش، ص ۴۱، بیروت، ۱۹۵۳.

۸. کمال، ص ۳۰-۲.

۹. نویختی فکر می‌کند که ابن حنفیه در سال ۸۱/۷۰۰ در گذشته است، فرق، ص ۲۴، در حالیکه صدوق سال مرگ او را ۸۴/۷۰۳ می‌نگارد، کمال، ص ۳۶ و اختیار، ص ۱۲۶.

۱۰. ب. فرق، ص ۴-۳۳.

۱۱. ن. فرق، ص ۶-۲۵ یا ملل، ص ۲-۱۱۱ یا ب. فرق، ص ۱۷ و ۸-۲۷ و ۳۸.

۱۲. ن. فرق، ص ۳-۲۹ و ۳-۴۲. گزارش کامل این موضوع را که تبلیغات بنی عباس نتیجه شعبه‌ای از نهضت کیسانیه بوده را در کتاب مذاهب ابدعنا السیاسه فی الاسلام، ص ۸-۱۵۲ و ۲۱۴-۱۹۹، بیروت، ۱۹۷۳.

۱۳. کمال، ص ۴-۳۲ و زبیری، مأخذ مذکور، ص ۲-۴۱.

۱۴. ن. فرق، ص ۴ و عیون، ص ۱۵۵ و مقابل، ص ۳۵۹ و ب. فرق، ص ۴۴.

۱۵. ابن طاووس، الاقبال، ص ۵۳.

۱۶. ن. فرق، ص ۵۷ و کمال، ص ۳۷.

۱۷. معروف الحسینی، ميرة الانمة الاثنی عشر، ص ۳۷۰، بیروت، ۱۹۷۷.

۱۸. کمال، ص ۴۰.

۱۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱ و کمال، ص ۳۲۵ و ۳۳۰ و ن. الفیه، ص ۷۵.

۲۰. ابن فرات، التفسیر در کتاب بحار، ج ۵۱، ص ۵۰، از مجلسی نقل شده است و نیز از کمال، ص ۳۵۱.

۲۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷.

۲۲. ابن هوشب، کتاب الکشف، ص ۶، لندن، قاهره، بمبئی، ۱۹۵۲.

۲۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷.

۲۴. طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۶-۱۱۴.

۲۵. طوسی، التبیان، ج ۷، ص ۲۵۰، صدرالدین الصدر، المهدی، ص ۱۱، تهران، ۱۳۵۸.

۲۶. علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۸ و ۸۴ و ۶-۲۰۵، نجف، ۱۳۸۷.

و ت. الفیه، ص ۱۲۰ و طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۴۰۴.

۲۷. ابن ماجه، منن، ج ۲، ص ۵۱۹ و ابوداود، السنن، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲۸. ترمذی، ج ۹، ص ۷۴ و ۷۵، و از چاپ قاهره، ج ۴، ص ۶-۵۰۵.

۲۹. ابن ماجه، سنن، ج ۲، ۱۳۶۸.

۳۰. کامل، ص ۷-۲۸۶. ترمذی همان حدیث را به اسناد ابن مسعود بدون هیچگونه

بحثی در رابطه با غیبت مهدی ذکر می‌کند. ترمذی، ج ۴، ص ۶-۵۰۵ و دارمی، منن، ج ۴، ص ۱۵۱.

۳۱. میزان، ج ۳، ص ۱۶۰ و ابن ماجه، سنن، ج ۲، ۱۳۶۸ و المصنف، ج ۱، ص

۳۲. ثعلبی، عرایض المجالس، ص ۳۶۳ و کنجی، مأخذ مذکود، ص ۳۲۷.

۳۳. هیشمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۰۰.

34. Osman, *Mahdism in Islam*, ph.D Thesis (Edinburg, 1976), 204.

۳۵. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس، ص ۵۶ و ۶۲۰-۱۵۹، نجف. گرچه وثوق کتاب مورد انتقاداتی قرار گرفته است، اما بررسی دقیق محتوای آن نشان می‌دهد که نویسندگانی چون کلینی در کافی، مسعودی در التنبیه و مفید در ارشاد و نعمانی در کتاب الغیبه آن را بعنوان مأخذی مورد توجه قرار داده‌اند.

۳۶. عبدالمحسن عباد، عقیده اهل السنة والاهل فی المهدی المنتظر، ج ۱، بخش ۱، ص

۳۳-۵، الهادی، قم، ۱۹۷۱ و طبسی، الشیعة والرجعه، ص ۵۴-۳۶، نجف، ۱۹۶۶.

۳۷. برای وصول به موفقیت سیاسی اسویان و عباسیان لقب مهدی را مورد استفاده قرار می‌دادند، مراجعه شود به اصفهانی، الاغانی، ج ۱۶، ص ۸۸ و داری، سنن، ج ۴، ص ۱۵۲.

38. Watt, *The Majesty that is Islam*, 169-70.

۳۹. بخاری، الصحيح، ج ۴، ص ۱۷۵، قاهره، ۱۳۵۵ و م. صحیح، ج ۳، ص ۳-۱۹۰.

و الترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱ و ابن حنبل، المسند، ج ۵، ص ۲۹۴، قاهره، ۱۳۱۳.

۴۰. الخزاز، کفایة الآفاد، به نقل از گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۲۸.

۴۱. ابن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۳۹۸ و کراجکی، الاستبصار، ص ۱۲.

۴۲. ابن حنبل، المسند، ج ۵، ص ۸۶-۹۰ و ۱۰۱-۹۲ و ۱۰۶-۱۰۸.

۴۳. ن. الغیبه، ص ۹-۴۸ و کمال، ص ۳-۲۷.

۴۴. برای شرح زندگی و علائق شیعی عباد به ابن حبان، المجروحین، ج ۲، ص ۱۷۲،

و میزان، ج ۲، ص ۸۰-۳۷۹، ج ۴، ص ۱۴۹ و دجال نجاشی، ص ۲۲۵.

۴۵. حلی، الاضاح، ص ۱۷۶ و گلپایگانی، مأخذ مذکود، ص ۵.

۴۶. میزان، ج ۲، ص ۸۰-۳۷۹.

۴۷. ابن حبان، المجروحین، ج ۲، ص ۱۷۲.

۴۸. عصفری، اهل ابوسعید العصفری، کتاب خطی، پاورقی ص ۱-۲.

۴۹. عصفری، اهل ابوسعید العصفری، پاورقی ۲ و کلینی نیز این احادیث را در الحجة آورده است، ولی بر طبق سند او، پیاسر دوازده امام را از اعقاب خود ذکر می‌کند نه یازده نفر. از اینرو تعداد امامان با علی(ع) سیزده نفر می‌شوند. چون کلینی روایت خود را از عصفری نقل می‌کند، بنظر می‌رسد که تعبیر این یکی دقیقتر باشد. الکافی، ج ۱، ص ۴-۵۳۳.

۵۰. ابن عقده، الملاحم، پاورقی ص ۵-۷.

۵۱. مراجعه کنید به یادداشت شماره ۱.

۵۲. ن. الغیبه، ص ۷۳ و ۳۱ و ۴۵ و ۴۸ و ۶۱-۵۷ و صدوق، حصال، ص ۴۵-۴۳۶ و عیون،

ص ۳۲۳ و کراجکی، الاستبصار، کتاب خطی، پاورقی ص ۱۲-۱۱ و الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴ و

طبسی، الشیعة والرجعه، ص ۳۰-۱۲۹، نجف، ۱۹۶۶ و کمال، ص ۲۷۹.

۵۳. برقی، کتاب الرجال، ص ۷ و ۸ و ۹.
۵۴. ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۵۳۵ و ن. الغیبه، ص ۴۷.
۵۵. هلالی، کتاب سلیم بن قیس، ص ۷-۱۳۵.
۵۶. همانجا، ص ۱۰-۱۰۹ و ۱۲۴-۱۶۵ و ۲۰۱ و ۲۰۴-۲۰۶.
۵۷. هلالی، مأخذ مذکور، ص ۹۴ و کمال، ص ۲۸۵.
۵۸. هلالی، مأخذ مذکور، ص ۹۵.
۵۹. مسعودی، التنبيه، ص ۱۹۸.
۶۰. کافی، ج ۱، ص ۵۲۹ و ن. الغیبه، ص ۳۸ و ۴۶ و ۸-۲۷۴ و ت. الغیبه، ص ۹۹.
۶۱. قرمزی، ج ۴، ص ۶-۵۰۰؛ الدارسی، سنن، چهارم، ۱۵۱.
۶۲. کمال، ص ۶۱-۲۵۹.
۶۳. کمال، ص ۲۸۰. روایت دیگری از جابر بن عبدالله انصاری، صحابی پیامبر (ص) نقل شده است، که مؤید این نکته است که مهدی از نسل علی بن الحسین می باشد. طوسی، الامالی، ج ۲، ص ۲۵۱، ولی صاحب بن عباد نسبت به وثوق آن تردید دارد. نصرت، مذاهب-الزیدیة، ص ۹-۲۰۸.
۶۴. کافی، ج ۱، ص ۳-۵۳۱ و الاشاد، ص ۳۹۳ و دلائل، ص ۸-۲۳۶ و ۲۴۹-۲۵۱.
۶۵. حضرمی، اصل جعفر بن محمد بن شریح، کتاب خطی، پاورقی ص ۳۲ ب. برای مطالعه دیگر احادیث مشابه به الکافی، ج ۸، ص ۱۶۷ و ۵۳۶ مراجعه کنید. ابن طاووس، الاقبال، ص ۴۳۱.
۶۶. صفار، بصائر الدرجات، پاورقی ص ۱۹ ب و ۴۹ ب. برای مطالعه احادیث مشابه به کافی، ج ۱، ص ۲۴۳ و ۲۸۱ و ۳۳۸ و ۳۷۲ و ۴۱۱ و ۴۹۶ و ۵۳۶ مراجعه کنید.
۶۷. کمال، ص ۳۷۷. طوسی روایتی را از امام دهم نقل می کند که صراحتاً بیان فرموده اند: امام دوازدهم **المهدی** خواهد بود (ت. الغیبه، ص ۹۲). در عین حال، ممکن است این قبیل روایات در میان امامیه معمول نباشد. وقتی که فضل بن شاذان محدث (متوفی ۲۶۰/۸۷۴)، درباره نقش قائم مهدی سخن می گوید، این لقب را برای امام دوازدهم نمی آورد. ابن شاذان، الاضاح، ص ۶-۴۷۵.
۶۸. الاشاد، ص ۴۱۱ و همچنین مراجعه کنید به صنعانی، المحصف، ج ۱۱، ص ۴۷۲.
۶۹. به فصل دوم مراجعه کنید.
۷۰. ن. الغیبه، ص ۱۰۴ و ۱۰۷ و ۱۵۹ و حضرمی، مأخذ مذکور، پاورقی ص ۴۸.
- الف و کافی، ج ۸، ص ۲۶۴.
۷۱. ن. الغیبه، ص ۷-۱۰۶ و کافی، ج ۸، ص ۲۶۴ و ۳۱۰.
۷۲. ن. الغیبه، ص ۹۴ و ۹۶.
۷۳. کافی، ج ۲، ص ۲۲۳.

۷۴. ن. الفیبه، ص ۱۵۸.
۷۵. کافی، ج ۱، ص ۳۴۲ و کمال، ص ۳۲۵.
۷۶. ت. الفیبه، ص ۲۷۸.
۷۷. کافی، ج ۱، ص ۹-۳۶۸ و بهاد، ج ۵۲، ص ۲۱۲.
۷۸. ابن ماجه، سنن، ج ۲، ۱۳۶۶ و کنجی، مأخذ مذکور، ص ۳۱۴.
۷۹. کافی، ج ۸، ص ۲۲۵ و ن. الفیبه، ص ۱۰۶ و ۱۶۰ و طبسی عبارتی را از ابن اعمش منسوب به علی (ع) نقل می کند که بیان فرموده اند، پیروان مهدی فعالیت های خود را از طالقان خراسان شروع خواهند کرد (الشیعة والرجعه، ص ۱۴۱).
۸۰. کمال، ص ۶۵۴.
۸۱. ن. الفیبه، ص ۱۰۴ و ۱۲۲ و ۱۲۳. صفار روایت می کند که قائم قانون اسلامی را بر طبق کتب علی (ع) که مستقیماً از پیامبر (ص) روایت کرده اجراء خواهد نمود (بصائر الددجات، پاورقی ص ۱۲۴).
۸۲. صفار، مأخذ مذکور و کافی، ج ۱، ص ۲۹۸.
۸۳. ن. الفیبه، ص ۱۲۴ و ۶-۱۲۵ و طبسی، مأخذ مذکور، ص ۲۱۸ و علی بن طاووس، الملاحم والفتن، ص ۵۳، نجف، ۱۳۶۷ و نجم الدین عسکری، المهدي الموعود المنتظر، ج ۲، ص ۱۰، بیروت، ۱۹۷۷.
۸۴. ابن شاذان، اثبات الرجعه، به نقل از طبسی، مأخذ مذکور، ص ۲۲۱ و کافی، ج ۸، ص ۲۳۳ و صدوق، علل، ج ۲، ص ۲۶۷ و مجلسی در کتاب بهاد الانوار کتابی منسوب به مفضل بن عمر را می آورد که از وقایعی که پس از قیام قائم به وقوع خواهد پیوست بحث می کند. بهاد، ج ۵۳، ص ۳۸-۱ و دلائل، ص ۲۳۹ و ۲۶۰ و ن. الفیبه، ص ۱۴۸.
۸۵. کافی، ج ۱، ص ۴۶۵ و طوسی، الامالی، ج ۲، ص ۳۳ و صدوق، علل، ص ۲۲۹ و ابن طاووس، الاقبال، ص ۱۸۶.
۸۶. ن. الفیبه، ص ۳۰۸ و ۳۱۹ چاپ دوم.
۸۷. حمیری، مأخذ مذکور، به نقل از گلپایگانی، مأخذ مذکور، ص ۳۰۵.
۸۸. کافی، ج ۱، ص ۸-۴۰۷.
۸۹. ن. الفیبه، ص ۱۰۳.
۹۰. ن. الفیبه، ص ۱۰۵.
۹۱. کافی، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۸۱ و ۳۷۰. دعبل شاعر در حضور امام رضا (ع) یکبیت شعر را درباره نقش مبارزاتی قائم قرائت کرد، آن حضرت با بیان این جمله که قائم از نسل حسین (ع) می باشد شعر دعبل را تأیید فرمود (دعبل، دیوان، ص ۷۳ و ۷۶ و کمال، ص ۳۴-۳۲۷).
۹۲. ن. الفیبه، ص ۱۳۴ و ۴۰-۱۳۹ و کمال، ص ۶۴۹ و ت. الفیبه، ص ۲۸۶ و الکافی، ج ۸، ص ۲۲۵ و ۳۱۰.
۹۳. ن. الفیبه، ص ۱۳۶ و ت. الفیبه، ص ۲۸۶ و بهاد، ج ۵۲، ص ۲۳۲.

۹۴. ن. الفیه، ص ۹۴.
 ۹۵. شرح زندگی او را در کتاب الرجال، ابن داود، ص ۱۰۴. ملاحظه فرمائید.
 ۹۶. ن. الفیه، ص ۴-۱۶۳.
 ۹۷. ن. الفیه، ص ۱۳۵ و ۱۳۸ و ۵-۱۴۴ و کافی، ج ۸، ص ۵-۲۲۴.
 ۹۸. ن. الفیه، ص ۱۳۷ و بحار، ج ۵۲، ص ۲۳۲.
 ۹۹. حضرمی، کتاب جعفر بن شریح، پاورقی ص ۳۹.
 ۱۰۰. الکافی، ج ۸، ص ۲۱۰-۲۰۹ و الاشاده، ص ۴۰۴.
 ۱۰۱. از پیامبر (ص) نقل می‌شود که فرموده‌اند: «مهدی از خاندان من است. نام او همنام من است» (ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۰). بنا به گفته ابوداود، پیامبر اضافه فرموده‌اند: «و نام پدرش همنام پدر من است» (ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۷-۱۰۶). بنا به عبارت دیگری نام مهدی، محمد بن عبدالله می‌باشد. شاید منصور در نامگذاری فرزندش، «محمدالمهدی» این نکته را در نظر داشته است (البدایه، ج ۱۰، ص ۸۹). برای بررسی گزارش کامل آن به‌ماخذ زیر مراجعه شود:
- Osman, op.cit., 266-9.
۱۰۲. به فصل دوم مراجعه شود.
 ۱۰۳. اثبات، ص ۲۰۰.
 ۱۰۴. اثبات، ص ۲۰۰.
 ۱۰۵. اختیار، ص ۶۰۳ و ۶۰۷ و الکافی، ج ۱، ص ۲-۵۰۱ و ت. الفیه، ص ۲۲۶-۲۲۷.
 ۱۰۶. اثبات، ص ۲۶۲.
 ۱۰۷. کمال، ص ۴۶. برای مثالها به‌ماخذ زیر مراجعه کنید:
 عصفری، اصل ابوسعید العصفری، پاورقی ص ۲-۱ و میزان، ج ۲، ص ۸۰-۳۷۹ و بحار، ج ۵۰، ص ۱۸۵ و کندی، مأخذ مذکور، ص ۲۲۹.
 ۱۰۸. الکافی، ج ۱، ص ۷-۵۲۶ و ۳۳۸.
 ۱۰۹. ابن عقده، کتاب الملاحم، پاورقی ۷۲، بنا به گفته مفید فقط زبیدیہ منکر مرگ یحیی بن عمر شدند و او را مهدی دانستند (الفصول العشره، ص ۳). ولی حوادث بر این مطلب دلالت دارد که اعتقاد عمومی امامیه و جارودیه از سالهای ۶۰-۲۴۵ به بعد بر این بود که امام دوازدهم قائم‌المهدی خواهد بود، ولی از هویت او و اینکه وی فرزند امام عسکری باشد مطمئن نبودند.
 ۱۱۰. ابن ماجه، السنن، ج ۲، ۱۳۶۸.
 ۱۱۱. طبری، ج ۳، ۱۶۸۳.
 ۱۱۲. ابن عقده، کتاب الملاحم، ذیل پاورقی ص ۷۳.
 ۱۱۳. هروج، ج ۷، ص ۴۰۴.
 ۱۱۴. طبری، ج ۳، ص ۴-۱۶۸۳ و کافی، ج ۱، ص ۵۰۰.
 ۱۱۵. ت. الفیه، ص ۱۴۱ و ۲۲۶ و کافی، ج ۱، ص ۵۰۸.

۱۱۶. ت. الغیبه، ص ۹۸.
۱۱۷. کمال، ص ۳۸۱ و کافی، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۳۲.
۱۱۸. کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.
۱۱۹. کمال، ص ۳۲۵ و ۳۳۰ و کافی، ج ۱، ص ۳۴۱.
۱۲۰. ت. الغیبه، ص ۴۰-۱۳۹.

فصل دوم

نقش امامان در فعالیتهای مخفی و تأثیر آن بر تکامل تدریجی غیبت

۱. نگرش امام صادق (ع) به نظام سیاسی جدید

بنظر می‌رسد که اعضاء خاندان عباسی، که بخشی از نهضت انقلابی علویان را تشکیل می‌دادند با گروههای مختلف شیعه، که علی (ع) را نخستین خلیفه برحق پس از پیامبر می‌دانند [۱] و معتقدند که خلافت امت اسلامی باید متعلق به اهل بیت (ع) باشد هم عقیده باشند. عباسیان با دعوت به اصلاح جامعه و عدالت به تبلیغ علیه امویان می‌پرداختند. آنان مردم را به گرد آمدن حول برجسته‌ترین شخصیت از خاندان محمد (ص) دعوت می‌کردند (الدعوة للرضا آل محمد). بسیاری از شیعیان به این اعتقاد بودند که این منصب فقط به اعقاب امام علی (ع) برمی‌گردد، از اینرو، به نهضت عباسیان پیوستند [۲]. برخی از شیعیان، مانند ابوسلمة الخلال، در نهضت عباسیان به مقام والایی رسیدند، بدون آنکه این حقیقت را درک کنند که آنان بنیانگذاران نهضت‌اند، و هدفشان این است که خلافت را قبضه کنند. چون مبلغین در سال ۷۴۹/۱۳۲ حکومت اموی را سرنگون کردند، ابوسلمة الخلال، در حالیکه ماهیت هدف عباسیان برایش کشف شده بود، کوشید تا خلافت را به علویان بازگرداند. به همین منظور به محضر امام صادق (ع)، عمر اشرف و عبدالله محض مکاتبه کرده و حکومت را به آنان پیشنهاد کرد. امام جعفر صادق (ع) پیشنهاد ابوسلمه را بی‌پرده با سوزاندن نامه او رد فرمود، و به عمر اشرف و عبدالله محض در رابطه با قبول آن هشدار داد [۳].

امام صادق (ع) در نزدیکی (مدینه دارالابواء) در حدود سال ۷۳۷/۱۲۰

دیداری سری با عناصر رهبری کننده خاندان عباسی همچون سفاح و منصور داشت تا موقعیت اهل بیت (ع) را با آنها بحث کند. در این دیدار حاضران خواستار تشکیل و تبانی زیرزمینی شدند تا امویان را ساقط کنند. طرحی نیز بمنظور حمایت از ادعاهای حسنین توسط عبدالله محض و به طرفداری از پسرش محمد نفس زکیه [ع] ارائه شد لکن امام صادق (ع) از درگیری در این قضیه سرباز زدند. گرچه حاضران جلسه پیمان وفاداری با محمد نفس زکیه بستند، لکن بنظر می رسد امام صادق (ع) از امکان درگیری آنان با انقلابیون بویژه کیسانیه و شعبه هاشمیه آن باخبر بوده و نیز از امکان موفقیت ایشان آگاهی داشته و این نکته را می دانسته است که ایشان در آن صورت جانشین امویان خواهند شد.

همچنین امام صادق (ع) برحقانیت خود آگاه بود و می دانست که امام حقیقی و منصوص الهی مسلمین است و امامت باوصایت پدرش امام محمد باقر (ع) به او رسیده است. از اینرو بر مردم است که برگرد او حلقه زنند تا حقوق از دست رفته اش در مورد خلافت به وی بازگردد. عباسیان با این دیدگاه صادق آل محمد (ص) موافق نبودند. بنابراین، فعالیتهای زیرزمینی خود را علیه امویان بدون حضور او انجام دادند.

چون عباسیان در کسب قدرت به سال ۷۴۹/۱۳۲ موفق شدند طبیعتاً از خطری که از ناحیه عموزادگان خود (علویان) وجود داشت ادعاهای ایشان برای جانشینی علی (ع) بعنوان خلیفه برحق بود، آگاه بودند. بالنتیجه، علویان اکنون با فشار عباسیان که بمراتب شدیدتر از امویان اعمال می شد روبرو شدند [۵]. بنظر می رسد، انگیزه های این فشارها پیش از هر چیز جنبه اعتقادی (آئینی) داشته باشد. اعضاء نخستین خاندان عباسی، همچون عبدالله بن عباس [۶]، حق علی (ع) را به امامت بعنوان رهبر سیاسی و مذهبی جامعه اسلامی با روایت احادیث زیادی از پیامبر اسلام (ص) تأیید کرده بود. آنان علی (ع) را در مقابل سه خلیفه، مورد حمایت قرار دادند و از فرزندش امام حسن (ع) نیز تا حدودی حمایت کردند [۷].

از دیدگاه علویان تصدی خلافت توسط عباسیان به معنی غصب حقوق سیاسی ائمه (س) بود. بنابراین، عباسیان نسبت به دیدگاه علویان در مورد قدرت خود ظنین شدند. ثانیاً انگیزه های اقتصادی نیز موجب سرکوبی و اعمال فشار عباسیان علیه

علویان شد، زیرا امام صادق (ع) به جمع‌آوری خمیس بصورت پنهانی از سوی پیروانش [۸] ادامه می‌داد و این اقدامی بود که عباسیان آن را بعنوان گام‌آبادگی در براندازی حکومت خود تلقی می‌کردند. این دو عامل عباسیان را ناچار ساخت تا امام صادق (ع) را در مدینه نگه دارند و پیروانش را، بویژه در عراق و آنگاه در مصر تحت نظر بگیرند تا با این شیوه نظارت دقیق مطمئن شوند که امنیت حکومتشان محفوظ می‌ماند.

از اینرو، امام صادق (ع) بظاهر، سیاست تقیه را نسبت به عباسیان پیش گرفت. ولی در همان زمان احادیثی را در میان راویان حدیث شیعه نشر داد، به این مضمون که امامت موهبتی الهی در خاندان حسین (ع) است که قبل از رحلت امام قبلی و به دستور پیامبر اسلام (ص) به امام بعدی که جانشین اوست بانص جلی منتقل می‌شود [۹]. امام صادق (ع) این نکته را روشن ساخت که بر امام منصوص الهی لازم نیست بلافاصله قیام کند تا حقوق سیاسی خود را به حکومت جامعه اسلامی بدست آورد. او باید رهبری روحانی خود را داشته باشد و وظائف خویش را انجام دهد تا زمانی که جامعه خود به اندازه کافی از آگاهی و شعور نسبت به حقوق آنها برای رسیدن به قدرت سیاسی و حکومت برخوردار شده و با مراجعه به ائمه (س) خواستار برقراری حکومت اسلامی و شیعی شوند. آنگاه خداوند او را باین تلاش و طلب یاری می‌دهد [۱۰]. بر مبنای همین سیاست تقیه بود که امام صادق (ع) آشکارا اعلام کرد: قائم‌مهدی و نه او به قدرت سیاسی دست خواهد یافت [۱۱].

سیاست تقیه امام صادق (ع) بخش عظیمی از پیروانش را ارضا نکرد. جاه‌طلبیهای سیاسی آنان موجب ایجاد شکاف در میان امامیه شد. تحریک‌کننده این جریان سیاسی ابوالخطاب بود. وی ابتدا مورد اعتماد امام صادق (ع) بود و از سوی آن حضرت بعنوان دلیل شیعیان کوفه، برگزیده شد. اما پس از آن بخاطر بینش عقیدتی افراطی از سوی امام صادق (ع) طرد گردید [۱۲]. ابوالخطاب کوشیده بود تا با ابزار نظامی به تقویت آن بپردازد. بنظر می‌رسد که ابوالخطاب می‌خواست است تا در نفوذ و دخالت امام صادق (ع) با ارائه نظریات انقلابی و سیاسی خود نسبت به اسماعیل، فرزند آن حضرت با حيله پیش‌دستی کند. اسماعیل به این تفکرات گرایش بیشتری از برادر جوانترش موسی نشان می‌داد. از اینرو، ابوالخطاب امیدوار

بود تا تحت نام اسماعیل افکار انقلابی خود را وجهه شرعی دهد. گرچه طغیان ابوالخطاب بسادگی در کوفه مقهور شد، شکست او از یکسو و ادامه سیاست تقیه از امام صادق (ع) از سوی دیگر ابوالخطاب و پیروانش را ناچار ساخت تا فعالیت‌های زیرزمینی خود را تحت رهبری محمد بن اسماعیل پیش گیرند. این واقعه هواداران امام صادق (ع) را به دو گروه موسویه و اسماعیلیه جدا کرد. پس از شهادت امام صادق (ع) پیروانش، به موسویه که امامت موسی کاظم (ع) را پذیرفتند، فطحیه، که امامت فرزند ارشد امام ششم، عبدالله فطح را قبول نمودند، محمدیه، که به امامت محمد بن جعفر صادق معتقد شدند، واقفه، که معتقد بودند امام صادق (ع) از دنیا نرفته و قائم مهدی است، و دو فرقه اسماعیلی که به ترتیب امامت اسماعیل و پسرش را پذیرفتند تقسیم شدند [۱۳].

۲. فعالیت‌های امامیه در دوره امام موسی کاظم (ع) (۱۸۳-۱۴۸/۷۹۹-۷۶۵)

در نتیجه رحلت امام صادق (ع) امامیه آنچنان ضعیف شدند که حتی اگر در زمان حیات او، امکان قیام سیاسی هم وجود داشت، ولی هم اکنون احتمال آن کم شده بود. قیام اسماعیلیه در طول زندگی امام صادق (ع) با جنبش فرقه فطحیه همراه شد و اکثر فقه‌های امامیه را دربرگرفت [۱۴] و موقعیت جانشین آن حضرت - امام کاظم (ع) - را بسیار تضعیف کرد و او را ناچار ساخت تا سیاست تقیه پدرش را دنبال کند. به همین دلیل بود که منصور (متوفی ۱۵۸/۷۷۴) هیچگونه اقدامی علیه او و پیروانش در طول زندگی خود نکرد. در عین حال به تعقیب نمایندگان شاخه انقلابی حسنین ادامه داد [۱۵].

رژیم مهدی، که پس از خلافت پدرش منصور از سال ۱۵۸/۷۷۴ [۱۶] روی کار آمد با سیاست مذهبی خاصی متمایز می‌شود. وی محدثین سنی را ترغیب می‌کرد تا به جستجوی زنادقه و اهل کتاب پردازند و در صورت دستگیری آنها را منکوب سازند [۱۷]. با وجود این، اتخاذ چنین سیاستی را کمتر می‌توان مذهبی دانست تا اسلحه سیاسی. ترقی سنت توسط عباسیان، در واقع ابزاری در تلاش علیه دشمنان مذهبی، سیاسی یا نهضت‌های مخالف [۱۸] بود.

نگرش مهدی به امامت این نظر را آشکار می‌سازد. چون مهدی در ۱۵۸۷/۷۷۴ به قدرت رسید، پیروان امام کاظم (ع) فعال شده و از فطحیه و اسماعیلیه مقتدرتر بودند [۱۹]. مهدی فکر می‌کرد که فعالیت‌های مذهبی و فکری شیعیان امام کاظم (ع) می‌تواند رژیم او را تهدید کند. بویژه گزارشی دال بر اینکه یک شخصیت برجسته اعتقادی به هواداری از علویان برگشته و از عباسیان فاصله گرفته است، بر جذابیت و شوکت هاشمیان که بصورت موهبتی در میان علویان وجود دارد و گروه‌های دیگر از آن بی‌بهره‌اند، تأکید دارد [۲۰].

شاید به همین دلیل بود که مهدی، امام کاظم (ع) را از مدینه فراخواند و او را در بغداد زندانی نمود، ولی این تصمیم نه قدرت او را استحکام بخشید و نه توانست عقیده عمومی را درباره شخصیت الهی و پرجذبه امام کاظم (ع) تغییر دهد [۲۱]. بنابراین، او سیاست ارتشا و رعب‌را در مورد شیعه دنبال کرد. امام کاظم (ع) در سال ۱۵۹/۷۷۵، پس از آنکه سوگند خورد که علیه مهدی و جانشینانش دست به قیام مسلحانه نزد آزاد شد [۲۲]. بنابه گفته طبری، مهدی به زیدیه نزدیک شد تا نقش همکاری آنان را در مدیریت فعالیت‌های علویان و پیروانشان دریابد. بعنوان نمونه، وی پیشنهاداتی به یعقوب بن داود کرد. یعقوب متعلق به خاندانی بود که در دوران بنی‌امیه در امور امنیتی خراسان خدمت می‌کردند و او را «برادرایمانی» خود قرار داد [۲۳]. پس از آن مهدی در سال ۱۶۳/۷۹۹ او را وزیر خود کرد و تمام امور خلافت را به او محول ساخت. براین مبنای یعقوب زیدیان را گردآورد و آنها را به مسئولیت‌های عالی حکومتی گماشت [۲۴]. ممکن است عقیده زیدیان غیرانقلابی (جارودیه) که به امامت امام مفضول در زمان اسام فاضل معتقدند برای مهدی انگیزه‌ای شده باشد تا آن را علیه علویان بکار برد زیرا این عقیده می‌توانست به خلافت او مشروعیت بخشد.

در طول دوران مهدی این ادعا نشر یافت که امام برحق پس از پیامبر، علی (ع) نبود، بلکه عباس بوده است و بنابراین امامت به خاندان او تعلق دارد [۲۵]. در واقع، یعقوب بن داود بسیاری از فقها را از بصره، کوفه و شام گردآورد و آنها را سازمان داد [۲۶] تا بعداً این ادعا را بکند. کشی دور روایت را در تأیید این مطلب ارائه می‌دهد و می‌گوید هاشم بن ابراهیم زیدی که بسیاری از آثار زیدیه را نوشته کتابی تحت

عنوان تأیید امامت عباسی به رشته تحریر درآورده و می‌افزاید ابن المقعد زیدی کتاب ملل و نحلی نوشته که در آن عقاید، مجلها و فعالیت‌های هواداران امامت، مانند یعقوبیه، زراریه، اماریه و جوالیقیه را شرح می‌دهد و این اثر را به مهدی تسلیم می‌کند [۲۷]. قرائت این اثر نخستین گامی بود که مهدی در تعقیب دیگر فرق هوادار علویان درپیش گرفت.

برخی از این هواداران علوی مجبور به گریز از کوفه به استانهای دوردست مانند یمن [۲۸] شدند، درحالیکه امام کاظم (ع)، رهنمودهایی به پیروان خود داد تا سیاست تقیه را با دقت دنبال کنند. بنظر می‌رسد روایت‌کشی بوجود رابطه شدیدی بین عباسیان و هواداران علویان تا مرگ مهدی در سال ۷۸۵/۱۶۹ دالت داشته باشد [۲۹].

گرچه بنظر می‌رسد با روی کار آمدن هادی برخی از این تنشها کاهش یافته باشد، لکن «حسنیان» تحت مراقبت شدید قرار داشتند و حقوق آنها قطع شد. اینان بر تبلیغات خود در خراسان و دیگر استانها در شکل جدید زیدی آن افزودند، و با شخصیت‌های رهبری‌کننده حسنیان در مدینه تماس گرفتند و آنها را به قیام ترغیب کردند [۳۰]. بعنوان بخشی از سیاست محتاطانه هادی، حسنیان مدینه ملزم شدند تا هر شب به دارالاماره بیایند. اینان اجتماعی از پیروان خود را از استانهای مختلف در مراسم حج گردآوردند و رفتار نامطلوب حاکم را بعنوان عذری برای قیام خود در سال ۷۸۵/۱۶۹ مطرح کردند. ولی قیام آنها بسادگی منهزم گردید و منجر به قتل عامشان در فح [۳۱] شد. درعین حال خلیفه، امام کاظم (ع) را متهم به تحریک انقلابیون کرد و مصمم به قتل آن حضرت شد، ولی در سال ۷۸۶/۱۷۰ پیش از آنکه بتواند تصمیم خود را به مرحله اجرا درآورد مرد [۳۲].

جنگ فح و تعهد رشید جانشین هادی به اتخاذ سیاست ضد علوی اسلاف خود موجب تقویت استراتژی سیاسی سه حزب علوی موسوم به، حسنیان انقلابی، اسماعیلیان و امامیه شد.

گروه امامیه تحت امامت موسی کاظم (ع) قویتر و متشکلاتر می‌شد، اینان برای وصول به اهداف سیاسی خود به نهضتی تدریجی تأکید داشتند ولی امام (ع) هرگونه تصمیمی مبنی بر قیام مسلحانه را رد کردند زیرا آن را وظیفه قائم می‌دانستند [۳۳].

پیروان آن حضرت که اکثراً کوفی‌الاصل بودند در سراسر جهان اسلامی پخش شدند و مراسم حج را برای ارتباط با یکدیگر بکار می‌بردند. آنها بخش مهمی از پیروان خود را در اخمیم‌مصر تشکیل دادند، که مرکز ارتباطات بین شیعیان کوفه و مصر شد [۳۴]. اینان پیروان دیگری در مغرب داشتند [۳۵]. امام کاظم (ع) به تعدادی از هواداران خود اجازه داد تا در حکومت عباسیان بویژه در اداره‌الوزارة (دفتر وزارت) و البرید (پست دولتی) خدمت کنند تا بتوانند در زمان خطر، شیعیان را حفظ کرده و برایشان کارگشائی نمایند. از اینرو، چندین خاندان امامیه مانند علی بن یقظین [۳۶] و اشعث، نیز جعفر بن محمد اشعث و پسرش عباس که حاکم خراسان شد، و وضه (یا الواضح)، که در برید مصر کار می‌کرد در دستگاه حکومت‌عباسی صاحب اقتدار بودند [۳۷].

امامیه تحت رهبری امام کاظم (ع)، بر دارایی خود می‌افزود زیرا شواهد کافی بر این امر دلالت دارد که در نهان از پیروانش خمس، زکات و سهم امام (ع) جمع‌آوری می‌کرد [۳۸].

دومین حزب شیعه اسماعیلیه بودند، که خود را از سیاست تقیه امام صادق (ع) و پسرش امام کاظم (ع) جدا ساختند و امامت اسماعیل و سپس فرزندش محمد را پذیرفتند. این دو به فعالیت‌های سیاسی زیرزمینی فعالتر انقلابی‌گرایش بیشتری داشتند. اینان از شکست پی‌درپی قیام‌های حسنین آموخته بودند که بدون آمادگی سیاسی دست به اقدامی نزنند و مصمم شدند تا برای وصول به قدرت با تلاش سیاسی تدریجی کوشش کنند.

این تصمیم آنان را ترغیب کرد تا نظریاتی خارج از حلقه عقاید اسلامی را بپذیرند، و پذیرش چنین افکاری اندیشه آنان را از محدوده‌های شرعی دور ساخت و به اباحی‌گری کشاند. اینان بر متون اسلامی تفسیر جدیدی وضع کردند که براساس آن هر بخش دارای یک معنی ظاهری و یک معنی باطنی است [۳۹]. بعنوان نمونه، حدیثی به پیامبر اسلام (ص) منسوب است که می‌فرماید: «مهدی زمانی ظهور خواهد کرد که خورشید از همان جایی که غروب می‌کند طلوع نماید». براساس تفسیر آنان، این روایت به معنی طلوع خورشید واقعی از سمت باختر نیست، بلکه به معنای مهدی است که در مغرب پدیدار خواهد شد. بنابراین، با علاقه فراوان آئین خود

را در مغرب نشر دادند و پیروانشان را در شرق ترغیب به مهاجرت به آن مکان کردند [۴۰].

گزارشات نوبختی حاکی از وجود تیرگی روابط بین پیروان اسماعیلیه و امام موسی کاظم (ع) است، زیرا رهبران اسماعیلی به پیروان خود اجازه می دادند تا امامیه معتقده امام کاظم (ع) را مورد سوء قصد قرار دهند [۴۱]. علاوه بر آن امامیه، اسماعیلیه را متهم می کردند که در دستگیری امام کاظم (ع) دست داشته اند [۴۲]. در حجاز، موقعیت سومین گروه شیعه موسوم به حسنین پس از شکست کامل دومین قیام آنها در فح در سال ۷۸۵/۱۶۹ بسیار سخت شد. عباسیان این نکته را کشف کردند که عقیده مهدی در میان حسنین نشر یافته و اینان معتقدند که او در مکه ظهور خواهد کرد. این عقیده دوتن از رهبران حسنین را به قیام مسلحانه ترغیب کرد. نخست نفس زکیه در سال ۷۶۲/۱۴۲ و سپس حسین بن علی در سال ۷۸۵/۱۶۹ که هریک از آنها ادعای مهدویت داشتند [۴۳]. از اینرو عباسیان بمحدود کردن حرکات حسنین ادامه دادند و آنان را وادار ساختند تا هرشب حضور خود را به حاکم (والی) اعلام دارند [۴۴].

این وضعیت بحرانی امکان هرگونه اقدام نظامی را از حسنین در حجاز سلب کرد، بگونه ای که دوبرادر نفس زکیه پس از جنگ فح مبادرت به ترك مدینه کردند تا ادعای خود را در نقطه ای دیگر مطرح سازند. نخستین اینها یحیی محض بود که به استان دیلم رفت و افکار خود را در آنجا ترویج کرد و حمایت چشمگیر شاهزادگان محلی و مردم دیلم را بخاطر ترغیب آنان به قیام علیه هارون الرشید در سال ۷۹۱/۱۷۵ جلب کرد [۴۵]. برادر دوم موسوم به ادریس به مصر گریخت که در آنجا پیروان زیادی داشت و با یاری واضح نامی که کارمند شیعه در برید (پست) دولتی بود از آنجا به مغرب گریخت. احتمال دارد که پیروان او در مغرب تبلیغاتی علیه عباسیان در آن ناحیه نشر داده باشند زیرا در طی سه سال ادریس به قیام علیه آنها همت گماشت و حکومت ادریسی را در سال ۷۸۸/۱۷۲ تشکیل داد [۴۶].

نظر می رسد در نتیجه اتخاذ سیاست ضد علوی رشید این قبیل فعالیت های فراوان شیعی که بخش عظیمی از قلمرو خلافت او را دربر گرفته بود روی داده باشد. در سال ۷۸۷/۱۷۱ هارون الرشید نسبت به وفاداری علویان در بغداد مظنون شد و

تصمیم گرفت همه آنها را گرد آورده و به مدینه تبعید کند [۴۷]. او با انتصاب بکرزیری از اعقاب عبدالله بن زبیر بعنوان حاکم مدینه این گام را برداشت و به او دستور داد تا علویان را تحت مراقبت شدید خود قرار دهد و حرکات آنان را محدود سازد [۴۸]. هارون الرشید همچنین برای سرکوبی قیام یحیی محض در دیلم لشکری (بنابه گفته طبری بالغ بر پنجاه هزار نفر) به رهبری فضل بن یحیی برمکی فرستاد وی با سیاست بازی و وعده و وعید عفو عمومی کوشید تا یحیی محض را به خاتمه بخشیدن به قیام و تسلیم اقتناع کند. بدین منظور امان نامه‌ای از سوی رشید به او داد. اما خلیفه به این هم راضی نشد و از این رو دستور داد تا محض را در بغداد دستگیر کرده و به قتل برسانند [۴۹].

همانگونه که مهدی از زیدیان علیه علویان استفاده کرد، پسرش رشید نیز همین سیاست را در مورد قیام ادریس محض دنبال کرد. وی یکی از علمای زیدیه به نام سلیمان بن جریر را برای قتل ادریس بسوی افرستاد. سلیمان بمنظور آنکه مقصد اصلی خود را پنهان دارد وانمود کرد که از هواداران شیعه بوده و از اختناق عباسیان فرار کرده است. بدین ترتیب در حلقه اطرافیان ادریس درآمد و ترتیب مسموم کردن او را در سال ۱۷۷/۷۹۳ داد [۵۰]. با وجود این، سوء قصد به جان ادریس موجب از هم پاشیدگی دولت او نشد، زیرا قبایل بربر، فرزندش موسوم به ادریس دوم را پس از مرگ پدر برگزیدند. به همین دلیل، رشید، ابراهیم بن اغلب را به حکومت افریقیه گماشت و چهار سال بعد او را به تشکیل حکومت اغلی که احتمالاً برای مقابله با خطر ادریسیان بود وادار کرد [۵۱].

در این اثنا علمای امامیه در فعالیت‌های فکری در مصر، یمن، عراق و خراسان فعال بودند [۵۲]. بعنوان نمونه، هشام بن الحکم بر اثبات مشروعیت امامت موسی کاظم (ع) می کوشید و این بدان معنی است که او عباسیان را غاصب حقوق امام کاظم (ع) می داند [۵۳].

قیامهای حسنیان در دیلم و مغرب و فعالیت‌های مخفی امامیه و اسماعیلیه رشید را نگران کرده بود. او می دانست که امام کاظم (ع) خمس، خراج و هدایا را از پیروانش دریافت می دارد. این همه او را در اندیشه فرو برد که امام کاظم (ع) پشت سر تمام این فعالیتها قرار دارد و توطئه براندازی او را تدارک دیده است.

بنابراین مبارزه‌ای را برای دستگیری امامیه آغاز کرد [۵۴]. او نخست امام کاظم (ع) را در مدینه به سال ۷۹/۱۷۹ دستگیر و آن حضرت را به زندان بصره و بغداد روانه کرد [۵۵]. علاوه بر آن بنا به روایت ابن معتز، هارون الرشید به ابوسلمه زیدی دستور داد تا منصور نمری شاعر امامی را بقتل برساند [۵۶]. همین شکنجه‌ها موجب شد تا هاشم بن حکم مبلغ امامیه در مدائن پنهان شود. هاشم از آنجا به کوفه رفت و دو ماه بعد درگذشت [۵۷]. در عین حال، دستگیری‌های رشید امامیه را به ویژه در بصره از فعالیت‌های زیرزمینی باز نداشت. بنابراین، بر اساس روایات امامیه هارون الرشید امام موسی کاظم (ع) را در سال ۷۹/۱۸۳ به تحریک یحیی برمکی مسموم کرد [۵۸]. رشید همچنین شصت نفر از علویان زندانی را محکوم به مرگ کرد [۵۹].

شهادت امام کاظم (ع) شکاف دیگری را در میان امامیه بوجود آورد. نخستین گروه که بخش عظیمی را تشکیل می‌داد واقفه خوانده می‌شوند. اینان امام هفتم را قائم‌مهدی می‌دانند، ولی در میان خود در رابطه با مرگ و اختلاف داشتند و به چهار گروه فرعی تقسیم می‌شوند. سه گروه معتقد به رحلت امامند در حالی که گروه چهارم مرگ او را انکار می‌کنند [۶۰]. چند حکایت که توسط شیعیان اثنی عشری نقل شده علت انکار رحلت امام کاظم (ع) را از سوی این گروه آن می‌داند که بعضی از کارگزاران امام هفتم مانند عثمان بن عیسی روایاتی در بصره، و زیاده قندی، علی بن ابی حمزه، حیان و سراح در کوفه، مقدار زیادی پول (بیش از صد هزار دینار) بعنوان سهم امام در اختیار داشتند. چون اینان این پولها را به نفع خود مصرف کرده بودند، رحلت او و امامت امام رضا (ع) را منکر شدند تا عذری برای نپرداختن سهم امام داشته باشند [۶۱]. با وجود این، مشکل است بتوان نظر کثیری را در رابطه با دلیل ظهور فرقه واقعی پذیرفت. بیشتر احادیث مربوط به غیبت و قیام قائم به حضرت صادق (ع) منسوب است که صراحتاً ذکر نفرموده اند کدامیک از اعیان ایشان قائم خواهد بود [۶۲]. بنابراین، بسیار احتمال دارد که تعداد قابل توجهی از محدثین معتقد شوند امام، فرزندش موسی را منظور داشته باشد و از اینرو در او توقف کنند و مدعی شوند که او قائم‌مهدی است و در غیبت بسر می‌برد.

گروه دوم که از شکاف پس از رحلت امام کاظم (ع) ناشی می‌شود معتقدند که او در گذشته و امام بعد از وی علی بن موسی الرضا (ع) است که بنا به گفته

کلینی امامت را بانص، از سوی پدرش دریافت کرده است [۶۳]. امام رضا (ع) در اثبات حقوق خود برای امامت نه تنها از جانب پیروان برجسته پدرش، بلکه از سوی برادرش احمد، نیز با مشکلات عدیده‌ای روبرو شد [۶۴]. با این وجود، در طی سالهای ۱۹۹-۱۸۳ / ۸۱۴-۷۹۹ بسیاری از پیروان خود را نگه داشت و نظام مخفی ارتباطات را ترتیب داد تا وظایف مذهبی امامت خویش را هدایت کند [۶۵]. بعلاوه شخصیت امام رضا (ع) با ترجیح ابعاد مذهبی اسلام بر ابعاد سیاسی، او را بر بسیاری از افراد از جمله منادیان نهضت‌های تصوف، بویژه در خراسان، برجسته‌تر و بارزتر می‌نمود [۶۶]. ولی بسیاری از امامیه از نگرش تقیه آن حضرت راضی نبودند و خود را در گردونه فعالیت‌های مخفی انقلابیون زیدیه، و احتمالاً بدون اذن حضرتش، وارد می‌ساختند [۶۷].

۳. نگرش امام رضا (ع) نسبت به قیام علویان علیه مأمون

هنگامی که امین به خلافت رسید، عراق مرکز قدرت او بود. او به حمایت از اعراب و بویژه علمای مرجئه (عامه که بعدها سنی خوانده شدند) پرداخت در حالیکه برادرش مأمون حاکم خراسان بود و از حمایت سران ارتش و حکام عالی-رتبه، بویژه فضل بن سهل وزیر پارسی و هوادارانش برخوردار بود. اینان بالاخره او را در براندازی حکومت امین یاری دادند [۶۸]. موفقیت مأمون در دستیابی به خلافت با علائق سیاسی و اقتصادی حامیان امین مغایر بود. از اینرو قیام‌های منطقه‌ای بسیاری در سوریه، الجزیره، یمن و عراق، از سوی حکام محلی عباسی انجام می‌گرفت [۶۹]. در همین اثنا علویان نیز تبلیغات زیرزمینی خود را، که در یمن، حجاز و عراق نفوذ داشت بکار بردند تا از مشکلات مأمون در عراق بهره‌برداری کرده و موجب قیامی در کوفه به سال ۸۱۵/۱۹۹ شدند. از اینرو، نواحی مذکور از سیطره مأمون خارج شد.

گرچه گزارش‌های موجود درباره هویت عقیدتی قیام علویان و حوادث اطراف آن کلافه‌ساز است، اما بنظر می‌رسد که این قیام زیدی [۷۰] بوده که با حمایت بعضی از فرق امامیه همراه شد. این فرق پیروان احمد بن موسی کاظم و سبطیه،

پیروان محمد بن جعفر صادق [۷۱] همراه با بعضی از امامیه را شامل می‌شود که بدون دستور مستقیم امام هشتم، علی بن موسی الرضا (ع) صورت گرفت [۷۲].

رهبر روحانی این قیام محمد بن ابراهیم طباطبا بود و فرماندهی نظامی آن را ابوالسرایا بعهدہ داشت. این نهضت با شعار «ما مردم را به گرد آمدن دور بهترین رهبر از خاندان محمد (ص) دعوت می‌کنیم تا تعالیم قرآن و سنت را عمل نمائیم» [۷۳]، در کوفه در تاریخ دهم جمادی ۲۶/۱۹۹ ژانویه ۸۱۵ شیوع یافت. قیام کنندگان از حمایت مردم اطراف کوفه و بدویان برخوردار بودند. ابوالسرایا بنام خود در کوفه سکه ضرب کرد، باعث هزیمت سوارتش از عباسیان شد و مدائن را اشغال کرد [۷۴]. علاوه بر آن، وی تحت رهبری برادران امام رضا (ع) و بستگان آن حضرت بمنظور گسترش اقتدار خویش در عراق، اهواز، فارس، حجاز و یمن مبارزان موفقی را گسیل داشت. آنها وظائف خود را به انجام رسانده و به حکومت این نواحی رسیدند. بعنوان مثال، زید بن موسی کاظم حاکم اهواز و بصره شد. فارس تحت نفوذ برادرش ابراهیم قرار گرفت. حسین بن ابراهیم بن حسن بن علی، حاکم واسط شد. ابوالسرایا سلیمان بن داود را در مدینه منصوب کرد و حسین افطس را به امارت مکه گماشت و او را امیر الحاج قرار داد و وی را موظف داشت تا خانه کعبه را با کسوت سفید بپوشاند [۷۵].

اقتدار ابوالسرایا با مرگ مشکوک ابن طباطبا، رهبر روحانی قیام در اول رجب ۱۵/۱۹۹ فوریه ۸۱۵ و امتناع علی بن عبیدالله شخصیت برجسته علوی به قبول جانشینی او فزونی یافت. ابوالسرایا، بمنظور جلوگیری از دخالت هر رهبر روحانی دیگری، جوانی علوی موسوم به محمد بن محمد بن زید بن علی [۷۶] را به این سمت منصوب کرد و تمام امور رهبری قیام را در اختیار خود گرفت.

اقتدار ابوالسرایا در عراق دیری نپایید، زیرا ارتش عباسی او را در قصر بن-هبیره، نزدیک کوفه هزیمت داد و وی را مجبور کرد تا با هشتصد اسب سوار برگردد. ولی اخباری به وی رسید که حاکم او در بصره، زید بن موسی کاظم، نیز پس از مبارزه شدید شکست خورده و لشکریان عباسی او را دستگیر کرده‌اند. لذا بناچار، روی به اهواز نهاد. اما حاکم عباسی شهر، او را شکست داد و پیروانش پراکنده شدند. چند ماه بعد لشکریان حسن بن سهل او را در جلولا دستگیر کردند و در دهم

ربیع الاول ۱۸/۲۰۰ اکتبر ۸۱۵ وی را گردن زدند و پس از آن جسدش را در بغداد به دار آویختند [۷۷].

قابل ذکر است که شکست این قیام موجب شد تا بعضی از امامیه، امام هفتم موسی کاظم (ع) را قائم مهدی بدانند. اینان فرزندش احمد را جانشین مشروع پدر دانستند. ولی چون وی با ابوالسرایا در مبارزه شرکت کرده بود، امامت وی را رد کردند و رحلت امام هفتم را منکر شدند [۷۸].

این اصل نگرش کلی امامت را به هر اقدام نظامی نشان می دهد. امامیه استدلال می کردند که احادیثی درباره امامی که با شمشیر به قیام برمی خیزد دارند که به موجب آن وی هرگز شکست نمی خورد و قبل از آنکه حکومت اهل بیت (ع) را تشکیل دهد از دنیا نمی رود [۷۹]. این اصل ممکن است فلسفه تقیه ای باشد که پیروان امام رضا (ع) خود را ملتزم به آن می دانستند و هیچگونه فعالیتی در قیام ابوالسرایا نداشتند.

قیام کنندگان مکه که بر حجاز و یمن سیطره کامل داشتند با شنیدن شکست نظامی دوستان خود در جبهه عراق پس از مرگ ابوالسرایا، محمد بن جعفر صادق را مطرح ساختند و از او تقاضا نمودند تا رهبری ایشان را بپذیرد و بالاخره وی را متقاعد کردند تا پیشنهاد آنان را قبول کند. آنها سوگند وفاداری و بیعت با او را بعنوان خلیفه خویش یاد کردند و در ششم ربیع الثانی ۱۳/۲۰۰ نوامبر ۸۱۵ او را امیر المؤمنین نامیدند [۸۰]. او خود نیز مدعی شد که قائم مهدی است و ادعای خود را بر مبنای احادیث نبوی [۸۱] قرارداد. ولی امام هشتم، حضرت رضا (ع) منکر ادعای او شد، گرچه حضرتش می کوشید تا جان وی را از شکست نظامی رهایی بخشد و وی را اندرز می داد که قیاسش را علیه عباسیان به تعویق اندازد [۸۲].

انتصاب خلیفه علوی در مکه با عنوان مهدی توسط قیام کنندگان قدرت مأمون را تهدید می کرد. مأمون می کوشید تا بدون استفاده از زور و با بکارگیری روشهای سیاسی و با سازش با امام هشتم، حضرت رضا (ع) به حل مسئله بپردازد. وی لشکری را تحت فرماندهی عیسی بن جلودی بدین منظور به مدینه گسیل داشت [۸۳]. ولی این لشکر بنحو بسیار بدی به دست محمد بن جعفر صادق شکست خورد. از اینرو جلودی از امام رضا (ع) درخواست کرد تا با محمد تماس حاصل کند و از او

بخواهد به مقاومت خود خاتمه دهد. ولی او میانجی امام رضا (ع) را نپذیرفت و بر ادامه طغیان اصرار ورزید. این امر زردوخوردهایی را بین لشکریان عباسی و قیام-کنندگان، تا آخر سال ۸۱۵/۲۰۰ بوجود آورد.

در این زمان ارتش عباسیان محمد بن جعفر صادق را دستگیر کردند و او را وادار ساختند تا در ملاء عام، ادعای خود را منکر شود [۸۴]. چون دستگیری او نتوانست مناطقی را که در اشغال قیام کنندگان بود به مقامات حکومتی بازگرداند، جلودی به همراه او و امام رضا (ع) به مرو بازگشت.

بنا به نقل کلینی، مأمون به امام رضا (ع) خوشامد گفت و خلافت را به او پیشنهاد کرد، ولی او نپذیرفت. در عین حال، پس از چند ماه مذاکره مأمون با امام رضا (ع) آن حضرت با ولایت عهدی او موافقت کرد [۸۵]. خلیفه پذیرش او را در پنجم رمضان ۲۸۰/۲۰۱ مارس ۸۱۷ اعلام کرد و وی را «الرضا بن آل محمد» خواند. در همین حال به سربازان خود دستور داد تا جامه های سبز را به جای جامه های سیاه، که نشان عباسیان بود، بپوشند. سپس روابط خود را با امام رضا (ع) با تزویج دخترش ام حبیبه به حضرتش تقویت بخشید [۸۶].

انتصاب امام رضا (ع) به ولایت عهدی در واقع برنامه سیاسی بود که توسط وزیر پارسی، فضل بن سهل ترتیب داده شد و با دیگر اهداف سیاسی برای تحکیم حمایت فارسیان همراه بود و به علائق مخالفین عرب خود، در بغداد لطمه زد. این مهم را از نکاتی که در ذیل می آید می توان نتیجه گرفت:

نخست، ادامه اقامت مأمون در مرو موجب بروز شکایاتی در رده های کشوری و لشکری در عراق شد. عراق در سالهای (۱۹۸-۱۹۳/۸۱۴-۸۰۸) مقرر خلافت امین بود و وی ناچار شد برای حفظ علائق اقتصادی و محیطی خود علیه فضل بن سهل وزیر پارسی مأمون و برادرش حسن بن سهل مبارزه کند [۸۷].

چون او مشغول این درگیری بود، مأمون قیام علویان را در حجاز و یمن بطور کامل سرکوب نکرد. بنابراین، مأمون با ترغیب وزیر خود، امام رضا (ع) را به ولایت عهدی خلافت منصوب کرد تا قیام کنندگان را با کسب حمایت هواداران امام هشتم و آنان که منتظر ظهور رهبری علوی بودند را، منشعب کند [۸۸].

دوم، مأمون رنگ نشان عباسیان را از سیاه به سبز تغییر داد. این رنگ به

ساسانیان مربوط می‌شد و رنگ سفید نشان علویان بود [۸۹]. این اقدام بانفوذ وزیر پارسی، فضل بن سهل صورت گرفت.

سوم، مأمون با انتصاب امام رضا (ع) به جانشینی خود موفق شد در میان قیام کنندگان انشعابی ایجاد کند و حمایت برادران امام رضا (ع) که سازش با او را پذیرفتند و نام او را در خطبه همراه با نام آن حضرت می‌بردند را بدست آورد.

بنابه نقل طبری، عباس بن موسی الکاظم حکومت کوفه را از جانب مأمون بعنه گرفته. این امر بعضی از قیام کنندگان را ترغیب می‌کرد تا اساسی مأمون و امام رضا (ع) را در خطبه ذکر کنند. ولی اکثریت مردم کوفه اصرار می‌ورزیدند تا فقط نام امام رضا (ع) یا شخص ممتازی از اولاد علی (ع) را ذکر کنند [۹۰]. این نگرشها برگرایش کوفیان دلالت دارد. در عین حال، ابراهیم بن موسی الکاظم، رهبر قیام کنندگان در مکه به ذکر توأم نام برادرش امام رضا (ع) و مأمون در خطبه موافق بود. به همین دلیل، مأمون وی را در سمت خود تأیید کرد و او را به امیرالحاجی گماشت [۹۱]. اما در سال بعد، یعنی در ۲۰۲/۸۱۷، حکومت مکه را به عیسی جلودی عباسی داد و ابراهیم را به یمن فرستاد تا قیام آنجا را مقهور سازد. وی نیز حکومت یمن را به او بخشید. ابراهیم پس از آنکه این وظیفه را انجام داد عازم مکه شد اما در بازگشت با برادرش زید دستگیر گردید و بسوی مأمون فرستاده شد [۹۲]. بعلاوه، نوبختی روایت می‌کند که بخش عظیمی از محدثین و زیدیه (شاخه غیر انقلابی آن) پس از انتصاب امام رضا (ع) به مذهب امامیه گرویدند. اما گزارشات کشتی و صدوق نشان می‌دهد که اینها افرادی چون هشام بن ابراهیم رشیدی بودند که مأمون آنها را بکار گمارده بود تا یاران امام رضا (ع) را تحت نظر قرار دهند. این مطلب می‌تواند علت بازگشت آنها را به عقیده قبلی خود، پس از رحلت امام رضا (ع) در سال ۲۰۳/۸۱۷ [۹۳] را تبیین کند.

چهارم، مأمون پس از آنکه قیام علویان را فرو نشاند تصمیم گرفت به بغداد باز گردد و امام رضا (ع) و محمد بن جعفر صادق را با خود همراه برد. در طی این پیشروی به فضل بن سهل وزیر مأمون سوء قصد شد. آنگاه امام رضا (ع) در طوس، احتمالاً با زهر، به شهادت رسید [۹۴] و محمد بن جعفر صادق درگذشت و در جرجان مدفون شد [۹۵]. مرگ مشکوک ایشان بر این مطلب دلالت دارد که مأمون، که

آنها را برای متلاشی کردن جبهه مخالف علوی بکار می‌گرفت، اکنون بابرنامه‌ای خشونت بار علیه علویان حرکت می‌کند.

پنجم، شیوه‌های متعددی که پس از ورود مأمون به بغداد در ربیع الاول ۸۱۹/۲۰۴ اتخاذ شد، هدف سیاسی تصمیمات و اقدامات قبلی او را نشان می‌دهد. مأمون پرچم سبز را به کناری انداخت و به کارگزاران خود دستور داد تا از رنگ سیاه‌عباسیان در پوشش خود استفاده کنند [۹۶]. وی دومیایون درهم به امام جواد (ع)، جانشین امام رضا (ع)، داد [۹۷]، و مزرعه فدک را به محمد بن یحیی بن حسین و محمد بن عبیدالله بن حسن، از شخصیت‌های برجسته علوی باز گرداند [۹۸]. علاوه بر آن خراج سواد به نفع پرداخت کنندگان آن تعدیل شد و مقرر شد سهم خزانه به جای نصف تولید به دو پنجم کاهش یابد [۹۹].

مأمون با این اقدامات می‌خواست حمایت شخصیت‌های برجسته علوی و کشاورزان سواد را از فعالیتهای انقلابی علویان قطع کند، که بنابه نقل ابوالقدا آن را به انجام رساند [۱۰۰]. وی همچنین کوشید تا علیه مخالفان عرب خود در بغداد فعالیت کند، چون وارد شهر شد همه چیز به وضع عادی خود، گویا که قیامی رخ نداده باشد، بازگشته بود.

مأمون سرانجام در سال ۸۲۰/۲۰۵ تشکیل مجالسی را بین امامیه و زیدیه شروع کرد و ایشان را به بحث پیرامون موضوع امامت در حضور خود ترغیب نمود. قابل ذکر است که زیدیه غیرانقلابی علی‌رغم وجود امام فاضل به امامت مفضول معتقدند. مبنای دیدگاه آنان این است که گرچه علی بن ابی طالب (ع) پس از پیامبر والاترین شخصیت بودند، اما خلافت ابوبکر و عمر را به رسمیت شناختند. زیدیه با این اعتقاد در بحث‌های امامیه که مأمون هم اغلب با دیدگاه‌های آنان همچون عالم زیدی علی بن الهیثم عقیده بود، امامت را اینگونه می‌نگریستند [۱۰۱].

آنگاه مأمون ترتیب دستگیری عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علوی که در یمن قیام مسلحانه کرده بود را فراهم آورد. مأمون با مقهور نمودن این قیام آخرین مخالفت نظامی علویان را در حکومت خود پایان بخشید. سرانجام، در سال ۸۲۱/۲۰۶ بینش واقعی خود را در رابطه با علویان روشن کرد و به آنان فرمان داد تا سیاه بپوشند و اعلام نمود تا از ورود کلیه اعقاب

علی بن ابی طالب و خویشان آنها (طالبیون) به کاخ وی جلوگیری بعمل آورند [۱۰۲].

۴. گسترش سازمان امامت (وکالت) در زمان امام جواد (ع)

علی رغم آنکه جایگاه سازمان امامت در دوران آخر امامت امام رضا (ع) بسط یافته بود، لکن آن حضرت شهید شد و جانشینی هفت ساله، از خود بجای گذاشت. از اینرو، موجب شکافهای بیشتری در میان پیروانش شد.

مسعودی می نویسد که سن امام نهم محمدجواد (ع) پیروان امام رضا (ع) را در حیرت فرو برده بود و این سؤال برایشان مطرح می شد که آیا او کفایت های لازم را برای احراز امامت دارد یا نه. بنابراین هشتاد نفر از شخصیت های رهبری کننده امامیه از استانهای مختلف در بغداد گرد هم جمع شدند تا اعتبار امامت امام جواد (ع) را مورد بحث قرار دهند. در میان ایشان ریان بن صلات، صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمن، محمد بن حکیم، علی بن حسن بن واسطی، و اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت قرار داشتند که در خانه عبدالرحمن بن حجاج در بغداد گرد هم آمدند. اینان با طرح سؤالاتی کوشیدند تا میزان آگاهی امام جواد (ع) را در مسئله حج و مناسک آن بیازمایند. دو گروه نتیجه گیری کردند که سن امام جواد (ع) مانع از احراز امامت اوست. نخستین گروه از امامت عم او، احمد بن موسی کاظم جانبداری کرد، در صورتی که گروه دوم از جمله ابراهیم بن صالح انعماطی به واقفه پیوست و قائل به قائم مهدی بودن امام هفتم شد [۱۰۳]. ولی بقیه قانع شدند که علم امام جواد (ع) جنبه استثنایی دارد و برایشان محقق شد که علی رغم سن کم واجد شرایط امامت می باشد [۱۰۴]. از اینرو، امور سازمان را ادامه دادند و مبلغینی را از کوفه و مدینه به استانهای مختلف فرستادند.

بنابه نقل نجاشی، بسیاری از محدثین کوفه همچون محمد بن محمد بن اشعث، احمد بن سهل، حسین بن علی مصری و اسماعیل بن موسی کاظم به مصر مهاجرت کردند و فعالیت های خود را در آنجا ادامه دادند. از جمله فعالیت های آنها این بود که احادیث نبوی درباره قائم مهدی و اینکه او از اعقاب امام حسین (ع) است را نشر می دادند [۱۰۵]. کلینی روایتی را نقل می کند که حاکی از آن است که آنان هواداران

بسیاری بدست آوردند، بدین معنی که علی بن السباط کوفی از مصر به مدینه آمد تا امام جواد (ع) را ملاقات کند و آن را به امامیه مصر شرح دهد [۱۰۶].

در سراسر حیطه حکمرانی خلیفه، سازمان امامت کارگزارانی (وکلائی) را اعزام می کرد و فعالیت آن همچنان گسترش می یافت و از تجزیه حفظ می شد. کارگزاران امام در بسیاری از استانها مانند اهواز [۱۰۷]، همدان [۱۰۸]، سیستان، بست [۱۰۹]، ری [۱۱۰]، بصره [۱۱۱]، واسط، بغداد [۱۱۲] و براکز سنتی امامیه، کوفه و قم [۱۱۳] پخش شده بودند. سازمان امامیه به هواداران خود اجازه می داد در دستگاه حکومت عباسی کار کنند. از اینرو، محمد بن اسماعیل بن بزی و احمد بن حمزه قمی مقامات ولایی در وزارت اشغال کردند [۱۱۴]. نوح بن دراج قاضی بغداد و پس از آن قاضی کوفه بود. چون بستگان او از کارگزاران امام جواد (ع) بودند، وی عقیده خود را در طول اشغال این سمت پنهان داشت [۱۱۵]. بعضی دیگر از امامیه مانند حسین بن عبدالله نيسابوری حاکم بست و سیستان شد و حکم بن علیا اسدی به حکومت بحرین رسید. هر دو نفر به امام جواد (ع) خمس می پرداختند که حاکی از بیعت پنهانی ایشان با امام نهم است [۱۱۶].

در این برهه فعالیت های مخفی تنها بمنظور هدایت امور مالی و مذهبی امامیه صورت می گرفت، نه تهدید حکومت مأسون. در عین حال در سال ۸۲۵/۲۱ مردم قم، که اکثرآ امامیه بودند از خلیفه درخواست کردند تا خراج زمین را برای ایشان کاهش دهد، همانگونه که در مورد مردم ری عمل شده است. اما وی خواهش آنها را نادیده گرفت. بنابراین آنها از پرداخت خراج امتناع ورزیدند و کنترل امور قم را بعهدہ گرفتند [۱۱۷]. در نتیجه مأسون سه هتنگ از ارتش خود را از بغداد به ~~خراسان~~ گسیل داشت تا قیام را فرو نشاند. علی بن هشام، فرمانده ارتش عباسی این وظیفه را بعهدہ گرفت. وی دیوار قم را ویران کرد و بسیاری از مردم را بقتل رسانید. در میان مقتولین یحیی عمران، که بنابه گفته ابن شهر آشوب وکیل امام جواد (ع) بود وجود داشت [۱۱۸]. بعلاوه مأسون هفت سیلیون درهم خراج را از مردم قم بجای مقدار معمول آن که قبل از قیام دو میلیون درهم بود اخاذی کرد. روایات طبری و ابن اثیر حاکی از آن است که برخی از رهبران این قیام به مصر تبعید شده اند که در میان ایشان جعفر بن داود قمی قرار داشت [۱۱۹] اما این شیوه ها،

فعالیت‌های نظامی را در قم خاتمه نداد. بنابه گفته طبری، جعفر بن داود از مصر گریخت و در سال ۲۱۴/۸۲۹ در قم قیام کرد، ولی قیام او مقهور واقع شد و وی دستگیر گردید و دوباره به مصر تبعید شد [۱۲۰].

متأسفانه مآخذ امامیه درباره اقدامات نظامی در قم و رابطه آنها با سازمان امامت سکوت اختیار کرده‌اند. اما مأمون این فعالیت‌ها را مرتبط با امام جواد (ع) می‌دانست. از این رو کوشید تا آنان را از طریق امام خاتمه بخشد. بنابه گفته ازدی و طبری، مأمون در اثنای حرکت برای هجوم به روم امام جواد (ع) را فراخواند و در ماه صفر ۲۱۵/۸۳۰ در تکریت به او خوشامد گفت و در آنجا دختر خود، ام الفضل را با او تزویج کرد. مأمون از آن حضرت خواست تا در بغداد عروسی کند و آنگاه با همسرش به مدینه بازگردد [۱۲۱]. اما این ازدواج نه حمایت امامیه به مأمون را جلب کرد و نه قیام‌های قم را متوقف ساخت. جعفر بن داود مجدداً از مصر گریخت و در سال ۲۱۶/۸۳۱ در قم قیام کرد و در آنجا لشکر مأمون را شکست داد و فرمانده آنها علی بن عیسی را بقتل رسانید. وی مقاومت خود را تا اواخر سال ۲۱۷/۸۳۲ ادامه داد. در این زمان لشکریان عباسی قیام را خاتمه داده و او را اعدام کردند [۱۲۲]. ولی پس از آن فعالیت‌های مخفی علویان در مقیاس وسیعی گسترده شد.

بنابراین معتصم، که پس از مأمون به سال ۲۱۸/۸۳۳ بخلافت رسید، ناچار شد امام جواد (ع) و محمد بن قاسم طلقان را فراخواند تا نقش ایشان را در فعالیت‌های زیرزمینی مورد بررسی و تحقیق قرار دهد. محمد بن قاسم بمجرد شنیدن تصمیم معتصم از کوفه به خراسان گریخت [۱۲۳] اما امام جواد (ع) در مدینه دستگیر شد و با همسرش ام الفضل بسوی خلیفه در بغداد اعزام شد و در آنجا تحت نظر قرار گرفت. امام نهم چند ماه بعد در ذی‌حجه ۲۲۰/۸۳۵ درگذشت. بعضی از نویسندگان شیعه معتقدند که همسرش ام الفضل با اغوای معتصم او را مسموم کرده است اما مفید معتقد است که او با مرگ طبیعی درگذشته است [۱۲۴].

در چند سال آخر امامت امام جواد (ع) تشکیلات و فعالیت‌های وکلاء امامیه بسیار عالی توسعه یافته بود. پیروان امام در خراسان به خود اجازه دادند تا در ارتش عباسیان استخدام شوند و در مقهور ساختن طغیان خرمیه شرکت جویند.



نقش امامان در... □ ۸۱

بنابه گفته طوسی اینان در سال ۸۳۴/۲۲۰ مقدار زیادی غنیمت جنگی را از قیام-کنندگان گرفتند. امام جواد(ع) به آنها دستور داد تا خمس را یا مستقیماً به آن حضرت و یا وکلایش بپردازند [۱۲۵]. امام جواد(ع) با شنیدن فرمان معتصم در خصوص احضارش به بغداد، از نماینده خود محمد بن فرج خواست تا خمس را به پسرش علی هادی(ع) بدهد، به این نشان که او جانشین امام نهم است [۱۲۶].

۵. دیدگاه عباسیان نسبت به فعالیت‌های امام هادی(ع)

طبق مآخذ امامیه، اکثریت پیروان امام جواد(ع) امامت جانشین او علی هادی(ع) را، که در آن زمان هفت ساله بود پذیرفتند. سن حضرتش مانعی در پذیرش امامت وی ایجاد نکرد، زیرا پدرش نیز در همین سن به امامت رسیده بود. در عین حال، تعدادی از پیروان امام جواد(ع)، امامت پسرش موسی را مورد تأیید قرار دادند، اما پس از مدت کوتاهی به پیکره اصلی امامیه پیوستند و امامت هادی(ع) را پذیرفتند [۱۲۷].

در این مرحله، امامیه تلاش‌های خود را در سازماندهی فعالیت‌های پیروان خویش متمرکز ساختند. این امر بویژه با توجه به این اصل که اقتصاد سرشار حکومت عباسی، فعالیت‌های علویان را در دستیابی به حامیانی برای عملیات نظامی آتی کاهش داده بود، لازم بنظر می‌رسید [۱۲۸]. شاید به همین دلیل باشد که خلیفه معتصم و جانشین او واثق (۲۳۲-۲۳۷/۲۴۶-۸۴۱) بیش از خلیفه قبلی، مأمون و خلیفه بعدی متوکل علویان را تحمل می‌کردند. بنابه روایت ابوالفرج اصفهانی اعقاب علی بن ابی طالب(ع) و خویشان نزدیک آنها (طالبیون) در سامرا جمع شدند و در آنجا بود که واثق به ایشان حقوق پرداخت کرد [۱۲۹]. همچنین واثق مقدار زیادی پول در میان علویان حجاز و دیگر استانها توزیع کرد [۱۳۰].

پس از مرگ واثق حوادث خاصی، نتایج جدی در مورد نگرش عباسیان نسبت به فعالیت‌های هواداران امام دهم، حضرت هادی(ع)، دربرداشت. متوکل در سال ۸۳۷/۲۳۲ بخلافت رسید [۱۳۱]، این انتصاب را راویان (مجدثون عامه) شکست عمده‌ای برای کسانی که از علویان بهره می‌گرفتند تلقی می‌کردند. اکثر

علویان گرایش معتزلی و شیعی داشتند و در واقع عناصر رادیکال جامعه را تشکیل می دادند. متوکل با تشخیص این مطلب روشهای خاصی را بمنظور نابودی بنیادهای اقتصادی و سیاسی معتزله و شیعه اتخاذ کرد.

او نخست، تفتیش عقاید مذهبی (المحنه) علیه راویان عامه، که از سوی مأمون و با حمایت معتزله اعمال می شد را ممنوع ساخت و ایشان و هواداران ایشان را به پذیرش شعارهای ضدشیعی ترغیب کرد [۱۳۲].

دوم، متوکل زیات وزیر و همکارانش را از مشاغل خود برکنار کرد و بجای او جرجرائی و ابن خاقان، که گرایشهای افراطی به اتخاذ سیاستهای ضدشیعی داشتند را منصوب کرد [۱۳۳].

سوم، وی تصمیم گرفت تا ساخت کلی ارتش را در دو مرحله بازسازی کند. اول کوشید تا بتدریج قدرت طاهریان، که اداره خراسان و پلیس بغداد و سواد را عهده دار بودند تضعیف کند. وی با نامزد کردن سه پسرش به اسامی منتصر، معتز و مؤید بعنوان وارثان متوالی طاهر این کار را انجام داد. آنگاه منتصر را به حکومت افریقه و مغرب، مؤید را به حکومت سوریه و معتز را به حکومت استانهای شرقی، بویژه خراسان منصوب کرد. همزمان با آن خلیفه، ارتش را در پایتخت بین دو پسرش تقسیم کرد و آنان را به استانهایی که منصوب شده بودند اعزام نمود تا از هرگونه توطئه ای از ناحیه سران ارتش جلوگیری کند.

حرکت دوم او این بود که به بازسازی ارتشی نوین موسوم به شاکیه دست زد. بدین منظور افرادی را از مناطقی که در بینش ضد علوی معروف بودند بویژه از سوریه، الجزیره، جبل، حجاز و حتی از عینا، که علیه تفتیش عقاید مذهبی قیام کرده بودند استخدام کرد [۱۳۴].

متوکل با اعمال این شیوه ها می کوشید تا ترتیب کار مخالفین خود را بدهد و فعالیتهای سازمان یافته زیرزمینی علویان و بویژه اسامیه را خاتمه بخشد. فعالیتهای فکری و فرهنگی اسامیه در مصر، که توسط اسماعیل بن موسی کاظم هدایت می شد ثمر داد و در فضای فعالیتهای مخفی و سیاسی گسترش یافت و حتی در بخشهای دوردست آفریقای شمالی نیز نفوذ کرد [۱۳۵]. نظام ارتباطی سازمان امامت (وکالت) بجدی خوب (خصوصاً در سامرا، بغداد، مدائن و قراء سواد) توسعه

یافته بود [۱۳۶]. علاوه بر آن گزارش یعقوبی حاکی از آن است که امامیه نام امام خود را پنهان می‌داشتند تا آنکه خلیفه دقیقاً مطمئن نباشد که او کیست یا آیا روابطی با فعالیت‌های مخفی شیعه دارد یا خیر [۱۳۷].

متوکل به یک رشته عملیات نظامی جهت بازداشت و دستگیری امامیه در سال ۸۴۶/۲۳۲ دست زد و آن را با رفتارهای خشونت‌آمیز همراه ساخت. بعضی از وکلای امام در بغداد، مدائن، کوفه و سواد تحت شکنجه در گذشتند و عده‌ای دیگر را به زندان افکندند [۱۳۸]. اقدامات خلیفه لطمت جدی در ارتباطات شبکه وکالت ایجاد کرد. امام (ع) برای رفع خلأ ناشی از دستگیری وکلا می‌بایست کارگزاران جدیدی را به جانشینی آنان منصوب کند. بدین منظور امثال ابوعلی بن- رشید را به رهبری فعالیت‌های امامیه در بغداد، مدائن و سواد برگزید و ایوب بن نوح را به کارگزاری خود در کوفه منصوب کرد. امام هادی (ع) آنان را با رهنمودهای جدیدی در رابطه با انجام وظائف خود در این موقعیت بحرانی آماده ساخت [۱۳۹]. علی‌رغم تمام تلاش‌های امامیه برای حفظ سازمان امامت، بررسی عبدالله بن- محمود، حاکم مدینه به این نتیجه ختم شد که امام هادی (ع) در واقع پشت‌سر تمام این فعالیت‌ها قرار دارد. او مراتب را به متوکل اطلاع داد و به‌وی از خطر حضور امام هادی (ع) در مدینه هشدار داد. از این‌رو خلیفه امام هادی (ع) را به سال ۸۴۸/۲۳۳ به سامرا فراخواند و او را تحت نظر نگاه داشت [۱۴۰]. دو سال بعد خلیفه کشف کرد که مصر و نواحی نزدیک مرقد مطهر امام حسین (ع) در سواد قویترین مراکز ارتباطات مخفی علویان است. بنابراین دستور داد مرقد مطهر آن حضرت و منازل اطراف را با خاک یکسان نمایند. آنگاه فرمان داد تا زمین آن مرقد منور را شخم زده و کشت کنند تا هرگونه اثری از مرقد سالار شهیدان، به‌بوته فراموشی سپرده شود. پس از آن دستور داد که مردم را از زیارت مرقد هریک از ائمه (س) ممانعت کنند و هشدار داد تا هر کس را که در حوالی این مراقد شریف بیابند دستگیر کنند [۱۴۱].

متوکل نیز یک رشته عملیات دیگری را برای دستگیری مخالفان آغاز کرد. در میان زندانیان یحیی بن عمر علوی قرار داشت، که به اتهام توطئه دستگیر شده و در زندان مطبق بغداد زندانی بود [۱۴۲]. در همان حال متوکل به حاکم مصر

دستور داد تا طالبیون را به عراق نفی بلد کنند. حاکم مصر نیز چنین کرد. آنگاه متوکل در سال ۲۳۶/۸۵۰ آنان را به مدینه که محل تبعید علویان بود راند [۱۴۳].

علائم بعدی نشان می‌دهد که متوکل حتی در اعمال سیاستهای خود از این هم فراتر رفت، با این هدف که در درازمدت موقعیت اجتماعی و اقتصادی علویان را نابود سازد و دستورات زیادی را برای وصول به این هدف صادر کرد. وی دارایی حسینیان را که ملک فدک بود، مصادره کرد. درآمد ملک فدک بنابه نوشته ابن طاووس در آن زمان بالغ بر ۲۴۰۰ دینار بود. متوکل فدک را به عبدالله بن عمر بزیار، از هواداران خود اعطا کرد [۱۴۴]. وی همچنین به ساکنین حجاز هشدار داد تا هیچگونه ارتباطی با علویان برقرار نسازند و آنها را از نظر مالی حمایت نکنند. بسیاری از افراد بدین خاطر بشدت مجازات شدند. بنابه نوشته اصفهانی، متوکل در نتیجه اعمال این شیوه‌ها علویان را با رفتارهای خشونت آمیزی در مدینه مواجه کرد. مدینه جایی بود که علویان از دیگر مردم کلاً جدا شده بودند و از حداقل احتیاجات زندگی نیز محروم ماندند [۱۴۵].

خلیفه نیز می‌خواست شیعیان را از دستگاه عباسی اخراج کند و موقعیت خوب ایشان را در اذهان عمومی نابود سازد. مسعودی نمونه‌ای از این سیاست را ارائه می‌دهد. وی می‌گوید اسحاق بن ابراهیم، حاکم سامرا و سیروان در استان جبل بخاطر شیعه بودن از سمت خود برکنار شد، و دیگر مردم موقعیتهای خود را به همان دلیل از دست دادند [۱۴۶].

بنابه نوشته کندی، متوکل به حاکم خود در مصر دستور داد با علویان براساس قواعد زیر برخورد کند:

۱- به هیچیک از علویان هیچگونه ملکی داده نشود یا اجازه اسب سواری یا حرکت از فسطاط به شهرهای دیگر اعطاء نگردد.

۲- به هیچیک از علویان جواز بیش از یک برده داده نشود.

۳- چنانچه دعوایی مابین یک علوی و یک غیرعلوی صورت گرفت، قاضی نخست به سخن غیرعلوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفتگو با علوی آن را بپذیرد [۱۴۷].

متوکل با اعمال این شیوه‌ها از هرگونه توطئه‌ای از ناحیه شیعیان علیه

رژیم خود جلوگیری کرد لکن موفق نشد فعالیت‌های پنهانی آنان را خاتمه بخشد. گزارشات تاریخی حاکی از آن است که امام هادی (ع) ارتباطات خود را با پیروانش در نهران ادامه می‌داد، و خمس و سایر مالیات‌های مذهبی را از وکلاء خود در قم و قراء آن دریافت می‌داشت [۱۴۸]. بنابه نوشته مسعودی به متوکل گزارشی در این باره رسید. همچنین شنید که در منزل امام هادی (ع) اسلحه‌ها و نامه‌هایی از پیروان حضرتش وجود دارد که حاکی از توطئه‌ای علیه رژیم اوست. بنابراین، خانه آن حضرت را مورد بازرسی سربازان خود قرار داد و چون مدرکی نیافت امام دهم را آزاد کرد [۱۴۹].

سرکوبی امامیه پس از سوء قصد به متوکل، که به جانشینی پسرش منتصر در سال ۸۶۱/۲۴۷ انجامید کاهش یافت. وی آنان را بیش از پدرش تحمل می‌کرد. منتصر دستوری مبنی بر توقف دستگیری و سرکوبی علویان و پیروانشان صادر نمود، و به ایشان اجازه داد تا قبور امام حسین (ع) و سایر امامان را زیارت کنند. وی همچنین ملک فدک را به آنها بازگرداند [۱۵۰]. اما این سیاست جدید از سوی خلیفه، با جانشینی وی توسط مستعین در سال ۸۶۲/۲۴۸ متوقف شد. بنابه گفته کندی، امامیه در مصر از سوی یزید بن عبدالله ترکی، حاکم خلیفه در مصر مورد آزار قرار گرفتند. وی ابی‌هضره، از رهبران علوی را با پیروانش دستگیر کرد. اینان متهم بودند که فعالیت‌های زیرزمینی داشته‌اند و در ۸۶۲/۲۴۸ به عراق رانده شدند [۱۵۱]. کلینی نیز اظهار می‌دارد که عملیات دستگیری و تعقیب بر پیروان امام هادی (ع) در مصر اثر گذاشت [۱۵۲]. بعنوان نمونه، محمد بن حجر کشته شد و حاکم ملک سیف بن لیث را گرفت. در این اثنا، در عراق بعضی از پیروان امام هادی (ع) در سامرا دستگیر شدند [۱۵۳]، و ایوب بن نوح، وکیل آن حضرت در کوفه نیز تحت تعقیب قاضی شهر قرار گرفت [۱۵۴].

در عین حال، بنظر می‌رسد که سرکوبی علویان از سوی عباسیان موجب رکود و عقب‌نشینی شیعیان از دستیابی به قدرت نشد. بسیاری از مورخین مانند اصفهانی روایت می‌کنند که قیام‌های علویان در ۸۶۴-۵/۲۵۰ در نواحی کوفه، طبرستان، ری، قزوین، مصر و حجاز آغاز شد. امکان دارد این قیام‌ها از سوی یک گروه یا دقیق‌تر بگوییم توسط یک رهبر، هدایت شده باشد. البته بحث

تفصیلی پیرامون این قیامها خارج از محدوده اثر حاضر است. لکن این نکته قابل ذکر است که قیام کنندگان، احادیث نبوی مربوط به قائم مهدی را بکار می گرفته اند و علائم قیام را برای وصول هرچه سریعتر به موفقیت سیاسی، در نظر داشته اند. بنابه گفته ابن عقده، رهبر این قیام، یحیی بن عمر علوی، انتظار می رفت قائم مهدی باشد [۱۵۵]. چون علائم و پیشامدهای ارائه شده توسط امام ششم حضرت صادق (ع) در رابطه با قیام قائم که در طول انقلابش رخ داد، در او جمع بود.

«قال ابو عبد الله لا بد ان يخرج رجل من آل محمد ولا بد ان يمسك الراية البيضاء. قال علي بن الحسن: فاجتمع اهل بني رواس، وكانوا قد عقدوا و اعمامه بيضاء على قناة فامسكها محمد بن معروف وقت خروج يحيى بن عمر. و قال ابو عبد الله في هذا الخبر: ويحجف فراتكم فجف الفرات. وقال ايضاً: يحونكم قوم صغار الاعين فيخرجونكم من دوركم. وقال علي بن الحسن: فجاءنا كنجور والترك فاخرجوا الناس من دورهم. و قال ابو عبد الله ايضاً و تجبى السباع الى دوركم.

قال علي: فجاءت السباع الى دورنا. و قال ابو عبد الله: وكأني بجنائزكم تحفر. قال علي بن الحسن: فرأينا ذلك كله. وقال ابو عبد الله: يخرج رجل اشقر ذوسبال ينضب له كرسی علی باب دار عمرو بن حریث یدعو الناس ابی البراءة من علی بن ابی طالب علیه السلام و یقتل خلقاً من الخلق و یقتل فی یومه فرأینا ذلك كله.»

این سند حاکی از آن است که امامیه انتظار تشکیل حکومت قائم مهدی را در آینده ای نزدیک داشته اند. علی رغم جبهه زیدی قیام، بسیاری از امامیه مخلص نیز شرکت داشتند. بنابه گفته ابن عقده، پرچم دار قیام در مکه محمد بن معروف حلّی (متوفی ۲۵۰/۸۶۴) بود که از برجستگان امامیه در حجاز بشمار می آمد [۱۵۶]. علاوه بر آن رهبر قیام کنندگان کوفه، یحیی بن عمر بود که در سال ۲۵۰/۸۶۴ مورد سوء قصد قرار گرفت و مورد ستایش ابوالقاسم جعفری، وکیل امام هادی (ع) قرار داشت و همدردی او را به خود جلب کرد [۱۵۷].

علاوه بر آن بنابه گزارش مسعودی علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی کاظم در قیام ری شرکت داشت و خلیفه معتز او را دستگیر کرد. چون این شخص نوّه اسماعیل بن موسی کاظم، مبلغ آیین امامیه در مصر بود بسیار محتمل بنظر می رسد که قیام وی اصولاً امامی بوده باشد [۱۵۸]. بعلاوه، طبری اطلاعات لازم را درباره

فعالیت‌های مخفی امامیه و نقش ایشان را در قیام می‌دهد. مقامات دولتی قیام را بیشتر زیدی می‌دانستند تا امامی. وی همچنین گزارش می‌دهد که جاسوسان عباسی مکاتبتی را بین رهبر قیام‌کنندگان در طبرستان موسوم به حسن بن زید و برادرزاده‌اش موسوم به محمد بن علی بن خلف‌العطار را کشف کردند. این هردو نفر از هواداران امام دهم حضرت هادی (ع) بوده‌اند [۱۵۹].

حکومت عباسی به این نتیجه رسید که امامیه با قیام‌کنندگان روابط مستقیم داشته‌اند. بنابراین، به‌دستگیری شخصیت‌های رهبری‌کننده امامیه در بغداد پرداختند و ایشان را به‌سامرا گسیل داشتند. در میان ایشان محمد بن علی عطار، ابوهاشم جعفری [۱۶۰]، و دوپسر امام هادی (ع)، جعفر و حسن عسکری — که بعد از پدر امام یازدهم شد — دیده‌می‌شدند [۱۶۱]. بدین ترتیب می‌توان رابطه بین این اقدامات محتاطانه حکومت عباسی و رحلت ناگهانی امام هادی (ع) در سامرا را به سال ۸۶۸/۲۵۴ درک کرد. زیرا حکومت معتقد بود که امام دهم پشت‌سر تمام این ناآرامیها قرار دارد و احساس می‌کرد که مرگ او می‌تواند ناآرامیهای فوق را خاتمه بخشد [۱۶۲].

دیدگاه محتاطانه دستگاه حکومت نسبت به امامیه در طول دوران امامت امام یازدهم، حضرت عسکری (ع) (۶۰- ۷۴/۲۵۴-۸۶۸) ادامه یافت. آن‌حضرت تحت‌نظر قرار گرفت و حرکت‌های او محدود شد. حکومت، حضرت را ملزم داشت تا هر دوشنبه و پنج‌شنبه در سامرا در کاخ خلیفه حاضر شود [۱۶۳]. با وجود این محدودیت‌ها، امام عسکری (ع) ارتباط خود را با وکلای خویش در نهان ادامه داد [۱۶۴].

بنظر می‌رسد ادامه قیام علویان که در نواحی جدید بسط یافته و نفوذ کرده بود، پشت‌سر محدودیت‌های نهضت‌های امامان قرار داشته است. بنابه‌نوشته طوسی، خلیفه مهدی بعضی از امامیه را به سال ۸۶۹/۲۵۵ دستگیر کرد، و آنها را به سوء قصد نسبت به عبدالله بن محمد عباس، که توسط قیام‌کنندگان کوفه به قتل رسیده بود متهم ساخت. امام عسکری (ع) نیز دستگیر شد ولی پس از مرگ خلیفه مهدی، فوراً آزاد شد [۱۶۵]. علی‌رغم آنکه امام یازدهم فعالیت‌های خود را بدون آگاهی دستگاه حکومت عباسی تا سال وفات (۸۷۴/۲۶۰) ترتیب داده بود [۱۶۶]، بنظر

می‌رسد سیاست تحت نظر گرفتن امامان که از زمان مأمون خلیفه عباسی اتخاذ شد و تا زمان امام عسکری (ع) ادامه یافت آن حضرت را به جستجوی شیوه‌ای که با آن بتواند از اعمال این سیاست نسبت به پسرش، امام دوازدهم، جلوگیری کند برانگیخته باشد، بگونه‌ای که هویت او را ناشناخته دارد و بتواند فعالیت‌هایش را در پنهانی انجام دهد [۱۶۷].

۶. نتیجه‌گیری

از شهادت امام حسین (ع) به بعد، امامان شیعه سیاستی کم‌ویش انفعالی نسبت به خلفای حاکم دنبال کردند، اما این امر هرگز بدان معنی نبود که حقوق امویان یا عباسیان را به خلافت پذیرفته باشند، بلکه آنان معتقد بودند که چون این خاندان با ابزار طبیعی بقدرت رسیده‌اند، سقوط ایشان نیز با اراده خداوند خواهد بود. خداوند سقوط حتمی آنها را تضمین فرموده و آنها را در اجرای اراده خود در زمانی که مناسب باشد یاری می‌دهد. بدین ترتیب پیوسته به قیام آماده بودند و موقعیت حق طلبانه خود را حفظ می‌کردند، زیرا خداوند امامی را که بعنوان قائم مهدی خواسته مقدرش فرموده است. از عبارت امام علی بن ابی طالب (ع) می‌توان متوجه موضوع شد:

«والمهدی یجعله الله من شاء منا اهل البيت» و خدا هر کس را از میان ما خاندان پیغمبر خواسته بعنوان مهدی برگزیده است [۱۶۸].

از اینرو، امام صادق (ع) که نیرومند و قادر به رهبری قیامی بود، اگر پیروان متعهدی به فرامین خود داشت قیام می‌کرد^۱. اما تفرقه در میان پدیدار شد و انگیزه‌های حضرتش را نادیده گرفتند. بخش قابل توجهی از پیروان امام صادق (ع) از شیوه‌های سیاسی او ناراضی شدند، و خود را از تعالیم او جدا ساختند و بدون دخالت حضرتش برای دستیابی به قدرت تلاش کردند.

ظهور زیدیه و اسماعیلیه، که تفسیر نوینی از احادیث مربوط به قائم مهدی و قیام

۱. لازم به توضیح است که در احادیث عنوان خاص قائم مهدی بعنوان منجی عالم فقط در مورد امام دوازدهم که فرزند امام عسکری (ع) است استعمال شده است.

او داشته و آن را در تلاش خود در دستیابی به قدرت بکار بردند، بازتاب این مسئله است و در قیاسهای زیدیه و اسماعیلیه که بین سالهای ۱۹۶-۱۴۵/۹۰۸-۷۶۲ رخ داد و با تشکیل حکومت اسماعیلی و نصب امامی با عنوان مهدی خاتمه یافت می‌توان دید.

درعین حال، امامیه ادعای هرعلوی که خود را قائم‌مهدی موعود ازسوی پیامبر (ص) بداند تکذیب کردند، ولی با بعضی از قیاسهای علویان که به‌ایشان وفادار بودند همدردی نشان می‌دادند. همین مطلب ما را به‌این نکته رهنمون می‌سازد که ائمه (س) دوروش را برای وصول به‌اهداف حقه خود طرح‌ریزی کرده بودند. نخست فعالیت‌های علمی، فرهنگی و مذهبی که با اشاعه آن در میان مردم بدون آنکه خود را بظاهر درگیر مسائل سیاسی کنند همت گماشتند. دوم، بعضی از قیاسهای شیعیان که وفادار به‌خود بودند را در پنهانی مورد حمایت قرار دادند، بدان امید که بتوانند قدرت را بدست آورده و پس از موفقیت به‌ایشان واگذار کنند.

فعالیت‌های نظامی گروه‌های مختلف شیعه عباسیان را متعجیر ساخته بود و آنها را به‌این اعتقاد وامی‌داشت که امامان شیعه پشت‌سر آنها قرار دارند، با حداقل نتیجه فعالیت‌های فکری، عقیدتی و فرهنگی ایشان به‌عملیات نظامی می‌انجامد. بنابراین مقامات حکومت عباسی از سالهای ۸۱۷/۲۰۷ به‌بعد ائمه را به‌اقامت اجباری در پایتخت و تحت نظر گرفتن ایشان وادار کردند. این سیاست بر امام رضا (ع)، امام جواد (ع)، امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) تحمیل شد و آنان را به‌گسترش سازمان مخفی و کالت وادار ساخت تا تحت چنین شرایط دشواری نیز کارآیی داشته باشد. درهمین حال وجود چنین وضعیت بحرانی امام یازدهم حضرت عسکری (ع) را ناچار نمود تا شیوه‌ای اتخاذ کند که بوسیله آن بتواند ازسراقت شدید عباسیان برپسرش که بعداً امام دوازدهم می‌شود جلوگیری بعمل آورد، بگونه‌ای که او را قادر سازد تا هویت خود را پوشیده دارد و فعالیت‌های خود را دور از تیررس دید حکام عباسی و بازرسی دقیق آنها، انجام دهد.

یادداشتها

۱. احمد بن ابی یعقوب بن واضح یعقوبی، تاریخ الیمقوبی (نجف، ۱۹۶۴)، ج ۳، ص ۹۰ و ابن خلدون، العبر و دیوان المبتداء والمغرب، ج ۳، ص ۱۷۳ قاهره، ۷۰-۸۶۷ و طبری، ج ۳، ص ۳۳-۳۷ و حلی، مأخذ مذکور، ص ۱۸۶.
۲. احمد ابراهیم الشریف، العالم الاسلامیه فی العصر العباسی، ص ۲۵-۱۹ قاهره، ۱۹۶۷ و Watt, *The Majesty that Was Islam* 28-30/95-8.
- به روایت نجاشی، در میان امامیه‌ای که در تبلیغات عباسیان شرکت داشتند یقین بن موسی قرار داشت که از طرف آنان در کوفه مأموریت داشت، دجال نجاشی، ص ۲۰۹.
۳. جهشیاری، کتاب الوزراء والکتاب، ص ۸۶ قاهره، ۱۹۳۸ و یعقوبی، ج ۳، ص ۹۰-۸۹ و ۹۲ و طبری، ج ۳، ص ۲۷ و ۳۴ و ابن الطقطقا، الفخری فی الأداب السلطانیه، ج ۳، ص ۲ قاهره، ۱۹۲۷ و Watt, *The Formative Period of Islamic Thought* (Edinburgh, 1973), 153-4.
۴. سسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲-۱۸۱ نجف، ۱۹۵۵ و مقال، ص ۲۰۹ و Omar, F., «Some Aspects of the Abbasid-Husaynid relations during the early Abbasid Period (132-193/705-809)», *Arabica*, XXII, 171.
۵. کاشف الغطاء، اهل الشیعه و اصولها، ص ۵۱، قم، ۱۳۹۱ و احمد امین، صفی الاسلام، ج ۳، ص ۲-۲۸۱ قاهره، ۱۹۵۶؛ اصفهانی، الاغانی، ج ۱۱، ص ۳۰۰.
۶. عبدالله بن عباس بن مطلب یکی از صحابی پیامبر (ص) بود. وی سه سال قبل از هجرت پیامبر به دنیا آمد و در سال ۶۸/۶۸۷ در طائف درگذشت. او در علم تفسیر قرآن و احادیث نبوی شهره بود. از اینرو عنوان حبرالامة (عالم و فاضل است) را یافت. ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۲، ص ۴-۳۳۰.
۷. محمد رضا مظفر، السقیفه، ص ۷۰-۶۹ نجف، ۱۹۶۵. در مورد نمونه‌ای از همکاری بین عباسیان و علی (ع) در دوران حکومت آن حضرت. وی قثوم بن عباس را به حکومت مکه و طائف، عبدالله بن عباس را به حکومت یمن و بحرین و عبدالله بن عباس را به حکومت بصره منصوب کرد. چون علی (ع) به شهادت رسید عبدالله بن عباس به امام حسن (ع) پیوست و یکی از فرماندهان ارتش آن حضرت شد. طبری، ج ۵، ص ۵۰-۶۴ و ۱۳۷ و ۳-۱۴۱ و ۱۵۵ و ۹-۱۵۸ و سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۵ قاهره، ۱۹۶۴ و قرشی، الامام الحسن، ص ۴۹-۵۴ نجف، ۱۹۷۳.
۸. الکافی، ج ۱، ص ۴-۳۰۳ و ۵۴۵ و ۵۱۶. مأخذ چندی نقل می‌کنند که سایر امامان خمس و هدایا و نذورات را از بیروان خود، که بعضی از آنها در دستگاه حکومت عباسی شاغل بودند و مقاماتی داشتند دریافت می‌داشتند، همچون حسن بن علیا اسدی، که

حاکم بحرین بود. به روایت دیگر، اسام نهم حضرت جواد (ع)، به پیروان خود دستور داد تا سهم حضرتش را از غنائم جنگی که از خرمیه بدست آورده‌اند نزد وی بفرستند. طوسی، *الاستبصار*، ج ۲، ص ۵۸، ۶۰ - تهران، ۱۹۷۰ و مقاتل، ص ۳۳۳.

۹. الکافی، ج ۱، ص ۸۱ - ۲۷۹.

10. Omar, op.cit. *Arabica*, XXII (1975), 175-6.

۱۱. شرح کامل سخنان امام صادق (ع) در رابطه با آینده مهدی در کتاب کمال‌الدین، ص ۵۹ - ۳۳۳ آمده است.

۱۲. اختیار، ص ۳ - ۲۹۰ و ۳۲۱ و ۳۲۳ و ۳۲۶. تفصیل فعالیت‌های ابوالخطاب در کتاب الصلة بين التصوف والتشيع، ص ۶ - ۱۴۱، بغداد، ۱۹۶۶ آمده است بدانجا مراجعه فرمائید و

Ivanow, *The Alleged founder of Ismailism* (Bombay, 1946), 113-51; B. Lewis, *The Origins of Ismailism* (Cambridge, 1940), 32, 39, 66. B. Lewis, Abu al Khattab, E.I.²

۱۳. ن. فرق، ص ۶۶ - ۵۵ و شبیبی، مأخذ مذکور، ص ۳۱ - ۲۰۶ و

C. Huart, «Ismailiyya» E.I.²

۱۴. ن. فرق، ص ۶۵. در مورد خبر فتحیه مراجعه کنید به:

Watt, «Side-lights on Early Imamite Doctrine», *Studia Islamica*, MCMLXX, Vol. XXXI, 293-5;

معروف‌الحسنی، مأخذ مذکور، ج ۲، ص ۷۷ - ۳۶۹.

۱۵. طبری، ج ۳، ص ۳ - ۲۶۱ و ۸ - ۳۷۷ و میزان، ج ۴، ص ۲۱۱.

۱۶. مردج، ج ۶، ص ۲۲۴ و

Shaban, *Islamic History* (C.U.P., 1976), II, 21.

۱۷. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۸ و مردج، ج ۶، ص ۲۲۷.

18. Omar, F., «Some Observations on the Reign of the «Abbasid Caliph al-Mahdi (158-169/775-785)», *Arabica*, XXI, 139.

۱۹. سعد بن عبدالله اشعری قمی، المقالات والفرق، ص ۸۹ تهران، ۱۹۶۳.

20. Watt, *Formative Period*, 155.

۲۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۸۴.

۲۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱ بیروت، ۱۹۳۱ و طبری، ج ۳، ص

۵۳۳ و ابن طولون، الشذرات الذهبیه، ص ۹۶، بیروت، ۱۹۵۸.

۲۳. طبری، ج ۳، ص ۷ - ۵۰۶ و الفخری، ص ۱۳۶.

۲۴. طبری، ج ۳، ص ۵۰۸ و شیخ صدوق با طبری درباره اقناع یعقوب بن داود هم-

عقیده است ولی ذکر می‌کند که وی در سال ۱۷۹/۷۹۵ به مکتب امامیه گروید. (مراجعه کنید به عیون، ص ۶۰). در عین حال، یعقوب از خاندانی شیعی، از مرو بود. پدر و عمویش در

ارتقاء تبلیغات عباسیان در خراسان یاری می‌کردند. پس از آن یعقوب خود در قیام نفس زکیه در سال ۷۶۲/۱۴۵ به‌وی پیوست، سپس تا سال ۷۷۴-۵/۱۵۸ زندانی شد.

Shaban, *OP.Cit.*, 21.

Watt, *Formative Period*, 155.

۲۵. ن. فرق، ص ۴۳ و

بنا به روایت بلخی راوندیه ادعای او را پس از مرگ مهدی ابداع کردند. در عین حال، بنظر می‌رسد راوندیه این ادعا را به تحریک خود مهدی می‌کرده‌اند. قاضی عبدالجبار، مأخذ مذکور، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲۶. طبری، ج ۳، ص ۷-۴۸۶.

۲۷. اختیار، ص ۶-۲۶۵ و ۵۰۱. همه این گروه‌ها اساسی خود را از اصحاب امام صادق (ع) می‌گیرند. یعنی، به ترتیب عبدالله بن ابی یعفور، زرارۀ بن اعین، عمار بن موسی ساباطی و هشام بن سلیم جوالیقی. (جال نهجاشی، ص ۱۳۲ و ۱۵۷ و ۲۲۳ و ۳۳۸ و ت. الفهرست، ص ۱۴۱-۳ و ۲۳۵ و ۳۵۶).

۲۸. اختیار، ص ۳۳۵.

۲۹. اختیار، ص ۷۰-۲۶۹.

۳۰. یعقوبی، ج ۳، ص ۱۴۲. از حضور اشخاص برجسته‌ای که در این قیام شرکت کردند معلوم می‌شود که قیام، زیدی بوده است، بعنوان نمونه یحیی، سلیمان و ادريس، برادران نفس زکیه، که در سال ۷۶۲/۱۴۵ علیه منصور قیام کردند را می‌توان نام برد. بعلاوه ابراهیم بن اسماعیل طباطبا پدر محمد بن طباطبا، رهبر روحانی قیام زیدیه بود که در سال ۱۹۹/۸۱۴ صورت گرفت (مقاتل، ص ۲۹۴ و ۳۰۴). قابل ذکر است که صاحب بن عباد اشخاص فوق‌الذکر را زیدی می‌داند؛ صاحب بن عباد، نصرت مذاهب الزیدیه، ص ۲۲۲، بغداد، ۱۹۷۷.

۳۱. طبری، ج ۳، ص ۳-۹۵۵۲ و ۵۵۷ و هروج، ج ۶، ص ۷-۲۲۶ و مقاتل، ص ۲۹۸.

۳۲. عبر، ج ۳، ص ۶-۲۱۵. اصفهانی دو روایت را درباره نگرش امام کاظم (ع) ذکر می‌کند. اولین روایت نشان می‌دهد که او از شرکت در قیام امتناع ورزید، در حالیکه دومی بیانگر آن است که آن حضرت دستور قیام مسلحانه به یحیی محض را داد (مقاتل، ص ۲۹۸، ۳۰۴). شواهدی موجود است که نشان می‌دهد امام کاظم (ع) در این قیام شرکت نکرد ولی قیام کنندگان را به جنگ شدید علیه عباسیان تشویق کرد (الکافی، ج ۱، ص ۳۶۶). ۳۳. گلپایگانی، مأخذ مذکور، ص ۲۱۹، از خزاز الرازی قمی نقل قول می‌کند (کفایه-الاثر فی النصوص علی الامام الثانی عشر).

۳۴. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴. فعالیت‌های امامیه در مصر شاید در زمان امام صادق (ع) در اخمیم آغاز شده باشد.

۳۵. اختیار، ص ۴۴۲.

۳۶. اختیار، ص ۴۳۳. گزارش کاملی از دیگر اساسی در (جال نهجاشی، ص ۱۰۴ و ۱۵۸ و ۲۵۴ آمده است).

۳۷. طبری، ج ۳، ص ۵۶۱ و ۶۰۹ و ۶۱۲ و ۷۴۰ و یعقوبی، ج ۳، ص ۱۶۶ و الکافی، ج ۲، ص ۲۲۴-۵. کشتی نقل می‌کند که خاندان بنو اشعث زکات خود را (۳۰۰۰ دینار) به وکیل امام کاظم (ع) در کوفه فرستادند، که ظاهراً مؤید گرایش امامی آنان است (اختیار، ص ۴۵۹).
۳۸. عیون، ج ۱، ص ۱۸ و ۲۴ و ۶-۲۵ و ۹۲ و اختیار، ص ۴۰۵ و ۴۶۸ و الفخری، ص ۶-۱۴۵ و هیشمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۰۱ قاهره، ۱۳۱۲/۱۸۹۴.
۳۹. ن. فرق، ص ۴-۶۳.
40. Ivanow, W. *The Rise of the Fatimids* (Bombay, 1946), 49-52, quoting from an Isma'ili Ms entitled *Zahr al-Macani*.
۴۱. ن. فرق، ص ۶۴.
۴۲. کلینی این روایت را به اسناد خود از علی بن جعفر صادق نقل می‌کند. روایات او بیان می‌دارد که محمد بن اسماعیل عم خود، امام کاظم (ع) را در مکه ملاقات کرد و از او درخواست کرد تا به وی اجازه رفتن به بغداد را بدهد. امام کاظم (ع) اجازه داد و به او ۳۰۰ دینار و ۳۰۰ درهم عطا فرمود تا مخارج سفر را تأمین کند. آنگاه به وی هشدار داد که با ارائه اطلاعات درباره فعالیت‌های او به مقامات مباشر قتل وی نشود. محمد با هارون الرشید تماس گرفت و به او گفت که مردی که با عمویم در تماس‌اند او را خلیفه واقعی می‌دانند. (الکافی، ج ۱، ص ۶-۴۸۵). همچنین به اختیار، ص ۵-۲۶۳ و ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۶۰ قاهره، ۱۹۷۱.
۴۳. الفخری (Gotha, Greifswald, 1860)، ص ۶-۱۹۵، ۸-۲۲۷ و الکافی، ج ۱، ص ۳۶۶.
۴۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (Leiden, 1866-1876)، ج ۶، ص ۶۱.
۴۵. طبری، ج ۳، ص ۳-۶۱۲ و الفخری، ص ۲۳۱ و کلینی، مکاتبه‌ای بین یحیی محض و امام کاظم (ع) را ثبت می‌کند، که دلالت دارد امام هفتم هیچ کاری با این قیام نداشته‌اند (الکافی، ج ۱، ص ۷-۳۶۶).
۴۶. احمد بن خالد مصری، الاستقصاء لاجناد المغرب الاقصى، ج ۱، ص ۹-۶۷، دار البیضاء، ۱۹۵۴.
۴۷. طبری، ج ۳، ص ۶۰۶.
۴۸. همانجا، ج ۳، ص ۶۱۴، ۶۱۶.
۴۹. همانجا، ج ۳، ص ۱۶-۶۱۳ و یعقوبی، ج ۳، ص ۶-۱۴۵ و غیر، ج ۳، ص ۲۱۸ و الکامل، ج ۶، ص ۸۵.
۵۰. چون سلیمان در قتل ادریس موفق شد، خلیفه هارون الرشید او را به برید مصر گماشت، و مقام قبلی را واضح داشت، که به ادریس مقتول در فرارش به مغرب یاری داده بود (طبری، ج ۳، ص ۵۶۱).
۵۱. طبری، ج ۳، ص ۵۶۱، ۶۴۹ و الکامل، ج ۶، ص ۸-۱۰۶.

۵۲. اختیار، ص ۹-۵۹۸ و ق. مقالات، ص ۸۸ و

Osman, *OP.Cit.*, 300.

۵۳. اختیار، ص ۶۳-۲۵۸.

۵۴. طبرسی، الاحتجاج، ص ۱۶۱ نجف، ۱۹۶۶ و اختیار، ص ۲۶۲. بعضی از امامیه اسماعیلیه را در تحریک هارون الرشید علیه امام کاظم (ع) متهم می کنند. آنان نقل می کنند که محمد بن اسماعیلیه، هارون الرشید را از فعالیت های زیرزمینی امام کاظم (ع) آگاه ساخت (الکافی، ج ۱، ص ۶-۴۸۵). در حالیکه دستگیری امام کاظم (ع) بخشی از نقشه کلی خلیفه علیه امامیه بود، گزارشات چندی حاکی از آن است که وزرای بنوبرسک در پشت نقشه هارون الرشید قرار داشتند، تا سقوط رقبای خود، خاندان بنو اشعث را از وزارت عباسیان به مرحله عمل درآورند (الکافی، ج ۲، ص ۵-۲۲۴ و اختیار، ص ۲۵۸).

۵۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۶ و ن. فرق، ص ۲-۷۱.

۵۶. ابن معتز، طبقات الشعراء، ص ۲۴۴ قاهره، ۱۹۵۶.

۵۷. بنایه روایت نجاشی و طوسی، مرگ هشام به سال ۸۱۴/۱۹۹ اتفاق افتاد. ولی بنظر می رسد که وی قبل از آن در گذشته است. کشی مرگ او را با دستگیری امام کاظم (ع) در سال ۷۹۵/۱۷۹ مرتبط می داند. در آن سال هشام در محفلی منظره ای در حضور هارون الرشید و یحیی برمکی شرکت کرد. سپس هارون الرشید دستوری مبنی بر دستگیری امام کاظم (ع) و پیروانش صادر کرد. از اینرو هشام به مدائن و سپس به کوفه فرار کرد و دو ماه بعد در آنجا درگذشت (رجال نجاشی، ص ۳۳۸ و ت. الفهرست، ص ۳۵۵ و اختیار، ص ۶-۲۵۵ و ۲۶۲).

۵۸. ن. فرق، ص ۶۷؛ اختیار، ص ۲۵۸ و الکافی، ج ۱، ص ۹-۲۵۸ و یعقوبی روایت می کند که فعالیت های زیرزمینی علویان احتمالاً بعد کافی در بصره قوی بوده است. افزایش فعالیت احمد بن عیسی علوی، مبلغ این گروه که شصت سال نهانی در آنجا بود، بالاخره، هارون الرشید را وادار به تعقیب وی کرد. احمد بن عیسی زندانی شد، ولی به سال ۸۰۳/۱۸۸ به بصره فرار کرد. سپس جاسوسان عباسی مبلغ و وکیل این گروه موسوم به «حاضر» را شناسائی کردند. «حاضر» از ارائه جایگاه رهبرش استناعت ورزید، از اینرو آنان او را به قتل رسانده و بدن او را در بغداد به دار آویختند (یعقوبی، ج ۳، ص ۱۶۰).

۵۹. عیون، ج ۱، ص ۹۰-۸۹ و ج ۲، ص ۱۴۳.

۶۰. ن. فرق، ص ۸-۶۷ و ۷۰ و ق. مقالات، ص ۹۱-۸۹ و رجال نجاشی، ص ۶۱ و ۲۵۸ و ۳۱-۲۳۰. از روایت کشی بنظر می رسد که محمد بن بشیر و پیروانش واژه مهدی را در مورد امام کاظم (ع) بکار برده و وفات او را منکر می شدند، و لقب قائم مهدی به او می دادند (اختیار، ص ۴۷۸). چنین شاهدهی دلالت دارد که امامیه در آن زمان از قیام امامی با عنوان قائم مهدی آگاه بوده اند، ولی مطمئن نبوده اند که وی چه کسی است.

۶۱. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۵ نجف، ۱۹۶۶ و عیون، ص ۲-۹۱ و اختیار، ص ۶۰-۴۵۹ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۹۳. رهبران واقفه عبارت بودند از محمد بن حسن بن

شمون و علی بن ابی حمزه (اختیار، ص ۴۴۴؛ دجال نجاشی، ص ۱-۲۳۰).

۶۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۳-۳۳۳.

۶۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲ و ق. مقالات، ص ۸۹.

۶۴. اختیار، ص ۵-۴۶۴ و ۴۷۲.

۶۵. همانجا، ص ۲-۵۹۱.

۶۶. منشأ اکثر نهضت‌های صوفی شرقی به معروف کرخی (متوفی ۸۱۵/۲۰۰) بازمی‌گردد، که از صحابی امام رضا (ع) بوده است. آنان امام رضا (ع) را مظهر نهضت تصوف می‌دانستند، لکن در همان حال به امامت او معتقد نبودند. خبر این روایت را شبی، در مأخذ مذکور، ارائه داده است.

۶۷. عیون، ج ۲، ص ۵-۲۳۴.

۶۸. الکامل، ج ۶، ص ۲۲۷ و الفخری، ص ۶۱-۱۵۹ و

Watt, *Formative Period*, 176.

۶۹. ابن اثم کوفی، مأخذ مذکور، ج ۸، ص ۳-۳۱۲. خطرناکترین قیام طغیان نضربین شبت در الجزیره بود. قیام جدی دیگر اعتراض عامه بغداد علیه انتصاب امام رضا (ع) به عنوان ولیعهد مأمون بود. از اینرو آنان ابراهیم بن مهدی را به خلافت آنجا برگزیدند (بدایه، ج ۱۰، ص ۲-۲۸۰ و الکامل، ج ۶، ص ۲۳۰).

۷۰. از گزارشات طبری و نجاشی معلوم می‌شود که طاغیان به امامت امام خاصی از علویان معتقد نبودند، لکن امامت کسی را که قیام مسلحانه کند تا حقوق خود را بگیرد مورد حمایت قرار می‌دادند (طبری، ج ۳، ص ۹۷۹ و ۱۰۱۹ و دجال نجاشی، ص ۱۹۴). آنان بر سکه‌هایی که در کوفه ضرب می‌کردند آیه‌ای از قرآن را حک می‌کردند که گرایش انقلابی آنان را نشان می‌داد (الصف، ج ۵۱، ص ۴). اصفهانی و صاحب بن عباد آن را قیامی زیدی می‌دانند (مقاتل، ص ۳۴۷ و ۳۵۰ و عیون، ج ۲، ص ۲۳۵ و ابن عباد، مأخذ مذکور، ص ۲۲۲).

۷۱. هروج، ج ۷، ص ۵۶.

۷۲. بخش عظیمی از پیروان امام رضا (ع) بدون دستور او در این قیام شرکت کردند. شاید آنان متوجه شده بودند که برادران اسامشان رهبران برجسته قیام بوده‌اند، و تصویری کردند که امام رضا (ع) حامی و پشت‌سر شرکت آنان قرار دارد. از اینرو بدان پیوستند. آنان اشخاصی همچون محمد بن مسلمه کوفی را شامل می‌شدند (طبری، ج ۳، ص ۹۸۹)، که نجاشی ایشان را قابل اعتماد می‌داند (دجال نجاشی، ص ۲۸۶ و عیون، ج ۲، ص ۵-۲۳۴). از تعبیر رؤیایی که امام رضا (ع) از خواب یکی از پیروانش در رابطه با قیام منتظره‌ای می‌کند بنظر می‌رسد آن حضرت از فعالیتهای خویشان خود آگاه بوده‌اند (الکافی، ج ۸، ص ۲۵۷).

۷۳. الدعوی للرضا بن آل محمد و عمل بالکتاب والسنة.

۷۴. طبری، ج ۳، ص ۷۹-۹۷۶.

۷۵. الکامل، ج ۶، ص ۱۶-۲۱۴ و مقاتل، ص ۳۵۰ و طبری، ج ۳، ص ۳-۹۸۱ و ۹۸۸.

ازرقی روایت می‌کند که ابوالسرایا کسوتی از ابریشم را در دو رنگ سفید و زرد به کعبه فرستاد، رنگ سفید رنگ پرچم علویان بود. بین دو بخش آن نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، اللهم صل علی محمد وآل محمد، نسل شریف، پاک و بهترین خلق. ابوالسرایا که مردم را به گرد آمدن به تبعیت آل محمد فرمان داده که این کسوت را به حریم قدس الهی ببوشانند» (ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۶۳ و ۲۶۴ مکه، ۱۹۶۵).

۷۶. دجال نجاشی، ص ۱۹۴ و مقاتل، ص ۳۵۴ و

Gibb, H.A.R., «Abu al-Saraya», E.I.2

۷۷. مقاتل، ص ۶-۳۶۳ و طبری، ج ۳، ص ۶-۹۸۵.

۷۸. اختیاد، ص ۴۷۲.

۷۹. کلینی چندین حدیث را از امام علی بن الحسین (ع) و امام صادق (ع) در رابطه با این نکته بیان می‌دارد (الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ۳۱۰).

۸۰. طبری، ج ۳، ص ۹۹۰.

۸۱. مقاتل، ص ۳۵۹ و عیون، ص ۱۵۵.

۸۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۹۱ و مقاتل، ص ۳۶۰.

۸۳. الکافی، ج ۱، ص ۹-۴۸۸ و عیون، ج ۲، ص ۱۴۶ و طبری، ج ۳، ص ۱۰۰۰.

۸۴. مقاتل، ص ۳۶۰ و یاقمی، العقد الثمین، ج ۱، ص ۵-۴۴۴.

۸۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۸۹ و ج ۸، ص ۱۵۱ و عیون، ص ۴۰-۱۳۸ و طبری، ج ۳،

ص ۳-۱۰۱۲.

۸۶. کاتب، ج ۱۰، ص ۱۸۴. در رابطه با ام حبیبه، به نظر طبری او دختر مأمون است

(طبری، ج ۳، ص ۱۰۲۹)، ولی ابن طولون او را خواهر مأمون می‌داند. مأمون در آن زمان سی ساله بود؛ بنابراین گرایشی به قبول گزارش ابن طولون وجود دارد (ابن طولون، مأخذ مذکور، ص ۹۷).

۸۷. یعقوبی، ج ۳، ص ۱۸۵ و الکامل، ج ۶، ص ۲۲۷.

88. Watt, *Formative Period*, 176.

کلینی روایت می‌کند که مأمون از امام رضا (ع) درخواست کرد به پیروان خود در نواحی قیام، نامه‌ای بنگارد و از آنان بخواهد تا دست از حمایت خود از طاغیان بردارند (الکافی، ج ۸، ص ۱۵۱).

۸۹. حکایات متعدد دلالت می‌کند که پرچم علویان سفید بوده است. پیروان ابوالسرایا

را در رابطه با پرچم علی (ع) «المبیشه» گویند (ازرقی، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۴-۲۶۳). نعیم بن کاظم، مشاور عرب مأمون، به وی در قبول مشورت فضل بن سهل در انتصاب امام رضا (ع) هشدار داد. وی به مأمون خاطرنشان ساخت که وزیرش خلوص یثتی نسبت به علویان ندارد، زیرا وی رنگ سبز، علامت نیاکان ساسانی خود را، بجای سفید، پرچم علی (ع) و اولادش پیشنهاد کرده است (ج. و ذی، ص ۳۱۳). وقتی که مأمون از امام رضا (ع) درخواست کرد تا نماز جمعه را برگزار کنند، آن حضرت عمامه و لباس سفید پوشیدند (عیون، ج ۲، ص ۱۴۹).

بالاخره امامیه روایت می‌کنند که پرچمهای پیروان قائم مهدی سفید می‌باشد (نجم‌الدین عسکری، المهدی الموعود المنتظر، ج ۱، ص ۱۷۷، بیروت، ۱۹۷۷).

۹۰. طبری، ج ۳، ص ۲۰-۱۰۱۹ و همچنین الکامل، ج ۶، ص ۲۴۲.

۹۱. طبری، ج ۳، ص ۱۰۲۹ و الکامل، ج ۶، ص ۲۴۸.

۹۲. یعقوبی، ج ۳، ص ۱۸۴ و ۱۹۰.

۹۳. ن. فرق، ص ۳-۷۲ و اختیار، ص ۲-۵۰۱ و عیون، ج ۲، ص ۲-۱۵۱.

۹۴. ابن حبان، کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۱۰-۲۰۹، حلب، ۱۹۷۶.

۹۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶ و ۴۹۰ و مردج، ج ۸، ص ۵۷ و ۶۱ و عیون، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۱۸۸.

Shaban, *OP. Cit.*, 47.

۹۶. الکامل، ج ۶، ص ۲۵۳ و احمد بن طاهر بن طیفور، تاریخ بغداد، ص ۱۰، قاهره،

۱۹۴۹.

۹۷. عیون، ج ۲، ص ۱۸۸.

۹۸. یعقوبی، ج ۳، ص ۲۰۴. بنا به روایت کلینی هردو امامی، بوده‌اند و پدر اولی، یحیی بن حسین، از امامت حضرت رضا (ع) جانبداری کرد (الکافی، ج ۱، ص ۳۱۶). نجاشی روایت می‌کند که نوّه دومی، یحیی بن احمد بن محمد، از برجستگان امامیه در نیشابور بود (رجال نجاشی، ص ۳۴۵ و ابوالفداء، المختصر فی اخبار البشری، ج ۲، ص ۳۱۲).

۹۹. طبری، ج ۳، ص ۱۰۳۹ و الکامل، ج ۶، ص ۲۵۳.

۱۰۰. ابوالفداء، مأخذ مذکور، ج ۲، ص ۶-۲۵.

۱۰۱. طبری، ج ۳، ص ۱۰۴۰.

۱۰۲. طبری، ج ۳، ص ۳-۱۰۶۲ و الکامل، ج ۶، ص ۲۶۹.

۱۰۳. ن. فرق، ص ۷-۸۵ و مقالات، ص ۵-۹۳ و رجال نجاشی، ص ۱۹.

۱۰۴. اثبات، ص ۵-۲۱۳.

۱۰۵. رجال نجاشی، ص ۲۱ و ۸-۶۷ و ۱۴۱ و ۲۹۴.

۱۰۶. الکافی، ج ۱، ص ۴۹۴.

۱۰۷. رجال نجاشی، ص ۱۹۱.

۱۰۸. اختیار، ص ۲-۶۱۱ و رجال نجاشی، ص ۲۶۵.

۱۰۹. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱.

۱۱۰. بهار، ج ۵۰، ص ۵-۴۴.

۱۱۱. اختیار، ص ۴۸۷ و رجال نجاشی، ص ۱۸۰.

۱۱۲. اثبات، ص ۲۱۳ و ۲۱۵.

۱۱۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۸ و ت. الغیبه، ص ۲۲۷ و بهار، ج ۵۰، ص ۸-۳۷.

۱۱۴. رجال نجاشی، ص ۲۵۴.

۱۱۵. همانجا، ص ۸۰ و ۹۸ و میزان، ج ۴، ص ۲۷۶.

۱۱۶. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱ و طوسی، الاستبصار، ج ۲، ص ۵۸.
 ۱۱۷. الازدی، ص ۳۶۸.
 ۱۱۸. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷ و الازدی، ص ۳۶۸.
 ۱۱۹. طبری، ج ۳، ص ۳-۱۰۹۲ و ۱۱۰۲ و الکامل، ج ۶، ص ۲۶۴ و ۲۹۳.
 ۱۲۰. طبری، ج ۳، ص ۱۱۰۲.
 ۱۲۱. طبری، ج ۳، ص ۱۱۰۳ و الازدی، ص ۳۹۹.
 ۱۲۲. طبری، ج ۳، ص ۱۱۰۶ و ۱۱۱۱ و الکامل، ج ۶، ص ۷-۲۸۶.
 ۱۲۳. محمد بن قاسم در دوره امامت حضرت جواد (ع) امام زیدیه انقلابی بود. چون معتصم کوشش به دستگیری او کرد، وی از کوفه گریخت و در طالقان قیام نمود. ولی معتصم او را دستگیر کرد و در سامرا به زندان افکند. آنگاه وی بطور سری از زندان ناپدید شد. از اینرو بخش عظیمی از زیدیه در قراء کوفه، طبرستان، دیلم و خراسان معتقد شدند که وی نمرده بلکه زنده است و قیام مسلحانه خواهد کرد تا زمین را با عدالت پر کند، پس از آنکه از ظلم مشحون شده باشد (هروج، ج ۶، ص ۷-۱۱۶).
 ۱۲۴. اثبات، ص ۲۲۰ و بهادر، ج ۵۰، ص ۱۷-۱۵ و الارشاد، ص ۲۹۷ و ۳۰۷.
 ۱۲۵. طوسی، الاستبصار، ج ۲، ص ۲-۶۰.
 ۱۲۶. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۸۹.
 ۱۲۷. مقالات، ص ۹۹.
 ۱۲۸. اقتصاد در حال پیشرفت دولت عباسی را در توانائی مستعصم به استخدام پادگانی جدید، عمدتاً از ترکهای قفقاز و تأسیس مرکز جدید سامرا، سی توان درک کرد. جانشین او متوکل جاپای سلف خود گذاشت، پادگان دیگری تأسیس کرد موسوم به شاکریه، که افرادی را از استانهای غربی امپراطوری استخدام نمود. آنگاه پادگان شاکریه را متوکل بحدی بزرگ گسترش داد که ارتش رسمی او شد. بعلاوه پایتخت جدیدی بوجود آورد موسوم به جعفریه. بنابه روایت مسعودی، پس از مرگ وی چهار میلیون دینار و هفت میلیون درهم در خزانه باقی گذاشت، هروج، ج ۷، ص ۷-۲۷۶ و
 ۱۲۹. مقالات، ص ۳۹۴ و الفخری، ص ۱۷۶.
 ۱۳۰. یعقوبی، ج ۳، ص ۲۱۶.
 ۱۳۱. طبری، ج ۳، ص ۱۳۶۸.
 132. Shaban, OP. Cit., 73.
 تکریتی، المتوکل بین خصومه و انصاره، ص ۱۱۳، بولتن دانشکده ادبیات، دانشگاه بصره، ۱۹۷۶.
 ۱۳۳. طبری، ج ۳، ص ۵-۱۳۷۳ و نیز به الکافی، ج ۱، ص ۴۹۸ مراجعه فرمائید.
 134. Shaban, OP. Cit., 72-75, 76.
 ۱۳۵. مسعودی و ابن حزم خاطرنشان می سازند که جعفر بن اسماعیل بن موسی کاظم توسط ابن الاغلب در مغرب در دوره خلافت معتز به قتل رسید (هروج، ج ۷، ص ۴۰۴ و ابن حزم،

مأخذ مذکور، ص ۶۴)، که حاکی از آن است که احتمالاً جعفر توسط پدرش بدانجا اعزام شد، تا مردم را در رابطه با حقوق علویان به خلافت موعظه کند.

۱۳۶. اختیار، ص ۴-۵۱۳.

۱۳۷. یعقوبی، ج ۳، ص ۲۱۷.

۱۳۸. اختیار، ص ۶۰۳، ۶۰۷ و ت. الغیبه، ص ۷-۲۲۶ و بحار، ج ۵۰، ص ۱۸۳.

۱۳۹. اختیار، ص ۴-۵۱۳.

۱۴۰. اثبات، ص ۶-۲۲۵ و بحار، ج ۵۰، ص ۲۰۹.

۱۴۱. طبری، ج ۳، ص ۴۰۷ و مروج، ج ۷، ص ۳۰۲. بسیاری از مأخذ قدیمی دیدگاه عباسیان را ارائه می‌دهند، و علمای معاصر مدعی هستند که عباسیان بدین دلیل مرقد امام حسین (ع) را ویران کردند که شیعیان، آن را مرکزی در مقابل حج قرار داده بودند (مقاتل، ص ۳۹۵ و

al-Tikriti, *The Religious Policity of al-Mutawakkil °Ala Allah al-°Abbasi* [232.47/847-68], M.A. Dissertatisation [Mc Gill University, Canada, 1969], 58, 63).

ولی تمام روایاتی که این دیدگاه را مورد حمایت قرار می‌دهد به یک نفر راوی موسوم به احمد بن جعد منسوب است که از حامیان وفادار عباسیان بوده است. شاید وی این تفسیر را برای توجیه اقدام خلیفه بکار برده باشد. هدف خلیفه آن بود تا فعالیت‌های شیعیان، که زیارت مرقد مطهر امام حسین (ع) را بصورت ابزاری جهت ارتباطات خود بکار می‌بردند، متوقف سازد. بعلاوه خلیفه می‌خواست تا هرگونه آثاری از مرقد مطهر را نابود سازد، که می‌توانست گرایش‌های انقلابی شیعیان را نیروئی تازه بخشد.

۱۴۲. طبری، ج ۳، ص ۱۴۰۴.

۱۴۳. کندی، ولایة مصر، ص ۸-۱۷۷، بیروت، ۱۹۷۲.

۱۴۴. ابن طاووس، کشف‌المحجبه، ص ۱۲۴، نجف، ۱۹۵۰ و صدر، فذلک فی التادیخ،

ص ۲۳، نجف، ۱۹۵۵.

۱۴۵. مقاتل، ص ۳۹۶.

۱۴۶. مروج، ج ۷، ص ۹-۲۳۸ و الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰.

۱۴۷. کندی، مأخذ مذکور، ص ۲۳۰.

۱۴۸. بحار، ج ۵۰، ص ۱۸۵.

۱۴۹. مروج، ج ۷، ص ۳۰۲.

۱۵۰. همانجا، ج ۷، ص ۳۰۲.

۱۵۱. کندی، مأخذ مذکور، ص ۲۲۹.

۱۵۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۱ و ۵۱۳.

۱۵۳. مناقب، ج ۴، ص ۴۱۶.

۱۵۴. اربیلی، کشف‌الغمه، ج ۳، ص ۲۴۷. قاضی کوفه در آن زمان جعفر بن عبدالله ولید

۱۰۰ □ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)

بود. خلیفه مستعین او را از مقام خود برکنار نمود، و به بصره تبعید کرد که در آنجا در سال ۷۸۰/۲۵۷ درگذشت (میزان، ج ۱، ص ۴۱۳).

۱۰۵۵. ابن عقده، مأخذ مذکور، پاورقی ص ۵-۷۴.

۱۰۵۶. ابن عقده، مأخذ مذکور، پاورقی ص ۷۵ و دجال نجاشی، ص ۱-۲۸۰. ابن عقده، احمد بن محمد (۳۳۳-۲۴۹/۹۴۴-۸۶۳) محدثی کوفی بود. وی متعلق به فرقه زیدیه جارودیه بود. نعمانی در اثر خود، الغیبه بر او اعتماد می کند (آقابزرگ، نوابغ الرواة، ص ۷-۴۶).

۱۰۵۷. طبری، ج ۳، ص ۱۵۲۲.

۱۰۵۸. هروج، ج ۷، ص ۴۰۴.

۱۰۵۹. طبری، ج ۳، ص ۱۳۶۲ و ۱۶۸۳ و اختیار، ص ۶۸.

۱۰۶۰. طبری، ج ۳، ص ۴-۱۶۸۳.

۱۰۶۱. ت. الغیبه، ص ۱۴۱ و ۲۲۶ و بهاد، ج ۵۰، ص ۷-۲۰۶.

۱۰۶۲. اکثر علمای امامیه معتقدند که امام هادی (ع) به تحریک عباسیان مسموم شد (مناقب، ج ۴، ص ۴۰۱ و بهاد، ج ۵۰، ص ۷-۲۰۶).

۱۰۶۳. ت. الغیبه، ص ۴۰-۱۳۹.

۱۰۶۴. مناقب، ج ۴، ص ۸-۴۲۷ و بهاد، ج ۵۰، ص ۴-۲۸۳.

۱۰۶۵. ت. الغیبه، ص ۱۴۷ و ۲۲۶ و بهاد، ج ۵۰، ص ۳۰۳ و طبری، ج ۳، ص

۰۱۷۰۹

۱۰۶۶. الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۱۰۶۷. این مطلب با تفصیل بیشتری در فصل آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۱۰۶۸. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۰.

فصل سوم

دیدگاه‌های امامیه در رابطه با امام غائب و ولادت آن حضرت

۱. انشعاب در میان هواداران امام حسن عسکری (ع) پس از شهادت آن حضرت

۱-۱. مقدمه

امامیه را در طول دوران شش امام آخر از ائمه اثنی عشر از وجود انشعابات که پس از رحلت هریک از ائمه (ع) روی می داد می توان مشخص کرد، بدین معنی که آنان پس از رحلت هریک از ائمه دوازده گانه جانشین او را به امامت می پذیرفتند. علی رغم انشعابات مکرر، هریک از امامان با دشواری می توانستند اطاعت اکثریت پیروان امام قبلی را بدست آورند [۱].

امام حسن بن علی عسکری در سال ۸۴۵/۲۳۲ تولد یافت و به سال ۲۶/۸۷۴ بشهادت رسید. بنابه مآخذ بعدی شیعه، آن حضرت با توطئه معتمد خلیفه عباسی مسموم شد [۲].

امام عسکری (ع) در طول شش سال امامت خود در خفا و تقیه می زیست زیرا معتمد عباسی محدودیتهای بسیاری بر آن حضرت تحمیل کرده و او را توسط جاسوسان خود محاصره کرده بود به همین دلیل اکثر پیروان او از تماس آزاد با آن حضرت محروم بودند. تنها برگزیدگان از هوادارانش می توانستند شخصاً با او ارتباط داشته باشند [۳].

همان مآخذ گزارش می دهند که در سال ۲۶/۸۷۴ امام یازدهم بیمار شدند. بمجردی که خبر بیماری آن حضرت به معتمد رسید، وی پنج نفر از خدمتکاران خاص خود را به منزل امام عسکری (ع) گسیل داشت، و به آنها دستور داد تا

دقیقاً او را تحت نظر داشته باشند. سپس خلیفه پزشکان و فاضی القضاة را به همراه ده نفر از معتمدان خود به منزل امام عسکری (ع) فرستاده تا در کنار او بوده و وضعیت و شرایط وی را مستمراً در خانه مشاهده کنند. بیماری امام عسکری شدیدتر شد و آن حضرت در هشتم ربیع الاول ۲۶۰ / اول ژانویه ۸۷۴، درگذشت.

معتمد، ابوعیسی بن متوکل را فرستاد تا بر جنازه امام عسکری (ع) نماز گزارد. پس از انجام مراسم، امام عسکری (ع) در محدوده منزل خود در سرمن- رأی (سامرا) در جوار پدرش به خاک سپرده شد [۴].

طبق مآخذ قدیم امامیه، امام عسکری (ع) آشکارا پدرش را معرفی ننمود و جانشین خود را بطور علنی منصوب نکرد [۵]. شیخ مفید می نویسد امامیه از ستم عباسیان بستوه آمده بودند. خلیفه معتمد در جستجوی فرزند امام عسکری (ع) بود و به هر نحو ممکن می کوشید تا او را دستگیر کند. بعلاوه، دیدگاههای شیعه امامیه درباره او در همه جا نشر می یافت، و این مطلب شهرت یافته بود که آنان در انتظار قیام اویند. به همین دلیل، امام عسکری (ع) در طول زندگی خود فرزندش را نشان نداد، و حتی او را به بخش عظیمی از پیروان خویش معرفی نکرد [۶].

چون از خصوصیات شیعه امامیه، که آنان را از فرق دیگر اسلامی متمایز می سازد این است که هر امام توسط امام قبلی معرفی می شود، بنظر می رسد شیعیان پس از رحلت امام عسکری (ع) خود را در وضعیت بحرانی یافته باشند، زیرا آن حضرت جانشین خود را آشکارا منصوب نکرده بود. در میان احادیث به ذکر چند روایت می پردازیم: زمین نمی تواند از حجت خالی باشد [۷]، امامت پس از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به دو برادر نمی رسد، امامت مختص فرزندان علی بن- حسین است [۸]، امام جانشین خود را می شناسد و تا وصایت را به او نسیار چشم از جهان فرو نمی بندد [۹]، امامت به فرزند ذکور ارشد امام قبلی تعلق دارد [۱۰]. این احادیث را بخش عظیمی از امامیه پذیرفته اند، و تفسیر آنان از این احادیث ایشان را به دیدگاههای مختلفی رهنمون کرده است، که به نوبه خود تقسیمات جدیدی را در میان امامیه به جای گذاشته است.

سعد قمی پانزده گروه را در این رابطه می شمارد، درحالی که نویختی و مفید بر عدد چهارده اتفاق نظر دارند. مسعودی بیست فرقه آورده است، در صورتیکه شهرستانی

فقط یازده گروه را می‌شمرد [۱۱]. با وجود این، مطالعه‌ای بر ادعاهای این فرق نشان می‌دهد که ظاهراً فقط به پنج فرقه عمده تقسیم می‌شوند. در عین حال، هریک از اینها نیز متعاقباً بر مبنای مباحث کلامی وحدیثی مورد استفاده در ادعاهایشان انشعاب می‌یابند. به هر حال بنظر می‌رسد ارائه دعاوی عمده این فرق در مورد درک مفهوم روشنی از امامت از اهمیت شایانی برخوردار باشد.

۱-۲. انشعاب اول: واقفه، در مورد امام عسکری (ع)

آنچه افراد این فرقه را به هم می‌پیوست اعتقاد آنان به این مطلب بود که امام یازدهم حضرت عسکری (ع)، قائم‌مهدی است، گرچه در کیفیت آن با هم اختلاف نظر داشتند.

۱. نخستین فرقه از این انشعاب چنین می‌پنداشتند که امام عسکری (ع) از دنیا نرفته است، بلکه در پرده غیبت بسر می‌برد [۱۲]. فرض آنها بر مبنای احادیث استوار بود که از امامان پیشین روایت شده است که می‌گویند هیچ امامی تا آشکارا پسر خود را به جانشینی معرفی نکند از دنیا نمی‌رود، زیرا زمین بدون حجت نمی‌تواند باشد [۱۳]. گرچه مردم ناچار به پذیرش امامت مدعیان نبودند، لکن می‌بایست از امامت حضرت عسکری (ع) که امام قبلی با وصایت، امامت او را تأیید کرده آگاه باشند. آنان نیز بر این حدیث تکیه می‌کردند که قائم دو غیبت دارد. بنابراین، چون امام عسکری (ع) آشکارا پسری را به جای نگذاشته و زمین هم نمی‌تواند حتی برای ساعتی خالی از حجت باشد، این ادعا که او نمرده بلکه غائب شده و قائم حقیقی است، درست جلوه‌گر می‌شود. این نخستین غیبت اوست و پس از آن دوباره قیام خواهد کرد. از اینرو، چون قیام او شناخته شود، خود را دیگر بار در غیبت دوم پنهان می‌کند [۱۴].

اینان در مجادلات خود با مخالفان می‌کوشیدند تا خویش را از آن دسته از امامیه که در امام هفتم موسی کاظم (ع) (۷۹۹/۱۸۳) متوقف شدند و مدعی شدند که او قائم‌مهدی است متمایز سازند و آنان را بخاطر توقف در امام کاظم (ع) خطا کار می‌پنداشتند. این گروه خاطر نشان می‌کردند که امام هفتم از دنیا رفته

و جانشین خود امام رضا (ع) (۸۱۷/۲۰۲) و دیگر پسران را از خود به جای گذاشته، در حالیکه امام عسکری (ع) مسلماً بدرود حیات گفته و هیچ وارثی از او برجای نمانده است [۱۵].

۲. دومین فرقه از واقفه در امام عسکری (ع) معنقد بودند که آن حضرت رحلت کرده لکن دوباره به زندگی باز می‌گردد، و او قائم‌مهدی است. اساساً، اعضاء این فرقه آئین خود را برمبنای نقلی از امام جعفر صادق (ع) بنا نهادند که می‌گوید قائم‌مهدی بدین خاطر قائم نامیده می‌شود که پس از رحلتش قیام خواهد کرد. اینان می‌گویند قدر مسلم این است که امام عسکری (ع) بدون جانشین و نصب کسی به وصایت در گذشته است. از اینرو، تردیدی نیست که او قائم است و پس از مرگ دوباره زنده می‌شود، هرچند خود را از ترس دشمنان پنهان سازد. اینان نظریات خود را با کلام امام علی بن ابی طالب (ع) در اندرز به یار صدیق خود کمیل بن زیاد مورد تأیید قرار می‌دادند که فرموده است: «ای خداوند، حقاً تو زمین را بدون قائم باحجتی آشکار یا پنهان که از سوی تو می‌آید رها نخواهی ساخت، زیرا حجتها و علامات هرگز بی‌اعتنا نمی‌شود» [۱۶]. و برمبنای سخنان امام علی (ع) نتیجه‌گیری می‌کردند که امام عسکری (ع) غائب و پنهان است، ولی وی قیام خواهد کرد تا زمین را با صلح و عدالت مشحون سازد پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد [۱۷].

۳. واقفه لادریه نیز در امام عسکری (ع) توقف کردند. آنان فکر می‌کردند که آن حضرت رحلت کرده و امام بوده است. گرچه زمین نمی‌تواند از حجت خالی باشد، لکن اینان مطمئن نبودند که جانشین امام عسکری (ع) چه کسی است، پسر یا برادرش؛ بنابراین در امامت حضرت عسکری (ع) توقف کرده و مصمم شدند تا موضوع برایشان روشن نشود، تصمیم نگیرند [۱۸].

متأسفانه، مآخذ معاصر هیچکس را بعنوان مظهر این سه فرقه از واقفه در امام عسکری (ع) ذکر نمی‌کنند. درعین حال، از آئین نخستین فرقه واقفه چنین بنظر می‌رسد که هوادارانش در اماکنی دور از شهر سامرا که شهر امام بوده زندگی می‌کردند. چون آنان در لحظه رحلت حضرتش حضور نداشته‌اند، این گرایش در اعتقادشان پدید آمده بود که در واقع آن حضرت نمرده بلکه خود او قائم‌مهدی

است.

۳-۱. انشعاب دوم: جعفریه

نمایندگان این انشعاب مدعی بودند که جانشین امام عسکری (ع) برادر جوانترش جعفر است. ولی در چگونگی انتقال امامت به او اختلاف نظر داشتند. از اینرو، به چهار فرقه منشعب شدند:

۱. نخستین فرقه معتقد بودند که امام عسکری (ع) رحلت کرده و امامت را با وصایت از پدرش داشته است. چون امامت تنها می‌تواند به پسر ارشد زنده امام قبلی برسد، امامت پس از امام علی‌هادی (ع) به پسر بزرگش محمد که قبل از او فوت کرده بود نمی‌رسد بلکه به امام عسکری (ع) که از دو پسر زنده‌مانده پس از پدر، بزرگتر بود منتقل می‌شود [۱۹].

این فرقه معتقد بودند که امام عسکری (ع) آشکارا پسری را به جای نگذاشت تا امامت را عهده‌دار شود و بنابراین تنها برادرش موسوم به جعفر امام خواهد بود. این گروه بمنظور تأیید عقیده خود ناچار بودند مجادلات فتنه [۲۰] را درباره امامت تکرار کنند. فتحیه مدعی بودند که امام موسی کاظم (ع) امامت را از جانب پدرش امام جعفر صادق (ع) دریافت، بلکه این موهبت الهی از ناحیه برادرش عبدالله به وی رسید و این برطبق حدیثی بود که می‌گوید امامت پس از رحلت امام به پسر ارشد او می‌رسد. این فرقه از جعفریه همچون فتحیه صحت حدیثی که می‌گوید امامت پس از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به دو برادر نمی‌رسد را می‌پذیرفتند، ولی کاربرد آن را زمانی می‌دانستند که امام عسکری (ع) از خود پسری به جای گذاشته باشد. چون امام عسکری بدون آنکه آشکارا جانشینی معرفی کند جهان را بدرد گرفته است، لذا برادرش جعفر، امام مخصوص بوده و امامت به نسل او باز می‌گردد [۲۱]. آنان نیز عبدالله بن جعفر صادق (ع) را امام هفتم می‌دانستند. بالنتیجه جعفر در سلسله امامان امام سیزدهم می‌شد.

۲. دوسیم فرقه از جعفریه چنین وانمود می‌کردند که امام یازدهم خود، جعفر را بر اساس اصل بدا به جانشینی معرفی کرده است [۲۲]. همین امر نیز در مورد اسماعیل، پسر ارشد امام جعفر صادق (ع) واقع شد. خداوند اراده نهایی خود را با قبض روح وی و جایگزینی پی‌درپی برادرانش عبدالله و موسی به جای او روشن

ساخت. به همین نحو در مورد جعفر بن علی، خداوند امامت را به امام عسکری (ع) سپرده بود، ولی پس از آن این حقیقت را روشن کرد که امامت نباید به نسل امام عسکری (ع) برسد. بنابراین اراده پروردگار عالم بر این تعلق گرفت که پس از رحلت امام عسکری امامت به جعفر منتقل شود. این فرقه نیز همچون فرق پیش برای تأیید عقاید و دیدگاههای خود استدلال فتنیه را بکار می بردند.

احتمالاً فرقه مذکور در بین کلامیون، بویژه در کوفه از فرقه اول معروفتر بودند. رهبر آنان یکی از کلامیون کوفی معروف به علی بن طحی یا طلحی خزاز بود، که در بین بقایای فتنیه بخاطر مهارت وی در مجادلات کلامی شهرت داشت. او از امامت جعفر حمایت کرد و مردم را به جانبداری از او تحریض کرد. وی در تبلیغات خود از جانب خواهر فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی حمایت می شد، گرچه این زن امامت حضرت عسکری (ع) را منکر شده و مدعی بود که امامت از جانب امام هادی (ع) به جعفر انتقال یافته است [۲۳]. احتمالاً وی این ادعا را بخاطر قتل برادرش، فارس بن حاتم، به دستور امام عسکری (ع) کرده است [۲۴]. و نیز امکان دارد که خاندان علمی بنوفضال، از حامیان فعال فتنیه و بویژه احمد بن حسن بن علی بن محمد بن فضال که به سال ۸۷۴/۲۶ درگذشت و برادرش علی، آئین این فرقه را پذیرفته باشند.

۳. اعضاء این فرقه مدعی بودند که امامت جعفر از جانب پدرش تعیین شده بود. آنان آئین خود را بر مبنای حدیثی منسوب به امام جعفر صادق (ع) بنیان می نهادند که بر طبق آن پس از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) امامت به دو برادر منتقل نمی شود [۲۵]. محمد، پسر ارشد امام علی هادی (ع)، در حیات پدر رخت از جهان فروست و چون امامت پس از پدر به پسری که زنده می ماند تعلق می گیرد بنابراین به محمد منتقل نشده است. احتمال دارد اینان امامت حضرت عسکری (ع) را بخاطر آنکه پس از ارتحال پدر زنده بود، پذیرفته باشند، ولی امامت آن حضرت را پس از رحلتش رد می کنند، زیرا وی بدون آنکه آشکارا پسری را به جانشینی معرفی کند درگذشته است. البته این مطلب که امام تا جانشین شناخته شده ای را آشکارا معرفی نکند و از خود به جای نگذارد و او را منصوب نکرده و امامت را به وی نسپارد از دنیا نمی رود در نظر آنان از اهمیت شایانی

برخوردار است. بنابراین امامت امام عسکری (ع) را فاقد اعتبار دانسته و معتقدند که امامت جعفر با تعیین از جانب پدر اجتناب‌ناپذیر است [۲۶].

قابل ذکر است که این فرقه در حیات امام عسکری (ع) وجود داشته‌اند. چون امام دهم در سال ۸۶۸/۲۵۴ درگذشت، اکثریت پیروان او امامت پسر ارشد زنده او امام عسکری (ع)، که با وصایت پدر تأیید می‌شد را پذیرفتند و اقلیتی نیز جانب جعفر را گرفتند [۲۷]. وی پس از رحلت امام عسکری (ع) اقتدار بیشتری یافت، چون عده‌ای از هواداران امام عسکری (ع) امامت او را ترك گفته و جعفر را به این مقام پذیرفتند. علی بن احمد بن بشار از علمای رهبری‌کننده این فرقه بود که کتابی در موضوع غیبت نوشت و با مخالفان خود به مجادله شدید پرداخت [۲۸]. شواهدی وجود دارد که این فرقه تا حدودی در جذب عده‌ای معتقد به امامت حضرت عسکری (ع) به خود، موفق بودند.

صدوق و مجلسی توقیع منسوب به امام دوازدهم را به نائب خود، عثمان بن سعید عمری، آورده‌اند که در این نامه نشان می‌دهد، یکی از هواداران فرقه مذکور با یکی از شیعیان اثنی‌عشری به نام مختار بحث کرده و موفقی شده است تا او را به قبول امامت جعفر معتقد سازد [۲۹]. خواهر فارس بن حاتم، که پیش از این ذکر کردیم از او به میان آمد از هواداران این گروه بوده است.

۴. پیروان این فرقه به نفیسیه معروفند. آنان معتقدند که امام دهم پسر بزرگش محمد را وصی خود تعیین کرده بود. از اینرو، خداوند برطبق بدا حیات او را قبض کرد در حالیکه پدرش هنوز زنده بود. ولی وقتی که محمد بن علی درگذشت، با دستور پدر، او برادرش جعفر را به جانشینی خود تعیین کرد. او وصایت، کتابها، علم سری و سلاحهای مورد نیاز جامعه را به غلام جوان و مورد اعتماد خویش معروف به نفیس سپرد. و به او سفارش کرد که آنان را پس از مرگ پدر به برادرش جعفر بدهد.

در این هنگام، چون محمد درگذشت، هواداران امام عسکری (ع) نقش نفیس و ترتیب سری کار را کشف کردند. چون نفیس از آنان واهمه داشت و نگران امکان قطع امامت بود، جعفر را فراخواند و ودایع و امامت محمد بن علی هادی را به او تسلیم کرد. جعفر خود مدعی شد که امامت از جانب برادرش محمد به او رسیده

است [۳]. اعضاء این فرقه وصایت امام حسن عسکری (ع) را منکر می‌شوند، زیرا مدعی هستند که پدرش نه او را تعیین کرده و نه وصایت را از محمد تغییر داده است. نفیس نیز با افتادن در چاهی کشته شد [۳۱].

۴-۱. انشعاب سوم: محمدیه

این فرقه امامت جعفر و حضرت عسکری (ع) را منکر می‌شوند، و محمد که در زمان حیات پدر درگذشته بود را امام می‌دانستند. آنان چنین استدلال می‌کردند که امام دهم علی‌هادی (ع)، نه امام عسکری (ع) و نه جعفر هیچیک را بعنوان وصی تعیین و معرفی نکرده بود. بنابراین هیچیک حق نداشته‌اند خود را امام بدانند. و چون امام بدون جانشین از دنیا نمی‌رود و امام عسکری (ع) نیز در گذشته و آشکارا پسری را معرفی نکرده، امامت او از درجه اعتبار ساقط است. آنان می‌افزایند جعفر ارزش آن را نداشت که چنین ادعایی کند زیرا گناهکاری و رفتارهای خلاف اخلاق او شهره‌عام بود. شرارت این شخصیت نمی‌توانست جنبه تقیه داشته باشد، زیرا تقیه را نمی‌توان با ارتکاب گناه انجام داد.

اینان چنین نتیجه‌گیری می‌کردند که چون قطع امامت و بی‌اعتباری آن ممنوع شده، لذا ناچار بودند به امامت محمد بن علی رجوع کنند. زیرا وی از خود فرزندی متقی بجای گذاشته است [۳۲]. دیگران حتی او را قائم‌مهدی می‌دانند [۳۳] و برخی دیگر تا آنجا پیش رفتند که مرگ او را منکر شدند [۳۴].

۵-۱. انشعاب چهارم: قطعیه

این فرقه بخش بزرگتری از امامیه را در بر می‌گرفت. اینان معتقد بودند که امام عسکری (ع) رحلت کرده و پسری به جانشینی خود باقی گذاشته است، ولی در زمان تولد، نام و اینکه آیا او قائم‌مهدی است یا نه باهم اختلاف نظر داشتند. به همین جهت به شش گروه منشعب شدند:

۱. نخستین گروه معتقد بودند که امام عسکری (ع) از دنیا رفته و پسری موسوم به محمد از خود به جای گذاشته است. بنابه نقل سعدقمی، آنان بر این عقیده بودند که پسرش پس از رحلت او به دنیا آمده، در حالیکه نوبختی و شهرستانی می‌گویند اعتقاد آنها این بود که وی دو سال قبل از رحلت پدر متولد شده است.

او امام بود زیرا پدرش وی را اینگونه تعیین کرده بود و این هم معروف بود که امام عسکری (ع) جزا و پسر دیگری را به جای نگذاشته است.

بنابراین، بی تردید وی امام و قائم است. ولی بخاطر ترس از عمویش جعفر، پنهان شده و این یکی از غیبت‌های اوست. این گروه آئین خود را بر حدیثی منسوب به امام جعفر صادق (ع) بنا نهادند که می‌گوید تاریخ ولادت قائم از مردم پنهان است، اطلاعات مربوط به او در پرده ابهام قرار دارد و مردم نمی‌توانند او را شناسائی کنند [۳۵]. متأسفانه از این فرقه اطلاعات کمی در دست است، ولی صدوق گرچه می‌کوشد تولد امام دوازدهم را ثابت کند، لکن احادیثی را نقل می‌کند که احتمالاً منسوب به هواداران این فرقه است. از جمله این افراد شخصی موسوم به یعقوب بن منفوش وجود دارد که مدعی است امام عسکری (ع) را دیدار کرده و درباره جانشین او پرسش کرده است و امام عسکری (ع) پسر را به او نشان داده که بین هشت و ده سال داشته و متذکر شده که پسرش جانشین وی خواهد بود. دیگری بنام ضوء بن علی عجل می‌گوید امام عسکری (ع) را در خانه اش دیدار کرده و در آنجا پسرش را دیده که در آن زمان دوساله بوده است [۳۶].

۲. اعضای این گروه همان عقیده فرقه قبلی را دارند. اینان با آنها درباره رحلت امام عسکری (ع) هم عقیده‌اند، لکن معتقدند که نام جانشین آن حضرت علی است نه محمد. این گروه می‌گویند امام عسکری (ع) جز علی فرزندی نداشته، و او را اصحاب سر پدرش ملاقات کرده‌اند. بنا به گفته سعد قمی این فرقه پیروان کمی داشتند و در حومه‌های سواد کوفه، متمرکز بودند [۳۷].

۳. این فرقه معتقد بودند که امام پس از امام عسکری (ع) پسرش می‌باشد که هشت ماه پس از رحلت پدر بدنیا آمده و در پرده غیبت پنهان شده است.

اینان چنین استدلال می‌کنند که کسانی که مدعی هستند پسرش در حیات حضرت بدنیا آمده دروغ می‌گویند. زیرا امام عسکری (ع) بی آنکه آشکارا پسر را از خود به جای گذارد در گذشته است. ولی بارداری همسر امام را خلیفه و دیگران اطلاع داشتند، و به همین دلیل خلیفه تقسیم سهم او را از ماترک شوهر تا زمانی که برایش تحقق شد که او باردار نیست بتأخیر انداخت. در حقیقت، آنها می‌گویند پسر هشت ماه پس از رحلت پدر بدنیا آمد و پنهان شد و پدرش سفارش کرده بود

او را محمد نام نهادند. اینان آئین خود را بر مبنای حدیثی منسوب به امام هشتم علی بن موسی رضا (ع) استوار می‌دارند که می‌گوید: «جنینی که در رحم مادر قرار داد، و طفل شیرخوار را امتحان کنید». [۳۸]

۴. پیروان این فرقه معتقدند که امام عسکری (ع) اصلاً پسری نداشته است. و مباحث مربوط به پسر غائب که در حیات امام یازدهم دنیا آمده را مردود می‌شمارند، زیرا در حیات آن حضرت در جستجوی او بوده‌اند و ابزار مختلف را بکار گرفته تا او را بیابند ولی او را نیافته‌اند. ولی چون امام بدون جانشین از دنیا نمی‌رود، مدعی هستند که کنیزی از امام عسکری (ع) آبستن شده و وقتی که کودک متولد شود امام خواهد شد حتی به نقل شیخ مفید، گفته‌اند که اگر بارداری کنیز یکصد سال هم به طول بیانجامد. آئین آنها بر مبنای حدیثی از امام صادق (ع) قرار دارد که می‌گوید بارداری مادر و تاریخ تولد قائم از مردم پنهان است [۳۹].

۵. این فرقه معتقدند که پس از امام عسکری (ع) پسرش محمد امام منتظر می‌باشد. اینها مدعی هستند که او دارفانی را وداع گفته ولی زنده خواهد شد و با شمشیر قیام خواهد کرد تا زمین را از صلح و عدل مشحون سازد پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد [۴۰].

سعد قمی و نوبختی از این گروه ذکری به میان نیاورده‌اند. احتمال می‌رود نوبختی از آنان بحث کرده باشد لکن این مبحث بعدها از اثرش حذف شده است زیرا شیخ مفید که اطلاعات خود را از اثر نوبختی اخذ می‌کند، از این گروه در عیون و محاسن ذکری به میان می‌آورد [۴۱].

۶. این گروه، که سعد قمی و نوبختی آنها را امامیه می‌خوانند، معتقدند که امام عسکری (ع) از دنیا رفته و بدون تردید حجت خدا در زمین پسر اوست. او تنها جانشین و وصی آن حضرت است. مسئولیت امامت را پس از حضرتش بر اساس روشی که در احادیث گذشته بر او نهاده بعهدہ دارد. از اینرو، تا قیام قیامت، امام است، ولی بر طبق دستوری غائب شده و از دیده‌ها پنهان می‌باشد. پیش از آنکه خود برای ظهور زمانی را برگزیند از جستجوی او نهی شده است، زیرا پیروانش حیات او و خودشان را در یافتن او به خطر می‌اندازند. علی‌رغم غیبت، تعداد کمی از پیروان مورد اعتمادش می‌توانند با او تماس حاصل کنند [۴۲]. وی در پانزدهم

شعبان ۲۹/۲۰۶ ژوئیه ۸۶۸ متولد شده است [۴۳].

این گروه اساساً مجادلات خود را علیه فرقی که از امامت جعفر یا محمد حمایت می‌کند جهت می‌دهند. با پیروان محمد چنین استدلال می‌کنند که امامت به‌عقاب محمد نمی‌تواند برسد، که او در حیات پدر درگذشته است، و نه به‌وصی او، همچون برادرش یا شخص دیگری، زیرا هیچ دلیلی بر قبول امامت پسری که قبل از پدر مرده وجود ندارد. شاید همین استدلال نیز علیه نفیسیه بکار گرفته شود. احتمالاً با جعفر به‌این‌گونه بحث کرده‌اند که امامت نمی‌تواند پس از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از برادر به برادر برسد، و امامت باید به پسر ارشد امام قبلی برگردد. امام یازدهم حضرت عسکری (ع) با وصایت پدر تعیین شد. از اینرو، امامت باید به‌فرزندش برسد [۴۴]. آنان می‌گویند مؤمنان را نرسد که امامی بر خود انتخاب کنند. برخداوند است که امام را منصوب کند و او را در زمان مقتضی ظاهر سازد [۴۵].

این فرقه اکثریت امامیه، که امامت حضرت عسکری (ع) را پذیرفته‌اند، همچون ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، حسن بن موسی نوبختی، سعد بن عبداللّه اشعری قمی (مؤلف کتاب المقالات والفرق)، عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد، تشکیل می‌دهد [۴۶].

۱-۶. انشعاب پنجم: انقطاع امامت

این گروه معتقد بودند که از زمان رحلت امام عسکری (ع) دیگر امامی وجود ندارد. نوبختی، مفید و شهرستانی این گروه را بصورت یک فرقه می‌نگرند، درحالی‌که سعد قمی احتمالاً بصورت دقیق‌تر، آنها را به دو فرقه تقسیم می‌کند [۴۷]، زیرا پیروان این انشعاب در رحلت امام عسکری (ع) و انقطاع امامت متفق القولند، درحالی‌که در عقیده به قائم مهدی به شرح زیر اختلاف دارند:

۱. نخستین گروه را عقیده بر آن است که احادیث متواتر این نکته را تأیید می‌کنند که امام عسکری (ع) بدون جانشین از دنیا خواهد رفت. به همین دلیل پس از امام عسکری (ع) دیگر امامی نخواهد بود و امامت منقطع می‌شود. چون انقطاع نبوت پس از رحلت حضرت محمد (ص) وجود دارد، به نظر آنها انقطاع

امامت نیز معقول و ممکن خواهد بود. آنان آئین خود را بر حدیثی منسوب به امام ششم حضرت صادق (ع) بنیان نهادند که می‌گوید زمین از حجت خالی نمی‌ماند مگر آنکه خداوند از گناهان بندگان به خشم آید و حجت را تا زمانی که اراده کند از آنها نگه دارد. این گروه معتقد به قیام قائم مهدی نبودند [۴۸].

۲. گروه دوم همان آئین فرقه قبلی را داشتند، اما در عقیده به قائم مهدی از آنها متمایز می‌شوند. اینان می‌گویند چون امام عسکری (ع) بدون جانشین از دنیا رفت، امامت متوقف شد تا آنکه خداوند قائم را از میان امامان در گذشته همچون امام عسکری (ع) یا از میان هریک از اعقاب او به قیام خواند. بعلاوه قیام قائم مهدی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود زیرا در احادیث متواتر تأیید شده است. این گروه دوره بعد از رحلت امام عسکری (ع) و قیام قائم را بعنوان فاصله زمانی فترت نبوت و امامت، همچون دوره بین عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) می‌نگرند [۴۹].

شواهدی وجود دارد که بسیاری از مردم از بلاد گوناگون در وجود امام دوازدهم تردید داشتند. از جمله ایشان محمد بن علی بن مهزیار اهوازی از اهواز [۵۰]، و بسیاری از بنو طالب در مدینه که کارگزاران امام یازدهم بودند را می‌توان نام برد [۵۱].

۷-۱. نتیجه‌گیری

بررسی تاریخی و اعتقادی حاکی از آن است که در رحلت امام عسکری (ع)، امامیه درگیر مسائلی شدند که مانند آن پس از رحلت امام هفتم موسی کاظم (ع) پیش آمد. اینان به واقعه، محمدیه، جعفریه و قطعیه منشعب شدند. احتمالاً این انشعابات به علل ذیل می‌باشند:

الف- گرچه بخش عظیمی از امامیه امامت حضرت عسکری (ع) را پذیرفتند، لکن زمینه‌های فرهنگی و فرقه‌ای خود را محفوظ داشتند. بعنوان مثال، امام عسکری (ع) به پیروان خود اجازه داد تا احادیثی که بنو فضال، از واقعه امام موسی کاظم (ع)، روایت می‌کنند را بپذیرند، ولی آنان را بر آن داشت تا آئین ایشان را رد کنند. نفوذ حاصله از تعلقات فرهنگی در استدلالات روایتی پس از رحلت امام عسکری (ع) را می‌توان مورد توجه قرار داد، استدلالاتی که به قیام

واقعه در باره امام عسکری (ع) و تحریض جعفریه رهنمون شد.

ب- علی‌رغم آنکه سازمان امامت^۱ (وکالت) بصورت نظامی بسط یافته بود، لکن وصایت امام عسکری (ع) را در رابطه با جانشین خود در میان عموم و هیئتهای اعزامی و تبلیغی پائینتر بطور گسترده‌ای منتشر نکرد. از اینرو، هیچ جانشینی آشکارا توسط امام عسکری (ع)، اعلام نشد و هیچ شخص معروفی به عامه امامیه معرفی نگردید. به همین دلیل امامیه که چیزی درباره وصایت حضرت عسکری (ع) نمی‌دانستند به احادیث مورد قبول اکثریت امامیه متوسل شدند تا تعیین نمایند امام دوازدهم چه کسی است. تفسیر این احادیث دیدگاه‌های مختلفی را بوجود می‌آورد که به نوبه خود به تقسیمات کوچکتر در میان قطعیه و محمدیه منجر می‌شود.

ج- علت سوم که در این انشعابات سهم بسزائی دارد جاه‌طلبی شخصی برادر امام عسکری (ع) موسوم به جعفر می‌باشد که در حیات آن حضرت نیز مدعی امامت شد. جعفر پس از رحلت برادر، اقتدار بیشتری یافت، زیرا فتحیه و بویژه بنو فضال در کوفه او را تحریض می‌کردند تا آئین آنان را توجیه کند. در عین حال موفقیت جعفر چندان دوام نیافت، زیرا پیروانش در کیفیت امامت او باهم اختلاف نظر داشتند، و نیز به این دلیل که استدلالات آنان در زمینه احادیث ضعیف‌تر از قطعیه بود. از اینرو، مفید و طوسی اظهار می‌دارند که تمام این اختلافات و انشعابات بتدریج محو می‌شود، جز قطعیه که در قرن چهارم/دهم، بصورت اثنی عشری باقی می‌مانند [۵۲].

۲. موضوع ولادت امام دوازدهم

بسیاری از احادیث امکان ولادت امام دوازدهم و پنهان‌نگاه داشته شدن ولادت آن حضرت را مورد تأیید قرار می‌دهند. اصل وجود روایات درباره امام دوازدهم با عنوان قائم‌مهدی موجب ارتقاء ارزش سایر روایاتی که تنها بصورت

۱. لازم به تذکر است که سازمان امامت و شیعه به کلیه فرقی که تحت عنوان شیعه (امامیه، زیدی، اسماعیلی و...) فعالیت می‌کردند، اطلاق شده است.

شرح زندگی اولیاء خدا بیان می‌شود، می‌گردید. ولی از زمان صدوق به بعد، امامیه حتی اینها را هم بصورت حقایق تاریخی می‌پذیرفتند. با وجود این، احادیث قدیمی دیگر، ولادت حضرتش را صرفاً بر مبنای حقایق تاریخی و بدون آراستن آن با گزارشات اعجاز آمیز، می‌نگرند.

۲-۱. مادر امام دوازدهم

مسعودی قدیمی‌ترین عالم امامی است که درباره مادر امام دوازدهم خبر می‌دهد. بنابه گزارش او، مادر حضرتش کنیزی بنام نرجس بوده است [۵۳]. شهید (متوفی ۱۳۸۴/۷۸۶) نام او را مریم بن زید علویه ذکر می‌کند [۵۴]. و دیگر اخبار او را ریحانه، صقیل و سوسن می‌نامند [۵۵]. امکان دارد نام اصلی او همان نرجس باشد و دیگر اسامی، بجز صقیل را بانوی او حکیمه دختر امام جواد (ع) به وی داده باشد. مردم آن زمان کنیزان را برای خوشامدگویی به اسامی گوناگون می‌خواندند و نرجس، ریحانه و سوسن همه اسامی گلها هستند.

قدیمی‌ترین خبر درباره ملیت مادر امام دوازدهم به سال ۸۹۹/۲۸۶ برمی‌گردد. صدوق نخستین بار به نقل از محمد بن بحر شیبانی که روایت خود را به بشر بن سلیمان نخاس منسوب می‌داند این موضوع را ذکر کرده است. طبق این خبر، او شخصی مسیحی مذهب از روم بود که توسط نیروهای اسلامی به اسارت درآمد و بصورت کنیز در معرض فروش قرار گرفت و نخاس وی را از بازار برده فروشان بغداد خرید و بمحض امام دهم حضرت علی هادی (ع) در سامرا فرستاد.

روایت مذکور، پس از بیان این مطلب اعتبار خود را از دست داده و به سبک شرح نویسی زندگی اولیاء و قدیسین درمی‌آید. روایت می‌شود که مادر امام دوازدهم ملیکه بنت یسوع، نوه دختری قیصر روم بود، و مادرش از اعقاب شمعون حواری عیسی (ع) بوده است. زمانی ملیکه در کاخ جدش مریم، مادر عیسی (ع) و حضرت فاطمه (ع)، دختر پیامبر اسلام را در عالم رؤیا می‌بیند. حضرت فاطمه (ع) در عالم رؤیا او را به اسلام دعوت می‌کند و وی را متقاعد می‌سازد تا خود را به اسارت لشکریان اسلام در آورد [۵۶].

توثیق این روایت از جنبه‌های گوناگون مورد سؤال قرار گرفته است. شک-

آورترین نکته در بخش آخر روایت ملاحظه می‌شود.

اولاً پس از سال ۸۵۶/۲۴۲ جنگ عمده‌ای بین عباسیان و رومیان وجود نداشته و هیچ دلیلی هم در مآخذ دیده نمی‌شود که امپراطور روم از عباسیان تقاضای آزادی نواده دختری خود را کرده باشد [۵۷].

ثانیاً، نویسندگان متقدم امامی بویژه قمی، نوبختی، کلینی و مسعودی که معاصر شیبانی (راوی حدیث) بوده‌اند در آثار خود به این روایت رجوع نکرده‌اند. بعلاوه کشتی که از یاران شیبانی است و نجاشی و ابن داود از علمای بعدی مدعی هستند که وی از غلات بوده است [۵۸].

ثالثاً، کلینی می‌گوید که مادر قائم کنیزی از نویه، استان شمالی سودان بوده است [۵۹]. بعلاوه نعمانی و صدوق احادیث دیگری را روایت می‌کنند که حاکی از آن است که مادر قائم کنیزی سیاه‌بوده است [۶۰]. امکان دارد علت آنکه متأخرین امامیه این روایات را نادیده انگاشته و روایت شیبانی را موثق پنداشته‌اند آن باشد که روایت مذکور مادر امام قائم را از نسلی شریف و طبقه ممتاز اجتماعی می‌داند. بویژه وجود رابطه‌ای بین امام دوازدهم، قائم (ع)، و عیسی (ع) در این حدیث آنها را مجذوب کرده است. زیرا احادیث نبوی حکایت از آن دارد که هردو باهم قیام کرده و دنیا را از شر ظلم و جور رهایی می‌بخشند [۶۱].

با ملاحظه این سه نکته روایت محمد بن بحر شیبانی را می‌توان رد کرد، با وجود آنکه طوسی و ابن رستم طبری آن را موثق می‌دانند [۶۲].

احتمالاً شیخ مفید خبر صحیحی از منشأ مادر امام قائم ارائه داده باشد. وی می‌گوید: آن بانو کنیزی بود که در خانه حکیمه، خواهر امام دهم، بزرگ شد. بنابه گفته او چون امام سیمای او را دید پیشی‌بینی کرد که از وی فرزندی با عنایت خاص الهی به دنیا خواهد آمد [۶۳]. طبق نظر صدوق وی قبل از رحلت شوهرش امام عسکری (ع) به سال ۸۷۴/۲۶۰، درگذشته است [۶۴]. ولی بنابه روایت نجاشی پس از این سال نیز در قید حیات بوده و در خانه محمد بن علی بن حمزه، از دستیاران نزدیک همسرش امام عسکری (ع) پنهان شده است [۶۵].

۲-۲. میلاد امام دوازدهم

چون امام یازدهم بی‌آنکه آشکارا پسرش را معرفی کند از دنیا رفت، اکثر

پیروانش که معتقد بودند آن حضرت در حقیقت جانشین دارد، اعتقاد خود را از احادیث منسوب به ائمه پیشین در رابطه با قائم مهدی و غیبت آن حضرت اخذ کردند [۶۶]. عبارات زیر، که برخی از آنها را پیش از این روایت کرده ایم، نمونه هایی از این قبیل احادیث اند:

«عالم از حجت خالی نمی ماند، اعم از اینکه آشکار یا پنهان باشد» [۶۷].
 «امامت پس از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به دو برادر منتقل نمی شود» [۶۸].
 امام صادق (ع) می فرماید: «صاحب الامر دو غیبت دارد؛ یکی از آن دو بقدری طولانی خواهد شد که برخی می گویند آن حضرت از دنیا رفته و عده ای دیگر می گویند او کشته شده است، و بالاخره عده قلیلی از پیروانش معتقد به امامت او خواهند ماند». «هیچکس از جایگاه و امورات وی اطلاعی نخواهد یافت جز اصحاب سر آن حضرت که متوجه اموراتش خواهند بود» [۶۹]. قابل ذکر است که حدیث اخیر را پیش از رحلت امام عسکری (ع) در سال ۸۷۴/۲۶۰، شیعیان هفت امامی نقل کرده اند. واقعه کاربرد اینگونه احادیث را امام هفتم موسی کاظم (ع) می دانستند [۷۰].
 ابوسهل نوبختی روایت می کند که امام عسکری (ع) اصحاب سری داشتند که احادیث مربوط به حقوق و فقه اسلامی را از آن حضرت روایت می کردند و نایبان آن امام بودند. چون امام عسکری (ع) در سال ۸۷۴/۲۶۰ درگذشت همه آنها متفق القول بودند که آن حضرت از خود پسری به جای گذاشته که امام است. نوبختی می افزاید آنان پیروانشان را از پرسش درباره نام او یا نشان دادن آن به دشمنان منع می کردند، دشمنانی که در آن زمان برای دستگیری حضرتش تلاش می کردند [۷۱]. فشار سیاسی عباسیان، که امام عسکری (ع) را ناچار ساخت تا ولادت آن حضرت را از عامه مردم پنهان دارد، نیز ممکن است امام دوازدهم را به نقل گزارشات متفاوت در رابطه با ولادت حضرتش که برخی از آنها به سبک شرح نویسی تاریخ اولیاء حق است وادار کرده باشد.

اکثر مآخذ شیعه متفق القولند که فرزند امام عسکری (ع) در تاریخ جمعه پانزدهم شعبان چشم به جهان گشود [۷۲]، لکن در سال ولادت آن حضرت اختلاف نظر دارند. قمی خبری را از یکی از گروه های امامیه می آورد که معتقدند امام عسکری (ع) جهان را بدرود گفته و از خود پسری بنام محمد بجای گذاشته که

پس از مرگ پدر به دنیا آمده است [۷۳]، لکن سال تولد آن حضرت رامشخص نمی‌کنند. اعتقاد این گروه در وجود فرزند امام عسکری (ع) شاید عمدتاً براساس این حدیث باشد که می‌گوید زمین از حجت خالی نخواهد ماند. متأسفانه قمی هیچ شاهدهی را بر ولادت امام از این گروه در جهت تأیید عقیده‌اشان نقل نمی‌کند.

کلینی، مفید و طوسی به ذکر چهار دیدگاه مختلف در رابطه با تاریخ ولادت امام دوازدهم می‌پردازند. نخستین حدیث از *علان‌الرّضی* و کلینی به نقل از علی بن محمد روایت می‌شود که می‌گوید، اسام دوازدهم در سال ۸۶۸/۲۵۵ متولد شده‌اند [۷۴]. طوسی دو روایت را از حکیمه بنت جواد نقل می‌کند که این تاریخ را مورد تأیید قرار می‌دهند [۷۵].

خبر دوم سال ولادت آن حضرت را ۸۷۱/۲۵۸ ذکر می‌کند. این روایت را ضو بن علی عجل‌ی به یک نفر ایرانی بدون ذکر نام او منسوب می‌داند. وی روایت می‌کند که در سال ۸۷۳/۲۶۰ از ایران به سامرا رفته تا در منزل امام عسکری (ع) به خدمتگزاری مشغول شود. بنا به گفته این ایرانی یکی از کنیزان امام عسکری (ع) فرزندی بدنیآ آورده و وی کودک کمی را در دستان کنیز دیگری دیده است. وی من کودک را حدود دو سال تخمین می‌زند [۷۶]. روایت دیگری نیز از محمد بن علی بن بلال روایت می‌شود، بدین مضمون که امام عسکری (ع) درباره جانشین خود دوبار آگاهی داد؛ یک بار در سال ۸۷۱/۲۵۸، و سپس سه روز قبل از وفات خود در سال ۸۷۴/۲۶۰ [۷۷]. در روایت منسوب به ضو، تاریخ ولادت امام دوازدهم صریحاً ذکر نشده و از زمانی که راوی تخمین خود را ارائه کرده و اینکه آیا قبل یا بعد از رحلت امام عسکری (ع) بوده ذکر می‌شود. به میان نیاورده است. در رابطه با روایت ابن بلال، گرچه امام عسکری (ع) او را از وجود جانشین خود در سال ۸۷۱/۲۵۸ مطلع می‌کند، لکن دلیلی وجود ندارد که تولد پسرش در همان سال رخ داده باشد. در حقیقت این موضوع ما را رهنمون می‌سازد تا به ولادت آن حضرت، قبل از سال ۸۷۱/۲۵۸ بیندیشیم.

دیدگاه سوم به گروهی از امامیه مربوط می‌شود که تصور می‌کنند فرزند امام عسکری (ع) پس از رحلت پدرش در سال ۸۷۴/۲۶۱ بدنیآ آمده است. اینان مدعی هستند که کنیزی از حضرت امام عسکری (ع) باردار شد و فرزندی بدنیآ آورد و

از بارداری او خلیفه و دیگر مردم مطلع بودند. از اینرو، مقامات حکومتی تقسیم سهم او را از ارث تا زمانی که برای خلیفه مشخص شد که او آستن نیست به تعویق انداختند. اینان چنین وانمود می کنند که امام دوازدهم هشت ماه پس از رحلت پدر دنیا آمده، و سپس پنهان شده است. امام عسکری (ع) دستور داده بود نام او را محمد بگذارند [۷۸]. از لحاظ تاریخی، خبر این گروه بهیچ روی قانع کننده نبوده و بخودی خود هیچکس را بدین اعتقاد که امام عسکری (ع) از خود جانشینی به جای گذاشته رهنمون نمی سازد. اولاً، ثقیل، کنیز امام عسکری (ع) که مدعی بود از مولای خود باردار است برای مدت دو سال از سوی مقامات دولت عباسی توقیف و بازداشت بود، تا آنکه ثابت شد که آستن نیست [۷۹]. ثانیاً، بنابه روایت کلینی زمانی ابوهاشم جعفری از امام یازدهم پرسید [۸۰]:

«ای مولای من، آیا شما پسری دارید؟» آن حضرت پاسخ داد «بلی»
 ابوهاشم گفت: «اگر برای شما اتفاقی به وقوع بپیوندد در کجا به سراغ او برویم؟» امام فرمودند: «در مدینه».

معروف است که امام عسکری (ع) در سال ۸۷۴/۲۶۰ وفات یافت و ابوهاشم در سال بعد درگذشت. بنابراین روایت حاکی از آن است که ولادت امام دوازدهم قبل از ۸۷۴/۲۶۰ رخ داده است [۸۱]. ثالثاً، بنابه روایت مسعودی، امام دوازدهم دو سال پس از رحلت پدر بزرگش، امام هادی (ع) متولد شده است [۸۲]. امام هادی (ع) در سال ۸۶۹/۲۵۴ وفات کرده اند. بنابراین تولد امام دوازدهم باید در سال ۸۷۰/۲۵۶ رخ داده باشد.

روایت مسعودی، به دیدگاه چهارم، که تولد امام دوازدهم را در سال ۸۷۰/۲۵۶ می داند ارزش بیشتری می بخشد [۸۳]. مأخذ امامیه روایات بسیاری را در تأیید این تاریخ ذکر کرده اند [۸۴]. در عین حال، مهمترین آنها به اسناد از معلى بن محمد و احمد بن محمد بن عبدالله روایت شده که می گوید امام عسکری (ع) پس از سوء قصد به خلیفه مهتدی نامه ای نوشت که در آن می فرماید:

«این سزای اوست که در برابر خدای متعال در رابطه با اوصیاء الهی عصیان کرد. او فکر می کرد مرا کشته و بدون فرزند می گذارد. حال

قدرت خدای متعال را دیده است.»

روایت ادامه می‌یابد تا اینجا که امام عسکری (ع) در حقیقت فرزندی موسوم به محمد داشته که در سال ۲۵۶/۸۷۰ چشم به جهان گشوده است [۸۵].

مهتدی خلع شد و در رجب ۲۵۶/۸۷۰ درگذشت [۸۶]. بعلاوه همه راویان امامیه متفق القولند که تولد امام دوازدهم در پانزدهم شعبان رخ داده است. بنابراین اگر مرگ مهتدی را در ماه رجب با نامه امام عسکری (ع) که در ماه شعبان صادر شده مرتبط سازیم قابل توجیه بنظر می‌رسد که ولادت امام دوازدهم در پانزدهم شعبان ۲۵۶/۸۷۰ رخ داده باشد. بعلاوه، مسعودی حکایتی را از خدیجه بنت محمد جواد روایت می‌کند که مؤید چنین نظری است. شخصی بنام احمد بن ابراهیم در سال ۲۶۲/۸۷۵ از خدیجه درباره جانشین امام عسکری (ع) پرسش کرد و او وجودش را تأیید کرد و اضافه نمود که وی امامت را در یازدهم ربیع الاول ۲۶۰/۸۷۴ در سن چهار سال و هفت ماهگی عهده دار شده است [۸۷]، بدین معنی که آن حضرت در پانزدهم شعبان ۲۵۶/۸۷۰ متولد شده است.

در اینجا ارائه روایتی در رابطه با ولادت امام دوازدهم (ع) مفید فایده است. این روایت در زمان مسعودی، که به سال ۳۴۵/۹۵۶ جهان را بدرود گفته مؤثق تلقی می‌شده است. شیخ صدوق روایت را بصورت زیر می‌آورد و آن را به حکیمه بنت جواد منسوب می‌داند که می‌گوید:

«ابو محمد حسن بن علی سلام الله علیهما، با این پیام مرا فراخواند، ای عمه، امشب افطار را در منزل ما بگذران. زیرا پانزدهم شعبان است. امشب خدای متعال حجت خود را در زمین ظاهر خواهد کرد؛ (چون به خانه رفتم)، از او پرسیدم مادر این کودک کیست؟ آن حضرت فرمود: «نرجس»، گفتم: «جانم به فدایت! ولی آثار حاملگی در او وجود ندارد»، حضرتش فرمود: «آنچه گفتم همان خواهد شد»، بنابراین، وارد شدم و به آنها سلام کردم. چون جای گرفتم نرجس پیش آمد تا کفشایم را از پا درآورد و به من گفت: «بانوی من حال شما چگونه است؟»، بدو گفتم: شما بانوی من و خاندان منید، ولی او از سخن

من امتناع ورزید و پاسخ داد: «ای عمه چه می‌فرمائید؟» بدو گفتیم: «دخترم! امشب خداوند متعال پسری به شما عطا می‌فرماید که مولای این جهان و آن جهان خواهد بود»، او خجالت‌زده و سرخ شد.

«پس از آنکه نماز مغرب بجای آوردم افطار کردم و بخواب رفتم، نیمه‌شب از خواب برخاستم تا نماز عشاء بجای آورم. نماز خواندم درحالیکه نرجس در خواب بود، بدون آنکه اثری از وضع حمل در او دیده شود. آنگاه نشستم و نماز نافله خواندم، پس از آن به رخت‌خواب رفتم و دوباره بیدار شدم، ولی او هنوز در خواب بود. آنگاه برخاست. نماز نافله را بجای آورد و دوباره دراز کشید.

حکیمه ادامه می‌دهد: «از اطاق خارج شدم تا طلوع فجر را ببینم و نخستین مرحله طلوع را دریابم، ولی او هنوز خوابیده بود. از اینرو از انتظار امام عسکری (ع) (در این باره) مردد شدم درست در همان لحظه امام از جای خود صدا زد، ای عمه، عجله نکن، امر نزدیک است! من نشستم و سوره‌های حم سجده (سوره ۴) و یس (سوره ۳۶) را تلاوت کردم. در همان لحظه او (نرجس) با هوشیاری از خواب برخاست. من بسوی او روان شدم و گفتم: «سلام خدا بر تو باد، آیا چیزی احساس می‌کنی؟» او پاسخ داد: «ای عمه، آری»، آنگاه به او گفتم: «خود را جمع کن و آرامش قلبی را بدست آر.» درعین حال در آن لحظه احساس خواب کرده و چرت برماستولی شد. پس از آن، با صدای مولایم از خواب برخاستم و چون پوشش را از او بلند کردم حضرتش را دیدم به حال سجده بر زمین افتاده بود [۸۸]. او را بردامان گرفتم و متوجه شدم پاك و تمیز است.

«ابو محمد مرا صدا زد و گفت ای عمه، پسر من را برایم بیاور، و چنین کردم... پس از آن امام عسکری (ع) زبان برد هانش گذاشت و با آرامی دستش را به چشمها، گوشها و آرنجهایش کشید. سپس گفت: «ای پسر من، سخن بگو»، کودک لب به سخن گشود و پاسخ داد: «شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای یکتا نیست، او یکتا است و شریک

و انبازی ندارد، شهادت می‌دهم محمد (ص) پیامبر خداست، سپس براسیرالمؤمنین (ع) سلام کرد، و برامان به ترتیب تا در نام پدرش توقف کرد. آنگاه از ادامه سخن باز ایستاد.

«ابومحمد گفت: «ای عمه، او را نزد مادرش ببر، تا وی را سلام گوید و سپس او را به من بازگردان»، چنین کردم و او را بازگردانده و در همانجا گذاشتم. امام عسکری (ع) به من فرمود: «ای عمه، هفت روز دیگر برای دیدار او بیایید»، روز بعد آمدم تا به ابومحمد سلام گویم و پرده را بالا زدم تا مولایم را ببینم، ولی او را ندیدم. از اینرو از امام پرسیدم: «جانم به فدایت! برای مولای من چه اتفاقی افتاده است؟»، «حضرتش پاسخ فرمود: «ای عمه، او را به همان کس که مادر موسی فرزندش را بدو سپرد، سپردیم.»

حکیمه می‌گوید: «روز هفتم آمدم و به او سلام گفتم و جای گرفتم. ابومحمد فرمود: «پسرم را نزد من بیاور»، او را قنداق کرده در قطعه‌ای پارچه آورد، و امام آنچه را که در روز نخست انجام داده بود تکرار کرد و کودک آنچه را که از قبل گفته بود گفت. آنگاه این آیه قرآنی را تلاوت کرد [۸۹]:

«و ما اراده کردیم بر مستضعفان زمین منت نهاده و آنان را پیشوایان خلق و وارثین قرار دهیم. و در زمین به آنها قدرت و تمکین ببخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریان‌شان آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند بنمائیم.» (سوره قصص، آیات ۶-۵)

مسلم است که این خبر به سبک شرح نویسی زندگی اولیاء حق طرح شده است. در عین حال، بخشی از آن حاکی از ماهیت تولد امام دوازدهم است. بنظر می‌رسد بارداری نرجس عمداً پنهان نگاهداشته شده است و از یکی از خویشان نزدیک در زمان وضع حمل دعوت شده تا نقش ماما را ایفا کند [۹۰]. در چنین صورتیکه فرزند عسکری (ع) بدنیا آمده بیشترین احتمال در مورد تاریخ ولادت، سال ۲۵۶/۷۷۰ می‌باشد. دلائل اختلافی بارداری مادر امام دوازدهم و تولد حضرتش

همانند دلائل غیبت امام می باشد.

۳. دلائل غیبت صغرای امام دوازدهم

آثار متقدم امامیه سه دلیل را در مورد غیبت امام دوازدهم ذکر می کنند، دلالی که شیوه های جدید ائمه (س) را در فعالیتهای مذهبی و سیاسی شان تصویر می کند.

از امام صادق (ع) روایت می شود که فرموده اند، قائم قبل از قیام دو غیبت دارد زیرا از کشته شدن هراسان است [۹۱]. دلیل دوم به نقل از امام دوازدهم روایت شده و گفته می شود آن را به صحابی خود اسحاق بن یعقوب فرموده اند که نیاکانش همگی بظاهر بیعت حاکمان خود را به گردن داشته اند، اما او خود را مخفی ساخته تا قیام مسلحانه کند و بیعت هیچ حاکم جویری را برگردن نخواهد داشت [۹۲]. این دلیل را امام حسن (ع) و امام رضا (ع) نیز بیان فرموده اند که قائم بیعت هیچ حاکم جائری را برگردن ندارد [۹۳]. دلیل سوم را کلینی آورده و می گوید غیبت امتحانی است که خداوند بندگان خود را در معرض آن قرار داده تا مشخص شود چه کسی ثابت قدم و استوار در امامت امام دوازدهم باقی می ماند [۹۴].

این سه دلیل مرحله جدیدی را در نگرش امامیه در تلاش برای دستیابی به حکومت تصویر می کند. بنظر می رسد سیاست تقیه امامان در قبال رژیم عباسی و فعالیتهای مستمر فکری و فرهنگی سازمان امامت، امامیه را در وضعیت گسترده تر سیاسی قرار داده باشد.

این حقیقت، امام دوازدهم را تحریض کرد تا به فعالیتهای مخفی سیاسی و اجتماعی علیه عباسیان اقدام ورزد. در همان حال، امام بخوبی می دانست که چگونه بعضی از پیروان نیاکانش موجب شکست دو قیام که در سالهای ۷۰/۶۸۹ و ۷۵۷/۱۴۰ روی داد شدند. آنان با لودادن فعالیتهای ائمه (س) به دشمنان موجب شکست تلاشها و دستگیری آنها را فراهم کردند [۹۵].

شاید این حوادث امام دوازدهم را ناچار ساخته تا حتی از پیروان خود هم غیبت کند و از طریق سازمان امامت در فعالیتهای مخفی اقدام ورزد و موجب

شود تا از شر عباسیان و دستگیر شدن ایشان توسط آنان مصون بماند. این موضوع در بسیاری از احادیث امامیه آمده و به آنان دستور می‌دهد تا نام قائم را مخفی دارند [۹۶]. کلینی روایت می‌کند پس از رحلت امام عسکری (ع) در سال ۲۶۰ / ۸۷۴ اشخاصی از ابو عبدالله صالحی وکیل آن حضرت درخواست کردند تا درباره نام و نشان امام دوازدهم برایشان جويا شود. چون ابو عبدالله چنین کرد، پاسخ این بود:

«اگر نام او را برایشان فاش کنی، ایشان آن را در میان عموم فاش خواهند ساخت و چنانچه جای او را تشخیص دادند دشمنان را بسوی وی روان خواهند کرد» [۹۷].

کلینی روایت دیگری را نقل می‌کند که بیانگر این نکته است که غیبت امام دوازدهم مرحله آمادگی برای سرنگونی بساط حکومت ظلم و جور است [۹۸]. آنچه به این مطالعه مربوط می‌شود، نقشه امام عسکری (ع) برای اختفای نام‌پسرش و دیدگاه عباسیان نسبت به امامیه، پس از رحلت آن حضرت می‌باشد تا بررسی شود که چرا امام یازدهم اختفای فرزندش را ضروری می‌دید.

۴. طرح امام عسکری (ع) برای اختفای جانشین خود

شرایطی که با ولادت فرزند امام عسکری (ع) توأم شد این نکته را بازگو می‌کند که امام یازدهم خواستار آن بود تا جانشین خود را از محدودیتهای سیاسی عباسیان محفوظ دارد، محدودیتهایی که از زمان مأمون بوجود آمده بود. از اینرو حضرتش آشکارا اخبار ولادت فرزند خود را منتشر نداشت، و تنها آن را برای تعداد خیلی از پیروان صدیق خود مانند ابوهاشم جعفری، احمد بن اسحاق، و حکیمه و خدیجه، عمه‌های امام یازدهم، بیان کرد [۹۹]. بعلاوه آن حضرت تصمیم گرفت تا اقامتگاه پسرش را به جای مطمئن‌تری از سامرا تغییر دهد تا بتواند فعالیت‌های سیاسی و مذهبی خود را از طریق وکالت بی‌آنکه با مزاحمت‌های عباسیان مواجه شود رهبری کند.

مطالعه حکایات تاریخی و شرح‌هایی که درباره غیبت صغرای امام دوازدهم و ظهور آن حضرت نوشته شده نشان می‌دهد که امام عسکری (ع) نخست پسر خود را در سامرا و سپس در مدینه پنهان کرد. امام دوازدهم در مدینه تحت سرپرستی مادر بزرگ پدری خود زندگی کرد. بنابه نقل صدوق، امام عسکری (ع) چهل روز پس از تولد فرزندش او را به مکان نامعلومی فرستاد و آنگاه وی به مادرش بازگردانده شد [۱۰۰].

بنابه روایت مسعودی، امام عسکری (ع) سه روز بعد در سال ۸۷۳/۲۵۹ از حدیث مادر خود درخواست کرد تا به حج مشرف شود [۱۰۱]. وی وضعیت بحرانی خود را برای مادر تشریح نمود و او را به کمال، راهنمایی کرد و پسرش را با او فرستاد. اکنون پسر از پدر ودایع امامت، نام اعظم خدا، وراثت و اسلحه را دریافت داشته بود. از آن پس حدیث و نوادهاش تحت حفاظت احمد بن محمد بن -مطهر، یار صمیمی و نزدیک امام یازدهم به مکه رفتند. بنظر می‌رسد آنان پس از برگزاری مناسک حج به مدینه عزیمت کرده باشند و آن را محل اختفای امام دوازدهم قرار داده‌اند.

بسیاری از روایات تاریخی ما را به پذیرش توضیحات فوق در زندگی دوران صباوت امام دوازدهم سوق می‌دهد. چنانکه دیدیم، زمانی ابوهاشم جعفری از امام عسکری (ع) درباره جانشین حضرتش پرسید: «پس از وفات سراغ جانشین شما در کجا باید گرفت»، امام عسکری (ع) پاسخ داد: «در مدینه». در خبر دیگری آمده است محل اقامت قائم در مدینه خواهد بود که سی نفر از یاران صمیمی آن حضرت وی را احاطه کرده‌اند [۱۰۲]. تمام احادیث مربوط به قیام قائم حاکی از آن است که این امر در مکه رخ خواهد داد [۱۰۳]. ماخذ امامیه متذکر می‌شوند که امام دوازدهم حضرت قائم هر سال به مکه می‌روند [۱۰۴]. چنین شواهدی حکایت از آن دارد که امام دوازدهم در ناحیه‌ای نه چندان دور از مکه و شاید در مدینه اقامت داشته‌اند.

امام عسکری (ع) بعنوان تقیه، وصایت خود را تنها به مادرش، حدیث، ظاهر کرد و هیچگاه آشکارا جانشینی برای خود معرفی نکرد. بیشترین احتمال این است که امام دوازدهم بخش عمده دوران صباوت خود را در مدینه گذرانده باشد، زیرا

امام عسکری (ع) خطری را که در صورت اقامت فرزندش در عراق، با آن مواجه می‌شد را تشخیص داده بود.

۵. تلاش عباسیان برای دستگیری فرزند امام عسکری (ع)

معتمد، سیاست عباسیان را مبنی بر تحت نظر قرار دادن امامان ادامه داد و حتی آن را با نشر احادیثی درباره نقش امام دوازدهم تشدید کرد. معتمد با وصول خبر بیماری امام عسکری (ع) پنج نفر از مورد اعتمادترین افسران خود که نحریر، ندیم او در میانشان بود را به منزل امام یازدهم فرستاد تا وی را تحت نظر قرار دهند [۱۰۵]. وی نیز به حسن بن ابی شوارب، قاضی القضاة خود دستور داد تا ده نفر از افراد مورد اعتماد را به این وظیفه بگمارد [۱۰۶]. چون امام عسکری (ع) در هشتم ربیع الاول ۲۶۰ / اول ژانویه ۸۷۴ رحلت کرد، خلیفه هیئتی را جهت واریسی منزلش اعزام نمود. آنها همه دارایی او را مهر و موم کردند و سپس در جستجوی پسرش شدند و این وظیفه را تا آنجا پیش بردند که حتی زنان و کنیزان را از جهت بارداری مورد معاینه قرار می‌دادند [۱۰۷].

با آنکه تحقیقات اولیه برای معتمد ثابت کرد که امام عسکری (ع) فرزندی از خود باقی نگذاشته، اکثریت وسیعی از امامیه معتقد شدند که در حقیقت آن حضرت دارای فرزندی هست [۱۰۸]. بنابه مآخذ امامیه، جعفر، برادر امام عسکری (ع)، که ادعای امامت کرده و کوشیده بود تا خود را جانشین برادر قلمداد کند، اعتقادات امامیه را به وجود جانشین امام یازدهم به مقامات دولتی گزارش کرد.

صدوق خبر می‌دهد، عده‌ای از اهالی قم، که در میان آنها محمد بن جعفر حمیری قرار داشت، بدون آنکه از وفات امام عسکری (ع) مطلع باشند وارد سامرا شدند و استفتائات و وجوهانی به همراه داشتند. در آنجا خبر رحلت امام عسکری (ع) را شنیدند و ایشان را بسوی جعفر هدایت کردند. آنها جعفر را ملاقات کردند و خواستار شرکت در مراسمی که پیشتر در این قبیل مواقع پیش می‌آمد شدند. این عده از جعفر پرسیدند به آنها بگوید چه مقدار پول با خود آورده‌اند و چه کسی این وجوهات را به آنها داده است. جعفر پاسخ داد که او پیشگو و فال‌بین نبوده و

آنچه امامیه درباره امام عسکری (ع) مدعی آن هستند دروغی بیش نیست، زیرا تنها خداوند آگاه به این قبیل امور است. جعفر از ایشان خواست تا وجوهات را تحویل دهند، ولی ایشان از این کار سر باز زدند و نزاع مابین آنها آشکار شد. در حین دعوا شخصی وارد شد. آنان را به نام صدا زد و بسوی منزلی راهنمایی کرد و در آنجا شخصی را به ایشان نشان داد که بنظر می رسید وکیل امام دوازدهم (ع) باشد. وکیل مبلغ وجوهاتی را که آورده بودند به آنها گفت. بنابر این امامت امام دوازدهم را پذیرفتند. با انجام این امر به آنها دستور داده شد تا از این پس وجوهات را به شخص معینی در بغداد تحویل دهند [۱۰۹].

بنابه گفته صدوق، جعفر بلافاصله به دربار خلیفه معتمد عباسی رفت و به او گزارش داد که امامیه هنوز به وجود پسر امام عسکری (ع) معتقدند، معتمد فوراً دستور پیگیری و تحقیق در موضوع را صادر کرد و گروهی از سربازان را به همراه جعفر اعزام کرد تا منزل امام عسکری (ع) و منازل همسایگان را مورد تفتیش قرار دهند [۱۱۰]. در آنجا کنیزی بنام ثقیل را دستگیر کردند و از او خواستند تا کودک را به آنان نشان دهد، ولی وی انکار کرد فرزندی زاده باشد. بنابه روایت صدوق، ثقیل برای آنکه جان امام دوازدهم را مصون دارد، ادعای بارداری نکرد [۱۱۱]. از آن پس معتمد او را برای معاینه در حرم خود مجبوس کرد. تحت سرپرستی نحیر، همسران خلیفه و کنیزان و زنان قاضی القضاة، ابن ابی شوارب، به مدت دو سال ثقیل را تحت نظر داشتند، تا آنکه احساس کردند دیگر به بررسی بیشتر نیازی نیست. از سویی با درگیری در آشوبهایی که در نقاط مختلف امپراتوری روی داد و درگذشت ناگهانی وزیر، عبدالله بن خاقان، ارسوی دیگر، باعث شد تا دستگاه از ثقیل کاملاً غفلت کند.

بسیاری از اخبار حاکی از آن است که ثقیل زندانی شد و عباسیان یک رشته اعمال شکنجه آمیز را علیه امامیه انجام دادند که جعفر در پشت سر آن اعمال قرار داشت [۱۱۲]. عباسیان علی رغم آنکه بسیاری از امامیه را به قتل رساندند لکن تلاشهایشان برای دستگیری امام دوازدهم بی نتیجه ماند.

به روایت شیخ مفید، امام عسکری (ع) می خواست هرگونه فرصتی را در ردیابی امام دوازدهم از عباسیان بگیرد تا جان فرزند خود را از خطر محفوظ دارد.

از این رو نقشه‌ای طرح‌ریزی کرد که بموجب آن براساس وصیت‌نامه‌ای آشکار تمام دارایی خود را به مادرش، حدیث، واگذار کرده بود [۱۱۳]. حدیث با وصول خبر رحلت پسر از مدینه به‌سامرا آمد تا ماترك او را اخذ کنند، ولی دریافت که همه چیز تحت سیطره عباسیان قرار گرفته است.

علاوه بر آن، جعفر با او در موضوع میراث برادر درگیر شد و به‌حق خود بر ماترك اصرار داشت و قضیه را به‌مقامات دولتی که می‌کوشیدند با دخالت در موضوع ثابت کنند که امام عسکری (ع) پسری نداشته گزارش داد. حدیث اعلام داشت که امام عسکری (ع) او را تنها وارث خود دانسته و بنا به‌فقه امامیه، جعفر هیچ‌حق بر میراث برادر ندارد [۱۱۴]. این نزاع مدت‌دو سال ادامه یافت تا آنکه محقق شد آبستنی ثقیل واقعیت ندارد. گرچه قاضی به‌نفع حدیث رأی داد لکن ادعای جعفر بخاطر نفوذ وی در دربار عباسی مورد بحث قرار نگرفت. سرانجام ماترك، برخلاف فقه امامیه، نصف شد [۱۱۵].

یادداشتها

۱. ن. فرق، ص ۶-۶۵ و ۷۷ و ۷۹.
۲. روایات نویسندگان متقدم شیعه نظیر کلینی، سعد قمی و مفید هیچ‌گونه علت ظاهری را برای وفات امام عسکری (ع) نشان نمی‌دهد (کافی، ج ۱، ص ۵۰۹ و ق. مقالات، ص ۱۰۱-۱۰۲ و الادشاد، ص ۳۷۷ و ۳۸۳ و ۳۸۹ و مفید در المقنع فی الفقه، ص ۷۲-۵، ایران، ۱۳۷۴ و تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۶۳، تبریز، ۱۳۷۱، ولی نویسندگان بعدی شیعه دنباله‌رو طبری هستند که می‌گویند امام مسموم یا مقتول شد. او نظرش را بر مبنای حدیثی قرار می‌دهد که سلسله روات از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که می‌فرماید «هیچیک از ما به‌برگ طبیعی از دنیا نمی‌رود، بلکه یا مقتول می‌گردد یا شهید می‌شود» (طبرسی، اعلام‌الودی، ص ۳۴۹ و محمد بن جعفر طبری در دلائل الامامه، ص ۲۲۳، نجف، ۱۳۶۹ و ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۴، ص ۴۲۱ و بهاد، ج ۵، ص ۸-۲۳۶ و ۳۳۵ و محمد صدر در تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴-۲۳۰، بیروت، ۱۹۷۲).
۳. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۳۵ و اثبات، ص ۲۶۲ و صبحی، نظریات الامامه، ص ۳۹۴، قاهره، ۱۹۶۹.
۴. کلینی و مفید همان سلسله روات را برای اطلاعات خود در مورد وفات امام عسکری (ع) نقل می‌کنند (کافی، ج ۱، ص ۵۰۳-۵ و الادشاد، ص ۲-۳۸۱ و ۳۸۹. نوبختی با سعد قمی هم عقیده است که ابو عیسی بر جنازه امام عسکری (ع) نماز گزارد (ن. فرق، ص ۷۹ و

ق. مقالات، ص ۱۰۲). ولی سعد تاریخ رحلت امام عسکری (ع) را ربیع الثانی می‌داند، که با خبر مسعودی تطبیق می‌کند (اثبات، ص ۲۴۸). بنظر می‌رسد خبر کلینی از بعدی، معتبرتر باشد، زیرا چندین خبر در تأیید آن می‌آورد.

۵. ن. فرق، ص ۷۹ و ق. مقالات، ص ۱۰۲.

۶. الادشاد، ص ۹۰ - ۳۸۹ و کمال، ج ۱، ص ۱۰۱، تهران، ۱۳۷۸ / ۱۹۵۸.

۷. برقی و کلینی چندین حدیث را با سلسله روایات گوناگون می‌آورند که بر این نکته تأکید دارد که عالم بدون حجت نمی‌تواند باشد (برقی، المحاسن، ص ۹۲ و ۶ - ۲۳۴، تهران، ۱۳۷۰ / ۱۹۵۰، و الکافی، ج ۱، ص ۸۰ - ۱۷۸ و ۵۱۴ و نیز مراجعه کنید به دلائل، ص

۳ - ۲۲۹ و احمد بن علی طبرسی در الاحتجاج، ج ۲، ص ۹ - ۴۸ و ۷۸، نجف، ۱۹۶۶.

۸. الکافی، ج ۱، ص ۶ - ۲۸۵ و الغیبه، ص ۱۴۶.

۹. الکافی، ج ۱، ص ۷ - ۲۷۶.

۱۰. ق. مقالات، ص ۱۰۹.

۱۱. بخاطر شیوه‌ای که شهرستانی اطلاعات خود را بر این انشعابات رده‌بندی می‌کند، بنظر می‌رسد که مطالعه و بررسی او بر اساس آثار نویختی و اشعری قرار داشته است. نویختی تقسیمات فرعی امامیه را چهارده انشعاب می‌داند، گرچه اثر او در شکل حاضرش تنها سیزده گروه را برمی‌شمارد. خوشبختانه مفید، که فرق گوناگون را به نقل از نویختی بحث می‌کند، چهاردهمین فرقه را، که از اثر نویختی حذف شده ذکر می‌کند. مسعودی این جدائیها را تفصیل نمی‌دهد. بعدها اثر نویختی بیشتر از اثر سعد قمی پخش و توزیع شده است، زیرا اثر قمی حاوی عقایدی درباره غیبت است که با عقاید رسمی متقدمین امامیه از قرن پنجم/ یازدهم به بعد مغایرت دارد، کتاب قمی بتدریج از این محافل حذف شده است (ن. فرق، ص ۷۹ و الفصول - المختاره، ص ۶۰ - ۲۵۸ و مردج، ج ۸، ص ۵۰ و ملل، ص ۱ - ۱۳۰).

۱۲. کمال، ص ۴۰.

۱۳. کافی، ج ۱، ص ۸۰ - ۱۷۸ و ۵۱۴.

۱۴. ق. مقالات، ص ۱۰۶ و ن. فرق، ص ۸۰ - ۷۸ و ملل، ص ۱۲۹.

۱۵. ق. مقالات، ص ۷ - ۱۰۶.

۱۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸ و شریف رضی (گردآورنده) نهج البلاغه، بیروت، ۱۹۶۷ و

ن. فرق، ص ۱ - ۸۰.

۱۷. ق. مقالات، ص ۱۰۷.

۱۸. ن. فرق، ص ۹۰ - ۸۹.

۱۹. ق. مقالات، ص ۱۱۱ و الفصول المختاره، ص ۲۵۹.

۲۰. فطحیه: فرقه‌ای شیعی که پس از رحلت امام ششم حضرت جعفر الصادق (ع) بوجود

آمد. وی وانمود کرد که امامت از امام صادق (ع) به امام موسی کاظم نرسید بلکه برطبق حدیثی که می‌گوید امامت فقط به پسر ارشد می‌رسد، به این شرط که وی از نقایص بدنی مصون باشد، می‌رسد، به عبدالله پسر ارشد آن حضرت رسید. (الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵ و اختیاریه، ص

۳ - ۲۸۲). آنان را نیز فطحیه می‌نامند که اشاره به عبدالله بن جعفر است زیرا او پای پهن یا سر پهنی داشت و یا منسوب به رهبرشان، موسوم به عبدالله الافطح هستند (ن. فرق، ص ۶۵ و الفصول المختاره، ص ۵۱ - ۲۴۸ و اختیار، ص ۲۵۴).

۲۱. ن. فرق، ص ۹۳ و ق. مقالات، ص ۲ - ۱۱۱.

۲۲. بداء به معنی ظهور یا شناختی چیزی است پس از آنکه پنهان شده باشد. در واژه‌های اعتقادی، این عقیده‌ای جزئی است که درباره مسئله اسکان یا عدم اسکان تغییر اراده الهی درباره موضوعی بحث می‌کند. متکلمین معتقدند که این امر غیر ممکن است، حتی اگر اغلب هم اتفاق افتاده باشد، چنانچه برای نمونه، وقتی امام جعفر صادق (ع) اسماعیل را به جانشینی خود بر طبق فرمان الهی تعیین کرد. زیرا وقتی که اسماعیل درگذشت، خداوند به امام صادق (ع) امر کرد تا امام موسی کاظم (ع) را به جانشینی خود برگزیند.

از اینرو بنظر می‌رسد که خداوند تصمیم خود را در باره اینکه چه کسی جانشین امام ششم بوده، تغییر داده است. ولی در حقیقت، علم لایزال الهی هرگز تغییر پذیر نیست. بنابراین آئین بداء این نکته را بیان می‌دارد که حکم غایی خداوند در باره چیزی اغلب پس از آنکه اول پنهان و مخفی بوده برای انسان ظاهر می‌شود. این اصل اعلام می‌دارد که خداوند هرگز اراده خود را تغییر نمی‌دهد، زیرا این تغییر مستلزم تغییر علم الهی است که در نتیجه (العیاذ بالله) به جهل خداوند و سپس کسب علم او نسبت داده می‌شود. بالاخره، امامیه معتقدند که خداوند به افراد خاصی این موهبت را عطا می‌سازد که از اراده غایی او آگاه شوند. بندر، الف، عقیده البداء، بغداد، ۱۹۷۶، و نیز نامه‌ای از نویسنده به تاریخ پانزدهم ژانویه ۱۹۷۸.

۲۳. ن. فرق، ص ۹۹؛ اطلاعات شهرستانی در رابطه با این فرقه گیج کننده است. او مدعی است که فارس بن حاتم، نه خواهرش، از پیروان جعفر کذاب بوده‌اند، ولی فارس به دستور امام عسکری (ع) مورد سوء قصد قرار گرفت (به ملل، ص ۱۲۹، و اختیار، ص ۵۲۴، مراجعه فرمائید).

۲۴. برای مطالعه عقیده فارس بن حاتم، فعالیت‌های سیاسی او در قزوین و سامرا، و سوء قصد به وی، به اختیار، ص ۸ - ۵۲۲ مراجعه کنید، نجاشی، ص ۲۳۸، ت. الفیه، ص ۲۳۸. ۲۵. نویختی و قمی متذکر می‌شوند که گروهی معتقد بودند که جعفر بیس از امام عسکری (ع) نه با وصایت برادر که با وصایت پدر امام بوده است. از اینرو آنان را عقیده بر این بود که قبول امامت امام عسکری (ع) ناروا بوده و مردم باید به امامت جعفر رجوع کنند (ن. فرق، ص ۳ - ۸۲، ق. مقالات، ص ۱ - ۱۱۰، الفصول المختاره، ص ۲۵۹). ۲۶. برای بررسی این حدیث به الکافی، ج ۱، ص ۶ - ۲۸۵، ت. الفیه، ص ۱۴۶، مراجعه فرمائید.

۲۷. ن. فرق، ص ۷۹، محمد بن عبد الرحمن بن قبه، الانصاف فی الامامه، به نقل از کمال، ص ۵۵.

۲۸. کمال، ص ۳ - ۵۱.

۲۹. همانجا، ص ۵۱۱، بحار، ج ۵۳، ص ۱ - ۱۹۰.

۳۰. ق. مقالات، ص ۳ - ۱۱۲، ن. فرق، ص ۹ - ۸۸، ابن قبه، مأخذ مذکور، به نقل

از کمال، ص ۵۹. درباره ابن قبه و اثرش به نجاشی، ص ۱-۲۹۰ و ت. الفهرست، ص ۸-۲۹۷، مراجعه فرمائید.

۳۱. ق. مقالات، ص ۱۰۳.

۳۲. ق. مقالات، ص ۱۰۹.

۳۳. ن. فرق، ص ۸۴.

۳۴. ت. الغیبه، ص ۹-۱۲۸، الفصول المختاره، ص ۲۵۹.

۳۵. ق. مقالات، ص ۱۱۴، ن. فرق، ص ۵-۸۴، ملل، ص ۱۳۰.

۳۶. کمال، ج ۲، ص ۷۸ و ۱۰۹-۱۰۹. مراجعه کنید به گلپایگانی، مأخذ مذکور،

ص ۳۵۶.

۳۷. ق. مقالات، ص ۱۱۴، ت. الغیبه، ص ۱۴۷، مفید نیز این فرقه را ذکر می کند

ولی به نظر او آنان به همان عقیده قطعی (اثنی عشری) معتقد بودند (الفصول المختاره، ص ۶۰-۲۵۹).

۳۸. ق. مقالات، ص ۱۱۴، ن. فرق، ص ۸۵، الفصول المختاره، ص ۲۶۱، ملل، ص

۱۳۰.

۳۹. اطلاعات نویختی درباره این فرقه سهم است، در حالیکه قمی و مفید مطالب را

روشنتر ارائه کرده اند (ن. فرق، ص ۶-۸۵، ق. مقالات، ص ۵-۱۱۴، الفصول المختاره، ص ۲۶۰).

۴۰. ت. الغیبه، ص ۶۰.

۴۱. الفصول المختاره، ص ۲۶۰.

۴۲. ق. مقالات، ص ۴-۱۲۰، ابوسهل نویختی، کتاب التنبیه، به نقل از کمال، ص

۸۸ و الانصاف، به نقل از کمال، ص ۶۱.

۴۳. این گروه ولادت آن حضرت را تاریخ مذکور می دانند ولی امامیه بعدی با آن

هم عقیده نیستند. این رستم طبری آن را پانزدهم شعبان ۲۵۷ می داند، در حالیکه کلینی

احادیث متعددی را می آورد که به ترتیب تاریخهای ۲۵۲، ۲۵۵ و ۲۵۶ را ذکر می کنند.

صدوق و مفید در این نکته نظر کلینی را دنبال می نمایند. احتمال دارد که برخی از فرق

مخالف امامیه ادعاهای خود را ترک گفته و به امامیه پیوسته باشند، که پس از آن نقلهای

مختلف را درباره ولادت امام دوازدهم پذیرفته بودند (الکافی، ج ۱، ص ۱۶-۵۱۴، دلائل،

ص ۲۷۱، الفصول المختاره، ص ۲۵۸ و کمال، ص ۴۳۰.

۴۴. الانصاف، به نقل از کمال، ص ۶-۵۵.

۴۵. ن. فرق، ص ۹۱-۹۰.

۴۶. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۲۵، تهران، ۱۹۷۲، کمال، ص ۴۸۲، ق. مقالات،

ص ۱۰۶.

۴۷. ملل، ص ۱-۱۳۰، ن. فرق، ص ۸۸-۹.

۴۸. ق. مقالات، ص ۸-۱۰۷.

۴۹. ق. مقالات، ص ۹-۱۰۸، ت. الغیبه، ص ۱۴۷.
۵۰. کمال، ص ۴۸۵ و ۴۸۷.
۵۱. الکافی، ج ۱، ص ۹-۵۱۸.
۵۲. ت. الغیبه، ص ۶-۱۴۲، الفصول المختاره، ص ۲۶۱.
۵۳. اثبات، ص ۲۴۸. برای مطالعه بیشتر نظر نویسندگان بعدی که او را نرجس نامیده‌اند مراجعه کنید به الارشاد، ص ۳۹، ت. الغیبه، ص ۱۵۳ و ۱۵۸، عیون، ص ۳-۳۲.
۵۴. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸، به نقل از الدروس.
۵۵. کمال، ص ۲-۴۳۱.
۵۶. کمال، ص ۲۳-۳۱۷.
۵۷. طبری، ج ۳، ص ۱۴۳۴.
۵۸. اختیار، ص ۸-۱۴۷، النجاشی، ص ۲۹۸، ابن داود، الرجال، ص ۵۴۱.
۵۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳.
۶۰. ن. الغیبه، ص ۸۴ و ۸۵ و ۱۲۰، کمال، ص ۳۲۹.
۶۱. کمال، ص ۲۸۰ و ۳۴۵، مروزی، کتاب الفتن، کتب خطی ذیل ص ۶۳-۱۵۰.
۶۲. ت. الغیبه، ص ۹-۱۳۴، دلائل، ص ۴-۲۶۲.
۶۳. الارشاد، ص ۱-۳۹۰.
۶۴. کمال، ص ۴۳۱.
۶۵. النجاشی، ص ۲۶۸.
۶۶. ابن قبه، نقض الارشاد، به نقل از کمال، ص ۱۱۳.
۶۷. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ن. فرق، ص ۹۱.
۶۸. الکافی، ج ۱، ص ۶-۲۸۵، ابوسهل نوبختی در اثر خود، التنبيه نقل می کند که استدلال عمده امامیه در اثبات وجود امام دوازدهم احادیث امامان قبل بود، که قبل از رحلت امام یازدهم در سال ۲۶۰ / ۸۷۴ روایت شده بود. به نقل از کمال، ص ۳-۹۲ و نیز به ن. فرق، ص ۹۱-۹۰ و ق. مقالات، ص ۱۰۲، مراجعه کنید.
۶۹. ن. الغیبه، ص ۹۰.
۷۰. ت. الغیبه، ص ۹۰.
۷۱. ابوسهل نوبختی، التنبيه، به نقل از کمال، ص ۳-۹۲.
۷۲. بعنوان نمونه به الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴، و کمال، ص ۴۲۴ و الارشاد، ص ۳۹۰، مراجعه کنید. در عین حال ابن رستم طبری متذکر می شود که پسر امام عسکری (ع) در هشتم شعبان ۲۵۷ / ۸۷۰ متولد شد (دلائل، ص ۲۷۲).
۷۳. ق. مقالات، ص ۱۱۴. صدوق روایتی را به اسناد از یعقوب بن منفوش نقل می کند که ادعا کرده است امام عسکری (ع) پسرش را به او نشان داده و وی در آن زمان بین هشت و ده سال داشته است (کمال، ص ۴۰۷).
۷۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، الارشاد، ص ۱-۳۹۰.

۷۵. ت. الغیبه، ص ۱ - ۱۵۰ و ۱۵۳.
۷۶. الکافی، ج ۱، ص ۵ - ۵۱۴.
۷۷. همانجا، ج ۱، ص ۳۲۸، الادشاده، ص ۳۲۹.
۷۸. ق. مقالات، ص ۱۱۴، ن. فرق، ص ۸۵.
۷۹. کمال، ص ۳۳.
۸۰. بنا به روایت طبری، ابوهاشم جعفری در سال ۸۷۵ / ۲۶۱ درگذشت (طبری، ج ۳ ص ۱۸۸۷).
۸۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸.
۸۲. اثبات، ص ۲۵۱.
۸۳. بنا به روایت کلینی امام دهم، حضرت هادی (ع) در ۲۶ جمادی الثانی ۲۵۴ / دوم ژوئن ۸۶۹، وفات کرد (الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷).
۸۴. کمال، ص ۴۳۲.
۸۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۵۱۴، کمال، ص ۴۳۰، ت. الغیبه، ص ۱۴۴.
۸۶. طبری، ج ۳، ص ۱۸۱۳، الکامل، ج ۷، ص ۱۵۷.
۸۷. اثبات، ص ۲ - ۲۶۱.
۸۸. بنا به روایت کلینی، هر یک از امامان چون دنیا آیند دستهای خود را بر زمین نهاده و سرشان را رو به آسمان می گیرند، و آنگاه آیاتی از قرآن را تلاوت می کنند (الکافی، ج ۱، ص ۳۸۶).
۸۹. قصص، ج ۲۸، ص ۶ - ۵۰.
۹۰. کمال، ص ۶ - ۴۲۴. خبر ولادت امام دوازدهم در آثار امامیه با اندکی اختلاف در تفصیلات روایت شده است. به اثبات، ص ۵۰ - ۲۴۸، ت. الغیبه، ص ۴ - ۱۵۰، دلائل، ص ۷۰ - ۲۶۹ مراجعه کنید. تمام مآخذ امامیه متفق القولند که امام عسکری (ع) تنها یک پسر از خود باقی گذاشت. در عین حال، صدوق، روایتی را به اسناد از ابراهیم مازیار نقل می کند که دلالت دارد امام عسکری (ع) دو پسر به اسمای محمد و موسی داشته، که در حجاز می زیسته اند.
- مطالعه منتقدانه متون روایت و سلسله اسناد آن از جعلی بودن روایت مذکور حکایت دارد، عمدتاً به دلیل آنکه ابراهیم بن مازیار قبل از سال ۲۶۰ / ۸۷۴ از دنیا رفته است، در حالیکه بنا به روایت مذکور پسران امام عسکری (ع) به سن بلوغ رسیده بودند، و اگر ولادت امام دوازدهم در سال ۲۵۶ / ۸۷۴ رخ داده باشد این امر غیرممکن خواهد بود. کمال، ص ۵۳ - ۴۴۵.
۹۱. علل، ص ۴ - ۲۴۳، کمال، ص ۲۴، ن. الغیبه، ص ۷ - ۸۶، الکافی، ج ۱، ص ۳۴. مرتضی، مسئله وجیزه فی الغیبه، ص ۱۱۷، الفصول العشره، ص ۱۶.
۹۲. ن. الغیبه، ص ۱۰۱، کمال، ص ۳۰۳ و ۴۸۵.
۹۳. علل، ص ۲۴۵، کمال، ص ۳۱۶.

۹۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.
۹۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹.
۹۶. همانجا، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۳۰.
۹۷. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳.
۹۸. همانجا، ج ۸، ص ۲۴۷.
۹۹. آثار امامیه اساسی افراد زیادی را ثبت می‌کند که پسر امام عسکری (ع) را رؤیت کرده‌اند. روایتی منسوب به محمد بن عثمان، سفیر دوم امام دوازدهم، می‌گوید امام عسکری (ع) چهل نفر از پیروان مورد اعتماد خود را گرد هم آورد و پسرش را به آنها نشان داد (کمال، ص ۴۳۵، الکافی، ج ۱، ص ۱ - ۳۳۰، ت. النبی، ص ۱۴۸ و ۱۵۲).
۱۰۰. کمال، ص ۴۲۹.
۱۰۱. اثبات، ص ۸ - ۲۴۷ و ۲۵۳.
۱۰۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۲۴۰، ن. النبی، ص ۱۰۰ - ۹۹، ت. النبی، ص ۱۴۹.
۱۰۳. عبدالرزاق صناعی، المصنف، ج ۱۱، ص ۳۷۱، بیروت، ۱۹۷۲، ن. النبی، ص ۹۸ - ۹.
۱۰۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹.
۱۰۵. الفصول العشره، ص ۱۳.
۱۰۶. حسن بن محمد به‌خاندانی اسوی موسوم به آل ابی شوارب وابسته بود. در دوره حکومت عباسی اکثر بستگان وی در دستگاه قضایی (القضاء) کار می‌کردند. بعنوان بخشی از سیاست ضد شیعی متوکل، حسن بن ابی شوارب را در میان درباریان خود قرار داد (طبری، ج ۳، ص ۱۴۲۸). پس از آن معتز او را به سال ۲۵۲ / ۸۶۶ قاضی القضاة کرد (طبری، ج ۳، ص ۱۶۸۴). سه سال بعد وی او را از سمت خود برکنار نمود، اما در رژیم معتضد آن را دوباره بدست آورد. وی تا هنگام وفات در مکه به سال ۲۶۱ / ۸۷۵ این سمت را داشت (طبری، ج ۳، ص ۱۷۸۷ و ۱۷۹۰ - ۱۷۹۱ و ۱۹۰۷).
۱۰۷. الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵، کمال، ص ۴۳.
۱۰۸. کمال، ص ۴۳.
۱۰۹. همانجا، ص ۸ - ۴۷۶.
۱۱۰. کمال، ص ۴۷۳.
۱۱۱. همانجا، ص ۴۷۶.
۱۱۲. همانجا، ص ۴۷۴.
۱۱۳. الفصول العشره، ص ۱۳.
۱۱۴. بنا به فقه امامیه، اگر میت مادر، پسر و برادر از خود باقی گذارد، برادر هیچ حقی به اخذ هیچ چیز از دارایی وی ندارد (صدوق، المقنع، ص ۱۷۱، تهران، ۱۳۷۷، کمال، ص ۴۷ و ۵۸).
۱۱۵. محمد صدر، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۳۱۴.

فصل چهارم

بازتاب فعالیتهای مخفی امام دوازدهم در اقدامات سفیران آن حضرت

۱. بررسی اجمالی وکالت قبل از امام دوازدهم

چنانکه در فصل دوم ذکر شد، شرایط بحرانی که ائمه (س) در زمان عباسیان با آن روبرو شدند، ایشان را واداشت تا ابزار جدیدی را برای ارتباطات با اعضاء جامعه خود جستجو کنند. مآخذ شیعه امامیه حاکی از آن است که امام ششم حضرت صادق (ع) نخستین امامی است که نظام زیرزمینی ارتباطات (التنظیم- السری) را در جامعه خود بکار گرفت [۱].

هدف اصلی وکالت جمع‌آوری خمس، زکات و انواع دیگر خیرات و مبرات برای امامان از ناحیه شیعیان بود. گرچه امکان دارد وکالت اهداف دیگری را در آن زمان دربر داشته باشد، لکن مآخذ بندرت آنها را ثبت کرده‌اند. امام صادق (ع) آنچنان هوشیارانه فعالیتهای سازمان را هدایت می‌کرد که عباسیان بهیچ عنوان قادر نبودند از وجود آن آگاهی یابند. آن حضرت از روی تقیه از پیروانش می‌خواست تا وظایفی را نسبت به سازمان انجام دهند، بی‌آنکه بدانند درواقع کارگزاران اویند. شیخ طوسی روایت می‌کند نصرین قابوس لخمی بیست سال وظیفه وکالت او را انجام داد بی‌آنکه بداند واقعاً بعنوان وکیل آن حضرت منصوب شده است.

مهمترین کارگزار امام صادق (ع) در عراق عبدالرحمن بن حجاج بود، که تا زمان مرگ، پس از زمان امام رضا (ع)، در این سمت قرار داشت [۲]. معلی بن خنیس وکیل امام در مدینه بود. وی در سال ۱۳۳/۷۵ توسط عباسیان دستگیر

و محکوم به مرگ شد، به دلیل آنکه از ارائه اسامی مبلغان امامیه سر باز زد [۳]. با وجود مشکلاتی که نظام و کالت در مراحل نخستین با آن مواجه شد، نواحی تحت پوشش و کلا و محدوده اقتدار آنان در زمان امام کاظم (ع) با تشدید فعالیتها گسترش می‌یافت. مراسم حج بصورت ایزاری در ایجاد ارتباطات با یکدیگر بکار می‌رفت. وکیل امام موسی کاظم (ع) در مصر عثمان بن عیسی روای بود [۴]. آن حضرت در سایر بلاد و کلای زیادی مانند حیان سران در کوفه، محمد بن ابی عمیر در بغداد و یونس بن یعقوب بجلی در مدینه داشت [۵]. روایت مسعودی مشعر براین نکته است که تمام و کلا دستورات خود را از عبدالرحمن بن حجاج، که در آن زمان در بغداد می‌زیست، دریافت می‌داشتند [۶].

و کلا با یک سلسله عملیات دستگیری دیگری که در سال ۱۷۹/۷۹۵ توسط خلیفه هارون الرشید عباسی اعمال می‌شد، روبرو شدند. این عملیات ضربه قابل ملاحظه‌ای بر سازمان امامت وارد آورد. محمد بن ابی عمیر، وکیل بغداد دستگیر شد و تحت شکنجه قرار گرفت و چون از ارائه اسامی و اقامتگاه پیروان امام موسی کاظم (ع) سر باز زد با خواهرش چهار سال زندانی شد [۷]. وکیل دیگر موسوم به علی بن یقظین که وجوهات و استفتائات را از طریق شخصی بنام اسماعیل بن سلام به محضر امام می‌فرستاد نیز دستگیر شد و مابقی عمر را در زندان گذراند [۸]. طبق مآخذ امامیه این دستگیریها منجر به بازداشت حضرت امام کاظم (ع) نیز شد و به شهادت آن حضرت در زندان انجامید [۹]. شصت علوی دیگر نیز تحت شکنجه در زندان جان سپردند [۱۰].

پس از شهادت امام کاظم (ع) اعضاء سازمان امامت با موضوعی عقیدتی- سیاسی در رابطه با قائم مهدی و غیبت او مواجه شدند. وکلای امام کاظم (ع) همچون روای در مصر، زیاد قندی در بغداد، علی بن ابی حمزه و حیان سراج در کوفه، و حسن بن قیامه در واسط، احادیث بسیاری منسوب به امام صادق (ع) را در رابطه با قائم مهدی و غیبت آن حضرت در اختیار داشتند. اما این احادیث با صراحت هویت آن حضرت را بیان نمی‌کرد [۱۱]. شاید به همین دلیل باشد که کاربرد این احادیث را امام هفتم (ع) می‌دانستند و رحلت او را منکر شده و چنین وانمود می‌کردند که او قائم مهدی است و در پرده غیبت بسر می‌برد [۱۲].

بالتیجه، امامت پسرش علی بن موسی الرضا (ع) را رد کرده و به گروه جدیدی بنام واقفه منشعب شدند، و وجوهات سازمان را در جهت اهداف خود بکار بردند. از اینرو امام رضا (ع) تعدادی از وکلای کارآزموده و بیش از صد عسازار دینار را از دست داد [۱۳]. امام رضا (ع) در فاصله سالهای ۲۰۲-۱۸۳ / ۸۱۷-۷۹۹ به حل مسئله، حداقل بصورت جزئی پرداخت و ماهیت واقعی قائم مهدی را به نقل از امامان پیش برای اعضاء واقفه روشن کرد. بنابه روایت کشی بنظر می رسد آن حضرت در اقناع بعضی از اعضاء واقفه نظیر رواسی و پیروان او در قبول امامت خود موفق بوده است [۱۴].

در همین اثنا نقش وکالت توسعه یافت تا نیازها و وظایف جدید جامعه را مورد پذیرش قرار دهد. وکلای امام رضا (ع) عبارت بودند از عزیزین مهدی در قم [۱۵]، صفوان بن یحیی در کوفه [۱۶]، عبدالله بن جندب و عبدالرحمن بن حجاج در بغداد [۱۷]. عبدالرحمن بن حجاج به همراه هشتاد وکیل دیگر رهبری سازمان را تا زمان امام نهم، حضرت جواد (ع) بعهدہ داشت [۱۸]، و موفقیت چشمگیری در حفظ سازمان از انشعابات جدید، بدست آورد. بعلاوه شیوه های کارگزاران او در جهات مختلفه بویژه در گسترش فضای تقیه با اجازه دادن به بعضی از پیروان خود به شرکت در دستگاه دولتی و ارتش عباسیان توسعه یافت [۱۹].

در دوران طولانی امامت حضرت امام دهم علی هادی (ع) (۲۵۴-۲۲۰ / ۸۶۸-۸۳۵) جریانهای جدیدی بخاطر شرایط تاریخی در بین امامیه پدیدار شد، حرکت هایی که بعدها در زمان امام دوازدهم نقش خطرناکی را بازی کرد.

چنانکه پیش از این ذکر شد (فصل دوم، صفحات ۸۸-۸۱)، متوکل سیاست مأمون را اجرا کرد. مأمون امام رضا (ع) و پسرش امام جواد (ع) را به دربار خود متصل ساخته بود تا روابط آنها با پیروانشان محدودتر شود و تحت نظر قرار گیرند. همین سیاست را متوکل در مورد امام هادی (ع) بکار برد. در سال ۲۳۳ / ۸۴۷ وی آن حضرت را از مدینه به سامرا فرا خواند، تا مابقی عمر را در آنجا بگذراند [۲۰].

فقدان تماس مستقیم بین امام (ع) و پیروانش نقش مذهبی و سیاسی وکالت را افزایش داد بنحوی که کارگزاران (وکلای) امام، مسئولیت بیشتری در گردش

امور یافتند. بتدریج رهبری و کالت تنها مرجعی شد که می توانست حقانیت امام جدید را تعیین و ثابت کند. بعنوان نمونه، امام نهم حضرت جواد(ع) وصایت خود را درباره جانشین خویش به وکیل الوکلاء خود محمد بن فرج داد. آن حضرت به او وصیت کرد که پس از وفاتش از امام هادی(ع) فرمان گیرد [۲۱]. چون امام جواد(ع) در سال ۸۳۵/۲۲۰ از دنیا رفت، رهبران برجسته سازمان و کالت، جلسه ای سری در منزل محمد بن فرج تشکیل دادند تا امام جدید را که مشخص شد امام هادی(ع) است معرفی کنند [۲۲].

وکلای امام بتدریج تجربیات ارزنده ای را در سازماندهی پیروانشان در واحدهای جداگانه بدست آوردند. اخبار تاریخی متعدد نشان می دهد که وکلاء، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم کردند. نخستین ناحیه بغداد، مدائن، سواد و کوفه را شامل می شد. ناحیه دوم شامل بصره و اهواز بود. ناحیه سوم، قم و همدان و بالاخره ناحیه چهارم، حجاز، یمن و مصر را شامل می شد. هر ناحیه به یک وکیل مستقل واگذار می شد که تحت نظر او کارگزاران محلی منصوب می شدند. اقدامات این نظام را در دستورالعملهای حضرت هادی(ع) به مدیریت سازمان امامیه را می توان مشاهده کرد. نقل می شود آن حضرت در نامه ای به سال ۸۴۷/۲۳۳ به علی بن بلال وکیل محلی خود می نویسد:

«من ابوعلی بن رشید را به جای علی بن حسین بن عبدربه جایگزین کردم. این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم به حد کافی برخوردار است بنحوی که هیچکس بر او مقدم نمی شود. او اطلاع داده که شما بزرگ ناحیه خود هستید. به همین جهت علاقه مندم شما را برای ناحیه خود منصوب کنم. در عین حال، لازم است از او پیروی کرده و وجوهات جمع آوری شده را به وی تحویل دهید.» [۲۳]

امام هادی(ع) در نامه ای دیگر به وکلای خود در بغداد، مدائن و کوفه

می نویسد:

«ای ایوب بن نوح، بموجب این فرمان روابط خود را با ابوعلی قطع

کنید. هر دو موظفید نسبت به آنچه به شما واگذار شده و دستورات صادره در نواحی خود اقدام ورزید. در این صورت می‌توانید امورتان را بدون مشورت با اینجانب بانجام رسانید...

ای ایوب، براساس این دستور هیچ چیزی از مردم بغداد و مدائن نپذیرید، و به هیچکس از آنها اجازه تماس با اینجانب را ندهید. اگر کسی وجوهات را از خارج از ناحیه شما آورد، به او دستور دهید به وکیل ناحیه خود بفرستد. ای ابوعلی، به شما نیز سفارش می‌کنم آنچه به ایوب دستور دادم را اجرا کنید.»

این نظام موجب شد، سازمان را از دیگر آسیبهای اجتناب‌ناپذیر، پس از حمله وحشیانه متوکل به محافل سیاسی زیرزمینی در سال ۲۳۰/۸۵۰ حفظ کند. به همین ترتیب سازمان امامت را از حمله مستعین در سال ۲۴۸/۸۶۲ محفوظ نگاه داشت.

باید توجه داشت که در زمان امام دهم و امام یازدهم رهبری سازمان در چهار ناحیه تنها در انحصار چهار نفر قرار داشت. مسئولیت آنها پس از خودشان به‌عقابشان می‌رسید و درطول غیبت صغرای امام دوازدهم در سیطره ایشان قرار داشت. بعنوان نمونه، علی بن مهزیار وکیل امام جواد (ع) و امام هادی (ع) در اهواز بود [۲۴]، و پسرانش در همان ناحیه وکلای امام دوازدهم بودند [۲۵]. ابراهیم بن محمد همدانی وکیل امام هادی (ع) در همدان بود [۲۶]، و فرزندش این سمت را از پدر به پسر تا زمان امام دوازدهم به ارث برد [۲۷]. وکیل دیگر اسماعیل بن اسحاق بن نوبخت بود [۲۸]، که بعدها خاندان او اعضاء سازمان را در بغداد هدایت کردند و یکی از خویشاننش موسوم به حسین بن روح، سومین سفیر یا نماینده امام دوازدهم شد.

مهمترین وکلا عثمان بن سعید عمری بود، که چنانکه خواهیم دید، تحت نظر امام دهم حضرت هادی (ع) پرورش یافت. امام هادی (ع) نخست او را وکیل خود و سپس وی را وکیل پسرش امام عسکری (ع) کرد. پس از رحلت امام عسکری (ع)، عثمان رهبری عام سازمان را بعنوان نخستین نماینده امام

دوازدهم بعهدہ گرفت و سپس محمد بعنوان سفیر دوم امام دوازدهم به جانشینی او منصوب شد.

مخفی شدن فعالیتهای امام، زمینه را برای عده‌ای فراهم می‌آورد تا به دروغ ادعای نمایندگی امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) را بنمایند و از اینرو وجوہات را از امامیہ جمع‌آوری کنند [۲۹]. بنظر می‌رسد این اقدام از سوی غلات صورت می‌گرفته ولی در عین حال به بها و منزلت و کلای راستین امام دوازدهم در سراسر دوران آن حضرت می‌افزوده است.

۲. وظایف اصلی وکالت

از نظر امامیہ مجموعه ائمه (س) تا امام دوازدهم خاتمه می‌یابد، امامی که از زمان رحلت پدر در سال ۸۷۴/۲۶۰ تا سال ۹۴۰-۱/۳۲۹ در پرده غیبت بسر می‌برده است. بنابه روایت نعمانی این دوره را «غیبت صغیر» [۳۰] و یا به تعبیر سائر علما «غیبت صغری» [۳۱] می‌گویند. این امر برای سازمان و تکامل تدریجی درونی جماعت امامیہ اهمیت تعیین‌کننده‌ای داشت. در این دوران امام دوازدهم فعالیتهای خود را از پشت صحنه دنبال می‌کردند و پیروان خویش را از طریق چهار نماینده برگزیده خود رهبری می‌نمودند. اینان را سفرا می‌خواندند. نخستین آنها عثمان بن سعید عمری، دوم پسرش محمد، سوم حسین بن روح نوبختی و چهارم علی بن محمد سمری بودند.

مطالعه انتقادی تاریخ این دوره (۳۲۹-۲۶۰ / ۹۴۱-۸۷۴) نشان می‌دهد که وظیفه عمده سفرا، اجرای وظایف مشخصی بود که پیش از این توسط امامان انجام می‌گرفت، تا آنان را از فشار سیاسی عباسیان مصون دارند. اسلاف آن حضرت تا زمان مأمون از این فشارها در رنج بودند، بویژه چون اعتقاد عموم امامیہ این بود که امام دوازدهم کسی است که حکومتها را (از ستمکاران با نیروی مسلحانه) سرنگون می‌سازد (القائم بالامر لازالة الدول) [۳۲].

از وظایف سفرا این بود که نام و محل زندگی امام را نه تنها از دشمنان، بلکه از شیعیان نیز مخفی دارند. در عین حال بر سفیر لازم می‌آید که وجود مبارك

امام را برای هواداران مورد اعتماد حضرتش بائبات رساند. این نکته را با ذکر خبری از کلینی می‌توان تبیین کرد. روزی عبدالله بن جعفر حمیری از نخستین سفیر پرسید: آیا جانشین امام یازدهم را دیده است؟ عثمان بن سعید عمری سفیر امام تأیید کرد که آن حضرت را رؤیت کرده است، ولی افزود که مردم از اینکه از نام او جويا شوند منع شده‌اند، زیرا اگر حکومت نام او را کشف کند یقیناً می‌کوشند تا آن حضرت را دستگیر کنند [۳۳].

بدین ترتیب نخستین سفیر دربار خلیفه، معتمد را به این اندیشه واداشت که امام یازدهم بدون جانشین دنیا را ترک گفته است [۳۴]. بنابه خبر کلینی بنظر می‌رسد نتیجه‌ای که عباسیان گرفته‌اند، امامیه را از تحقیری که در سراسر دوران امامان قبل از آن رنج می‌بردند آزاد ساخته باشد [۳۵]. کارگزاران امام دوازدهم فعالیت‌های خود را بدون واهمه از مقامات حکومتی انجام می‌دادند، زیرا عباسیان اطمینان یافته بودند که امام دوازدهم وجود ندارد، و از اینرو خود را در تحقیق درباره فعالیت‌های امامیه به زحمت نمی‌انداختند.

فعالیت‌های سفیران نیز این هدف را دنبال می‌کرد که جماعت امامیه را از انشعابات بیشتر با اثبات امامت پسر امام عسکری (ع) مصون دارد. بمنظور وصول به این هدف اینان آن دسته از گفتارهای پیامبر و ائمه را که دلالت دارد مجموعه امامان به دوازده ختم می‌شود که او غیبت خواهد کرد را بکار می‌گرفتند [۳۶].

سفیران چهارگانه وظیفه دیگری را به نام امام انجام می‌دادند. اینان وجوهاتی که امامیه پیش از این به ائمه (س) می‌پرداختند را جمع‌آوری کرده و دریافت می‌داشتند. طبق مآخذ امامیه همه این سفیران در وصول وجوهات دست به اعجاز‌هایی می‌زدند تا پیروان و هواداران شیعی، حقانیت ایشان را باور کنند. به اعتقاد امامیه آن کس که خود را بعنوان سفیر معرفی می‌کند و قادر به انجام معجزه نیست، درباره امام دروغ گفته و از سازمان (وکالت) بیرون رانده می‌شود [۳۷].

توقیعات منسوب به امام دوازدهم بیانگر این نکته است که وی سخنی در تبیین نگرش خود به وضعیت سیاسی و اقتصادی عصر بیان نکرده، و پیروان خود را به ورود در تلاش سیاسی آشکار علیه رقبا، یعنی عباسیان، دستور نداده است. در حقیقت، نظر محمد صدر معقول بنظر می‌رسد و مورد موافقت ما نیز هست که

امام با اتخاذ این شیوه شیعیان خود را قادر ساخت تا فعالیت‌هایشان را بدون انتقاد از حکومت عباسی و جلب نظر آنان دنبال کنند [۳۸].

بعلاوه خیلی محتمل بنظر می‌رسد که در تعقیب این سیاست امام از وکلای خود و مبلغان خویش خواسته باشند تا تلاش‌های خود را متمرکز بر تقویت کیفی و کمی حزب خویش قرار دهند، تا آنکه ابزار سیاسی و عقیدتی به درجه‌ای برسد که بتوان آن را به مرحله عمل نزدیک کرد. درحالی‌که درگیری وکلا در تلاش سیاسی سریع به‌بهای افزایش تعداد پیروان و توسعه بنیادهای سیاسی و عقیدتی سازمان تمام می‌شد.

۳. دوره اولیه زندگی عثمان بن سعید

امامیه بیشتر اطلاعات خود را درباره فعالیت‌های چهار سفیر از شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل می‌کنند. طوسی عمدتاً به دو اثر قدیمی که از بین رفته تکیه دارد. این دو اثر عبارتند از: کتاب «فی اخبار ابی عمر و ابی جعفر عمریون» نوشته ابن پرینه کاتب، پسر نوه دختری سفیر دوم و کتاب «اخبار الوکلاء الاربعه» نوشته احمد بن نوح [۳۹]. متأسفانه اثر طوسی و دیگر آثار، تفصیلات کمی را در رابطه با دوران زندگی نخستین سفیر ارائه می‌دهند.

می‌دانیم که ابو عمرو عثمان بن سعید عمری از قبیله اسد بوده است. جواد علی — که راجک‌ووسکی^۱ نیز با او هم عقیده است — چنین می‌اندیشد که پدر بزرگ عثمان، عمرو بن حریش صیرفی کوفی، از شیعیان سرشناس کوفه بوده که به قبیله بنو اسد وابسته است. بنا به گفته جواد علی، چون هر دو به یک قبیله وابسته بودند به کنیه اسدی معروف شدند [۴۰]. ولی این نظر را نمی‌توان پذیرفت، زیرا دلیل صریحی که ما را به رابطه نسبی این دو شخص رهنمون سازد وجود ندارد. درباره سفیر و موقعیت او هیچ چیز معلوم نیست. بعلاوه، سال تولد و شرح روزگار جوانی او نیز به دست ما نرسیده است.

گفته می‌شود عثمان بن سعید در سن یازده سالگی بعنوان خادم در منزل

امام نهم، حضرت جواد (ع) به خدمت گماشته شده و هرگز خدمتگزاری خود را ترك نکرده است. پس از آن پیشکار امام شده و بعنوان دست راست امام، از اعتماد کامل آن حضرت برخوردار بوده و اجرای مأموریتها به وی سپرده می شده است [۴۱]. عثمان بن سعید از همان موقعیت و منزلت در طول زندگی امام دهم، حضرت هادی (ع) نیز برخوردار بوده است [۴۲]. امام هادی (ع) بطور دقیق تحت نظر حکومت وقت بوده و دولت عباسی نسبت به حضرتش بسیار ظنین و مشکوک برخورد می کرده و وی را حتی از گفتگو با اعضاء جامعه منع می کرد. است. به همین دلیل امام، عثمان را به کسانی که بسختی می توانستند با او مستقیماً تماس گرفته و مشورت کنند معرفی فرمود. آن حضرت درباره عثمان به ایشان گفت وی دستیار مورد اعتماد اوست و مردی شریف می باشد و آنچه انجام می دهد از ناحیه امام است [۴۳]. علاوه بر آن روایت کثیری مشعر بر این معناست که در طی ده سال آخر دوران امامت حضرت هادی (ع)، عثمان رهبری سازمان زیرزمینی (وکالت) را عهده دار بوده است. وی امور داخلی را سازمان می داد و روابط بین مرکز سازمان و شعب آن را در استانهای دوردست تنظیم می کرد.

وقتی که علی بن عمر و کیل قزوین به سامرا آمد و با فارس بن حاتم تماس گرفت تا وجوهات آن ناحیه را تقدیم دارد اطلاعی از طرد ابن حاتم از سوی امام در سال ۸۶۴/۲۰ نداشت. عثمان بسرعت افراد خود را برای حفظ وجوهات فرستاد و علی بن عمر را از تماس با فارس بن حاتم منع کرد [۴۴]. عثمان همچنان از اعتماد امام حسن عسکری (ع) برخوردار بود. امام یازدهم وی را در سمت خود ابقا کرد و همان تعبیراتی را که پدرش پیش از این درباره او گفته بود بکار برد. نقل می شود امام عسکری (ع) تنها به تعداد نادری از پیروان خود اطلاع داد، بود که عثمان بن سعید و کیل اوست. با این وجود، وقتی که عده ای از شیعیان یمنی وجوهات خود را نزد امام عسکری (ع) آوردند، آن حضرت عثمان را بعنوان وکیل خود به ایشان معرفی کرد و اعلام نمود که پسر وی، محمد نیز وکیل امام دوازدهم، حضرت مهدی (ع) خواهد بود [۴۵]. بنابه روایت دیگری امام عسکری (ع) جانشین خود را به چهل نفر از شیعیان مورد اعتماد، نظیر حسن بن ایوب، علی بن بلال، احمد بن هلال و عثمان بن سعید معرفی کرد. آن حضرت به

ایشان گفت، دیگر قادر به رؤیت او نخواهند بود و دستور داد تا در طول غیبت امام دوازدهم از عثمان، نماینده او، اطاعت کنند [۴۶]. بعلاوه، عثمان در بیماری آخر عمر امام یازدهم از آن حضرت پرستاری و مراقبت می‌کرد. بنابه گفته شیخ طوسی وی مراسم مذهبی تدفین امام را انجام داد، جسم مطهر او را غسل و کفن نمود و آن حضرت را بخاک سپرد. از نظر امامیه اینها علائم قاطعی است که نشان می‌دهد عثمان نماینده راستین (سفیر) امام غائب بوده است [۴۷].

۲. دوره نخستین سفیر

نخستین سفیر، برجستگان امامیه، از اعضاء سازمان وکالت را قانع کرد که امام دوازدهم برای محفوظ ماندن از دست دشمنان در پرده غیبت بسر می‌برد و آنها را متقاعد ساخت که خود نماینده راستین آن حضرت می‌باشد. بنظر می‌رسد موقعیت ممتاز او و رهبری سازمان در زمان امام دهم و یازدهم وکلا را به قبول دعوی وی و پیروی از دستوراتش واداشته باشد، بدون آنکه او را مورد سؤال قرار دهند و معجزه یا حجتی از وی خواستار شوند [۴۸]. در عین حال عموم امامیه که نقشی در سازمان نداشتند از غیبت امام (ع) در حیرت شده بودند و چنانکه ذکر شد [۴۹] نظرات مختلفی درباره جانشین امام دوازدهم ابراز می‌کردند. بسیاری از امامیه از پرداخت خمس به عثمان بن سعید بدون آنکه با معجزه نشان دهد که حقیقتاً از جانب امام دوازدهم منصوب شده، سر باز می‌زدند. این موضوع را با نقل روایتی از کلینی منسوب به سعد اشعری قمی شرح می‌دهیم:

«حسن بن نصر، ابوصدام و عده‌ای دیگر پس از رحلت ابومحمد (ع) (امام یازدهم) درباره وکلا گفتگو می‌کردند و تصمیم گرفتند از امام فعلی جویا شوند. حسن بن نصر نزد ابوصدام آمد و به او گفت، می‌خواهم به حج روم. ابوصدام از وی خواست این سفر را امسال به تعویق اندازد. حسن بن نصر به او گفت من از خوابی که دیده‌ام بیمناکم بنابراین باید بروم. وی احمد بن یعلی بن حماد را وصی خود کرد. احمد وجوهاتی را نذر امام کرده بود. چون از تصمیم حسن

آگاه شد پول را به‌وی داد و به‌او سفارش کرد، هیچ چیز را بدون حجت به کسی ندهد.

حسن می‌گوید، «چون به بغداد وارد شدم خانه‌ای را اجاره کردم، پس از آن یکی از وکلا البسه و وجوهاتی آورد و آن همه را به من سپرد. به او گفتم «این چیست؟» پاسخ داد «این است آنچه دیده‌ای» سپس دیگری متاع مشابهی آورد و سومی به همین ترتیب، تا منزل پرشد. پس از آن احمد بن اسحاق (دستیار سفیر) تمام متاعی که داشت نزد من آورد. از این‌رو حیرت‌زده شدم. ولی بعد از آن پیامی از امام علیه السلام، دریافتیم که فرمان داده بود کالاهای را به عسکر (سامرا) ببرم... چون بدانجا رسیدم پیغامی دریافت کردم که مرا فرمان می‌داد کالاهای را نزد او ببرم. از این‌رو، آنها را برای حمل در زنبیل‌هایی کردم.

چون به راهرو خانه رسیدم، غلام سیاهی را ایستاده دیدم. از من پرسید، «تو حسن بن نضری؟»، گفتم «بلی» او پاسخ داد، «وارد شو». وارد خانه شدم و از آنجا به ساختمانی داخل گردیدم. در آنجا زنبیل‌های محموله را خالی کردم... پرده‌ای بود که مرا به ساختمان دیگری هدایت می‌کرد. شخصی از پشت سر مرا صدا زد «ای حسن بن نضر، سلام خدا و رحمت او بر تو باد، و تردید مکن، زیرا اگر شک کنی شیطان را خوشحال خواهی کرد.» از آن پس دو پوشاک برای من فرستاد و گفت، «آنها را بردار، زیرا به آن دو نیازمندی» بنابراین پوشاک‌ها را برداشتم و بیرون رفتم.

سعد اشعری نقل می‌کند کسه حسن بن نضر عزیمت کرد و در ماه رمضان درگذشت، و دو پوشاک مذکور به جای کفن او مورد استفاده قرار گرفت [ه.]. این واقعه حجت آشکاری برای حسن بن نضر بود، زیرا هم نام او و هم تردیدهای او در رابطه با اعتبار فعالیت و کلا را به او نشان داده بود. بعلاوه، بنابه گفته سعد اشعری، دو پوشاک اعطایی پیش‌بینی مرگ او را می‌کرد، که در ماه بعد رخ داد.

چنانچه بدقت شرایط محیط بر حسن بن نصر را تا زمان مرگ او مطالعه کنیم می‌توان حدس زد که وکلا این امور را چنان ترتیب داده بودند که شک و تردید از دل او زدوده شود. احتمالاً این امر را به این دلیل انجام داده بودند که حسن بن نصر در میان شیعیان و امامیه قم شخصی ممتاز بود [۵۱]، و شک و تردید او می‌توانست بر پیروان این ناحیه تأثیر سوء بگذارد. بنابراین شاید وکلای قم، سفیر را در بغداد از ورود او مطلع ساخته بودند. از اقدام احمد بن اسحاق و دیگر وکلا که البسه را به‌خانه حسن آوردند و بعد نامه‌ای نوشته و دستور دادند کالاهای را به‌سارایبرد می‌توان به این نکته پی برد. نقل می‌شود، او در آنجا امام را ملاقات کرد و آن حضرت اعتبار وکلا را برای او تأیید نمودند [۵۲]. از این مثال و بسیاری دیگر از مثال‌ها که در اینجا ذکر می‌شود از آن میان نیامده می‌توان به ابزارهای مورد استفاده سفیر برای رفع شک و تردید و حیرت امامیه که در اثر غیبت امامشان بوجود آمده بود پی برد، تا بدین ترتیب آنها را به اطاعت از سفیر وادارد.

چنانکه پیش از این هم ذکر شد سفیر، شیعیان را از پرسش درباره نام امام منع می‌کرد. شاید سکوت توأم با وصیت امام عسکری (ع) که بموجب آن ماترک خود را به مادرش بخشید، و او را وصی خود نمود، بی‌آنکه نامی از جانشین خود بمان آورد [۵۳]، کارگزاران حکومت را معتقد ساخته باشد که امامیه دیگر امامی ندارند و بنابراین، هر فعالیت از ناحیه ایشان بی‌اثر است.

در انجام چنین امری، سفیر آزادی محدودی داشت تا با امام دوازدهم و پیروان او ارتباط داشته باشد. جملات زیر که منسوب به سفیر است شارح این موضوع می‌باشد:

«خليفة چنین می‌اندیشد که ابو محمد—امام عسکری (ع)—عليه السلام، بدون فرزند از دنیا رفته است. از اینرو ماترک او تقسیم شد و به کسی اعطاء گردید که هیچ حقی نسبت به آن نداشت، ولی او (امام دوازدهم) ساکت ماند. وکلای او فعالیت‌های آن حضرت را بدون واهمه از توقف آن از تفتیش هدایت می‌کنند. اگر نام (امام) مشخص شود [اعضاء حکومت] در جستجوی او (جایگاه او) برمی‌آیند. بنابراین، ترا

به خدا قسم، از نام او پرسش مکن» [۵۴].

این اعتقاد که امام عسکری (ع) جانشینی نداشت در بین علمای سنی، همچون ابوالقاسم بلخی (متوفی در حدود ۹۱۲/۳۰۰) منتشر شد. وی در خبری درباره آئین امامت می نویسد: «در روزگاری ما حسن بن علی رحلت کرد و پسری نداشت. بنابراین آنها (امامیه) حیرت زده شدند» [۵۵]. بتدریج این عقیده آنچنان در محافل غیرامامی رسوخ کرد که علمای رهبری کننده سنی مانند ابن حزم (متوفی ۴۵۶/۱۰۶۳) و شهرستانی (متوفی ۵۴۸/۱۱۵۳) آن را بصورت حقیقت می نگریستند [۵۶]. پس از آن ذهبی معتقد شد که امام عسکری (ع) از خود پسری باقی گذاشته که در سن نه سالگی یا کمتر در سال ۸۷۸/۲۶۵ غائب شده، در آن زمان وی وارد سردابی در سامرا گردیده و دیگر رؤیت نشده است [۵۷].

بعبارت دیگر از دیدگاه او امام دوازدهم از زمان نخستین سفیر در گذشته است. اما ذهبی مورخ متأخری است، چون به سال ۱۳۴۷/۷۴۸ از دنیا رفته است. بعلاوه او مأخذ روایت را ذکر نمی کند و بصراحت کیفیت رحلت پسر امام عسکری (ع) را بیان نمی دارد گرچه اطلاعات خود را درباره غیبت امام دوازدهم در زمره اشخاصی که در آن سال (۸۷۸/۲۶۵) در گذشته اند ارائه می دهد، تا این ذهنیت را بوجود آورد که امام دوازدهم در چنین سالی دارفانی را وداع گفته است [۵۸].

قدیمی ترین خبر در رابطه با غیبت فرزند امام عسکری (ع) در سرداب را بلخی (متوفی ۱۲۶۰/۶۵۸) ذکر کرده، ولسی وی نیز از مأخذ اطلاعات خود ذکر می نماید. بنابراین احتمال زیادی وجود دارد که ذهبی خبر خود را بر مبنای اعتقاد عام در بین توده های امامیه، که امام دوازدهم در سرداب خانه اش پنهان شده، نقل کرده باشد. این عقیده پس از قرن پنجم/ یازدهم پخش شده و بعدها در بین بعضی از دانشمندان نظیر ابن خلدون مطرح شده است [۵۹].

بعلاوه، اخبار زیادی در مأخذ متقدم امامیه وجود دارد که روایت ذهبی را مردود می شمارد و ثابت می کنند که امام دوازدهم پس از سال ۸۷۸/۲۶۵ نیز زنده بوده است. شیخ طوسی روایت می کنند که بسیاری از امامیه پاسخهای کتبی به نامه های خود را از ناحیه امام (ع)، با همان دستخطی که در زمان سفیر اول

دریافت می کردند به دستشان می رسید [۶۰]. شیخ صدوق اسامی سیزده وکیل وچهل و شش نفر از عامه امامیه را از شهرستانهای مختلف ذکر می کند که دعوی رؤیت امام دوازدهم را هم در زمان نخستین سفیر و هم پس از آن داشته اند [۶۱]. از این روایات روشن می شود که روایت ذهبی بر مبنای اعتقاد عمومی و نه اصول متقن تاریخی بنا نهاده شده است. بنابراین معقول بنظر نمی رسد اعتباری برای ادعاهای او در رابطه با غیبت و رحلت امام دوازدهم قائل شویم.

۵. جبهه مخالف نخستین سفیر

چنانکه ذکر شد غیبت امام با بسط تدریجی نقش سفیران همراه بود. درعین حال برای مدعیان جانشینی امام (سفارت یا نیابت) موقعیت فعالیت را در میان امامیه به بهای نماینده حقیقی امام آسان ساخت. همچنانکه ملاحظه کردیم، این مطلب عمدتاً در طول غیبت صغری از ناحیه غلات صورت می گرفت. غالی بودن آنها از چند امر آشکار بود:

نخست آنکه، این مدعیان سفارت معتقد به حلول بودند [۶۲]. اکثر آنان از زمان حسن شریعی تا زمان شلمغانی ابتدا ادعا می کردند که وکیل امام هستند. آنگاه چون امام آنها را تکفیر کرد مردم را بسوی خود دعوت کردند. غالیان حتی قبل از غیبت امام دوازدهم با اختلاف جزئی مدعی نساپندگی امام بودند. این مدعیان ابتدا اعلام می کردند باب امامند و آنگاه مدعی نبوت می شدند. کشی اسامی بسیاری از این غلات را که چنین ادعاهایی داشته اند ذکر می کند، همچون محمد بن فرات، قاسم یقطینی و علی بن حسکه [۶۳].

امر دیگری که دال بر غالی بودن مدعیان بود، وجود روابط مشخص بین غلاتی که در زمان امامین نهم و دهم فعال بوده اند و مدعیانی که در زمان غیبت صغری می زیسته اند می باشد. به روایت کشی، علی بن حسکه معلم محمد بن موسی شریعی، قاسم یقطینی و حسن بن محمد بن بابا بوده است [۶۴]. شخص اخیر از پیروان نزدیک محمد بن نصیر بود که گرایش غلات را در زمان امام یازدهم رهبری می کرد و آنگاه مدعی و کالت امام دوازدهم شد [۶۵].

بعلاوه، ابن‌نصیر از سوی بنوفرات، اعقاب محمد بن فرات غالی حمایت می‌شد [۶۶]. بنابه روایت شیخ طوسی، ابو محمد حسن شریعی [۶۷]، ابتدا به دروغ مدعی نمایندگی امام در غیبت صغری شد، ولی امامیه او را ناسزا گفته و از قبول وی سر باز زدند. آنگاه امام دوازدهم توقیعی صادر فرمودند که در آن شریعی را طرد کرده و کذب ادعای او را اعلام داشتند [۶۸]. گرچه شریعی موفقیت فوری بدست نیاورد، لکن پیروان او با قدرت رشد کردند و سرانجام تهدیدی جدی در رهبری سفیر دوم را بوجود آوردند.

۶. وکالت امام در زمان نخستین سفیر

مسئله عمده‌ای که در بررسی موضوعات دوران غیبت صغری با آن مواجه هستیم این است که اکثر فعالیت‌های امام دوازدهم و نمایندگان آن حضرت بطور مخفی در جریان بوده است. شاید به همین دلیل باشد که علمای امامیه همچون کلینی، عبدالله بن جعفر حمیری، سعد اشعری و حسن بن موسی نوبختی بندرت به ذکر اسامی و کلاهی امام پرداخته، یا از فعالیت‌ها و روابطشان بایکدیگر سخن می‌گفتند. در عین حال، آنان به بخشی از فعالیت‌های ایشان که توجه دستگاه حکومت را به خود جلب نمی‌کند اشاره می‌نمایند.

بنابراین، اطلاعات تاریخی درباره فعالیت‌های زیرزمینی وکلا، در سراسر آثار عقیدتی و شرح زندگانی اولیاء حق بیشتر یافت می‌شود. بخاطر ماهیت این آثار، اطلاعات تاریخی به سبک شرح زندگانی اولیاء خدا نگاشته شده است. بعلاوه، استفتائات شیعیان و پاسخ‌های امام دوازدهم و سفرای آن حضرت جمع‌آوری شده ولی متأسفانه اکثر آنان از بین رفته است. در این میان تنها بخش اندکی بویژه در آثاری که در موضوع غیبت بحث می‌کند باقی مانده است. بعنوان نمونه، ابو جعفر محمد بن عثمان، سفیر دوم، سخنان پدر را جمع‌آوری کرده لکن این مجموعه از بین رفته است. در عین حال، بسیاری از روایاتی که ما را در کشف روابط و کلاهی امام و طبیعت فعالیت‌های آنان یاری می‌دهد ثبت شده است.

۶-۱. عراق: مرکز سفارت

پس از رحلت امام یازدهم، نخستین سفیر، دیگر دلیلی برای اقامت در سامرا نداشت. در آن زمان سامرا پایتخت و مقر لشکریان سلسله عباسی بود که از آغاز با ائمه مخالفت می کردند. شاید به همین دلیل باشد که عثمان بن سعید می خواست فعالیت های سازمان را به دور از چشم مقامات دولتی در پایتخت رهبری کند. بنابراین، وی به بغداد مهاجرت کرد، و در آنجا منطقه کرخ (محل سکونت شیعیان) را مرکز رهبری سازمان امامیه قرار داد [۶۹]. عثمان بعنوان تقیه می کوشید خود را از بازرسی های رژیم عباسی دور نگه دارد، بدین ترتیب که در هیچ مجادله و بحث آشکار مذهبی یا سیاسی درگیر نمی شد. او خود را بصورت کره و روغن فروش (سمان) درمی آورد و وجوهات را در کیسه روغن برای امام می برد لذا لقب زیات یاسمان را یافت [۷۰]. به روایت کشی اسم او حفص بن عمر عمری بوده که ممکن است اسم مستعار وی در دیدارهای پنهانی با سایر وکلا باشد [۷۱].

پیش از این بیان شد که امام دوازدهم توسط پدرش در سال ۸۷۳/۲۵۹ به مدینه فرستاده شده بود. درعین حال، نخستین سفیر، بغداد را مرکز سازمان قرار داد. وی تقسیمات سنتی جغرافیایی استانهای اسلامی را در سازماندهی واحدهای سیاسی سازمان دنبال کرد. با وجود این، اندازه هرواحد حزبی، فاصله هرناحیه از پایتخت و موقعیت آن را در جاده های اصلی در نظر گرفت.

بنابه روایت کشی، عثمان بن سعید از زمان امام یازدهم رئیس وکلا بود، به این معنا که تمام وجوهاتی که پیروان امام توسط وکلا می فرستادند به عثمان تحویل داده می شد. وی، به نوبه خود آن را خدمت امام تقدیم می کرد [۷۲]. بسیاری از وکلا در مراتبی از سازمان در بغداد و سایر شهرهای عراق تحت نظر سفیر فعالیت می کردند، همچون حجاز بن یزید و شاء، احمد بن اسحاق اشعری و محمد بن احمد بن جعفر قطان، که این دو نفر معاونان نخستین سفیر بودند.

احمد بن اسحاق ابتدا وکیل امام عسکری (ع) در اوقاف قم بود [۷۳]. درعین حال، پس از رحلت امام عسکری (ع) مآخذ در موضوع فعالیت های وی در بغداد او را معاون عثمان بن سعید در امور مالی سازمان می دانند. به روایت کلینی در سال ۸۷۴/۲۶۰ عده ای از اهالی شرق اسلامی اعتبار وکلا را پس از رحلت امام

عسکری (ع) مورد تردید قرار دادند و به همین دلیل به بغداد آمدند. احمد بن اسحاق به همراه سایر وکلا ترتیبی اتخاذ کرد تا تردیدهای ایشان را برطرف سازد [۷۴]. ممکن است نخستین سفیر او را از قم فراخوانده باشد، زیرا پس از رحلت امام عسکری (ع) به خدمات وی نیاز بود. بنابه گفته ابن رستم طبری، احمد بن اسحاق فعالیت خود را تا زمان مرگ در عراق در سازمان امامیه و در زمان سفیر دوم ادامه داد [۷۵]. محمد قطان دومین وکیل سفیر در بغداد بود. وی برای آنکه فعالیتهای خود را از چشمها پنهان دارد خویش را در لباس پارچه فروشی درآورد. وکلا وجوهات و نامه ها را در پارچه پیچیده نزد او می آوردند تا بسوی سفیر ببرد [۷۶]. ابن رستم روایت می کند در سالهای ۳- ۶۱/۶۲- ۸۷۰ مردم دینور مبلغ ۱۶۰۰ دینار جمع آوری کرده و به شخصی موسوم به احمد بن محمد دینوری سپرده بودند. وی در قمرسین [۷۷] هزار دینار دیگر و مقداری جامه و پوشاک جمع آوری کرد. پس از جستجوی بسیار در بغداد و سامرا نامه ای از سامرا دریافت کرد که در آن میزان وجوهات و سایر اقلام شرح شده بود و به او دستور می داد آنان را نزد عثمان بن سعید ببرد و از دستورات وی پیروی کند. عثمان به دینوری دستور داد اقلام را به قطان تحویل دهد [۷۸]. نقل می شود که قطان با یکی از وکلاء طوس موسوم به حسن بن فضل بن زیدیمانی مراوداتی داشت. بنابه گفته شیخ مفید، یمانی با قطان بعنوان اینکه او سفیر است تماس می گرفت [۷۹].

سومین وکیل سفیر در بغداد، حاجز بود. تماسهای او با تعداد زیادی از وکلا حاکی از آن است که وی در سازمان امامیه از موقعیت بالایی برخوردار بوده است. شاید او حلقه واسطه بین کارگزاران (وکلا) استانهای شرقی و سفیر وی در بغداد بوده است. بویژه صدوق و کلینی ذکر می کنند، اشخاص خاصی از شهرهای بلخ و مرو با امام و سفیرش از طریق حاجز در تماس بودند [۸۰].

بنظر می رسد چون نخستین سفیر امور سازمان امامیه را در بغداد با یاری سه معاون اداره می کرده، ممکن است مستقیماً فعالیتهای دستیاران خود را در سایر شهرهای بزرگ همچون مدائن، کوفه، واسط، بصره و اهواز سرپرستی کرده باشد. رهبری وکالت در اهواز از زمان امام نهم در دست بنو مهزیار یا مازیار بود. کشی روایت می کند که وکیل امام در اهواز، ابراهیم بن مازیار، مقدار زیادی

وجوهای جمع‌آوری کرده بود. وی در بستر مرگ به پسرش نظامنامه ویژه مری را ارائه داده و به او دستور داد وجوهای را به شخصی که از محتوای آن آگاه باشد تحویل دهد. کشی می‌افزاید چون محمد وارد بغداد شد، عمری سفیر نزد وی آمد و محتوای دقیق نظامنامه را بروز داد. از اینرو، محمد وجوهای را به او تسلیم کرد [۸۱]. از این گزارش روشن می‌شود که نخستین سفیر در نظامنامه با ابراهیم مازیار هم عقیده بوده است تا سازمان را از نفوذ و سوءاستفاده کارگزاران دروغین محفوظ دارد. بنابه روایت کلینی و شیخ مفید، محمد چند روز بعد نامه‌ای مبنی بر ارتقاء خود دریافت، مشعر بر این مطلب که وی به سمت پدرش در اهواز منصوب شده است [۸۲]. این نظام مخفی ارتباطات بین سفیر در بغداد و کارگزار اهواز شبیه دیگر نظامات موجود در این مرحله بود که بین سفیر و دیگر وکلای عراق، نظیر بنو رکولی در کوفه بود [۸۳].

۲-۶. ناحیه دوم: مصر، حجاز و یمن

بنظر می‌رسد مرکز اصلی سازمان در این ناحیه، مدینه باشد. نقل می‌شود که امام عسکری (ع) در میان علویان (طالبیون) مدینه کارگزاران زیادی داشته‌اند. با این حال، پس از رحلت آن حضرت برخی از آنان وجود پسرش، امام دوازدهم، را منکر شدند. بنابه روایت کلینی، معتقدان به وجود فرزند امام عسکری (ع) نامه‌هایی دریافت داشتند که آنان را در سمت خود ابقاء کرد، درحالی‌که منکران وجود حضرتش از دریافت چنین نامه‌هایی محروم ماندند و این بدان معنی است که آنان از سمتهای خود در وکالت عزل شده‌اند [۸۴].

خبری دیگر حاکی از آن است که وکیل اصلی در مدینه در سال ۲۶۴/ ۸۷۷-۸۷۸ یحیی بن محمد عریضی بوده است [۸۵]. متأسفانه، مآخذ نه به شرح چگونگی تماس سفیر در بغداد با وکلای حجاز می‌پردازند، و نه به حلقه اتصالی موجود در میان کارگزاران مصری، یمنی و حجازی اشارتی دارند. ولی، بسیار محتمل است که کارگزاران (وکلای) مراسم حج را برای ارتباطات با یکدیگر بکار می‌گرفته‌اند [۸۶]. اما بنظر می‌رسد که سفیر در تماس مستقیم با کارگزار خود در مدینه نبوده و ترجیح می‌داده بردگانی که اکثراً ناآگاه و غیرمذهبی بوده‌اند را بعنوان حلقه ارتباطی بکار

گیرد. انجام این امر بدین منظور صورت می‌گرفته که توجه مقامات دولتی را از وجود چنین فعالیتهایی دور بدارد.

وکلای مصر دستورات وکلای حجاز را بویژه با عنایت به تماس آنها با مرکز در عراق دنبال می‌کردند. کلینی روایتی را منسوب به حسن بن عیسی عریضی، که محتملاً وکیل مکه بود، نقل می‌کند [۸۷]. وی می‌گوید یکی از مصریان پس از رحلت امام عسکری (ع) با مقداری وجوهات برای امام به مکه آمد. اما متعجیر شد، زیرا بعضی از اشخاص معتقد بودند که امام عسکری (ع) بی‌آنکه پسری از خود باقی گذارد دنیا را ترک کرده و برادرش جعفر امام است. در حالیکه بعضی دیگر او را از وجود جانشین امام یازدهم آگاه کرده بودند. پس از آن وی شخص خاصی موسوم به ابوطالب را با نامه‌ای، احتمالاً توصیه‌نامه‌ای از وکیل مکه، به سامرا فرستاد.

ابوطالب در سامرا با جعفر تماس گرفت و حجتی برای پذیرش امامتش طلبید، اما جعفر از این امر عاجز ماند. بنابراین به باب امام مراجعه کرد، و او حجت قاطعی مبنی بر اینکه نماینده راستین امام فعلی (امام دوازدهم) است ارائه داد، بدین ترتیب که از کل ماجرا برایش سخن گفت که چگونه مصریان وجوهات را به مولای او سپرده‌اند تا برطبق نظر امام مصرف شود. به همین دلیل، ابوطالب وجوهات را به سفیر امام تحویل داد و در پاسخ نامه او نامه‌ای دریافت کرد [۸۸]. شاید وکیل مکه اطلاعات کامل را درباره موضوع به همکار مصری خود فرستاده باشد.

یمن منطقه‌ای سنتی در گرایشات شیعی بود. امام هادی (ع) تا سال ۲۴۸/ ۸۶۲ وکلایی در آن ناحیه داشته‌اند [۸۹]، و کارگزارانی که در طول زندگی امام عسکری (ع) با عثمان بن سعید در تماس مستقیم بودند، در آنجا حضور داشتند [۹۰]. بنابه روایت کلینی سرپرست وکلای یمن در زمان امام دوازدهم، جعفر بن ابراهیم بود که به خاندانی که با سازمان امامت در حمدان، کوفه و یمن فعالیت می‌کردند وابسته بود [۹۱]. نجاشی خبری را ذکر می‌کند که حاکی از آن است که حلقه اتصال وکلا در یمن و نخستین سفیر، علی بن حسین یمانی بوده است [۹۲].

۳-۶. ناحیه سوم: آذربایجان و اران

سومین ناحیه آذربایجان بود. بنابر روایت محمد صفوانی [۹۳]، وکیل این ناحیه قاسم بن علی نام داشت که از زمان امام هادی (ع) دارای این سمت بود و فعالیت‌های خود را از استان اران در زمان امام دوازدهم ادامه می‌داد [۹۴]، امام دوازدهم با قاسم در تماس بود تا آنکه وی در زمان سومین سفیر درگذشت و سمت او بر طبق دستور حضرتش به فرزند وی حسن سپرده شد. صفوانی از حلقه اتصالی بین وکیل این ناحیه و مرکز سازمان ذکر می‌آورد. در عین حال، صراحتاً اشعار می‌دارد که قاسم بن علی با سفیر در عراق از طریق پیام‌آوری در تماس مستقیم بوده است بدون آنکه نامی از وی بمیان آورد [۹۵].

۴-۶. ناحیه چهارم: قم و دینور

قم بعنوان شهر سنتی شیعیان، که اکثریت آنها عرب بودند معروف بود و اوقاف زیادی برای ائمه (س) در این شهر وجود داشت [۹۶]. بنابراین، احتمالاً از عنایت بیشتری از ناحیه نخستین سفیر، که نه فقط با وکیل قم بلکه با دیگر وکلا در استان جبل در تماس مستقیم قرار داشت، برخوردار بود. وکیل برجسته قم عبدالله بن جعفر حمیری نام داشت [۹۷]، که از زمان سفیر دوم در این سمت باقی مانده بود [۹۸]. بعلاوه، کارگزاران فرعی در شهرهای متعدد که جمعیت قابل ملاحظه‌ای از امامیه در آن سکونت داشتند وجود داشت. بعنوان مثال در دینور، در سالهای ۳-۲۶۱ / ۶-۸۷۵ احمد بن محمد دینوری وکالت داشت. وکیل قرمسن، احمد سادرای بود [۹۹].

۵-۶. ناحیه پنجم: ری و خراسان

خبرگشی از وضعیت سازمان امامیه در زمان امامین دهم و یازدهم حاکی از آن است که امام یازدهم وکلای چندی در شهرهای مختلف خراسان و استانهای شرقی داشته‌اند که تا شهر کابل نیز این شبکه گسترش می‌یافته است. این کارگزاران، به همراه سایر کارگزاران فرعی مأموریت خود را بر طبق دستور مستقیم امام انجام می‌دادند. بعنوان نمونه، امام عسکری (ع) ایوب بن ناب را بعنوان وکیل خود به نیشابور فرستاد [۱۰۰]. در عین حال، نفوذ نهضت در نواحی دوردست شرق، قیام

دولت زیدیه در طبرستان از سال ۲۵۰/۸۶۴ و فعالیتهای نظامی مستمر خوارج در سیستان، که موجب دردهای زیادی برای امامیه شد [۱۰۱]، همگی دست بدست هم می داد تا امام عسکری (ع) خود مستقیماً فعالیتهای هرناحیه را تحت نظارت قرار دهند.

بنابراین، امام عسکری (ع) فرمانی صادر کرد و در آن دستور داد تا فعالیتهای وکلای بیهق و نیشابور به فعالیتهای کارگزاران ری پیوند بخورند که دوشهر قبلی تنها دستورات خود را از وکیل ری اخذ کنند. وکیل ری نیز به نوبه خود می بایست فرامین را مستقیماً از عثمان بن سعید در سامرا دریافت دارد. بموجب این بخشنامه امام عسکری (ع)، اسحاق بن محمد را بعنوان وکیل خود در نیشابور منصوب کرد و به او فرمان داد تا وجوهات رأ به ابراهیم بن عبده، وکیل خود در بیهق و حومه بپردازد.

همچنین در بخشنامه آمده است که وجوهات به وکیل ری، محمد بن جعفر رازی یا شخص منصوب از طرف او پرداخت شود. امام در آخرین بخشنامه خاطرنشان می سازند که خمس و دیگر انواع مالیاتها از سوی شیعیان نزد عثمان بن سعید فرستاده شود و او نیز به نوبه خود آنها را به امام تحویل خواهد داد [۱۰۲]. این عبارات نشان می دهد که عثمان بن سعید پیش از رحلت امام عسکری (ع) در سال ۲۶۰/۸۷۴ در رأس سازمان قرار داشته است.

پس از وفات امام عسکری (ع) نخستین سفیر، که از پیش در جریان نظام ارتباطات بود آن را دنبال کرد. روایات متعدد نشان می دهد که وی فعالیتهای این ناحیه را از طریق رازی، وکیل خود در ری، مستقیماً هدایت می کرد. رازی نیز به نوبه خود فعالیتهای کارگزاران را در بیهق، نیشابور [۱۰۳] و شاید همدان هدایت می کرد. تعدادی کارگزار فرعی با مراتب مختلف تحت نظر وکیل اصلی در هر شهر وجود داشتند. نجاشی با نقل روایتی به تشریح این تشکیلات می پردازد [۱۰۴]. وی متذکر می شود که قاسم بن محمد همدانی، بسطام بن علی و عزیز بن زهیر کارگزاران فرعی در یک ناحیه در همدان بودند و وظیفه خود را تحت راهنمائیها و دستورات حسن بن هارون بن عمران همدانی انجام می دادند.

در عین حال، کلینی نقل می کند که محمد بن هارون بن عمران همدانی، برادر

وکیل همدان، مغازه‌های خود را وقف امام دوازدهم کرد و می‌خواست آنها را به وکیل حضرتش، که هویت او برایش مجهول بود بسپارد. پس از آن محمدبن- جعفر رازی، وکیل ری، دستوری دریافت کرد که این مغازه‌ها را بعنوان وکیل کل ایران بصورت وقف در اختیار بگیرد [۱۰۵]، این روایت نشان می‌دهد که ارتباط قوی بین وکلای ری و همدان وجود داشته و وکیل همدان تحت نظر رازی در مراتب تشکیلاتی به انجام وظیفه مشغول بوده است [۱۰۶].

چون وکلای این ناحیه مراتب گوناگون را در تشکیلات داشته‌اند بسیار محتمل است که چنین تشکیلاتی در مناطق دیگر سازمان وکالت نیز وجود داشته باشد.

۷. وفات نخستین سفیر

علی‌رغم نقش مهم عثمان بن سعید (نخستین سفیر) هیچکس تاریخ مرگ او را ارائه نمی‌دهد. مورخین متأخر کوشیده‌اند تا تاریخهای قابل توجهی را ارائه دهند. هاشم حسینی می‌نویسد سفارت عثمان بن سعید تا سال ۸۷۹/۲۶۵ ادامه داشته است [۱۰۷]. اما هیچ مأخذی را ذکر نمی‌کند. در مقابل جوادعلی چنین می‌نویسد:

«بیست سال پس از غیبت امام دوازدهم، نخستین سفیر در سال ۸۹۳/۲۸۰ درگذشت. در توقیعی که گفته می‌شود امام غائب به پسر نخستین سفیر و جماعت شیعه خطاب کرده‌اند پس از مراتب تسلیتهای قلبی برمرگ چنین مرد متقی، امام پسرش ابوجعفر (محمد) را به جانشینی او منصوب می‌کند» [۱۰۸].

درعین حال، جوادعلی بروایت شیخ طوسی تکیه دارد. شیخ طوسی اشاره می‌کند که محمدبن همام، راوی حدیث را در سال ۸۹۳/۲۸۰ از محمد شنیده است، وی هیچ تاریخی را برای رحلت نخستین سفیر بیان نمی‌دارد [۱۰۹]. بعلاوه، بنظر می‌رسد نخستین سفیر مدت زیادی در این سمت نبوده است، زیرا شیخ طوسی روایت می‌کند، چون محمدبن عثمان (ابوجعفر) به جانشینی پدرش رسید، شخصی موسوم به احمدبن هلال ابرتایی که در سال ۸۸۰/۲۶۷-۱ درگذشته [۱۱۰] منکر سفارت

ابوجعفر، پس از پدرش، از ناحیه امام دوازدهم شد [۱۱۱]. بنابراین، رحلت سفیر اول باید پس از سال ۸۷۴/۲۶، تاریخ وفات امام یازدهم و قبل از سال ۲۶۷/۸۸ اتفاق افتاده باشد.

طبق روایت ابن برینه، عثمان بن سعید در قسمت غربی بغداد در مسجد «درب» دفن شد. این مسجد نام خود را از موقعیت جغرافیایی خود در درب جبله، که خیابانی منشعب از خیابان میدان است اخذ کرده است [۱۱۲]. شیخ طوسی خبر ابن برینه را تأیید می‌کند و می‌گوید که در فاصله سالهای ۴۰۴/۱۰۱۳ و ۴۳۳/۱۰۴۰ همراه به زیارت آن مزار می‌رفته است [۱۱۳].

یادداشتها

1. Javad Ali, Op. Cit., in *Der Islam*, XXV (1939), 212.

۲. ت. الغیبه، ص ۵ - ۲۲۴. به عقیده طوسی، ابن حجاج در دوران امام رضا (ع) درگذشت، ولی مسعودی روایت می‌کند که او پس از وفات امام رضا (ع) به سال ۸۱۸/۲۰۳ نیز زنده بوده است (اثبات، ص ۲۱۳).
۳. الکافی، ج ۲، ص ۵۵۷، اختیار، ص ۳۸۱، صدوق، من لایحضره الفقیه (المشیخه)، ج ۴، ص ۶۷. تاریخ وفات او ذکر نشده است. در عین حال، کشی خبر می‌دهد که داود بن علی، که معلی را به قتل رساند، چند روز پس از معلی درگذشت، و بنا به روایت ذهبی، داود در سال ۱۳۳ / ۷۵۰ درگذشته است. (میزان، ج ۲، ص ۱۴). بنابراین تعقیب و شکنجه معلی باید در همان سال رخ داده باشد.
۴. اختیار، ص ۶۰ - ۴۵۹.
۵. رجال نجاشی، ص ۲۱ و ۲۳۱ و ۲۵۰ و ۳۴۸.
۶. اثبات، ص ۲۱۳.
۷. رجال نجاشی، ص ۲۵۰.
۸. همانجا، ص ۲۰۹.
۹. اختیار، ص ۲۵۸، ن. فرق، ص ۸ - ۶۷، عیون، ص ۵ - ۱۹۴.
۱۰. عیون، ج ۱، ص ۹۰ - ۸۹، ج ۲، ص ۱۴۳.
۱۱. شرح کامل این احادیث در فصل اول، صفحات ۴۳ - ۲۴ آمده است. با این حال واقعه حدیثی منسوب به امام صادق (ع) را نقل می‌کنند که می‌گوید قائم امام هفتم خواهد بود (اختیار، ص ۴۷۵، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰).
۱۲. اختیار، ص ۷ - ۴۶۳ و ۸ - ۴۷۵، ت. الغیبه، ص ۸ - ۲۲۷.
۱۳. علل، ج ۱، ص ۲۳۵، ت. الغیبه، ص ۷ - ۴۶، اختیار، ص ۶۰ - ۴۵۹ و ۴۶۶ -

۱۴. اختیار، ص ۹-۵۹۷.
۱۵. همانجا، ص ۴۸۳ و ۵۰۶ و ۵۰۹-۵۹۱.
۱۶. دجال نجاشی، ص ۱۴۸.
۱۷. ت. الفیبه، ص ۵-۲۲۴. طوسی می‌گوید که عبدالله بن جندب وکیل امام هفتم و هشتم بود ولی بنظر می‌رسد که دوران او در سازمان، قبل از آن باشد. بنا به نقل ابن شعبه، وی وکیل امام ششم حضرت صادق (ع) بوده است (ابن شعبه، تحف العقول، ص ۲۲۳).
۱۸. اثبات، ص ۵-۲۱۳.
۱۹. دجال نجاشی، ص ۸۰ و ۹۸ و ۲۵۴، طوسی، الاستبصار، ج ۲، ص ۶۱-۵۸، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱.
۲۰. الیقوبی، ج ۳، ص ۲۱۷.
۲۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۸۹.
۲۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۴.
۲۳. اختیار، ص ۴-۵۱۳. بنابه نامه‌ای دیگر، وکیل امام هادی (ع) در بغداد و حومه‌های آن علی بن الحسین بن عبدربه بوده است. پس از مرگ او در مکه به سال ۲۲۹/۸۴۳، ابوعلی بن رشید سمت او را عهده‌دار شد (اختیار، ص ۵۱۰).
۲۴. دجال نجاشی، ص ۱۹۱.
۲۵. کمال، ص ۴۴۲، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۸.
۲۶. اختیار، ص ۶۰۸ و ۶۱۱-۲ و ۵۵۷.
۲۷. ابن داود، الرجال، ص ۲۴۸، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۹، اختیار، ص ۶۰۸، دجال نجاشی، ص ۶-۲۶۵.
۲۸. اثبات، ص ۲۱۵. برقی او را بعنوان یکی از پیروان امام هادی (ع) رده‌بندی می‌کند (الرجال، ص ۶۰).
۲۹. نمایندگان این گرایش در دوران اسامان دهم و یازدهم عمدتاً غلاتی چون احمد بن محمد الساری، جعفر بن واقد، ابوسمیری، عمرو بن یحیی دهقان، فارس بن حاتم قزوینی و محمد بن نصیر نمیری بوده‌اند (اختیار، ص ۵۲۵ و ۵۲۹ و ۵۷۳ و ۶۰۶).
۳۰. ن. الفیبه، ص ۹۲.
۳۱. صدر، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۳۴۱-۶.
۳۲. ت. الفیبه، ص ۱۰۹ و ۵۶.
۳۳. همانجا، ص ۱۵۷.
۳۴. الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵، کمال، ص ۲-۴۴۱.
۳۵. ت. الفیبه، ص ۱۵۷، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹.
۳۶. خبر کاتب احادیثی که اسامیه در طول غیبت صغری بکار می‌بردند در الکافی، ج ۱، ص ۳۵-۵۲۵ آمده است (ن. الفیبه، ص ۴۷-۲۶، عصفری، اصل ابوسعید العصفری، پاورقی

ص ۱-۳).

۳۷. کمال، ص ۸-۴۷۶،

Javad Ali, OP. Cit., in *Der Islam*, XXV (1939), 197-227.

۳۸. صدر، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۹-۳۷۷.

۳۹. دجال نجاشی، ص ۳۴۳، ت. الفهرست، ص ۴۸.

40. Javad Ali, OP. Cit., in *Der Islam*, XXV (1939), 199; Rajkowski, OP. Cit., 667; al-Najashi, 222;

و ت. الفهرست، ص ۲۴۳. طوسی ذکر می کند که پدر بزرگ عثمان عمرو بود، در عین حال، وی او را به نسل عمرو بن حرث نسبت نمی دهد (ت. الغیبه، ص ۲۳۱).

41. Javad Ali, OP. Cit., in *Der Islam*, XXV (1939), 199.

۴۲. دلائل، ص ۲۱۷.

۴۳. ت. الغیبه، ص ۲۲۹.

۴۴. اختیار، ص ۵۲۶.

۴۵. ت. الغیبه، ص ۳۱-۲۲۹.

۴۶. ت. الغیبه، ص ۲-۲۳۱، کمال، ص ۴۳۵، خبر کامل آن افراد را در دجال نجاشی،

ص ۱ و ۲ و ۳۲۳ مطالعه فرمائید.

۴۷. ت. الغیبه، ص ۲۳۱.

۴۸. کمال، ص ۹۰ و ۲-۴۴۱، الکافی، ج ۱، ص ۳۰-۳۲۹، ت. الغیبه، ص ۱۵۷.

۴۹. گزارش کامل را در فصل سوم، مطالعه فرمائید.

۵۰. الکافی، ج ۱، ص ۸-۱۷ و ۳-۵۲۲.

۵۱. کشی بیان خود را درباره حسن بن نصر همراه با خبر او از ابوحامد سراغی می دهد.

وی صراحتاً شهری که حسن بدان تعلق دارد را ذکر نمی کند (اختیار، ص ۵۳۵).

بنابه نقل مستوفی، سراغه شهر بزرگی است، و قبلاً مرکز آذربایجان بوده است (قزوینی، نزهة القلوب، ص ۸۸). در عین حال، شواهدی وجود دارد که تأیید می کند حسن بن نصر بومی قم بوده است. صدوق خبر می دهد که حسن از قم بوده و نام او را در زمره افرادی که به زیارت امام دوازدهم نائل آمده اند می آورد (کمال، ص ۴۴۲).

۵۲. کلینی در خبر خود از ولادت امام دوازدهم، شانزده روایت را نقل می کند، که

حاوی شرح فعالیت های نخستین سفیر و پیروان او است. اکثر این روایات دلالت دارد که وی برای اقناع آنان به این مطلب که نائب بر حق امام است دست به کراماتی می زد (الکافی، ج ۱،

ص ۵۲۴-۵۱۴، روایات شماره ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷-۱۲، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۸).

۵۳. الفصول العشره، ص ۱۳.

۵۴. ت. الغیبه، ص ۸-۱۵۷، الکافی، ج ۱، ص ۳۰-۳۲۹.

۵۵. عبد الجبار، المغنی، ج ۲، ص ۱۷۶، قاهره، ۱۹۶۳. به نقل از بلخی.

۵۶. ملل، ص ۱۲۸، فضل، ج ۴، ص ۱۸۱. در عین حال برخی از علمای اهل سنت

همچون ابونعیم اصفهانی، عبدالله وهاب شعرانی مالکی، کنجی شافعی و بسطین جوزی معتقدند که حسن عسکری، درواقع، پسری از خود بجای گذاشته است. خبرکامل دیدگاه‌های سنیان بعدی در رابطه باوجود امام دوازدهم را در ینابیع‌الموده (الاستانه، تاریخ ندارد) اثر سلیمان قندوری حنفی صفحات ۴۵۱، ۴۷۱، ۴۹۱ مطالعه فرمائید (صدرالدین صدر، مأخذ مذکور، ص ۷-۶۵).

۵۷. ذهبی، المعبر، ج ۲، ص ۳۱.

۵۸. کنجی، مأخذ مذکور، ص ۷-۳۳۶.

۵۹. ابن خلدون می‌نویسد امام دوازدهم در سردابی در حله ناپدید شد. در عین حال، حله در سال ۱۱۰۱/۴۹۵ توسط ینوزید بنا شد درحالیکه غیبت امام، بنابه روایت ذهبی در سال ۲۶۵/۸۷۸ روی داد. از اینرو بنظر می‌رسد ابن خلدون نیز در خبر خود به عقیده عمومی تکیه دارد (المقدمه، ص ۱۵۷، قاهره، ۱۳۲۲).

۶۰. طوسی روایت می‌کند که سفیر دوم امام دوازدهم را در مکه درحالیکه جامه کعبه را در دست داشته‌اند دیده است. بنابه خبر دیگر یوسف بن احمد جعفری نامی در راه خود به سوریه در سال ۳۰۹/۹۲۱ امام را ملاقات کرده بود (ت. الغیبه، ص ۱۶۲ و ۱۶۶). شرح کامل از نامه‌های امامیه به محضر امام و پاسخ‌های آن حضرت را در ت. الغیبه، ص ۱۸۴-۱۹۳ مطالعه فرمائید (محمدصدر، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۴۳۰).

۶۱. کمال، ص ۳-۴۴۲.

۶۲. ابوالفداء، مختصر، ج ۲، ص ۱-۸۰، الکامل، ج ۸، ص ۲۰-۲۱۹.

۶۳. اختیار، ص ۵۱۸ و ۵۲۰ و ۵۵۵.

۶۴. همانجا، ص ۵۲۱.

۶۵. بنابه روایت طبرانی (نویسنده نصیری)، نهضت نصیری به توسط علی بن احمد طربایی تأسیس شد، که در زمان امام عسکری (ع) سی و پنج نفر هوادار در طرباء و پیروان دیگری در نینوا نزدیک حله بدست آورد. سپس محمد بن نصیر را به طرف خود جذب کرد. این نهضت را به همراه شاگرد خود حسین بن حمدان در طول غیبت صغری هدایت نمود. در سال ۳۳۶/۹۴۷ نهضت از امامیه مستقل شد، و تأکید بیشتری بر نقش باب امام از خود آن حضرت کرد:

al-Tabrani, Sabil Rahat al-Arwah, in *Der Islam*, XXVII (1646), 129-31.

۶۶. ت. الغیبه، ص ۲۵۹.

۶۷. طوسی نقل می‌کند که شریعی یکی از هواداران امام دهم بود و از اسم واقعی او اطلاع دقیقی ندارد. کشی محمد بن موسی شریعی یا شریفی نامی را در بین غلات در دوره امام دهم می‌آورد. احتمال زیادی دارد که وی همان شخص مورد بحث طوسی باشد (اختیار، ص ۵۲۱).

۶۸. ت. الغیبه، ص ۲۵۸.

69. Javad Ali, OP. Cit., in *Der Islam*, XXV (1939), 203;

بغدادی در خبر خود از قریه کرخ می‌نویسد رافضیان (شیعیان) در بسیاری از اماکن متوطن

۱۶۰ □ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)

شده‌اند (المخاطب، ج ۱، ص ۸۱).

۷۰. ت. الفیه، ص ۲۲۹.

۷۱. اختیار، ص ۵۳۲.

۷۲. همانجا، ص ۵۸۰.

۷۳. قمی، تاریخ قم، ص ۲۱۱.

۷۴. الکافی، ج ۱، ص ۸-۵۱۷.

۷۵. دلائل، ص ۲۷۲ و ۲۷۵-۲۷۰.

۷۶. بهاد، ج ۵۱، ص ۷-۳۱۶.

۷۷. قره-مین: شهر کوچکی است در استان جبل که در حدود سی و یک فرسخ از همدان فاصله دارد. ابن خردادبه، المسالك والممالك، ص ۴۱ و ۱۹۸، لیدن، ۱۸۸۹.

۷۸. بهاد، ج ۵۱، ص ۳-۳۰. دلائل، ص ۵-۲۸۳.

۷۹. الارشاد، ص ۳۹۹. در مورد روابط قطان با استانهای شرقی به اختیار، ص ۵۳۵ مراجعه فرمائید.

۸۰. کمال، ص ۴۸۸ و ۴۹۹، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۱، بهاد، ج ۵۱، ص ۲۹۴ و

۲۹۵-۶.

۸۱. اختیار، ص ۵۳۱.

۸۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۸، الارشاد، ص ۳۹۷.

۸۳. الفصول العشره، ص ۱۷. به روایت مفید بنو رکولی و کلای امام در کوفه بودند، در عین حال، پس از وفات سفیر اول، مآخذ بنوزراره و بنوزجی را وکلای کوفه قلمداد می‌کنند. دو نام مختلف زجوزجی، رکولی ظاهراً به یک خاندان برمی‌گردد. شاید املاء صحیح این نام الزجوزجی باشد ولی کاتب اثر مفید به غلط آن را رکولی خوانده است (ت. الفیه، ص ۲۰۰-۱۹۸).

۸۴. الکافی، ج ۱، ص ۹-۵۱۸.

۸۵. کمال، ص ۷-۴۹۶. صدوق روایت می‌کند که عریدی از مکان امام دوازدهم در مدینه آگاه بود و شخصی را از کشمیر به محضر امام هدایت کرد (کمال، ص ۴۹۷ و ۴۴۰).

۸۶. الارشاد، ص ۴۰۱.

۸۷. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۳.

۸۸. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۳. مفید همان خبر را روایت می‌کند ولی هیچیک از آنان نام وکیل امام در ساسرا را ارائه نمی‌دهند (الارشاد، ص ۴۰۱).

۸۹. اختیار، ص ۵۲۷، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۹.

۹۰. ت. الفیه، ص ۲۱۶.

۹۱. (جبال نجاشی)، ص ۲۶۴.

۹۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۰-۵۱۹.

۹۳. بنابر روایت طوسی، صفوانی در زمان سفیر سوم دستیار قاسم بن علی بود. روایت

دیگر حاکی از آن است که وی سفیر دوم را در بغداد در سال ۳۰۷/ ۹۱۹ ملاقات کرد (ت. الغیبه، ص ۲۰۳).

۹۴. صفوانی روایت می‌کند که اران شهری در آذربایجان بوده است، ولی در میان جغرافیدانان معروف است که اران استانی بوده که مرکز آن «بردع» بوده است. وی در مثلث بزرگ زمینی که در غرب نقطه اتصالی رودخانه‌های کر و رأس واقع شده قرار دارد (ت. الغیبه، ص ۲۰۴).

۹۵. ت. الغیبه، ص ۲۰۴.

۹۶. ابن حوقل، الممالک والممالک، ص ۲۶۴، سبکی، مأخذ مذکور، ج ۳، ص ۲۳۰ و ۲۳۳.

۹۷. ت. الغیبه، ص ۳۰-۲۲۹.

۹۸. دجال نجاشی، ص ۳-۱۶۲.

۹۹. بهار، ج ۵۱، ص ۳۰۰، به نقل از کتاب النجوم.

۱۰۰. اختیار، ص ۳-۵۴۲ و ۵۲۷.

۱۰۱. روایت کشفی دلالت دارد که روابط بین خوارج و امامیه در سیستان تیره بود. وی نقل می‌کند که فضل بن شاذان وقتی که خوارج به بی‌هیق حمله کردند از دست آنها گریخت، ولی در حین فرار درگذشت (اختیار، ص ۵۴۳). اصفهانی خبر می‌دهد که خوارج یکی از علویان موسوم به محمد بن جعفر بن محمد را به قتل رسانیدند (خوارج، ص ۴۵۳).

۱۰۲. اختیار، ص ۱۰-۵۰۹ و ۵۷۵-۸.

۱۰۳. الکافی، ج ۱، ص ۴-۵۲۳، اختیار، ص ۱۰-۵۰۹ و ۵۷۵-۸.

۱۰۴. دجال نجاشی، ص ۵-۲۶۴.

۱۰۵. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۴.

۱۰۶. گرچه بیان روشنی از ارتباطات رازی و همدان وجود ندارد، شواهد بسیاری موجود است که رازی فعالیت‌های همه وکلای ایران را تحت سرپرستی داشته است، بنابراین این نکته که او تمام فعالیت‌های حسن بن هارون را هدایت می‌کرده، بویژه با در نظر گرفتن این روایت، بیشتر از حد احتمال می‌باشد.

۱۰۷. هاشم معروف الحسینی، مأخذ مذکور، ج ۲، ص ۵۶۸.

108. Javad Ali, OP. Cit., in *Der Islam*, XXV (1939), 205.

۱۰۹. ت. الغیبه، ص ۲۳۵.

۱۱۰. دجال نجاشی، ص ۶۵.

۱۱۱. ت. الغیبه، ص ۲۶۰.

۱۱۲. همانجا، ص ۲۳۲. گرچه ابن برینه می‌گوید که محل قبر در سمت غربی بغداد قرار داشته، لکن امروزه قبری در مسجدی واقع در خیابانی که چهارراه میدان در سمت شرقی بغداد ختم می‌شود قرار دارد. امامیه معتقدند که این قبر مربوط به عثمان بن سعید است.

۱۱۳. ت. الغیبه، ص ۳-۲۳۲.

فصل پنجم

فعالیت‌های مخفی دومین سفیر امام دوازدهم (ع)

۱. انتصاب ابوجعفر به سمت دومین سفیر

دومین سفیر محمد بن عثمان بن سعید عمری نام داشت که کنیه اش ابوجعفر بود. وی این فعالیتها را ابتدا بعنوان وکیل امام دوازدهم و سپس در مسئولیت سفیر آن حضرت در طی مدت پنجاه سال انجام می داد. ابوجعفر از زمان امام یازدهم حضرت عسکری (ع) دستیار اصلی نخستین سفیر بود. بنابه روایت شیخ طوسی، چون نخستین سفیر درگذشت، ابوجعفر مراسم میت را بجای آورد. جسد او را غسل داد، کفن کرد و او را دفن نمود.

از نظر امامیه این همه، علائم خطاناپذیری است که ابوجعفر را بعنوان نماینده و سفیر امام غائب معرفی می کند. به گفته امامیه وی تمام این امور را با دستور سفیر اول انجام داد. بعلاوه وی هم با تعیین امام عسکری (ع) و هم عثمان بن سعید، نخستین سفیر بر اساس دستور امام دوازدهم به سفارت ارتقاء یافت [۱].

ابوجعفر، پس از رحلت پدر نامه تسلیتی از ناحیه امام دوازدهم دریافت داشت. آن حضرت در این نامه مراتب همدردی خود را در مرگ پدرش ابراز فرموده بود و خاطر نشان ساخته بودند که وی به این سمت منصوب شده است [۲].

در عین حال، بعضی از وکلای اصلی سازمان امامیه، همچون محمد بن نضیر، رهبر غلات در رابطه با انتصاب او تردیدهایی داشتند. از ایشرو ابوجعفر بدون مواجهه با مشکلات موفق نشد.

۱-۱. ابن هلال

احمد بن هلال عبرتایی از کسانی بود که اعتبار انتصاب ابوجعفر را منکر شد. وی در سال ۷۹۶/۱۸۰ در عبرتا که روستایی در بخش اسکاف و نزدیک نهر وان قرار دارد متولد شد، و در سال ۸۸۰/۲۶۷ درگذشت. از مآخذ متعدد برمی‌آید که نام او در زنجیره اسناد روایات امامیه قرار دارد. وی یکی از نادر کلامیونی است که اکثر کتب حدیث شیعه را روایت کرده است (اصول). وی از آغاز سال ۲۰۴/۸۱۹ احادیث متعددی روایت کرده که حاکی از قائم بودن امام دوازدهم—او که ابتدا در پرده غیبت بسر خواهد برد—می‌باشد [۳].

کشی روایت می‌کند که وی عالمی برجسته و عارفی متقی بوده است. برخی از نویسندگان رجال با احترام خاص می‌نویسند که او پنجاه و چهار بار به سفر حج رفت که بیست بار آن را با پای پیاده مشرف شده است [۴]. بنابه‌نامه‌ای منسوب به امام دوازدهم، ابن هلال در زمان نخستین سفیر از مهمترین علمای عراق بود و مقداری وجوهات متعلق به امام را نزد خود داشت که از پرداخت آن به سفیر دوم سر باز زد [۵]. اخبار امامیه از امتناع وی از دستورات ابوجعفر حیرت‌انگیز و متناقض است تا آنجا که فهم حقیقت امر را مشکل می‌کند. بنابه‌روایت نجاشی حضرت امام عسکری (ع) چندین بار ابن هلال را لعن کرده بود [۶]. سعد قمی می‌گوید: او تشیع را ترک کرده و به آئین نصب گرویده بود [۷]، در حالیکه شیخ طوسی او را وابسته به آئین غلات می‌داند [۸].

واضح است که اتهامات گوناگون علیه او کوششی برای بیان اعتقاد او بوده و نه تبیینی از جدال او با سفیر دوم. شیخ طوسی خبر منسوب به محمد بن همام (یکی از وکلا) را نقل می‌کند که در آن آمده است: ابن هلال نه وجود مبارک امام دوازدهم را منکر شد و نه اعتبار انتصاب نخستین سفیر را. وقتی در این باره امامیه از ابن هلال پرسش کردند، پاسخ داد که امام خود شخصاً نخستین سفیر، عثمان بن سعید، را منصوب کرده و او را به همه مؤمنان معرفی کرده است، در حالیکه در مورد ابوجعفر این موضوع را انجام نداده است [۹]. بخاطر نگرش ابن هلال به سفیر دوم، وی در نامه‌ای که از جانب امام در میان وکلاء عراق توزیع گردید اخراج شده بود. امام در این نامه هشدار داده بودند که عبادات ابن هلال هم از روی ریاکاری و

نفاق بوده است [۱۰].

علی‌رغم آنکه وکلای برجسته سازمان علت طرد ابن هلال را می‌دانستند لکن بعضی از راویان امامیه در عراق که جزء وکلا نبودند از تکفیر این عارف متقی در حیرت فرو رفته و صدور چنین رأیی را رد کردند. در حقیقت، ممکن است حمایت چشمگیر از ابن هلال توسط راویان عراقی که از جدال بین ابوجعفر و وی درباره سفارت بی‌خبر بودند، صورت گرفته باشد. اینان از قاسم بن علی (وکیل) تقاضا کردند که درباره اصالت صدور رأی علیه ابن هلال کتباً از طریق سفیر دوم از امام استعلام شود. امام در پاسخ فرمود:

«ابن هلال گناهکاری اصلاح‌ناپذیر است و خداوند گناهان او را نخواهد آمرزید. وی همچون شخصی خودسر و مستکبر رفتار کرده و بعلاوه وجوهات امام را برای خود نگه داشته و از اجرای فرامین ما سر باز زده است، جز آنهایی را که به مذاق وی خوش آمده باشد. در عین حال، ما خونسردی خود را حفظ کردیم تا خداوند متعال دعایمان را مستجاب فرمود و جان او را گرفت.

در رابطه با او، در زمان حیاتش به‌عده‌قلیلی از دستیاران نزدیکمان (موالی) آگاهی بخشیدیم و به آنها سفارش کردیم تا آن را به پیروان صمیمی‌اسان نیز ارائه دهند... دیگر هیچ عذری برای هیچیک وجود ندارد تا در بیانات افراد مورد وثوق ما شک کنند، زیرا این بیانات را به آنها ارائه می‌دهیم» [۱۱].

این مدرک بوضوح نشان می‌دهد که ابن هلال مرده بوده، لکن علی‌رغم انتقاد شدید امام از او، سفیر دوم قادر نبوده تا بطور کامل خطری که موقعیت وی را برهم می‌زده از بین ببرد. کشی خبری را می‌آورد که گروهی از مردم به ابن هلال وفادار ماندند و در اصالت رأی فوق شک می‌کردند [۱۲]. در حقیقت، وفاداری این گروه به ابن هلال عمدتاً از اعتقاد روحانی و درونی منشعب نمی‌شده، بلکه ناشی از ریاکاریهای عرفانی او بوده است. به اعتقاد امامیه، عبادت خداوند بدون معرفت و اطاعت امامان بی‌ارزش است [۱۳]. بنابراین، عبادات و اعمال عرفانی ابن هلال نیز

فاقد ارزش می باشد، زیرا وی سفیر دوم، که منصوب از جانب امام بود را به رسمیت نشناخت.

بنابه روایت شیخ طوسی، نفوذ ابن هلال تا زمان ابن روح، سفیر سوم نیز ادامه یافت. در این زمان توقیع دیگری از ناحیه امام، علیه ابن هلال منتشر شد [۱۴]:

«گرچه کسانی در بین امامیه وجود دارند که درک نمی کنند چگونه ممکن است چنین مرد باتقوا و بزرگی تکفیر شود، لکن این چه تقوایی است که خداوند حسنات را به سیئات مبدل می سازد؟ دهقان [۱۵] نیز مردی باتقوا در خدمت امام بود، سرانجام خداوند بخاطر نخوت، ایمانش را زدود و به بی تقوایی بدل شد. این موضوع نیز در مورد ابن هلال رخ داد» [۱۶].

در حقیقت مشکل است بتوان این توقیع را به زمان ابن روح، سومین سفیر (۳۲۶-۳۰۵/۹۳۷-۹۱۷) نسبت داد، زیرا در آن زمان هیچ ردپایی از ادعای ابن هلال در بین امامیه وجود ندارد. احتمال زیادی وجود دارد که ابن روح در زمانی که بعنوان وکیل تحت نظر سفیر دوم به خدمت مشغول بوده و به دستور وی این حکم را علیه ابن هلال منتشر ساخته باشد، بویژه، با در نظر گرفتن سال مرگ ابن هلال در ۲۶۷/۸۸۰، که زمانی طولانی قبل از وصول ابن روح به سفارت است. بنظر می رسد منازعات ابن هلال قبل از وفات سفیر دوم در سال ۳۰۵/۹۱۷ خاتمه یافته باشد.

۲-۱. بلالی

بنابه روایت شیخ طوسی، دومین مخالف سفارت ابوجعفر، ابوطاهر محمد بن-علی بن بلال بود که معمولاً به بلالی موسوم است [۱۷]. وی در محافل امامیه بعنوان راوی احادیث شهرت دارد [۱۸]. او علاوه بر آن در زمره وکلای اصلی بغداد بود و با امام دهم و یازدهم روابط نزدیکی داشت [۱۹]. امام عسکری (ع) بلالی را برای اسحاق بن ابراهیم و نیشابوری با این عبارت توصیف کرد: «وی فردی قابل اعتماد، موثق و آگاه از آنچه باید کرد می باشد» [۲۰]. بنا به روایت کلینی و صدوق، امام عسکری (ع) دوبار بعد از ولادت پسرش امام دوازدهم، او را به بلالی نشان داد:

نخست در سال ۸۷۱/۲۵۸ و سپس سه روز قبل از وفات خود [۲۱].

با این وجود، بلالی سفارت ابوجعفر را انکار کرد و مدعی شد که خود وکیل امام است. وی وجوهات امام را نزد خود نگاهداشت و از ارائه آن به ابوجعفر سر باز زد. ادعای بلالی موجب انشعابی جدی در میان امامیه شد، زیرا بخش قابل-ملاحظه‌ای از امامیه، همچون برادرش ابوطیب و ابن حرز ادعای او را پذیرفته و از وی پیروی می‌کردند [۲۲]. اما شیخ طوسی نه تاریخ این انشعاب را و نه زمان ادعاهای بلالی را، معین نمی‌کند.

بسیار امکان دارد که ادعای بلالی تنها چندسال پس از رحلت نخستین سفیر، دوام یافته باشد. در این زمان سفارت راستین امام در مورد ابوجعفر تثبیت شده بود. شیخ طوسی روایت می‌کند که ابوجعفر، ملاقاتی سری بین امام دوازدهم و بلالی را ترتیب داده بود تا به‌وی ثابت شود که از جانب امام عمل می‌کند. ابوجعفر او را به‌منزلی برد و در آنجا گفته می‌شود امام را ملاقات کردند. امام به بلالی دستور داد وجوهات را تسلیم ابوجعفر کند [۲۳].

خبر شیخ طوسی حاکی از آن است که ابوجعفر ناچار بوده تا این دیدار سری را با امام در بغداد ترتیب دهد و به‌تردیدهای بوجودآمده توسط بلالی خاتمه بخشد، تردیدهایی که انشعابی در میان وکلا پدید آورده بود. بنابه روایت شیخ طوسی، بفاصله کوتاهی پس از این دیدار ابوجعفر به‌منزل بلالی رفت. در آنجا هواداران نزدیک بلالی همچون ابن حرز و ابوطیب جمع آمده بودند. ابوجعفر از بلالی پرسید:

«ای ابوطاهر (بلالی)، از تو می‌پرسم، ترا بخدا سوگند، آیا صاحب-الزمان (امام دوازدهم) علیه‌السلام، به‌تو دستور نداد وجوهات (امام) را که نزد توست به‌من رد کنی؟ بلالی پاسخ داد «بلی».

سپس ابوجعفر منزل را ترک گفت» [۲۴].

از این خبر تاریخی روشن می‌شود که ابوجعفر دو اقدام را ترتیب داده بود، تا ادعای بلالی را رد کند. شیخ طوسی نام شخصی را می‌آورد که دست از حمایت خود از بلالی برداشت و جانب ابوجعفر را گرفت و شاید حامیان دیگر وی نیز چنین کرده باشند، زیرا، مآخذ موجود هیچ ردپایی را از چنین انشعابی در سالهای آخر دوره

سفیر دوم نشان نمی‌دهند. این موضوع احتمالاً دلالت دارد که انشعاب خاتمه یافته است.

۳-۱. محمد بن نصیر

رقیب سوم ابوجعفر در مقام سفارت محمد بن نصیر بود. وی جزء شیعیان نبود بلکه از غلات بشمار می‌رفت. نقل می‌شود که بعضی از غلات ابتدا در طول زندگی امام نهم (مانند جعفر واقد، ابوغمر و هاشم بن ابی هاشم)، و سپس در زمان امام دهم و امام یازدهم (همچون علی بن حسکه حواری قمی و شاگردانش، قاسم قمی و محمد بن موسی شریفی یا شریعی) ادعا می‌کردند که وکیل یا باب امامند و از عموم شیعیان وجوهاتی اخاذی می‌کردند. اینان عقاید غلات را بمنظور محو مراسم و عبادات اسلامی، یعنی نماز، روزه، زکات و حج تعلیم می‌دادند.

بنابه روایت کشی ریشه‌های آن در آئین غلات و اندیشه‌های ابن ابی خطاب یافت می‌شود [۲۵]. وی معاصر امام ششم، حضرت صادق (ع) بوده است. ولی حضور ائمه (س) فعالیت‌های غلات را محدود می‌کرد، چون امامان تماس مستقیم با پیروان خود داشتند و نامه‌های سرباز در طرد و کلاهی دروغین منتشر می‌ساختند. ولی غیبت امام دوازدهم غلات را قادر ساخت تا نقش خود را بعنوان باب امام و برخلاف نظر سفیر آن حضرت بسط دهند. زیرا وی قادر نبود ادعای دروغین ایشان را با اعلام آشکار این مطلب که خود سفیر راستین امام است رد کند، چه ممکن بود جان خود و امام را به خطر اندازد. به همین دلیل، همانطور که ذکر شد، چون امام عسکری (ع) وفات یافت محمد بن موسی شریعی مدعی شد باب امام است.

بنابه گفته شیخ طوسی، پس از مرگ شریعی، محمد بن نصیر نمیری آرزوی سفارت امام را داشت [۲۶]. این موضوع نشان می‌دهد که احتمالاً هر دو شخص، نمایندگان یک گرایش بوده‌اند. بنابه روایت کشی، ابن نصیر ادعا کرده بود باب امام دهم است [۲۷]. خبر شیخ طوسی حاکی از آن است که وی ادعای خود را در دوران امام یازدهم، حضرت عسکری (ع) ترك کرده است.

بنظر می‌رسد وی پس از وفات سفیر اول مشروعیت ابوجعفر را بعنوان سفیر، زیر سؤال برده و مدعی شده است که باب امام دوازدهم می‌باشد. بنابراین ابوجعفر

او را لعن کرد و وی را طرد نمود. ابن‌نضیر پس از این کوشید تا نگرش ابوجعفر را تغییر دهد، لکن حتی او را نیافت. از اینرو، امامیه او را از جامعه خود بیرون راندند [۲۸].

ابن‌نضیر در دعاوی خود از سوی محمد بن موسی بن فرات، که از خاندان معروف بنوفرات بود تحریک می‌شد [۲۹]. وی در بغداد و کوفه محدثی معروف بود و بنظر می‌رسد نخستین فردی از خاندان بنوفرات باشد که مقام مهمی در حکومت عباسی بدست آورد [۳۰]. ابن‌نضیر با حمایت بنوفرات قادر بود تا ادعای خود را در میان امامیه نشر دهد و چون دو نفر از ایشان در این امر شرکت داشتند فرقه ایشان به نمیریة الفراتیه معروف شد [۳۱]. اکثریت وسیعی از پیروانشان از مدائن آمده بودند و پس از رهبرشان، اسحاق بن محمد احمر، به اسحاقیه معروف شدند [۳۲].

بنظر می‌رسد ادعاهای ابن‌نضیر نه موقعیت ابوجعفر را تضعیف کرده و نه هیچیک از پیروانش را به‌جانب خود کشانده است. از اینرو نفوذ ابن‌نضیر عمدتاً باید به غلات محدود شده باشد. بنابه گفته نوبختی، احمدناسی به‌جانشینی ابن‌نضیر تعیین شده بود، ولی یک اثر نضیری، محمد بن جندب را بعنوان جانشین ابن‌نضیر در دیدگاه اکثریت نضیریه می‌شناسد. گفته می‌شود پس از او محمد جنبلانی به‌جانشینی رسید [۳۳]. ولی این امر، پس از رحلت سفیر دوم در سال ۳۰۵ / ۹۱۷ اتفاق افتاد.

بنابراین، موضوع، خارج از مبحث این بخش می‌باشد. در عین حال، این نکته قابل ذکر است که از زمان سفیر دوم به‌بعد، پیروان ابن‌نضیر خود را بطور کلی از مهمیز سفیر دوم، ابوجعفر، که از نظر امامیه تنها نایب برحق امام غائب بود جدا ساختند. بعلاوه نضیریه به نقش باب، از خود امام اهمیت بیشتری می‌دادند که این خود کافی بود تا آنها را از محفل شیعیان اثنی‌عشری خارج سازد.

۲. فعالیت‌های ابوجعفر، سفیر دوم

۲-۱. دوران ابوجعفر

علی‌رغم مشکلاتی که ابوجعفر بخاطر وجود وکلای دروغین همچون:

ابن هلال، بلالی و ابن نصیر با آن روبرو بود، وی فعالیتهای پنهانی سازمان وکالت را ادامه می‌داد و نقش آن را در میان امامیه گسترش می‌بخشید. در همان حال اقدامات سفیر اول را دنبال می‌کرد و می‌کوشید تا وجود امام غائب را برای معتمدان امامیه اثبات کند. وی این عقیده را در میان امامیه نشر می‌داد که غیبت امام با اراده الهی صورت گرفته و احادیث ائمه (س) پیشین مؤید این معنا است و او، ابوجعفر، سفیر راستین امام غائب می‌باشد. بعلاوه، وی می‌کوشید وظایف سفیر اول را بدون آنکه مورد آزار دستگاه عباسیان قرار گیرد دنبال کند.

بدین منظور، اعتقاد عباسیان را به این فکر که، سفیر اول آنان را رهنمون ساخته بود که امام عسکری (ع) بدون جانشین از دنیا رفته، مستحکم تر می‌کرد [۳۴]. وی امیدوار بود که به این ترتیب حکومت قانع شود که دیگر قیامی صورت نمی‌گیرد، زیرا امامیه دیگر امامی ندارند که گرد او جمع شوند و هدایت یابند و بر این اساس از هرگونه اقدامی علیه شیعیان سست گشتند.

طرح دوگانه ابوجعفر در رابطه با وجود امام غائب را می‌توان در چندین روایت ملاحظه کرد. زمانی شخصی از حمدان موسوم به قلانسی از ابوجعفر درباره جانشین امام عسکری (ع) پرسش کرد. ابوجعفر پاسخ داد: «امام عسکری (ع) درگذشت، لکن جانشینی در میان شما نهاد که گردنش شبیه این است» [۳۵]، و اندازه گردن او را به علامت اینکه پسر امام عسکری (ع) به سن بلوغ رسیده است نشان داد. بنابه گفته صدوق، وقتی که عالم معروف، عبدالله بن جعفر حمیری از ابوجعفر درباره پسر امام عسکری (ع) پرسش کرد، وی همان عبارات را بکار برد [۳۶]. بعلاوه ابوجعفر در زمانی دیگر گفتار زیر را برای او بیان کرد:

«صاحب الامر (امام) هر سال در مناسک حج شرکت می‌جوید و مردم را می‌بیند و آنان را می‌شناسد، درحالیکه دیگران او را می‌بینند و نمی‌شناسند.»

وی می‌افزاید که امام را در کعبه درحالیکه جامه خسانه خدا را در دست گرفته و دعا می‌کرد «ای خداوند، انتقام مرا از دشمنانم بگیر» دیده است [۳۷]. باوجود این، علی‌رغم آنکه ابوجعفر وجود امام دوازدهم را برای حمیری

ثابت کرد، ولی به آنها هشدار داد که درکشف نام او اصرار نورزند. مقامات دولتی قانع شده بودند که امام عسکری (ع) بدون جانشین وفات کرده است [۳۸]، ولی اگر آنها نام و مکان آن حضرت را درمی یافتند، به جستجوی او پرداخته و جان او و جان وکلای او را به خطر می انداختند [۳۹]. سایر اخبار نیز حاکی از آن است که سفیر دوم به همین نحو به دیگر وکلا دستور می داده است.

مطالعه دقیق فعالیتهای وکلا نشان می دهد که سفیر دوم تا سالهای اولیه حکومت معتضد (۲۸۹-۲۷۸ / ۹۰۱-۸۹۱) درواقع می کوشید تا وجود مبارک امام غائب را از عباسیان محفوظ دارد. شاید این امر بخاطر دستورات خردمندانه ای باشد که ابوجعفر به وکلای خود صادر کرده بود. وی به وکلا دستور داده بود فعالیتهای خود را بعنوان تقیه مخفی دارند. او همچون پدرش خود را بصورت روغن فروش درمی آورد، لذا لقب سمان یافته بود [۴۰].

وی در ملاقاتهای مخفی با بعضی از وکلای خود اسامی مستعاری بکار می برد. به گفته کشی نام ابوجعفر، محمد بن حفص عمری بوده [۴۱]، لکن اسم واقعی او محمد بن عثمان بن سعید می باشد و احتمالاً اسم اول، نام مستعار اوست. بعلاوه مطالعه ای بر اسناد احادیث نبوی و گفتارهای ائمه (ع) نشان می دهد که نام او بعنوان راوی مطرح نیست، درحالیکه اکثر توقیعات منسوب به امام یازدهم و دوازدهم در مسائل فقهی به اسناد از طریق ابوجعفر روایت شده است [۴۲]. این موضوع نشانگر آن است که وی نمی خواسته خود را در بحثهای آزاد موضوعات مذهبی دخالت دهد تا آنکه بتواند موقعیت واقعی خود را در بین امامیه از حکومت پنهان داشته و ارتباطات بین امام غائب و پیروانش به دور از دخالت مقامات دولتی، آزاد باشد.

۲-۲. وکلای سفیر دوم در بغداد

پیش از این بیان شد که سفیر اول در بغداد، سه وکیل داشت. این سه نفر عبارت بودند از: احمد بن اسحاق، محمد بن احمد قطان، و حاجز و شاء. بنظر می رسد که مسئولیت ابوجعفر، سفیر دوم، از سفیر اول بیشتر بوده است، زیرا به گفته شیخ طوسی ده نفر تحت نظر او در بغداد فعالیت داشتند تا امور سازمان را اداره کنند. در میان آنها حسین بن روح نویختی بود که بعداً سومین سفیر شد [۴۳].

شیخ طوسی نام دیگر وکلا را نمی‌برد، ولی بسیار احتمال دارد که این سه وکیل سفیر اول، در میان آنها قرار داشته‌اند، زیرا هر سه در زمان سفیر دوم در خدمت سازمان (وکالت) در بغداد بوده، و وی با آنها در تماس مستقیم قرار داشته است [۴۴].

قطان فعالترین وکیل بغداد بود. بنابه گفته شیخ صدوق، وی امام را ملاقات کرده است [۴۵]. کشتی با نقل روایت زیر اعتبار او را بیان می‌دارد. قطان می‌گفت: «پس از ابوجعفر، هیچکس به امام نزدیکتر از من نبود» [۴۶]، زیرا وی واسطه مستقیم بین امام و امامیه از طریق سفیر دوم بود، گرچه امامیه هیچگونه اطلاعی از نحوه رابطه او با ابوجعفر نداشتند. شاید به همین دلیل باشد که یکی از وکلا، موسوم به حسن بن فضل، که با قطان درباره مسائل فقهی بحث می‌کرد چنین می‌اندیشید که او سفیر است [۴۷].

از مآخذ موجود بسختی می‌توان نام سایر وکلاء بغداد را مشخص کرد، بویژه چنانچه این نکته را در نظر بگیریم که ابوجعفر حدود پنجاه سال در این سمت بوده است. بنابراین احتمال دارد بعضی از وکلا نظیر احمد بن اسحاق، قطان و حاجز وفات کرده یا با دیگری جابگزین شده باشند. ابن رستم طبری روایت می‌کند که احمد بن اسحاق در حلوان در راه قم درگذشت، ولی تاریخ مرگ او را مشخص نمی‌کند [۴۸].

بنابه گفته شیخ صدوق، چون حاجز درگذشت سمت او توسط محمد بن جعفر اسدی رازی اشغال شد [۴۹]. بنظر می‌رسد قطان پس از سالهای ۲۸۲-۲۷۹ / ۸۹۴-۸۹۱ نیز فعالیت‌های خود را ادامه داده باشد، و این زمانی است که حکومت پس از کشف وجود مبارک امام دوازدهم کوشید او را دستگیر کند [۵۰]. او نیز فعالیت‌های خود را در دوران حکومت معتضد ادامه داد (۲۸۹-۲۷۹ / ۸۹۱-۹۰۱) [۵۱]، ولی پس از این تاریخ، نامی از وی در میان نیست، احتمالاً وفات او در حدود تاریخ مذکور رخ داده است.

شیخ طوسی اخباری را از وصیت آخر سفیر دوم، در سال ۳۰۵ / ۹۱۷ ارائه می‌دهد که حاوی اسامی وکلای برجسته آن زمان می‌باشد. به روایت وی:

«مران شیعه، در بستر مرگ ابوجعفر گرد او جمع شدند. در میان

آنها ابوعلی بن همام، ابو عبدالله بن محمد کاتب، ابو عبدالله بقطانی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبدالله وجنا و دیگر رهبران وجود داشتند. آنان از ابو جعفر پرسیدند: «اگر حادثه‌ای برای شما رخ دهد، چه کسی جانشین شما خواهد بود؟» وی به آنها گفت: این ابوالقاسم حسین بن روح ابن ابی بحر نوبختی مسئولیت مرا بعهده خواهد داشت و سفیر بین شما و صاحب الامر (امام) خواهد بود، زیرا او وکیل آن حضرت بوده و امین و صادق است. از اینرو در امورات خود با او مشورت کنید، و در نیازهای خویش به او تکیه نمائید، زیرا به من فرمان داده شده تا آن را اعلام کنم.» [۵۲]

بنابه روایت دیگری ابن روح و احمد بن جعفر بن متیل در میان حاضران در این دیدار قرار داشتند. و کلاً فکر می‌کردند که در صورت وفات سفیر دوم، یا جعفر بن احمد بن متیل و یا پدرش بخاطر روابط نزدیک با او جانشین وی خواهند بود [۵۳].

این دو روایت، هم اسامی و کلای ارشد بغداد را در حدود سالهای ۵۰-۴۰۰ / ۹۱۶-۷ آشکار می‌سازد و هم بر وفات احمد بن اسحاق، حاجز و قطان که از زمان نخستین سفیر در بغداد بوده‌اند دلالت دارد، چنانکه پیش از این ذکر شد. همچنین بیانگر این نکته است که بعضی دیگر از وکلا از زمان نخستین سفیر هنوز زنده بوده و به درجات والا نیز ارتقاء یافته بودند. از این میان بقطانی و وجنا را می‌توان نام برد [۵۴].

۳-۲. رابطه سفیر دوم با وکلای سایر بلاد

ابو جعفر غیر از وکلای بغداد، وکلای دیگری نیز در استانهای مختلف داشت، که واسطه بین شیعیان و امام دوازدهم در استفتائات شرعی و جمع‌آوری خمس بودند.

وی سه وکیل عمده در عراق داشت. وکیل او در کوفه، احمد بن محمد زجوجی بود که خاندان او این سمت را از زمان نخستین سفیر در اختیار داشتند و همین مسئولیت را در زمان سفیر سوم هم عهده‌دار بود [۵۵]. بنابه روایت شیخ طوسی [۵۶] و نجاشی، امام دوازدهم در کوفه با دو تن از خاندان زراره، یکی بنام محمد بن-

سلیمان (۳۰۰-۲۳۷/۹۱۲-۸۵۱) [۵۷] و دیگری عم او، علی بن سلیمان که در حدود سال ۳۱۳/۹۲۵ درگذشت، تماس‌هایی داشت. بنظر می‌رسد ایشان در واقع با زجوزجی همکاری داشته و تحت هدایت او در مناطق خود فعالیت می‌کردند. خاندان زراره بخاطر تعهدشان به امام از زمان جد بزرگشان، زرارۀ بن اعین (متوفی ۱۵۰/۷۶۷)، صحابی امام باقر(ع) و امام صادق(ع)، معروف بودند [۵۸]. نوادۀ پسری‌اش سلیمان، وکیل امام دهم حضرت هادی(ع) در شهرهای کوفه و بغداد بود. بعلاوه، احمد، پسر محمد بن سلیمان، در زمان سفیر سوم تحت نظر احمد زجوزجی فعالیت داشت [۵۹]، که رابطه نزدیک زجوزجی و خاندان زراره را نشان می‌دهد. نمایندگی امام در اهواز همچنان در دست محمد بن ابراهیم مهزیار بود. گفته می‌شود که وی از امام دستوری مبنی بر اطاعت از رهنمودهای سفیر دوم یافت [۶۰]. شیخ صدوق می‌گوید یکی از اعضای این خاندان بنام محمد بن علی بن-مهزیار در وجود امام دوازدهم شک کرد. این مطلب در محضر امام مطرح شد. امام نامه‌ای مرقوم فرمود و در آن تأکید کرد، خداوند شک را از دل او بزدايد و ایمان او را فزونی بخشید [۶۱].

سفیر دوم فعالیت‌های خود را در مناطق جدید گسترش داد. به گفته صدوق، وکلای عمده در واسط محمد بن عبدالله حائری و حسن بن محمد بن قطاط صیدلانی بودند. صیدلانی وکیل امام در امور اوقاف (وکیل الوقف) در واسط بوده و از طریق جعفر بن محمد بن متیل با وکیل در تماس بود [۶۲]. موصل ناحیه دیگری بود که در آن سفیر دوم هوادارانی بدست آورد. شیخ طوسی از شخصی موسوم به محمد بن فضل موصلی یاد می‌کند که ابوجعفر را بعنوان سفیر امام پذیرفته بود [۶۳]. ابوجعفر در جذب افراد متنفذ این ناحیه بسوی خود موفقیت‌هایی بدست آورد. اربیلی روایت می‌کند حسین بن حمدان (از خاندان معروف حاکم، حمدانیه) در سال ۲۹۶/۹۰۸ به حکومت قم رسید. وی پس از آنکه از سمت خود معزول شد، با سفیر دوم در بغداد تماس گرفت. وی خمس خود را از تمام درآمد خویش در دوران حکومت به نشانه اطاعت از امام دوازدهم به سفیر دوم تقدیم کرد. بخاطر اعتقادات او، بقیۀ خاندانش نیز به آئین امامت گرویدند [۶۴].

وکیل سامرا ابوالقاسم حسن بن احمد بود. به گفته صدوق وی هم با سفیر

دوم و هم با امام تماس مستقیم داشت [۶۵]. در این هنگام کلیه امور نهادهای امامت در ایران توسط وکیل ری، موسوم به محمد بن جعفر بن محمد اسدی رازی اداره می‌شد. وی با سفیر دوم در تماس مستقیم بود و قبل از آن نیز تنها در رابطه با سفیر اول مسئول بود. به وکلای سایر استانهای ایران دستور داده شده بود تا مالیاتهای شرعی را به او بپردازند. وی تا زمان مرگ در سال ۳۱۲/۹۲۴ در این سمت به خدمت ادامه داد [۶۶]. بنابه روایت شیخ طوسی، در این زمان قاسم بن علی وکیل سفیر دوم در آذربایجان بود. وی تا زمان ابن روح، سفیر سوم، در این سمت فعالیت می‌کرد [۶۷].

سفیر دوم فعالیتهای سری گسترده‌ای با وکلای خود داشت و با آنها در قراء مختلف بغداد دیدار می‌کرد. در دوران خلیفه معتضد (۲۸۹-۲۷۹/۸۹۲-۹۰۱) وکلای استانهای دوردست، مانند قم با سفیر دوم تماس می‌گرفتند و از طریق بازرگانانی که اطلاعی از رابطه بین ابوجعفر بعنوان سفیر دوم و فرستادگان کالا نداشتند، پول و کالا برای وی می‌فرستادند. در مقابل، آنها این کالاها را از قم برای ابوجعفر می‌آوردند، با این فکر که او با تجار تنها از لحاظ بازرگانی درگیر است [۶۸].

ابوجعفر در روابط خود با وکلا بسیار دقیق بود تا هیچ ردپایی را به مقامات دولتی نشان ندهد و جان خود و امام را از خطر محفوظ دارد. شیخ صدوق گزارشی را از دیدار سری ابوجعفر و ابن متیل، یکی از ده وکیل بغداد ارائه می‌دهد. ابوجعفر با ابن متیل در یکی از خرابه‌های عباسیه بغداد دیدار کرد [۶۹]. در آنجا نامه‌ای که امام دوازدهم به او نوشته بود خواند و سپس آن را قطعه‌قطعه کرد [۷۰]. ابوجعفر برای آنکه از جاسوسان حکومت طفره رود با وکلای استانهای دوردست تماس مستقیم نمی‌گرفت. ابوجعفر به اشخاصی که نامه یا پول برایش می‌آوردند دستور می‌داد آنها را در جای خاصی قرار دهند، و در عوض هیچگونه رسیدی به آنها نمی‌داد [۷۱].

روایت دیگر حاکی از آن است که سفیر دوم سیستم پیچیده ارتباطی‌ای بین خود و دیگر وکلا، در نواحی شیعه‌نشین برقرار ساخته بود. بنظر می‌رسد وی علامت رمزسری را بین سفیر و وکلا بکار برده باشد، بطوریکه بعضی اوقات حتی

پیکها نیز از محتوای پیامها و رمز آن بی‌اطلاع بودند. بعنوان مثال، زمانی ابوجعفر توسط یکی از هواداران قابل اعتماد خود پیامهایی به سامرا فرستاد، ولی پیک بدون اطلاع سفیر، نامه‌ای در میان نامه‌ها گذاشت. وی در سامرا پاسخ همه نامه‌ها، بجز نامه خود را دریافت کرد [۷۲].

سفیر دوم گاهی با بعضی وکلای خود که پیش از آن با آنها تماس غیر-مستقیم داشت، بطور مستقیم تماس برقرار می‌کرد. برنامه محمد بن علی اسود مثال روشنی از چنین موردی است. به گفته شیخ صدوق، اسود مالیاتهای شرعی را برای امام نزد ابوجعفر می‌آورد. ابوجعفر به او فرمان داد تا آنها را نزد عالم معروفی به نام عباس بن معروف قمی [۷۳] ببرد، و هیچ رسیدی هم از وی طلب نکند [۷۴]. با این حال، بعد از این درمی‌یابیم که اسود مستقیماً با سفرای دوم و سوم در تماس بوده، و هر دو شخصاً وجوهاتی را که وی از امامیه جمع‌آوری کرده بود دریافت می‌داشتند [۷۵].

۳. تأثیر فعالیت‌های انقلابی سایر گروه‌های شیعه بر نگرش عباسیان نسبت به امام دوازدهم

۳-۱. حوادث دوران سفیر دوم نشان می‌دهد که وی وکلای خود را راهنمایی می‌کرد تا از هر اقدامی که باعث شود یک‌روز حکومت را به این فکر اندازد که امامیه هنوز دارای انگیزه‌های سیاسی هستند، یا آنکه امامی دارند که در نهان آنها را هدایت می‌کند، برحذر باشند. علی‌رغم آنکه سفیر دوم، امامیه را به این سیاست جهت می‌داد، لکن فعالیت‌های سیاسی دیگر گروه‌های شیعه، بویژه زیدیه، قرامطه و اسماعیلیه روابط امامیه را با عباسیان دشوار می‌کرد و پنهان نمودن وجود مبارك امام دوازدهم از مخالفین را کلاً دشوار می‌ساخت.

با وقوع انقلاب زنج (۲۷۰-۲۵۵ / ۸۸۳-۸۶۶) موقعیت امامیه بصورت حادی درآمد. سلسله نسب علی بن محمد، رهبر این انقلاب، به زید بن علی، برادر امام باقر (ع) می‌رسید. به همین دلیل بخش قابل ملاحظه‌ای از علویان بسوی او پیوستند و از سال ۲۵۷ / ۸۷۱ در قیام او حضور یافتند [۷۶]. گرچه امام یازدهم

حضرت عسکری (ع) آشکارا اعلام داشت که رهبر زنج از اهل بیت نیست [۷۷]، مقامات حکومت این انقلاب را متصل به علویان می دانستند. به گفته طبری، سرکوبی قیام زنج در سال ۲۷۰ / ۸۸۳ کلاً با تبلیغات حکومت علیه علویان دنبال شد. این نگرش را در شعر یحیی بن محمد اسلمی که موفق، رهبر عباسیان در سال ۲۷۰ / ۸۸۳ را می ستاید، در این بیت می توان تمیز داد:

و یتلی کتاب الله فی کل مسجد و یلقی دعاء الطالبیین خاصئاً
«و کتاب خدا در هر مسجد تلاوت می شود

و طالبیون بیهوده مردم را بسوی خود دعوت می کنند» [۷۸].
محتمل است که برخورد خصمانه عباسیان علیه گروه های افراطی شیعه نیز به امامیه کشانده شده باشد. به گفته شیخ طوسی، آنچنان رعبی در دل امامیه در سالهای ۲۷۳-۲۷۰ / ۸۸۷-۸۸۳ پدیدار شد که آشکارا قادر به بیان آئین خود نبودند [۷۹].

عامل دیگر که روابط بین امامیه و عباسیان را تیره می ساخت کشف فعالیت های زیرزمینی دو حزب اسماعیلی، اسماعیلیه اصلی و قرامطه بود [۸۰]. اسماعیلیه نیز همچون امامیه احادیثی را از پیامبر اکرم (ص) روایت می کردند که حاکی از آن بوده است که قائم مهدی به جهت آمادگی برای قیام، غیبت می کند [۸۱]. در عین حال، بعضی از این احادیث را چنان توجیه می کردند که تلاش آنها برای دسترسی به موفقیت سریع در شمال آفریقا (مغرب) را تأیید کند. از اینرو، حدیثی که می گوید قائم مهدی وقتی ظهور خواهد کرد که خورشید از مغرب درآید را اینگونه تفسیر می کردند که قائم از غرب (مغرب) قیام خواهد کرد [۸۲].

بعلاوه آنان احادیث دیگر امامیه را درباره قائم مهدی، در مورد رهبر پنهان خود بکار می بردند؛ رهبری که پیروانش را در نهضتی قوی و مخفی سازمان داده بود و به آنها فرمان می داد تا فعالیت هایش را به مناطق جدید با ابزار نظامی بمنظور آمادگی قیام قائم مهدی گسترش دهند [۸۳]. به روایت سعد اشعری تعداد قرامطه در روستاهای اطراف کوفه افزایش می یافت، و به گفته نوبختی، در آنجا حدود صد هزار نفر هوادار پیدا کردند [۸۴]. پس از آن تبلیغات خود را در سواحل غربی خلیج و یمن بکار گرفتند و در آنجا تعداد زیادی از اعراب دعوت ایشان را پذیرفتند. از اینرو،

آنان را در اقتدار خویش یاری کردند. در نتیجه قیام آنها اعلام شد [۸۵] و بنا به گفته طبری این قیام در روستاهای کوفه در سال ۲۷۸ / ۸۹۱ رخ داد [۸۶].

در غیبت امام دوازدهم بنظر می‌رسد اسماعیلیه فرصت خوبی یافته باشند که توده‌های امامیه را در تلاش سیاسی خود بکار گیرند. به گفته ابن اثیر مبلغ قرامطه، موسوم به یحیی بن مهدی به بحرین رفت. در آنجا جمعیت زیادی از شیعیان ساکن بودند. آنان به نوبه خود وی را پذیرفتند و قول دادند که اگر مهدی قیام کند از او حمایت خواهند کرد. قرامطه با این ابزار در بسط تبلیغات خود در قبیله عربی قیس موفق شدند و شروع به گردآوری خمس نمودند [۸۷]. اینان با استفاده از همان روشها، فعالیت‌های خود را در قبایل اسد، طی و تمیم در سواد گسترش دادند و در همان حال در صحرای سماوه، قبیله بنوعلیص، که مسیر بازرگانی مابین کوفه و دمشق را نگهداری می‌کرد، به آنها پیوست [۸۸].

قابل ذکر است که قرامطه عقاید فرقه‌ای و موقعیت اقتصادی مردمی که با آنها کار می‌کردند را در نظر می‌گرفتند. بنابراین متوجه می‌شویم که تبلیغات ایشان عمدتاً در میان مردمی که گرایشات شیعی داشته‌اند نشر می‌یافته است، همچون قرامطیون، که در قیام زنج شرکت داشتند [۸۹]، و نیز در بین مردم سواد [۹۰]، که بمنظور بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی خود به هر قیامی می‌پیوستند. شواهدی وجود دارد که قرامطه به پیروان خود اجازه می‌دادند مخالفین خویش را به قتل رسانند و اموال آنها را مصادره کنند [۹۱]. بنظر می‌رسد امامیه از خطر این جواز آگاه بوده‌اند، زیرا حکومت بنی عباس ممکن بود آنان را به این عقیده متهم سازد و به این بهانه باسانی به آنها متعرض شود. چون امامیه و قرامطه هر دو شیعه بودند و در یک ناحیه می‌زیستند و مراسم مذهبی یکسان داشتند و در انتظار قیام قائم‌مهدی در آینده‌ای نزدیک بسر می‌بردند، برای حکومت نیز مشکل بود تا بدون تحقیق گسترده و دقیق بین آنها تفاوتی بیابد.

۲-۳. امام دوازدهم خواهان آن بود تا پیروان خود را از نفوذ قرامطه محفوظ دارد و حکومت وقت را وادارد تا میان قرامطه و هواداران خود تفاوت قائل شود. شاید به همین دلیل بود که گفته می‌شود حضرتش در نامه‌ای که به‌سفیر دوم خود نوشت، محمد بن ابی‌زینب و پیروان او (قرامطه) را لعن کرد و

اعلام داشت که با آنها هیچگونه رابطه‌ای ندارد و پیروان خود را فرمان داد تا با آنها بهیچ عنوان بحث نکنند و درگردهماییهای ایشان حضور نیابند.

سفیر دوم نامه امام را در میان امامیه از طریق وکیل خود اسحاق بن یعقوب منتشر ساخت [۹۲]. احتمالاً بنظر می‌رسد که امامیه از دستورات او در این نامه اطاعت کرده باشند. به گفته ابن اثیر، گروهی از مردم کوفه فعالیت‌های زیرزمینی قرامطه را در نواحی خود برای مقامات دولتی عباسیان فاش ساختند و آنها را مطلع کردند که قرامطه قوانینی مغایر فقه اسلامی ابداع کرده‌اند و بموجب آن قتل مسلمانانی که با آنها بیعت نکرده و سوگند وفاداری یاد ننموده‌اند را جایز می‌شمردند.

و همچنین ابن اثیر نقل می‌کند که بعدها گروهی از طالبیون در کنار حکومت علیه قرامطه در کوفه به جنگ پرداختند [۹۳]. قابل توجه است که در هردو مثال این گروه‌ها، امامیه بوده باشند، و این اقدامات بخشی از نقشه ایشان را تشکیل می‌دهد که عباسیان را با یک راه عملی متقاعد سازد که شیعیان امامی، مسئول فعالیت‌های قرامطه نیستند.

در عین حال، شواهدی وجود دارد که عباسیان هیچگونه توجهی به ادعاهای امامیه نکردند [۹۴]. دوران معتضد (۲۸۹-۲۷۹/۹۰۱-۸۹۲) بعنوان دوره پیگرد و سرکوبی امامیه مشخص می‌شود. در میان علمای سنی نظیر اشعری، معروف بود که امامیه به اجماع رسیده‌اند که از هر قیام مسلحانه جز آنکه امام شخصاً حاضر باشد و به آنها دستور چنین اقدامی دهد خودداری می‌ورزند [۹۵]. اما تبلیغات قرامطه در رابطه با قیام قائم‌مهدی حکومت را تحریض می‌کرد تا فعالیت‌های آنها را با غیبت امام دوازدهم مرتبط بدانند و آن را بعنوان مرحله آمادگی برای قیام حضرتش تلقی کند. و چون محسن بن جعفر بن علی هادی، عموزاده امام دوازدهم در قیام قرامطه دمشق دخیل بود عباسیان نیز در این جهت تحریک شده بودند [۹۶].

این وضعیت بحرانی به مخالفان امامیه حربه‌ای حیاتی داد تا وزرا، نه تنها آن را علیه امامیه بلکه برضد همکاران ضدشیعی خود بکار برند [۹۷]. در سال ۲۷۸/ ۸۹۱ معتمد، خلیفه عباسی دستور دستگیری یکی از خاندان امامیه بنو فرات که سمت دیوان سواد را داشت صادر کرد. آنها اعضاء خاندان خود را مخفی کردند،

ولی ابوالاحمد بن محمد بن فرات هنوز در اسارت بسر می برد [۹۸]. در همان حال معتمد، عبیدالله بن سلیمان را، که در بینش ضد علوی، شهره بود [۹۹] به وزارت منصوب کرد [۱۰۰]. اگر بتوان قیام قرامطه را در سال ۲۷۸ / ۸۹۱ با این اقدام مرتبط دانست — با در نظر گرفتن عبیدالله بن سلیمان — می توان مدعی شد که انتصاب عبیدالله بخشی از برنامه احتیاطی عباسیان بود که آن را بطور کلی علیه شیعیان بکار می بردند.

از آن پس معتمد بازرسی دقیقی از محافل مخفی شیعیان بعمل آورد. وی در سال ۲۸۲ / ۸۹۵ کشف کرد که محمد بن زید، رئیس حکومت زیدیه طبرستان، سالانه ۳۲۰۰۰ دینار برای محمد بن وردالعطار می فرستاد تا آن را در بین علویان بغداد، کوفه، مکه و مدینه توزیع کند [۱۰۱]. بازرسیهای مستمر معتمد موجب دستگیری و قتل بسیاری از علویان شد. به گفته اصفهانی آنان اصلاً جزء قرامطه نبودند، اما بسادگی به این بهانه محکوم می شدند [۱۰۲].

در نتیجه این اقدامات، برای مقامات دولتی محقق شد که امامیه، خود دارای سازمانی هستند. به روایت کلینی جاسوسان عبیدالله بن سلیمان وزیر، کشف کردند که امامیه هنوز امامی دارند که فعالیتهای آنان را در خفا هدایت می کند. شیخ کلینی نقل می کند:

«حسین بن حسن علوی می گوید: دو نفر از یاران صمیمی بدرحسنی (ندیم خلیفه) باهم گفتگو می کردند و یکی از آنها گفت، چرا او (امام دوازدهم) پول جمع می کند و وکیل دارد. آنگاه نام تمام وکلا را در همه قرا بردند. سپس این اطلاعات را در اختیار عبیدالله بن سلیمان وزیر که می کوشید ایشان را دستگیر کند قرار دادند. ولی خلیفه (معتمد) به او گفت در جستجوی مکان این مرد (امام) باشد، زیرا این امر مهمی است. عبیدالله بن سلیمان گفت «بگذار وکلا دستگیر شوند!»، ولی خلیفه گفت، نه، اما در میان آنها چند جاسوس که (در خدمتشان به حکومت) ناشناس باشند، نفوذ ده تا پول به وکلا بدهند. سپس هر کس پول را پذیرفت دستگیر کن» [۱۰۳].

کلینی تاریخ این حادثه را ذکر نمی‌کند، ولی چنانکه می‌دانیم عبیدالله بن- سلیمان تا سال ۲۸۸/۹۰۰ در خدمت خلیفه معتضد بود، از اینرو این حادثه باید بین سالهای ۲۸۸-۲۸۲/۹۰۰-۸۹۵ روی داده باشد.

از این گزارش معلوم می‌شود که جاسوسان عباسی به این نتیجه رسیده بودند که امام یازدهم حضرت عسکری (ع) در حقیقت از خود جانشینی باقی گذاشته است، تا فعالیتهای زیرزمینی و کلاش را هدایت کند؛ ولی از محل اقامت او مطمئن نبودند. لذا کوشیدند تا بعضی از وکلا و هواداران او را بازداشت کرده بدین امید که با بازجویی آنها بتوانند امام دوازدهم را دستگیر کنند. به همین دلیل خلیفه دستور داد تا جاسوسانی را با پول در میان وکلا نفوذ دهند. ولی، شبکه سفارت بقدری قوی و از آنچنان کارآیی برخوردار بود که وکلا بلافاصله به نقشه خلیفه و وزیر او پی بردند. قبل از آنکه طرح دستگیری وکلای امام به اجرا درآید دستور توقف جمع‌آوری وجوهات به هر یک از کارگزاران رسید. وقتی یکی از جاسوسان نزد محمد قطان، وکیل اصلی بغداد آمد و اظهار داشت می‌خواهد مبلغی وجه نزد امام بفرستد، وی چنان وانمود کرد که هیچ چیزی راجع به موضوع نمی‌داند. وکیل دیگر نیز به همین نحو اقدام کرد [۱۰۴].

بنظر می‌رسد خلیفه از کسب هرگونه اطلاعاتی از ناحیه جاسوسان ناکام شده باشد. بنابراین کوشید تا با دستگیری امامیه که به زیارت مقبره حیر، مرقد امام حسین (ع)، و بقاع قریش که مراقد امام هفتم و نهم در آنجاست، می‌آمدند اطلاعات لازم را کسب کند. بنابه‌ماخذ امامیه این طرح نیز نقش بر آب شد. به‌خاندان بنو- فرات و بصیریون دستوری رسید که به آنها هشدار می‌داد قبور قریش را در بغداد زیارت نکنند [۱۰۵].

به‌گفته راوندی، به‌خلیفه گزارشی مبنی بر اقامت امام دوازدهم در منزل پدرش در سامرا رسید. خلیفه می‌کوشید این خبر به امامیه نرسد، بنابراین، سه نفر از سربازان محافظ خویش را به سامرا فرستاد. وی به‌شرح منزل امام عسکری (ع) برای آنها پرداخت و فرمان داد تا وارد منزل شده و هر کس را آنجا یافتند به قتل رسانند، اما نام شخصی که می‌بایست بقتل برسد را ذکر نکرد. با این وجود امام دوازدهم از سربازان گریز زد و باعث شد تا آنان به پایتخت بازگشتند [۱۰۶].

موضع خصمانه عباسیان نسبت به وکلای دومین سفیر، پس از مرگ عبدالله بن سلیمان در سال ۲۸۸/۹۰ ادامه یافت. مسئولیت او به پسرش قاسم تفویض شد. قاسم در خصوصیت با امامیه و بطور کلی با شیعه شهره بود. وی در طول خدمتش در این سمت همان سیاستهای پدر را در قبال امامیه دنبال کرد و حتی شرارت بیشتری از خود نشان داد. شیخ طوسی خبری را روایت می‌کند که مؤید این نکته است که محمد بن عبدالله از قم، که امام را زیارت کرده و گرایش‌های روشن امامی داشت، توجه قاسم بن عبدالله را بخود جلب کرد. قاسم بارها کوشید او را بقتل رساند. از اینرو، وی به مصر گریخت [۱۰۷]. به روایت ابن جوزی، قاسم بسیاری از علویان بی‌گناه را به بهانه گرایش‌های قرمطی دستگیر و بازداشت می‌کرد که دستگیر شدگان تا سال ۲۹۱/۹۰۳ در زندان ماندند [۱۰۸].

عباسیان همچنان عملیات مستمر دستگیری را دنبال می‌کردند و قیامهای قرامطه باعث شده بود، امام (ع) و وکلای آن حضرت هوشیارتر شوند. به گفته ابوسهل نوبختی مکاتبه امام و سفیر در حدود این زمان متوقف شد [۱۰۹]، تا هیچگونه ردپایی را برای مقامات حکومتی باقی نگذارد. از زمان حکومت معتضد به بعد امام برای احتیاط، چندین بار محل اقامت خود را تغییر دادند. گزارش شیخ طوسی حاکی از آن است که زمانی، یکی از وکلا به ابوسوره گفته بود که برای دیدار امام عازم مغرب است. شخص دیگری آن حضرت را در سوریه و سومی او را در مصر ملاقات کرده است [۱۱۰].

بنابه خبر دیگر امام در حدود سال ۲۹۳/۹۰۵ در کوه‌های نزدیک مکه مقیم بوده است [۱۱۱]. به گفته سفیر دوم، امام هر سال به حج می‌رفته‌اند [۱۱۲]. تمام این روایات حاکی از آن است که امام جز مدت کوتاهی در یک جا اقامت نمی‌کرده‌اند. شاید بیم آن وجود داشته که مقامات دولتی هویت حضرتش را کشف کنند و به توطئه علیه آن حضرت اقدام ورزند.

۳-۴. ممکن است استفاده قرامطه از احادیث نبوی در پیش‌بینی قیام قائم مهدی در مبارزه آنان بر دستیابی سریع به موفقیت سیاسی، امامیه را وادار کرده باشد تا بر علائم عینی که در احادیث نبوی و بیانات ائمه (س) آمده و بر قیام قائم مقدم می‌نمود تأکید بیشتری کنند. شیخ کلینی، که معاصر سفیر دوم بوده، و شاگرد او

نعمانی پنج علامت که بر قیام قائم مهدی حقیقی مقدم می شود را روایت می کنند:
 الف— سفیانی در سوریه قیام می کند و فقط نه ماه بر آن ناحیه استیلا خواهد یافت.
 ب— در همان حال شخصی موسوم به یمانی (قحطانی) طغیان خواهد کرد و بسوی مکه پیش خواهد رفت [۱۱۳].

ج— پس از آن نفس زکیه، از اعقاب امام حسن (ع)، در مکه قیام خواهد کرد. ساکنین آنجا او را خواهند کشت و سرش را برای سفیانی می فرستند.
 د— او لشکری را علیه اهل مدینه اعزام خواهد کرد، ولی خداوند آن را در حوالی شهر به زمین فرو خواهد برد.

ه— پس از آن در بامداد صبحه ای آسمانی نام کامل قائم مهدی را اعلام خواهد داشت و آن حضرت بر اساس آن در مکه قیام خواهد کرد. این حوادث متوالیاً در طول یک سال رخ می دهد [۱۱۴].

از ارائه این علائم نفی ادعاهای رهبر اسماعیلی که پس از قیام سال ۶۹۲/۸ خود را مهدی خواند توسط امامیه لازم می آید [۱۱۵]. تأکید بر این علامات موجب شد تا عامه امامیه از ورود در آن بخش از فعالیت های شیعیان که در آن سازمان امامت (وکالت) دخیل نبود بپرهیزند. این بینش با روایات منقول از امامان قبلی که در حدود این دوره روایت می شود، به امامیه هشدار می دهد تا قبل از قیام قائم در هیچ انقلابی شرکت نجویند، تأیید می شود [۱۱۶].

نشر این احادیث مردم را به این احساس رهنمون می ساخت که زندگی مسالمت آمیزی پیش گیرند و خود را درگیر فعالیتهایی که ممکن است به انقلابی بیانجامد درگیر نسازند. این نتیجه گیری توأم با پنج علامت ظهور قیام قائم، عده ای از امامیه را تحریض می کرد تا عقیده تشکیل حکومت خاندان پیامبر (اهل بیت) را در مسئولیت شخص قائم بدانند و هرگونه قیام مسلحانه ای را تا آن زمان به تعویق اندازند.

در حقیقت نشر این احادیث هشدار بود علیه شرکت در فعالیتهای مسلحانه ای که از ناحیه مدعیان دروغین رهبری می شد. اما بخاطر روشی که مردم در تفسیر احادیث پیش می گرفتند، توجه اندکی به احادیثی شده که مؤمنان را جهت آمادگی برای قیام امام دوازدهم بعد از غیبت تحریض می کند. از امام دهم روایت شده که

فرموده‌اند: «اگر امامتان غیبت کند، انتظار رهایی از اندوه و غصه‌ای که از زیر پاهایتان (می‌آید) را داشته باشید» [۱۱۷]. از سخن امام هادی (ع) این معنا روشن می‌شود که وظیفه هریک از شیعیان امام غائب این است که خود را برای قیام امامشان با تلاش خود، آماده سازند.

بسیار محتمل است که روش مسالمت‌آمیز را علمای امامیه، که نقش‌ایشان در زمان سفیر دوم فزونی یافت، اشاعه داده باشند [۱۱۸]. این علما به‌عامه امامیه می‌آموختند تا از دستورات راویان در دوران غیبت امام پیروی کنند. آنان با استفاده از روایت منسوب به امام دوازدهم یاری می‌گرفتند: «اما در رابطه با رویدادهایی که رخ خواهد داد به راویان احادیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خداوند بر ایشانم» [۱۱۹]. راویان امامیه با این روش توانستند از شرکت توده‌های امامیه در فعالیت‌های قرامطه جلوگیری بعمل آورند. درعین حال، این دیدگاه مسالمت‌آمیز، که تنها، شیوه‌ای احتیاطی علیه اسماعیلیه بود بعدها به روشی اساسی در قبال مسئله قیام قائم بسط یافت.

۴. وفات ابوجعفر

نقل شده است که، سفیر دوم زمان مرگ خود را پیشگویی کرد و سنگ‌قبر خود که بر آن آیات قرآن و اسامی امامان حک شده بود را آماده ساخت. وی در سال ۹۱۷/۳۰۵ وفات کرد [۱۲۰] و در خانه خود در جاده‌ای که به کوفه ختم می‌شود، در سمت غربی بغداد دفن شد [۱۲۱].

یادداشتها

۱. ت. الفیه، ص ۲۳۰-۲۳۳ و ۲۳۶، کمال، ص ۴۳۲.

۲. ت. الفیه، ص ۲۳۵، کمال، ص ۵۱۰.

۳. ت. الفهرست، ص ۵۰-۵۱، ت. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۴، ت. الفیه، ص ۱۰۰-۱. اکثر روایات منسوب به ابن هلال به اسناد از سعد اشعری قمی روایت می‌شود، که نشان می‌دهد ابن هلال در بین امامیه قبل از آنکه سفرا او را تکفیر کنند از موقعیت والایی

برخوردار بوده است (اختیار، ص ۱۸ و ۱۴۱ و ۵۰۳ و ۶۰۳). در مورد روایت مربوط به قائم بودن امام دوازدهم که به اسناد ابن هلال روایت می شود به کمال، ص ۳-۲۵۲ و ۳۵۰ و ۶۴۹، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۲ و ن. النبی، ص ۱۷۵ و ۱۰۰-۱ و ۱۴۹ و ۲۸۳، مراجعه فرمائید.

۴. اختیار، ص ۵۳۵.

۵. صدر، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۵۰۱.

۶. دجال نجاشی، ص ۶۵۷.

۷. صدوق، مشیخه الفقیه، ج ۴، ص ۱۲۸. «نصب» از نظر لغوی به معنی اعلام جنگ یا ابراز خصوصیت آشکار علیه کسی است. در آثار شیعی واژه «نصب» در تعریف آئین گروهی از مردم موسوم به نواصب (جمع ناصب) بکار می رود. نواصب عمدتاً بخاطر خصوصیشان به اهل البیت (ع) شناخته می شوند. کلینی، احمد، پسر عبیدالله بن خاقان وزیر عباسی را یکی از نواصب می داند، و می افزاید که قائم به آنها دستور می دهد جزیه بپردازند (الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳ و ۵۰۸ و ج ۸، ص ۲۲۷ و ۱۰۱ و ۱۶۰). خوارج در بین نواصب قرار داشتند و طوسی آنان را کافر می داند و شیعیان را از داشتن هرگونه روابط اجتماعی با ایشان منع می کند. بعلاوه، وی امامیه را به مصداق پول آنان مجاز می دارد (طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۲۲، الاستبصار، ج ۳، ص ۴-۱۸۳).

۸. الفهرست، ص ۵۰-۱، طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

۹. ت. النبی، ص ۲۶۰.

۱۰. کمال، ص ۴۸۹، صدر، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۵۰۰.

۱۱. اختیار، ص ۷-۵۳۶.

۱۲. همانجا، ص ۵۳۷.

۱۳. بنابه اعتقاد امامیه، اسلام براساس پنج رکن استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت که یعنی، معرفت و شناخت امام، و آن بر ارکان مذکور مقدم است. بنابراین اگر شخصی تمام عمر را در انجام چهار رکن دیگر بگذراند ولی امام را نشناسد، عبادت او بیهوده است. خبر کامل این نکته را در الکافی، ج ۱، ص ۴-۱۸۱ و ۵-۳۷۴ و ج ۲، ص ۱۹-۱۸ ببینید.

۱۴. ت. النبی، ص ۲۶۰.

۱۵. دهقان، عروة بن یحیی نخاش بغدادی است، گفته می شود که وی وکیل و خزانه دار امام یازدهم حضرت عسکری (ع) بوده است. ولی وی معزول شد و مورد لعن و نفرین قرار گرفت، زیرا وجوه سازمان را دزدید و اسناد امام را که در خزانه نگهداری می شد سوزاند (اختیار، ص ۵۷۳ و ۵۷۹).

۱۶. اختیار، ص ۷-۵۳۶.

۱۷. ت. النبی، ص ۲۶۰.

۱۸. دجال نجاشی، ص ۵-۲۵۴، اختیار، ص ۵۶۴ و ۵۶۶.

۱۹. برقی، الرجال، ص ۵۷ و ۶۱.
۲۰. کشی سندی منسوب به امام عسکری (ع) حاوی دستورات آن حضرت را به وکلای خود در عراق و خراسان می‌آورد که در آن وی به اسحاق نیشابوری دستور می‌دهد با بلالی تماس بگیرد (اختیار، ص ۵۷۹).
۲۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، کمال، ص ۴۹۹.
۲۲. ت. الفیه، ص ۲۶۰.
۲۳. ت. الفیه، ص ۲۶۱.
۲۴. همانجا، ص ۲۶۱.
۲۵. اختیار، ص ۲۱-۵۱۷ و ۹-۵۲۸.
۲۶. ت. الفیه، ص ۲۵۹. جواد علی و راجکوسکی بر این عقیده‌اند که ابن‌نضیر یکی از شهروندان برجسته بصره بود. بعلاوه راجکوسکی می‌گوید او اصلاً ایرانی بوده است. در عین حال، هر دو اخبار خود را از خاطب بغدادی (الخطاب، ج ۲، ص ۴-۱۶۳) و کشی می‌گیرند، درحالی‌که راجکوسکی به دو شخص دیگر با همان نام اشاره دارد. اولی معلم او در بصره و دومی از غلات بوده است. کشی نسب دومی را از قبیله عربی قهر می‌داند و او را بشدت مورد انتقاد قرار می‌دهد (اختیار، ص ۵ و ۲۷۸ و ۳ و ۵۲۰).
۲۷. اختیار، ص ۱-۵۲۰.
۲۸. ت. الفیه، ص ۲۵۹.
۲۹. ن. فوات، ص ۷۸. صابی روایت می‌کند که بنوفرات در روستایی موسوم به بابلی-صفرین در قریه نهران بالایی ساکن بودند، و بیش از ۳۰ تن در این روستا اقامت داشتند (هلال بن محسن صابی، الوزاده، ص ۱۱-۱۲، قاهره، ۱۹۵۸).
- آنان نام خود را از پدر بزرگشان، فرات بن احنف عابدی گرفتند، که در کوفه می‌زیست و در حدود سال ۷۳۷/۱۲۰ در آنجا درگذشت. وی از یاران نزدیک امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) بود (برقی، الرجال، ص ۸-۹ و ۱۶). عضو دیگر این خاندان عمر بن فرات بود. وی به دستور ابراهیم بن مهدی در سال ۸۰۳/۲۰۳ به جرم تبلیغ به نفع ابن‌سهل وزیر اعدام شد. تفصیل ماجرا را در مأخذ زیر مطالعه فرمایید:
- D. Suordel, «Ibn al-Furat» E.I.2; Rajkowski, op.cit., 769-70.
۳۰. الخطاب، ج ۳، ص ۴-۱۶۳، صابی، مأخذ مذکور، ص ۳۱-۳۰.
31. Rajkowski, op. cit. 772-3.
- به نقل از خاصی، دیوان، ذیل ۴۹ ب، ۴، ه الف.
۳۲. الخطاب، ج ۶، ص ۳۸۰، صالح احمد علی، «المداخن فی المهاد العربیه»، سمر، ج ۱۳، ص ۵۰، ۱۹۶۷.
33. Javad Ali, OP. Cit., in Der Islam, XXV (1939), 206.
۳۴. ت. الفیه، ص ۴-۲۳۳.
۳۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۱.
۳۶. کمال، ص ۴۳۵.

۳۷. همانجا، ص ۴۴۰.
۳۸. همانجا، ص ۴۴۲.
۳۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.
۴۰. ابوالفداء، مأخذ مذکور، ج ۲، ص ۶۹، الکامل، ج ۸، ص ۸۰، ت. الغیبه، ص ۱۹۲.
۴۱. اختیار، ص ۵۳۲.
۴۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۱-۳۹۷.
۴۳. ت. الغیبه، ص ۲۴۰.
۴۴. در رابطه با فعالیتهای قطان به الکافی، ص ۵۲۰، ت. الغیبه، ص ۱-۱۹۰، بهار، ج ۵۱، ص ۳۰۲ و ۲۱۷، کمال، ص ۱-۴۰۹، الارشاد، ص ۹-۳۹۸، مراجعه فرمائید. در مورد روابط حاجز با سفیر به بهار، ج ۵۱، ص ۲۹۴، و در مورد تماسهای احمد بن اسحاق با سفیر و دیگر وکلا به دلائل، ص ۲۷۲ و اختیار، ص ۷-۵۵۶، مراجعه کنید.
۴۵. کمال، ص ۴۴۲.
۴۶. اختیار، ص ۵۳۵.
۴۷. الارشاد، ص ۳۹۹.
۴۸. دلائل، ص ۲۷۲. بنابه روایت صدوق، احمد بن اسحاق قبل از سال ۸۷۴/۲۶۰ در حلوان درگذشت، ولی این را نمی توان پذیرفت زیرا علائم چندی وجود دارد که وی پس از وفات امام عسکری (ع) (متوفی ۸۷۴/۲۶۰) در قید حیات بوده است. بعلاوه صدوق روایت خود را به اسناد از محمد بن بحر نقل می کند که در جعل روایات شهره بوده است (کمال، ص ۴۵۴ و ۴۶۶-۷ و دجال نجاشی، ص ۲۹۸).
۴۹. کمال، ص ۴۸۸.
۵۰. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵.
۵۱. ت. الغیبه، ص ۱۹۱-۲.
۵۲. ت. الغیبه، ص ۲۴۲.
۵۳. همانجا، ص ۱-۲۴۰.
۵۴. بنابه روایت ابن رستم، پس از وفات امام عسکری (ع) در سال ۸۷۴/۲۶۰، بقطانی مدعی وکالت امام دوازدهم شد (بهار، ج ۵۱، ص ۳۰۰). ولی ظاهراً از ادعای خود صرف نظر کرد و به سفیر دوم و سوم خدمت کرد (ت. الغیبه، ص ۲۴۲). و جناب در بین کسانی که به زیارت امام نائل شده اند قرار دارد (کمال، ص ۴۴۳). وی در دوران سفیر دوم مقیم بغداد بود (الکافی، ج ۱، ص ۵۲۱). در عین حال، بنظر می رسد روابطی با پایگاههای سیاسی امامیه در موصل در سال ۳۰۷/۹۱۹ داشته است (ت. الغیبه، ص ۲۰۵).
۵۵. ت. الغیبه، ص ۱۹۸.
۵۶. ت. الغیبه، ص ۱۹۳ و ۱۹۵.
۵۷. دجال نجاشی، ص ۱۹۸، آقابزرگ، نوابغ الرواة، ص ۱۸۶.

۵۸. ن. الغیبه، ص ۱۷۹، میزان، ج ۲، ص ۷-۶۹ و ۳۹۹، آقابزرگ، نواب‌المروات، ص ۵۵-۵۳ و ۱۶۱-۳، (جال نجاشی)، ص ۳-۱۳۲.
۵۹. خراسان، شرح مشیخة تهذیب الاحکام، ص ۱۶-۱۳، نجف، ۱۹۶۳.
۶۰. ت. الغیبه، ص ۲۳۵.
۶۱. کمال، ص ۴۸۵.
۶۲. کمال، ص ۵۰۴.
۶۳. ت. الغیبه، ص ۶-۲۰۵.
۶۴. اربیلی، کشف الغمه، ج ۴، ص ۴۰۹، بهاد، ج ۵۱، ص ۷-۵۶. اربیلی سال سیطره ابن حمدان بر قم را ذکر نمی‌کند، در عین حال، ابن اثیر نقل می‌کند که وی در سال ۲۹۶/ ۹۰۸ به این سمت منصوب شد. در نتیجه تماس بین سفیر دوم و ابن حمدان باید پس از این تاریخ روی داده باشد (الکامل، ج ۸، ص ۱۴ و ۳۲).
۶۵. کمال، ص ۴۹۳ و ۴۹۵.
۶۶. همانجا، ص ۴۸۸ و ۴۸۶، بهاد، ج ۵۱، ص ۲۹۴ و ۳۲۵.
۶۷. ت. الغیبه، ص ۲۰۲.
۶۸. همانجا، ص ۳-۱۹۲.
۶۹. عباسیه، تیولی در بغداد بود که به عباس، برادر خلیفه منصور اعطا شده بود. به نوشته خاظم بغدادی دو تیول همنام وجود داشت، یکی در سمت شرقی بغداد و دیگری در سمت غربی آن. چون منزل ابوجعفر در سمت غربی واقع بود، بنظر می‌رسد دیدار در آنجا رخ داده باشد (الخطاب، ج ۱، ص ۷۹ و ۹۵).
۷۰. کمال، ص ۴۹۸.
۷۱. ت. الغیبه، ص ۱۹۲.
۷۲. کمال، ص ۴۹۹.
۷۳. عباس بن معروف از صحابی امام دهم حضرت هادی (ع) بود. وی عمر خود را در دوران غیبت صغری وقف روایت احادیث امامیه کرده بود، بنابراین، شاید ابوجعفر در اصل به سود دستور داده باشد تا وجوهات را به ابن معروف تحویل دهد زیرا سود، در آن زمان، از وجود سازمان مخفی آگاه نبود. خبر جامع از دوران ابن معروف بعنوان راوی روایات امامیه که شیعیانی را که ابن حنفیه یا امام هفتم موسی کاظم (ع) را امام غائب می‌دانستند مورد انتقاد قرار می‌دهد، در اختیار، ص ۳۱۵ و ۴۶۱ آمده است (جال نجاشی، ص ۶-۲۱۵ و ۱۵۱، طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۲ و ۱۳۷، ج ۵، ص ۲۹۲، ج ۶، ص ۱۲۲ و ۱۹۴).
۷۴. کمال، ص ۵۰۲.
۷۵. ت. الغیبه، ص ۲۴۱.
۷۶. طبری، ج ۳، ص ۱۸۵۷ و ۲۰۲۴ و ۲۱۰۹. خبر کامل قیام زنج را در دو مقاله مهم زیر که توسط ناجی نگارش یافته ببینید: مروید، تاریخ الطبری مصدراً عن ثورة الزنج، ج ۷، شماره ۲، ص ۹۲-۳۷، ۱۹۷۸، و التنظيم العسکری لجیش صاحب الزنج، المودخ العربی، ج ۷،

- ص ۱۵۷-۱۱۶، ۱۹۷۸، فیصل سامر، *ثبوت الزنج*، بصره، ۱۹۵۲.
۷۷. اربیلی، *کشف الغم*، ج ۴، ص ۴۲۸، بهار، ج ۵۰، ص ۲۹۳.
۷۸. طبری، ج ۳، ص ۲۰۹۹.
۷۹. طوسی روایت می کند که مرقد مظهر امام حسین (ع) در سال ۲۷۳ / ۸۸۶ احتمالاً در اثر خرابکاری ویران شد، بویژه اگر بخاطر آوریم که مرقد امام علی (ع) نیز تقریباً مقارن آن خراب گردید (طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج ۶، ص ۱۱۱-۱۲).
۸۰. برای مطالعه تمایز بین قرامطه و مبارکیه مراجعه کنید به ق. مقالات، ص ۶-۸۰.
- ن. فرق، ص ۷۴-۶۷، *الفصول المختارة*، ص ۸-۲۴۷.
۸۱. ت. الغیبه، ص ۳۹ و ۱۳۰. ابن حوشب نویسنده اسماعیلی در *الکشف* چندین آیه قرآنی را درباره روز قیامت می آورد، که به عقیده او معنی آیات قیام قائم مهدی است (*الکشف*، ص ۶-۵ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ و ۲۴، ابویعقوب سیستانی، *کشف المحجوب*، ص ۳-۸۱، تهران، ۱۹۴۹. بعلاوه، ابن حوشب روایتی منسوب به امام صادق (ع) را نقل می کند، که حاکی از قیام قائم در مکه است. بنابراین وی با امامیه در این نکته اتفاق نظر دارد (*الکشف*، ص ۳۲-۳۵).
۸۲. ابن حوشب، *عصر النقباء*، ص ۳-۵ و ۲-۹. تفصیل کاربرد اسماعیلی این احادیث در فعالیتهایشان با قبیله کتنامه در سال ۲۸۰ / ۸۹۳ را در *الکامل*، ج ۸، ص ۵-۲۴ و ۲۶، مطالعه کنید.
۸۳. ابن حوشب، *الکشف*، ص ۶۲، *الکامل*، ج ۸، ص ۳-۲۲؛ ایوانو (Ivanow) این نکته را در عبارات زیر مورد تأیید قرار می دهد: «قتل وحشتناک حجاج در داخل کعبه، و سرقت آثار مقدس، اقدامات ظالمانه و جسورانه نبود، بلکه با انتظارات شخصیتی مذهبی، همچون رجعت محمد بن اسماعیل با شکوه تمام، و غیره در ارتباط قرار داشت، که با احتمال زیاد در حدود همان زمان انتظار می رفت».
- Ivanow, «*Ismailis and Qarmatian*», *Journal of the Bombay Branch of the Royal Asiatic Society*, XVI (1940), 82; also see W. Madelung, «*Karmati*», E.I.2.
۸۴. ن. فرق، ص ۷۶؛ طبری این عدد را تأیید می کند (طبری، ج ۲، ص ۲۲۱۸).
۸۵. ق. مقالات، ص ۸۶.
۸۶. طبری، ج ۳، ص ۲۱۲۴.
۸۷. *الکامل*، ج ۷، ص ۱-۳۴، ج ۸، ص ۲-۲۱. شواهدی وجود دارد که نویسنده حاضر را وامی دارد تا فعالیتهای قرامطه را با اسماعیلیه مرتبط بداند. ابن حوقل ذکر می کند پس از تأسیس دولت قرامطه در بحرین آنان خمس را به حضور صاحب الزمان، یعنی رهبر اسماعیلی مصر می فرستادند (ابن حوقل، *مأخذ مذکور*، ص ۳-۲۱).
۸۸. طبری، ج ۳، ص ۲۲۱۸، ابن حوقل، *مأخذ مذکور*، ص ۲۹.
۸۹. طبری، ج ۳، ص ۱۷۵۷. «شبان» نظریه ای ارائه می دهد که نهضت اسماعیلی در عراق و بحرین پس از نژاد خاصی موسوم به قرامطیون به قرامطه معروف شد. آنان اصلاً از

لیبی بوده و بسختی قادر به تکلم به زبان عربی بودند. ایشان در قیام زنج شرکت کردند و چون قیام مضمحل شد به نهضت اسماعیلی پیوستند (Shaban, op. cit., 130)

۹۰. طبری، ج ۳، ص ۲۲۰۲.

۹۱. مقالات، ص ۸۵.

۹۲. کمال، ص ۴۸۳ و ۴۸۵.

۹۳. الکامل، ج ۸، ص ۳۱۱ و ۳۷۶.

۹۴. طبری، ج ۳، ص ۸-۲۱۲۷، الکامل، ج ۷، ص ۳۱۱.

۹۵. اشعری، مقالات الاسماعیلیون، ص ۵۸، ابن شاذان، الاضاح، ص ۴۷۵.

۹۶. بعداً در سال ۹۰۰/۹۱۲ محسن در حومه‌های دمشق دستگیر شد. سرش را به بغداد فرستادند، و در آنجا روی پل‌ی در سمت شرقی شهر به‌دار آویخته شد. این ناحیه‌ای بود که اکثر جمعیت آنان را شیعیان تشکیل می‌دادند (مقاتل، ص ۴۴۹، کبیری، مأخذ مذکور، ص ۴۴۶).

۹۷. علی بن عیسی، که در نگرش ضد علوی خود شهره بود توسط دشمنان خود قرمطی خوانده شد، در نتیجه از سمت خود برکنار گردید (عریب، مأخذ مذکور، ص ۵۹). قاسم خاقانی به همین ترتیب از مقام خود معزول شد. پس از آن حلاج به اتهام داشتن مأموریت قرمطی دستگیر گردید (نجم، ج ۳، ص ۱۸۲، ابن تیمیه، جامع الرسائل، ج ۱، ص ۱۸۸).

۹۸. صابی، الوزاء، ص ۳-۲۹۲، طبری، ج ۳، ص ۲۱۲۳.

۹۹. الکامل، ج ۷، ص ۳۳۳.

۱۰۰. طبری، ج ۳، ص ۲۱۲۳. عبیدالله بن سلیمان دستیار نزدیک «موفق» در سامرا در سال ۲۶۴/۸۷۸ بود، ولی چهار سال بعد زندانی شد. وقتی که معتضد جانشین معتمد شد، عبیدالله به مقام وزارت ارتقاء یافت، که در نتیجه آن از مقام خود برای تعقیب رقبای خود همچون بنوفرات استفاده کرد. در همان حال ترتیب افشای فعالیتهای وکلای سفیر دوم را داد. وی در سال ۲۸۸/۹۰۰ درگذشت (الکافی، ج ۲، ص ۵۲۵، الکامل، ج ۷، ص ۲۱۹ و ۲۲۷ و ۳۰۹، الفخری، ص ۳۰۲).

۱۰۱. طبری، ج ۳، ص ۲۱۴۸، المنتظم، ج ۵، ص ۱۵۰.

۱۰۲. اصفهانی نقل می‌کند که دو نفر از علویان به اساسی محمد بن علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن علی، به همراه صاحب الکال قرمطی تحت شکنجه قرار گرفتند و دستها و پاهایشان را قطع کردند. آنان هرگز از قراسطه جانبداری نکرده و هیچگونه رابطه‌ای با ایشان نداشتند (مقاتل، ص ۴۴۶). طبری دوبار بیان می‌دارد که لشکریان عباسی گروهی از قراسطه را در سال ۲۸۶/۸۹۹ دستگیر کرده و آنان را تحت بازجویی قرار دادند. آنان نام رهبرشان، ابوهاشم بن صدقه کاتب را فاش ساختند. وی دستگیر و به زندان افتاد (طبری، ج ۳، ص ۲۱۷۹). بازجویی و تحقیق معتضد از ابوفوارس، رهبر قراسطه، نشان می‌دهد که وی بین آئین قراسطه و امامیه تفاوت قائل می‌شده است (الکامل، ج ۷، ص ۳۵۴).

۱۰۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

۱۰۴. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

۱۰۵. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵، الادشاد، ص ۴۰۲، ت. الغیبه، ص ۴-۱۸۳. اعتقاد بر این است که این دستور از ناحیه مقدس شخص امام صادر شده است.

۱۰۶. راوندی، المخرائج والجرائج، ص ۶۷، بمبئی، ۱۳۰۱. طوسی اسامی دونفر از سه سرباز را ذکر می کند: «احمد بن عبدالله»، «رشیق» و خادم معتضد. ظاهراً خبر طوسی معتبر باشد، زیرا طبری تأیید می کند که رشیق غلام و خادم معتضد بوده و در جنگ علیه انقلاب زنج شرکت داشته است (طبری، ج ۳، ص ۱۹۵۳ و ۲۰۰۳ و ۲۰۰۷ و ۲۰۱۷-۹ و ۲۰۸۲-۳، ت. الغیبه، ص ۱۶۰-۱).

۱۰۷. ت. الغیبه، ص ۵-۱۶۳.

۱۰۸. ابن جوزی، المنتظم، ج ۶، ص ۴۶.

۱۰۹. کمال، ص ۳-۹۲، به نقل از کتاب التنبیه نوشته ابوسهل نویختی.

۱۱۰. ت. الغیبه، ص ۱۶۶ و ۱۹۵-۶.

۱۱۱. همانجا، ص ۱۶۵.

۱۱۲. کمال، ص ۴۰۰.

۱۱۳. عبدالله بن عمرو بن عاص صحابی پیامبر (ص) حدیث نبوی که قیام قحطانی را پیش بینی می کند روایت می کرد، که قیام او فقط علامتی بر قیام قائم مهدی است. در عین حال، معاویه این صحابی را از روایت حدیث مذکور بر حذر داشت، زیرا در این اندیشه بود که نشر چنین احادیثی مردم را به براندازی و تحریک می کند (ب. صحیح، ص ۳۸۴).

۱۱۴. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۹ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۷۴ و ۳۱۰ و ۳۳۱. از سال ۲۷۳/ ۸۸۶ به بعد علی بن حسین تیملی دیگر علائم ظهور قائم را روایت می کرد (ن. الغیبه، ص ۱۳۱ و ۱۶۴، کمال، ص ۶۵۶-۶۴۹، حضرمی، اهل جعفر بن شریح الحضرمی، پاورقی ص ۳۷ الف و ۳۹ الف و ۴۸ الف).

۱۱۵. طبری، ج ۳، ص ۲۲۲۵.

۱۱۶. نعمانی بخشی از کتاب غیبه خود را به نفی ادعاهای اسماعیلیه اختصاص می دهد (ن. الغیبه، ص ۵۳-۷ و ۸۰-۱۷۶). کلینی روایتی را به اسناد از امام صادق (ع) نقل می کند که شیعه خود عمر بن حفظه را از شرکت در هر قیام علوی قبل از صیحه آسمانی منع می کند (الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰ و نیز می توانید به اختیار، ص ۳-۲۶۲ مراجعه کنید).

۱۱۷. بحار، ج ۵۱، ص ۱۶۱.

۱۱۸. شرح کابل افزایش نقش فقهاء اسمیه را در فصل هفتم ببینید.

۱۱۹. کمال، ص ۴۸۴.

۱۲۰. طوسی دو تاریخ را در مرگ ابوجعفر ارائه می دهد، نخستین آن به روایت از نوّه ابوجعفر موسوم به هبة الله روایت می شود که مرگ ابوجعفر در سال ۳۰۴/ ۹۱۶ اتفاق افتاده است. دوسین خبر به ابوغالب زراری، وکیل ابن روح در کوفه منسوب است که تاریخ وفات ابوجعفر را سال ۳۰۵/ ۹۱۷ می داند. چون ابن روح روابط نزدیکی با ابوجعفر داشت و هم عصر او بود، روایت او به احتمال زیاد دقیقتر می باشد (ت. الغیبه، ص ۹-۲۳۸، الکامل،

ج ۸، ص ۸۰، ابوالفداء المختصر، ص ۱۱ و ۶۹).

۱۲۱. ت. الفیبه، ص ۹-۲۳۸. در سمت شرقی بغداد گنبدی وجود دارد که درسجدی موسوم به خلانی واقع شده است. مردم معتقدند که قبر ابوجعفر در آنجاست. چون به نقل طوسی نیز وی در سمت غربی بغداد قرار دارد، احتمال می رود که جنازه او به قبر جدید منتقل شده است، ولی هیچ مأخذی که چنین ادعایی را تأیید کند وجود ندارد.

فصل ششم

دوران نوبختی، سومین سفیر

۱. فعالیتهای نوبختی در زمان دومین سفیر

ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی سومین سفیر امام دوازدهم بود. تاریخ تولد او معلوم نیست. وی در خلال سالهای ۳۲۶-۳۰۵/۹۳۷-۹۱۷ در این مسئولیت انجام وظیفه می کرد. به گفته این شهر آشوب، نوبختی دستیار نزدیک امام یازدهم حضرت عسکری (ع) و سفیر آن امام بود [۱]، اما پذیرفتن این خبر مشکل است، زیرا امام عسکری (ع) در سال ۸۷۴/۲۶۰ رحلت کرد و نوبختی به سال ۹۳۷/۳۲۶ درگذشت.

روایات چندی وجود دارد که دلالت می کند نوبختی از اهل قم (شهر سنتی شیعه) بوده است. کشی و یحیی بن جاطی (متوفی ۶۳۰/۱۲۳۲) او را قمی می خوانند [۲]. علاوه بر آن نوبختی در گفتگوی فارسی به لهجه اهالی آبه (از حومه های قم) سلیس و روان بود [۳]، و این نشان می دهد که وی به شاخه بنونوبخت مقیم قم وابسته بوده است. در عین حال، در زمان نخستین سفیر به بغداد مهاجرت کرد. به گفته شیخ طوسی، وی در بغداد تحت سرپرستی محمد بن علی بلال رشد کرد [۴]. محمد بن علی بلال بعدها منکرسفارت ابوجعفر عمری، سفیر دوم امام دوازدهم شد. نوبختی به خدمت سفیر دوم پیوست و وکیل او شد. علی رغم جوانی، نوبختی بویژه در روابط با دشمنان تیزهوش بود [۵]. شاید همین شایستگی او را قادر ساخته تا سرعت به درجات بالای سازمان امامیه ارتقاء یابد.

نوبختی سالها بعنوان وکیل سفیر دوم، فعالیت داشت، و ماهانه ۳ دینار

به‌وی پرداخت می‌شد. وی همچنین از حمایت مالی مقامات دولتی و وزراء شیعه همچون بنوفرات برخوردار بود. سفیر دوم او را مسئول حفاظت از اموال کرد و وی را حلقه اتصال بین خود و دیگر وکلای امامیه قرار داد [۶].

به گفته شیخ طوسی، نوبختی واسطه بین سفیر دوم و دو نفر از وکلاء کوفه به‌اسامی زجوزجی و ابو غالب زراری بود [۷]. خدمتگزاری او در وکالت وی را قادر ساخت تا با مقامات بالای شیعی در دستگاه عباسی بویژه بستگان خود، بنونوبخت و بنوفرات در تماس باشد [۸]. در سال ۲۹۸/۹۱۰ وی مورد احترام فراوان مردم قرار گرفت. در آن زمان رویداد جالبی رخ داد که اهمیت نوبختی را نشان می‌دهد.

شیخ صدوق روایت می‌کند که یکی از علویان موسوم به عقیقی به دیدار وزیر، علی بن عیسی جراح رفت و از او درخواست کرد تا مسائل مالی وی را حل و فصل کند، ولی وزیر به سخن او گوش نداد. از اینرو نوبختی پیامی به عقیقی فرستاد و مشکلات او را حل کرد [۹]. این روایت از موقعیت اجتماعی نوبختی، در حالیکه هنوز وکیل سفیر دوم بود، سخن می‌گوید.

۲. انتصاب سومین سفیر

چنانکه پیش از این دیدیم (صفحات ۷۱-۱۷۰) ده نفر از وکلای برجسته در بغداد انتظار داشتند جعفر بن احمد بن متیل، پس از وفات سفیر دوم به این سمت برسد. اما سفیر دوم در بستر مرگ در حالیکه همگی بر بالین او گرد آمده بودند، این روح نوبختی را با بیان این مطلب که امام دوازدهم دستور فرموده‌اند، منصوب کرد [۱۰].

در آن زمان امامیه دلائل گوناگونی را در انتصاب ابن روح نوبختی بیان می‌داشتند. ام‌کلتوم، دختر سفیر دوم، چنین می‌اندیشید که ابن روح بخاطر روابط نزدیک با پدرش به سفارت منصوب شده است. وی می‌گوید پدرش حتی آنچه که بین او و کنیزانش رخ می‌دهد را پیشگوئی کرد [۱۱]. در عین حال، به گفته همین شخص نه وکیل دیگر در بغداد، به‌ویژه ابن متیل از ابن روح به سفیر نزدیکتر بودند [۱۲]. آنچه احتمالش بیشتر بنظر می‌رسد این است که با وجود تمام این اوصاف، شایستگی و

کارآییهای ابن روح وی را مطلوب مقام سفارت ساخته بود. در حقیقت، روایت منسوب به ابوسهل نوبختی مؤید این معناست. عده‌ای از امامیه از ابوسهل نوبختی علت اینکه وی به جای ابن روح به سفارت نرسیده است را جویا شدند. او پاسخ داد:

«آنان—ائمه (س)—بهتر از هر کس می‌دانند چه کسی را به این سمت برگزینند. من آدمی هستم که با دشمنان رفت‌وآمد دارم و با ایشان به بحث می‌نشینم. اگر آنچه را که ابوالقاسم (ابن روح) درباره امام می‌داند می‌دانستم، شاید در بحثهایم با دشمنان و جدال با آنان می‌کوشیدم تا دلائل بنیادی را بروجود امام ارائه دهم و در نتیجه محل اقامت او را آشکار سازم. اما اگر ابوالقاسم امام را در زیرجامه خود پنهان داشته باشد، بدنش را قطعه‌قطعه کنند تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد» [۱۳].

این مدرک دلالت دارد که ابن روح عمدتاً بخاطر وفاداری و هوشیاری که به کرات از خود بروز داده به سفارت ارتقاء یافته است. بنابراین عقیده ساشدینا^۱ که فکر می‌کند انتصاب ابن روح بعنوان سفیر امام دوازدهم، «باید تحت نفوذ عضو برجسته دیگری از خاندان نوبخت، موسوم به ابوسهل اسماعیل بن علی (از رهبران امامیه که در روزهای آخر عمر سفیر دوم برای تعیین ابوالقاسم به سفارت حضور داشت)، گرفته باشد» محلی از اعراب ندارد [۱۴].

درواقع، نکات دیگری هم هست که ما را به رد عقیده ساشدینا وامی‌دارد. نخست آنکه انتصاب ائمه اثنی عشر به امامت از امام علی بن ابی طالب (ع) تا امام دوازدهم، نه با دخالت پیروان آنها و نه با انجام انتخابات، صورت نگرفته است. چنانکه کراراً در سراسر این اثر ذکر شد امام جدید براساس نص از طرف امام قبلی در آخرین وصیت خود (تعیین بالنص) به امامت می‌رسید. بعلاوه در انتصاب سفیر اول و دوم از همین شیوه تبعیت شد. اینان با دستور امام به سفارت و وکالت ارتقاء یافتند و شاهی وجود ندارد تا ثابت کند ابن روح به طریق مشابه منصوب نشده باشد.

دوم، هیچیک از ده وکیلی که در دیدار مذکور حضور داشتند توقع انجام انتخابات، نامزدی، یا روشی دیگر در انتصاب جانشین ابوجعفر را نداشتند؛ در مقابل، آنان در این دیدار حضور یافتند تا بدانند چه کسی صراحتاً برطبق دستور امام بعنوان سفیر سوم منصوب می‌شود.

سوم، سفیر دوم به‌خادم خود، ذکا، دستور داد در هنگام فوتش عصای دست و صندوق خزانه را به این روح تحویل دهد [۱۵]. اگر این اصل را در نظر بگیریم که ده وکیل دیگر، بویژه ابن متیل که انتظار می‌رفت سفیر سوم باشد [۱۶]، انتصاب ابن روح را به رسمیت شناختند و نیز شلمغانی، با وجود آنکه داعیه سفارت داشت، ابن روح را بعنوان سفیر سوم پذیرفت [۱۷]، این نکته محرز می‌شود که وی (ابن روح) در واقع باید از سوی شخص امام منصوب شده باشد و ابوسهل نوبختی و یا خاندانش هیچگونه نفوذی بر تصمیم امام نداشته‌اند.

۳. فعالیت‌های ابن روح نوبختی

به روایت ذهبی، پس از وفات سفیر دوم در سال ۳۰۵/۹۱۷، ابن روح، جانشین وی به‌مقر سازمان امامیه (دارالنبايه) رفت و در آنجا شخصیت‌های امامیه همچون ذکا، خادم سفیر دوم را دیدار کرد. ذکا مواردی را که مولایش به او سپرده بود، یعنی عصای دست و صندوق خزانه که مهرهای امام هم در آن قرار داشت را آماده ساخت و چنانکه به‌وی سفارش شده بود آنها را به ابن روح تقدیم کرد. پس از آن ابن روح همراه با دیگر وکلا به منزل محمد بن علی شلمغانی، دستیار نزدیک خود که بعدها مخالفش شد، رفتند [۱۸].

ابن روح از همان آغاز شایستگی خود را برای رهبری موفقیت‌آمیز سازمان امامیه بروز داد. زیرکی و هوشیاری وی موجب شد تا از پیامدهای سوء شرکت در بحث‌های فرقه‌ای که در کاخ ابن یسار، از مقامات والارتبة خلیفه مقتدر، برگزار می‌شد، برکنار ماند. وی تنها بعنوان مستمع در جلسات بحث شرکت می‌جست. به گفته شیخ طوسی، ابن روح به قدری محتاط بود که حتی خادم خود را بخاطر ناسزاگویی به معاویه اخراج کرد [۱۹]. اقدام وی شاید به این منظور صورت گرفته تا از شرارت‌های

حمید بن عباس وزیر (۳۱۱-۳۰۶-۹۲۳-۹۱۸)، که در خصوصیت با شیعیان بطور اعم شهره بود، جلوگیری کند [۲۰].

شواهدی وجود دارد که ده نفر وکیل سفیر دوم، فعالیت‌های خود را تحت نظر نوبختی همچنان ادامه دادند. در میان آنها اسامی جعفر بن احمد بن متیل، ابو عبدالله کاتب، حسن وجنا، محمد بن همام، اسماعیل بن اسحاق نوبختی، احمد بن متیل، محمد اسود و مدائنی بچشم می‌خورد. در زمره وکلای بغداد اسامی شلمغانی و احمد بن ابراهیم نوبختی وجود دارد. نوبختی راوی احادیث و همسر ام کلثوم، دختر سفیر دوم، بود و ابن روح وی را بعنوان دبیر خاص بخدمت گرفت. شلمغانی پس از انتصاب ابن روح از سوی وی به وکالت منصوب شد [۲۱].

ابن روح از طریق ده وکیل خود در بغداد فعالیت‌های وکلای اسامیه و محافل سیاسی زیرزمینی را در دیگر استانها هدایت می‌کرد. وی نخستین بخشنامه را به محمد بن نفیس، وکیل اهواز، در تاریخ پنجم شوال ۳۰۵/بیست و سوم نوامبر ۹۱۷ صادر کرد، و در آن او را به سمت خود ابقاء نمود [۲۲]. ابن روح وکیل خود، شلمغانی را ناظر بر فعالیت‌های محافل مخفی اسامیه در میان مردم بنوبسطام در بغداد کرد [۲۳]، و او را واسطه بین خود و ابو جعفر زجوجی و احمد بن محمد بن سلیمان رازی، وکلای کوفه، قرار داد [۲۴]. شلمغانی تا سال ۳۱۲/۹۲۳ بر وکلای کوفه و بغداد نظارت داشت. در این زمان پس از آنکه وی به حلول خدا در شکل انسان معتقد شد از سوی ابن روح از سمت خود برکنار و طرد گردید [۲۵].

به روایت شیخ طوسی، ابو عبدالله حسن وجنا، یکی از ده وکیل بغداد، فعالیت‌های خود را در نصیبین و موصل انجام داد. وی در سال ۳۰۷/۹۱۹ با شخصی موسوم به محمد بن فضل موصلی دیدار کرد که منکر شد ابن روح سفیر امام دوازدهم باشد. حسن وجنا کوشید تا وی را متقاعد سازد که ابن روح تنها سفیر راستین منصوب از جانب امام دوازدهم است، ولی موصلی مدعی بود که اگر چنین است باید همچون سفیر اول و دوم معجزاتی از وی بروز کند. برای اقتناع وی، حسن وجنا او را به بغداد آورده و در آنجا با چشمان خود کرامات ابن روح را مشاهده کرده و فوراً وی را بعنوان سفیر راستین امام به رسمیت شناخت [۲۶].

چنانکه ذکر شد، برخی از روایات حاکی از آن است که بخاطر شکنجه‌هایی

که معتضد (۸۹-۲۷۸/۹۰۲-۸۹۲) و مکتفی (۹۵-۲۸۹/۹۰۲-۸۹۲) بر امامیه اعمال می کردند و برای دستگیری امام تلاش داشتند، آن حضرت مقرر خود را از سامرا به حجاز تغییر دادند [۲۷]. این وضعیت بالطبع مشکلاتی در روشهای ارتباطی بین امام و وکلا ایجاد کرد. بعلاوه اطلاعات مربوط به روابط سفیر سوم و وکلایش در دیگر شهرها نایاب و مبهم است. در عین حال، شواهدی در دست است که امام فعالیت‌های خود را از مکه ادامه می داده‌اند.

شیخ طوسی روایت می کند شخصی به نام یعقوب بن یوسف غسانی گروهی از مردم را دیده که از استانهای گوناگون به منزلی که امام در آن زندگی می کرده رفت و آمد داشته‌اند و حضرتش با آنها از طریق خادمه‌ای پیر، مکاتبه می کرده‌اند [۲۸]. عده‌ای از این افراد از بغداد بوده‌اند [۲۹]. به روایت شیخ صدوق حسن و جناء و کیل امام را در همان منزل، در سال ۳۱۴/۹۲۶ ملاقات کرد [۳۰] که این موضوع دلالت دارد، محل اقامت امام در زمان سفیر سوم در حجاز بوده است. ولی مأخذی که اسامی وکلای مکه یا مدینه را ارائه دهد در دست نیست.

امام همچنین در مصر و کلابی داشتند که سفارت ابن روح را به رسمیت شناختند [۳۱]. به روایت شیخ طوسی، قاسم بن علی هنوز و کیل آذربایجان بود. وی فعالیت‌های امامیه را از طریق دو دستیار خود به اسامی ابوحامد عمران بن مفلس و ابوعلی بن جدر هدایت می کرد، و همچنین از ملک شخصی امام یازدهم، حضرت عسکری (ع) که وقف امام دوازدهم کرده بود مواظبت می نمود. مکاتبات بین قاسم بن علی و ابن روح از طریق پیک ویژه آذربایجان انجام می گرفت. پس از مرگ قاسم، پسرش حسن با دستور امام به این سمت ارتقاء یافت [۳۲].

در ایران به دستور سفیر دوم، محمد بن جعفر اسدی رازی و کیل ری، ناظر بر فعالیت‌های دیگر استانهای ایران شد. وی این نظارت را در زمان سفیر سوم ادامه داد. اما، پس از وفات رازی در سال ۳۱۲/۹۲۴ [۳۳]، روش ارتباطات بین وکلا و ابن روح از مکاتبات غیرمستقیم، از طریق رازی، به تماس مستقیم بین ابن روح و کارگزاران تغییر یافت. شیخ صدوق چند شاهد تاریخی را در تأیید این نکته می آورد. بعنوان مثال، علی بن حسین بن بابویه، پیشوای امامیه قم از طریق اسود، وکیل بغداد، با سفیر سوم در تماس مستقیم بود [۳۴]. وکیل بلخ موسوم به محمد بن-

حسن صیرفی به همین نحو عمل می کرد. وی مالیات و وجوهات (طلا و نقره) را از امامیه بلخ جمع آوری کرده و آنها را نزد ابن روح به بغداد می فرستاد. وی حتی تماس مستقیم خود را در زمان سمری، سفیر چهارم، ادامه داد [۳۵].

به همین ترتیب حسین بن علی قمی ده شمش طلا از ابن جادشیر دریافت کرد تا آن را نزد ابن روح بفرستد و وی چنین کرد [۳۶]. این روایات حاکی از آن است که موقعیت ابن روح بعنوان سفیر امام دوازدهم، برعکس سفیر اول و دوم، در بین امامیه آشکار بود. به همین دلیل، عده ای از عوام امامیه برآن شدند تا وکلای نواحی خود را نادیده گرفته و مستقیماً با سفیر سوم در تماس باشند.

ابن روح در زمان مقتدر خلیفه عباسی مورد احترام فوق العاده دربار عباسیان قرار داشت (۳۲-۳۴۵/۹۰۷). این احترام را می توان به نفوذ خاندان وی، بنی نوبخت، در دستگاه عباسیان منسوب دانست، نفوذی که از زمان منصور (متوفی ۱۵۸/۷۷۴) آغاز شد و تا زمان مقتدر ادامه یافت. ابن روح خود در دستگاه عباسیان شرکت داشت. به گفته جهشیاری، وی زمانی مسئول املاک خاصه خلیفه (دیوان الضیاء الخاصه) بود [۳۷]. از اینرو درمی یابیم که بعضی از وکلا، همچون ابو غالب رازی نسبت به ابن روح بخاطر نفوذ سیاسی و اقتصادی خاندانش احترام می گذاشتند [۳۸]. عباس اقبال درباره نفوذ ابن روح چنین شرح می دهد که منزل او در زمان وزیر، حمید بن عباس (۳۱۱-۳۰۶/۹۲۳-۹۱۸) مرکز ملاقات مدیران، اشراف و وزرای سابق بویژه بنو فرات بوده است [۳۹]. احتمال زیادی وجود دارد که ابن روح از نفوذ خود بر شیعیانی که در دستگاه حکومت بوده اند استفاده می کرده است و آنها را تشویق می کرده تا برادران ایمانی خود را در دستگاه عباسی بکار گیرند و بطور کلی به نیازمندان شیعه کمک مالی کنند.

بعضی مآخذ حاکی از آن است که این رهنمودها توسط علی بن محمد بن فرات به موقع اجرا گذاشته می شده است. به گفته ابن خلکان، وی پنج هزار نفر را تحت حمایت مالی قرار می داد [۴۰]. در زمان وزارت، وی ابوسعید نوبختی وکیل را، به حکومت قریه مبارک و محمد بن علی بزوفری را به حکومت قریه صلح و مزارعات از قراء واسط منصوب کرد [۴۱]. در همان حال محسن بن فرات، شلمغانی وکیل بغداد را، به نیابت بعضی از حکام در سایر قراء منصوب کرد [۴۲].

فعالیت وکلا در دستگاه حکومت آنان را قادر ساخت تا وضعیت اقتصادی و سیاسی حکومت را بررسی و مطالعه کرده و ارتباطات ایشان را با استفاده از مقامات اداری خویش تسهیل کنند.

با وجود نفوذ فوق‌العاده ابن روح بنظر می‌رسد فعالیت‌های مسلحانه دیگر شیعیان، بویژه قرامطه، او را در وضعیت بحرانی قرار داده باشد. رقبای او این اعمال را بهانه می‌کردند تا او را دستگیر کنند. در سال ۳۱۱/۹۲۳ کاروانی از حجاج بغدادی که عده‌ای از بستگان خلیفه مقتدر در آن بودند در راه مورد حمله و دستگیری قرامطه قرار گرفتند. این اقدام موجبات ناراحتی بیش از حد اهالی بغداد را فراهم آورد. چون قرامطه شیعه بودند، دشمنان شیعه نظیر نضرحاجب این اقدام را بهانه کرده و آن را بصورت حربه‌ای قوی علیه ابن فرات وزیر بکار گرفتند. نضر مدعی شد چون ابن فرات شیعه است، وی قرامطه را تحریک کرده تا به حجاج حمله ور شوند. علاوه بر آن، مردم را تحریک کردند تا در ملاعام شعار دهند که ابن-فرات و پسرش محسن، قرمطی بزرگ و کوچک اند.

در سال ۳۱۲/۹۲۴، در نتیجه این رویدادها ابن فرات و پسرش معزول شدند و سپس بقتل رسیدند [۴۳]. شیخ طوسی گزارش می‌دهد که ابن روح در سال ۳۱۲/۹۲۴ دستگیر شد، ولی دلیلی بر زندانی شدن او ارائه نمی‌دهد. ذهبی ادعا می‌کند دستگیری او در اثر تبلیغات آتشین علیه قرامطه صورت گرفت. ابن روح متهم شد که با قرامطه در تلاش آنان برای تسخیر بغداد، مراوده و مکاتبه داشته است [۴۴]. به روایت ابن عریب، ابن روح به دلیل سرباز زدن از تحویل پولهایی که در اختیار داشت به حکومت، دستگیر شد [۴۵]. این موضوع نشان می‌دهد که بعضی از مقامات دولتی بمنظور تسهیل دستگیری ابن روح وی را به مکاتبه با قرامطه متهم کرده‌اند. به هرحال، ابن روح پنج سال در زندان خلیفه مقتدر بسر برده و در سال ۳۱۷/۹۲۹ آزاد شده است [۴۶].

ابن روح احترام و حسن شهرت خود را بازیافت. نظارت مستقیم خویش را بر فعالیت‌های امامیه تجدید کرد و بار دیگر از سوی امامیه وجوهات دریافت کرد. بسیاری از بستگان وی همچون اسحاق بن اسماعیل (متوفی ۳۲۲/۹۳۳)، علی بن-عباس (متوفی ۳۲۵/۹۳۵) و حسین بن علی عباس، مقامات عالی دولتی را در دستگاه

عباسی بازیافتند. از اینرو نفوذ وی افزایش یافت. بسیاری از مقامات متنفذ و وزرای سابق همچون علی بن مقله از آشنایی با او برای پیشرفت خود در دستگاه عباسیان بهره گرفتند [۴۷]. برای مثال، ابن مقله وزیر... / ۲۰۰ دینار را در املاک صرف نمود و آن را در سال ۳۱۹/۹۳۱ وقف طالبیون کرد [۴۸]. ولی پس از آن مقام خود را از دست داد و از ابن روح یاری طلبید. ابن روح از خویشاوند خود حسین بن- علی بن عباس نوبختی، که دبیر (کاتب) امیرالامراء ابن راعی بود تماس گرفت و از او خواست تا ابن مقله را در وصول به مقام خویش یاری دهد، که در سال ۳۲۵/۹۳۶ در این اقدام موفق شد [۴۹].

در همان حال که سفیر سوم بخوبی نفوذ مقتدرانه خویش را در محافل رسمی بکار می گرفت با انحراف جدی قائم مقام اصلی خود، شلمغانی، از عقاید حقه اسلامی مواجه شد.

۴. سومین سفیر و شلمغانی

محمد بن علی بن ابی العزاق شلمغانی، متولد روستای شلمغان، از حومه های واسط، یکی از قرآء مجید در آنجا بود. پس از مدتی به بغداد رفت و به دستگاه عباسیان پیوست و بعنوان دبیر (کاتب) به خدمت مشغول گشت [۵۰]. وی از فقه های امامیه بود و هیچده اثر درباره عقاید و فقه شیعه برشته تحریر درآورد، که در بین آنها کتاب الفیه قرار داشت. آثار او قبل از انحرافش مورد احترام فراوان امامیه بود [۵۱].

چنانکه ذکر شد، پس از آنکه ابن روح به سفارت ارتقاء یافت، شلمغانی را منصوب کرد تا فعالیت های شیعیان در بغداد، بویژه بنو بسطام و دو وکیل کوفه، زجوزجی و رازی را جهت دهد [۵۲]. شلمغانی هدایت فعالیت های امامیه را در بغداد و کوفه سالها بعهده داشت. وی در جاه طلبی بی صبرانه سیاسی خود شهره بود و ممکن است امید برای دستیابی به قدرت، در آینده ای نزدیک را پس از دستورات امام دوازدهم به ابن روح از دست داده باشد. بنابراین دستورات امام دوازدهم را نادیده انگاشت و در جستجوی دیگر گروه ها رفت تا به جاه طلبی سیاسی خود جامه

عمل ببوشاند.

به گفته ابن حوقل، شلمغانی با اسماعیل مهدی بیعت کرد [۵۳]. البته، ابن-حوقل تنها مورخی است که به ذکر این رویداد می پردازد. وی از تاریخ انحراف شلمغانی و دلیل اینکه چرا بعداً تعهدات اسماعیلی خود را ترک کرد، ذکری بمیان نمی آورد. بسیار محتمل است که وی از اسماعیلیه برگشته و به حرکت غلات پیوسته باشد، زیرا در عقاید ایشان حلول خدا در انسان را بهترین ابزاری می توان یافت که جاه طلبیهای سیاسی و اقتصادی خود را به مرحله عمل درآورد.

به اعتقاد شلمغانی، در طول تاریخ، خداوند در شکل بشر حلول می کند. عبارت دیگر خدا نخست در جسم آدم حلول کرد. آنگاه در ابدان انبیاء تجسم یافت. پس از پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص) در ابدان ائمه (س) مجسم شد تا زمان امام دوازدهم و سپس در جسم خود او (شلمغانی) حلول کرد. در همان حال خداوند دشمن خود ابلیس را خلق کرد که او نیز در انسانهای شرور در سراسر تاریخ حلول می کند و در تن آنها مجسم می شود. به گفته شلمغانی، هدف خداوند از حلول و تجسم، اثبات وجود و تعالی خویش است [۵۴].

شلمغانی سازمان امامت را بلافاصله پس از انحرافش ترک نمود و حلول خدا در جسم خود را اعلام نکرد. گزارشات متعدد حاکی از آن است که وی از عنوان خود که قائم مقامی سفیر سوم، ابن روح، بود سوءاستفاده می کرد تا بتدریج وکلای تحت پوشش خویش را به قبول تعالیم الحادی خود آموزش دهد. محمد بن همام وکیل روایت می کند که خود از شلمغانی شنیده است که می گفت «حقیقت (خدا) یکی است، ولی اشکال گوناگون دارد، روزی به رنگ سفید درمی آید، دیگر روز سرخ و بالاخره آبی». ابن همام می گوید: «این نخستین جمله ای بود که موجب شد شلمغانی را رد کنم زیرا دارای آئین حلولیه بود» [۵۵]. به روایت دیگر، شلمغانی می کوشید تا برخی از وکلای امامیه و خاندان ایشان، بویژه وکلای بسطام را به پذیرش آئین حلولیه و تناسخ ارواح متقاعد سازد.

پس از مدتی اعلام داشت که روح پیامبر (ص) در جسم سفیر دوم، ابوجعفر، روح علی بن ابی طالب (ع) در جسم سفیر سوم، ابن روح، و روح فاطمه زهرا (س) دختر پیامبر (ص)، در جسم ام کلثوم، دختر سفیر دوم حلول کرده است. در همان

حال شلمغانی از وکلای فرعی و زیردست خود خواست تا این راز را فاش ن سازند، زیرا عقیده‌ای حق است [۵۶].

بنظر می‌رسد ابن روح از طریق ام‌کلثوم، یکی از مبلغان زن که فعالیت‌های امامیه را در میان زنان بنویسطام سرپرستی می‌کرده متوجه انحراف شلمغانی شده باشد. وی به آن زن دستور داد تا روابط و دیدارهای سری خود را با آنها متوقف سازد. ابن روح به وی گفت: شلمغانی آنچنان عمیق انحراف خود را در قلوب آنها تأثیر داده که حتی اگر ادعا هم کند الله در جسم خود او حلول کرده می‌پذیرند، سپس او جایای حلاج می‌گذارد و کوس انا الحق می‌زند [۵۷]. تاریخ دقیق این واقعه نامعلوم است. ولی به گفته ابن اثیر انحراف شلمغانی در زمان وزارت حامد بن عباس بین سالهای ۳۱۱-۳۰۶/ ۹۲۳-۹۱۸ شروع شد [۵۸]. این روایت یا گزارش شیخ طوسی که حاکی از انحراف شلمغانی قبل از سال ۳۱۲/ ۹۲۴ می‌باشد، منطبق است [۵۹].

ابن روح پس از کشف عقاید الحادی شلمغانی، وی را از سمت خود برکنار کرد و الحادی بودن عقاید او را در همه جا منتشر ساخت، نخست در بین خاندان بنونوبخت و آنگاه در میان سایرین [۶۰]. پس از مدتی از وکلا خواست تا روابط خود را با وی بیشتر نکنند. بنظر می‌رسد محمد بن احمد بن زجوزجی از این دستور تبعیت کرده باشد، زیرا به روایت شیخ طوسی وی هر کس که کتاب التکلیف شلمغانی را به همراه داشت بعنوان غالی قلمداد می‌کرد [۶۱]. اما وکلای بنویسطام در بغداد از دستورات ابن روح سر باز زدند و دستورات خود را از شلمغانی می‌گرفتند. به همین دلیل ابن روح موضع شلمغانی را برای تمام امامیه فاش ساخت و او و همه کسانی که به حرفهایش گوش می‌دهند را طرد کرد [۶۲].

اعلام ابن روح نشان می‌دهد که بخش قابل ملاحظه‌ای از وکلاء بغداد و عوام مؤمن، تحت تأثیر شلمغانی قرار گرفته‌اند. شلمغانی پس از آنکه طرد شد این عقیده را تبلیغ می‌کرد که وی و نه ابن روح، نماینده راستین (سفیر) امام دوازدهم است [۶۳]. شلمغانی با این ادعا و اعتقاد به حلول خداوند در اجسام پیامبران و امامان کوشید تا موقعیتهای سیاسی و اقتصادی سازمان را به خود اختصاص دهد. از آن پس حتی مدعی شد که الله در جسم خود او حلول کرده [۶۴] و ابلیس در

جسم امام دوازدهم تجسم یافته، زیرا امام دوازدهم به قائم شناخته می‌شود. در اینجا شلمغانی مدعی شد که قائم (قیام کننده) به معنی ابلیس است، که از سجده در برابر آدم سر باز زد در حالیکه سایر فرشتگان سجده کردند [۶۵]. وی همچنین مدعی شد که علی بن ابی طالب (ع) الله است، و محمد (ص) را به پیامبری فرستاده، ولی محمد (ص) به او خیانت کرده است. بنابراین علی (ع) به محمد (ص) مهلت حدود ۳۰ ساله ای داد، که در آخر آن قوانین اسلامی تغییر می‌کند. سپس فقه اسلامی تفسیر جدیدی می‌یابد. یعنی بهشت معادل قبول ادعای شلمغانی و بیعت با او می‌شود، در حالیکه جهنم معادل رد آئین او را نتیجه می‌دهد. بعلاوه، هدف شلمغانی این بود تا مدعیان خلافت بویژه علویان و عباسیان را نابود سازد و خود را مدعی راستین مقام مذهبی و سیاسی قلمداد کرد [۶۶].

جاه‌طلبی سیاسی شلمغانی در تفسیر مادی وی از آیات قرآن کریم در رابطه با بهشت و جهنم محرز است. این جاه‌طلبی بویژه با توجه به دونکته آشکار می‌شود. نخست آنکه وی تاریخ تغییر شریعت اسلامی را سال ۹۶۷/۳۰ مشخص می‌کند. وی با این پیشگویی می‌کوشید تا مردم را به حمایت از خود و آماده‌سازی آنان در وصول به زمان موعود بسیج کند. دوم، تبلیغات خود را در میان مقامات بالای دستگاه اداری و ارتش عباسیان متمرکز ساخت و تعداد قابل توجهی هوادار بدست آورد. در بین آنان احمد بن محمد بن عبدوس، ابراهیم بن ابی‌عون، مصنف کتاب التشبیهات، ابن شیبب زیات، ابو جعفر بن بسطام و ابوعلی بن بسطام، که همگی دیوان (کتاب) حکومت بودند، قرار داشتند [۶۷].

در سال ۹۲۴/۳۱۲ حسن بن فرات، پسر ابن فرات وزیر نیز به او پیوست و پیروانش را قسادر ساخت تا در محافل اداری عباسیان نفوذ کنند [۶۸]. بعلاوه، حسین بن قاسم بن عبیدالله بن وهب، که در سالهای ۲۰-۹۳۱/۳۱۲-۹۳۱ مقام وزارت را عهده‌دار بود، از هواداران شلمغانی بشمار می‌آمد [۶۹].

پیش از این متذکر شدیم که سومین سفیر در سال ۹۲۴/۳۱۲ زندانی شد. شیخ شلمغانی فرصت را غنیمت شمرد تا فعالیت‌های خود را در میان امامیه که تا آن زمان جوابی از امام خود در رابطه با ادعاهای شلمغانی دریافت نکرده بودند، گسترش دهد. بنابراین، امام از طریق ابن روح توقیع زیر را در رابطه با دیدگاه

حضرتش نسبت به ادعاهای شلمغانی فرستاد:

«...محمد بن علی، معروف به شلمغانی، از کسانی است که خداوند کیفر او را تعجیل کند و مهلتی به او عطا نفرماید. او از اسلام منحرف شده و خود را از آن جدا ساخته است. وی از دین خدا مرتد شده و ادعاهایی می‌کند که دلالت بر انکار ذات خداوند متعال دارد. دروغپردازی و دروغگویی می‌کند. باطلها را بر زبان می‌آورد و مستخلف بزرگی است. آنان که به خدا نسبتی باطل می‌دهند در خطای محض بوده و مسلماً در خسران‌اند. در حقیقت برائت خود را در محضر خداوند متعال و پیاسر و خاندان گرامیش صلوات‌الله و سلامه‌علیهم اجمعین (از هرگونه رابطه‌ای با شلمغانی) اعلام می‌داریم.

به او (یعنی، شلمغانی) لعن می‌فرستیم، و لعنت دائم خداوند بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان. و (لعنت خداوندی) بر موافقان و پیروان او باد، و نیز بر آنان که با شنیدن این اعلام پیوند خود را با او ادامه دهند.

بنابراین به اطلاع آنان (وکلای امامیه) برسان که خود را از او حفاظت کرده و احتیاط می‌کنیم، آنچنان که در برابر پیشینیان او همچون شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران چنین کردیم و دیدگاه مشابهی داشتیم. راضی به سمن الهی هستیم. خداوند ما را در تمام امور کفایت می‌کند و بهترین نگهبان است» [۷۰].

به روایت شیخ طوسی، محمد بن همام وکیل این توقیع را از ابن روح در زندان دریافت داشت. وی آن را شخصاً در بین تمام وکلای بغداد منتشر ساخت و برای وکلای دیگر شهرها فرستاد تا در میان عامه امامیه شهرت یافت [۷۱].

به گفته ابن اثیر، ابن روح ادعای شلمغانی را حتی برای عباسیان فاش ساخت. در نتیجه در سال ۳۱۳/۹۲۵ خاقانی وزیر کوشید تا او را دستگیر کند [۷۲]، کوششی که منجر به دستگیری و زندانی شدن بسیاری از افراد که به وی گرایش داشتند شد [۷۳]. اما وی ناپدید شد و به موصل گریخت و در آنجا به نصرالدوله حسن بن-

عبدالله بن حمدان حاکم پناهنده شد. او در آنجا در روستایی موسوم به معلثایا در اطراف موصل زندگی کرد. شلمغانی در دوره اختلافی خود در روستای معلثایا کتب خود را برای شخصی موسوم به ابو عبدالله شیبانی روایت کرد. وی محدث امامیه بود که در قریه نوبختیه بغداد زندگی می کرد [۷۴]، ولی بعدها از مکتب امامیه منحرف شد [۷۵].

شیبانی در سال ۳۱۶/۹۲۸ مخفیانه به بغداد بازگشت [۷۶] تا با پیروان خود تماس مستقیم داشته باشد. فعالیتهای او در بین مقامات دولتی حکومت عباسیان نشر یافته بود و این پیشرفت احتمالاً گامی، به قدرت طلبی وی تلقی می شد. در سال ۳۱۹/۹۳۱ حسین بن قاسم بن عبیدالله بن وهب، از هواداران شلمغانی، به وزارت رسید و نامش در کنار نام خلیفه مقتدر بر سکه ضرب شد [۷۷]. ابن وهب با استفاده از مقام وزارت خود، هواداران خویش را به مقامات بالا رساند، ولی پس از یک سال از کار برکنار شد. پس از آن خلیفه قاهر (۳۲۲-۳۲۴/۹۳۴-۹۳۲) او را بخاطر پیوندش با شلمغانی به رقاء در سوریه تبعید کرد. وی همچنین رفقای او، بویژه بنو بسطام را دستگیر کرد و اموال آنان را مصادره نمود [۷۸]. این دستگیریها ادامه یافت تا آنکه در سال ۳۲۳/۹۳۴ خود شلمغانی نیز دستگیر شد. وی همراه با چندتن دیگر از شخصیتهای رهبری کننده حرکت، همچون ابن ابی عون تحت شکنجه قرار گرفته و اعدام شدند و اجساد آنها را در سمت غربی بغداد در مقر شهربانی (دار الشرطة) سوزاندند [۷۹].

پس از مرگ شلمغانی نفوذ و اقتدار ابن روح در بین عباسیان افزایش یافت. شلمغانی دشمن مشترك آنها بشمار می آمد. از اینرو، ابن روح نفوذ فوق العاده خود را کمال بخشید و از نزدیکان خلیفه راضی (۳۲۹-۳۲۲/۴۰۰-۳۹۴) شد. بعلاوه بنظر می رسد که همکاری ابن روح با عباسیان در براندازی شلمغانی، خلیفه راضی را به این اندیشه واداشته که فعالیت ابن روح و امامیه هیچگونه ارتباطی با امام دوازدهم نداشته و احتمالاً در آینده نزدیکی متوقف می شود. صلحی نقل می کند:

«راضی بعضی اوقات می گفت که امامیه خمس مال را به ابن روح می دادند ولی ما این اتهام را رد می کنیم و مدعی هستیم که دروغ است.

از اینرو بما گفته است: «مگر این کار غلط است؟» به خدا قسم، آرزو دارم تا هزار انسان مانند او بودند و امامیه می توانستند دارائیهها و اموال خود را بحدی بیاورند تا بینوا شوند. برای من مهم نیست که آنان (ابن روح و دیگران) از طریق دریافت اموال اینان (یعنی امامیه) ثروتمند شوند» [۸۰].

ابن روح در هیجدهم شعبان ۳۲۶/۲ ژوئن ۹۳۸ درگذشت و در قریه نوبختیه [۸۱]، در سمت غربی بغداد دفن گردید [۸۲]. پس از وی ابوالحسن علی بن محمد سمری جانشین او شد [۸۳].

یادداشتها

۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۴۵۸.
۲. اختیار، ص ۵۵۷. اثر ابن ابی طی باقی نمانده است، ولی ذهبی در شرح زندگی نوبختی آن را ذکر کرده است (الذهبی، تاریخ الاسلام، پاورقی ص ۱۳۲).
۳. ت. الغیبه، ص ۱۰-۲۰۹، اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۱۴.
۴. ت. الغیبه، ص ۳-۲۵۲.
۵. همانجا، ص ۲-۲۵۰.
۶. همانجا، ص ۳-۲۴۲، بهار، ج ۵۱، ص ۳۵۵.
۷. راوی این خبر ابو غالب زراری است. وی نقل می کند که از طریق نوبختی با سفیر دوم در تماس بوده است. زمانی که نوبختی سفیر سوم شد از طریق شلمغانی با وکلای کوفه تماس گرفت (ت. الغیبه، ص ۲۰۲).
۸. ت. الغیبه، ص ۲۴۲.
۹. کمال، ص ۶-۵۰۵.
۱۰. وصایت سفیر دوم به ابن روح به اسناد از محمد بن همام و جعفر بن احمد بن متیل، وکلایی که در آن ملاقات حضور داشته و شهادت بر تعیین ابن روح داده اند روایت شده است. بعلاوه، ابن برینه، نواده سفیر دوم، نیز وصایت را روایت می کند و با دیگر وکلا در رابطه با توثیق آن اتفاق نظر دارد (کمال، ص ۵۰۳).
۱۱. ت. الغیبه، ص ۳-۲۴۲.
۱۲. همانجا، ص ۲۴۰.
۱۳. ت. الغیبه، ص ۲۵۵.

14. Sachedina, *The Doctrine of Mahdism in Imami Shi'ism* (ph.D.) Thesis, Toronto University (Canada, 1976), 137.

۱۵. ذهبی، تاریخ الاسلام، پاورقی ۱۳۲.
۱۶. ت. الغیبه، ص ۲۴۰. طبق برخی از اخبار، این تصمیم که ابن روح جانشین ابوجعفر باشد را ابوجعفر شخصاً سه سال قبل از وفات خود در سال ۳۰۵/۹۱۷ به چند نفری از وکلا نشان داده بود. جعفر مدائنی و محمد بن علی اسود در بین وکلایی که این دستورات را دریافت می‌داشتند قرار داشت. (کمال، ص ۱-۲، ۵۰).
۱۷. ت. الغیبه، ص ۲۵۶.
۱۸. ذهبی، تاریخ الاسلام، پاورقی ۱۳۲ ب.
۱۹. ت. الغیبه، ص ۱-۲۵۰.
۲۰. شرح کامل دوره حامد بن عباس را در: کبیری، مأخذ مذکور، ص ۹-۱۹، مطالعه فرمائید.
۲۱. بهار، ج ۵۱، ص ۳۲۰-۳۲۱، ت. الغیبه، ص ۲۱۲ و ۳-۲۴۲.
۲۲. اقبال، مأخذ مذکور، ص ۲۱۶.
۲۳. بهار، ج ۵۱، ص ۳۷۱، ت. الغیبه، ص ۲۶۳.
۲۴. ت. الغیبه، ص ۸-۱۹۷ و ۲۱۲.
۲۵. دجال نجاشی، ص ۴-۲۹۳، آقابزرگ، نوابغ الرواة، ص ۲۸۹.
۲۶. ت. الغیبه، ص ۶-۲۵۰، آقابزرگ، نوابغ الرواة، ص ۹۶.
۲۷. کمال، ص ۵۰۴.
۲۸. ت. الغیبه، ص ۲۴۰.
۲۹. ت. الغیبه، ص ۱۷۶ و ۸۰-۱۷۹.
۳۰. کمال، ص ۴-۴۴۳.
۳۱. ت. الغیبه، ص ۲۵۵.
۳۲. ت. الغیبه، ص ۵-۲۰۲. به نقل از آقابزرگ، قاسم در سال ۳۰۴/۹۱۶ درگذشت. ولی طوسی به فعالیت‌های او در دوران سومین سفیر (۳۲۶-۳۷/۹۱۷) اشاره دارد، از اینرو مرگ او باید پس از سال ۳۰۴/۹۱۶ اتفاق افتاده باشد (ت. الغیبه، ص ۲۰۲).
۳۳. دجال نجاشی، ص ۲۸۹.
۳۴. کمال، ص ۵۰۲.
۳۵. همانجا، ص ۷-۵۱۶.
۳۶. کمال، ص ۹-۵۱۸.
۳۷. جهشیاری، الوداع، ص ۳۰۰.
۳۸. ت. الغیبه، ص ۱۹۹.
۳۹. اقبال، مأخذ مذکور، ص ۲۱۷.
۴۰. ابن خلدون، ذیقات الاعیان، ج ۳، ص ۹۹، قاهره، ۱۹۴۸.
۴۱. صابی، مأخذ مذکور، ص ۱-۴۰.

۴۲. ابن مسکویه، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۱۲۳.
۴۳. ابن مسکویه، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۷-۱۲۰.
۴۴. ت. الفیبه، ص ۲۰۰، ذهبی، تاریخ الاسلام، پاورقی ۱۳۲ الف.
۴۵. عریب، مأخذ مذکور، ص ۱۴۱.
۴۶. عریب، مأخذ مذکور، ص ۱۴۱، ت. الفیبه، ص ۲۰۰.
۴۷. اقبال، مأخذ مذکور، ص ۲۲۰.
۴۸. ابن مسکویه، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۲۲۵.
۴۹. صلحی، الادرق، ص ۸۷.
۵۰. ابن اثیر، اللباب، ج ۲، ص ۲۷، یاقوت، (ارشاد الاریب، ج ۱، ص ۲۹۶، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۸).
۵۱. دجال نجاشی، ص ۴-۲۹۳، ت. الفهرست، ص ۶-۳۰۵، ت. الفیبه، ص ۱۵۸ و ۲۲۱ و ۲۶۷. بنظر می رسد اثر موجود موسوم به فقه الرضا در واقع کتاب التکلیف شلمغانی باشد زیرا در آن روایتی درباره شهادت و روایت دیگری در رابطه با تعریف اندازه موسوم کر وجود دارد که نظر شلمغانی مغایر با دیگر از امامیه می باشد.
۵۲. ت. الفیبه، ص ۲۱۲ و ۲۶۳.
۵۳. ابن حوقل، مأخذ مذکور، ص ۲۱۱.
۵۴. یاقوت، (ارشاد الاریب، ج ۱، ص ۳-۳۰۱، الکامل، ج ۸، ص ۹-۲۱۸).
۵۵. بهار، ج ۵۱، ص ۳۷۴، هاشم معروف الحسینی، مأخذ مذکور، ج ۲، ص ۵۷۵.
۵۶. بهار، ج ۵۱، ص ۳۷۲، صدر، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۵۱۶.
۵۷. چنین ادعایی مسلماً هم با اعتقاد شیعه و سنی یکسان مغایر است. تفصیل ذات الهی را بر طبق نظریه امامیه در آثار زیر مطالعه کنید: حلی، حسن بن یوسف، انوارالملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۸۵-۷۷، تهران، ۱۳۳۸، و کتاب الباب المهادی عشر اوکه از عربی توسط میلر (W. Miller) ترجمه شده است.
- A Treatise on the principles of Shi'ite theology* (London, 1958), 15-52.
۵۸. الکامل، ج ۸، ص ۹-۲۱۸.
۵۹. ت. الفیبه، ص ۲۶۸.
۶۰. همانجا، ص ۲۶۵.
۶۱. ت. الفیبه، ص ۴-۲۵۳.
۶۲. همانجا، ص ۲۶۴.
۶۳. الکامل، ج ۸، ص ۲۱۸.
۶۴. یاقوت، (ارشاد الاریب، ج ۱، ص ۳۰۲، ابن اثیر، اللب، ج ۲، ص ۲۷.
۶۵. ت. الفیبه، ص ۲۶۶.
۶۶. یاقوت، (ارشاد الاریب، ج ۱، ص ۳-۳۰۲، شیخی، مأخذ مذکور، ص ۲۰۳.
۶۷. ذهبی، العبر، ج ۲، ص ۱۹۱.

۶۸. ابن مسکویه، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۱۲۳.
۶۹. یاقوت، اذشادالاریب، ج ۱، ص ۳۰۳.
۷۰. صدر، مأخذ مذکور، ص ۸-۵۱۷.
۷۱. ت. الغیبه، ص ۲۶۹.
۷۲. الکامل، ج ۸، ص ۲۱۷.
۷۳. یاقوت، اذشادالاریب، ج ۱، ص ۲۹۹.
۷۴. دجال نجاشی، ص ۲۸۹ و ۲۹۴.
۷۵. بنظر می‌رسد شیپانی محدثی اماسی بوده است، اما پس از آنکه شلمغانی منحرف شد به سمت او متمایل گشت و توقیع امام دوازدهم را علیه وی نادیده انگاشت (ت. المفهرست، ص ۲۹۹، دجال نجاشی، ص ۳۰۹).
۷۶. صدر، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۵۲۷، هاشم معروف الحسنی، مأخذ مذکور، ج ۲، ص ۵۷۵.
۷۷. ابن مسکویه، مأخذ مذکور، ج ۱، ص ۷-۲۱۵ و ۲۲۳.
۷۸. همانجا، ج ۱، ص ۲۶۷.
۷۹. مسعودی، التنبیه، ص ۳۴۳، یاقوت، اذشادالاریب، ج ۱، ص ۳۰۴-۲۹۹.
۸۰. صلحی، مأخذ مذکور، ص ۱۰۴.
۸۱. ت. الغیبه، ص ۲۵۲.
۸۲. در حال حاضر قبر ابن روح در سمت شرقی بغداد واقع شده درحالیکه طوسی نقل می‌کند که این قبر در قریه نوبختیه در خیابانی که به قنطرة الشوك، که در سمت غربی بغداد قرار دارد واقع گردیده است (یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، عمید، مأخذ مذکور، ص ۷۰).
۸۳. کمال، ص ۵۱۷.

فصل هفتم

سفیر چهارم و غیبت کبرای امام دوازدهم

۱. دوران سفیر چهارم (۳۲۹-۳۲۶/۹۲۱-۹۳۷)

شیخ طوسی روایت می‌کند که ابن روح، ابوالحسن علی بن محمد سمری را به جانشینی خود تعیین کرد [۱]. به گفته طبرسی این تعیین باتصریح و دستور شخص امام دوازدهم صورت گرفت [۲].

کنیه اش از سمر باصیمر، واقع در یکی از قراء بصره، که بستگانش در آنجا زندگی می‌کردند اخذ شده است [۳]. به گفته مسعودی بسیاری از اعضاء این خاندان همچون حسن و محمد، فرزندان اسماعیل بن صالح و علی بن زیاد، در بصره املاک زیادی داشتند. آنان نیمی از درآمد این املاک را وقف امام یازدهم کردند، که هر ساله درآمد آن را دریافت نموده و با ایشان مکاتبه می‌کرد [۴].

بعلاوه، بعضی از بستگان سمری کارگزاران امام دوازدهم بودند. درسیان ایشان علی بن محمد بن زیاد قرار داشت، که از ودلای امام دهم و یازدهم بشمار می‌آمد و کتابی موسوم به *الادھیاء* نوشت تا اسامت امام دوازدهم را اثبات کند [۵]. وی شوهر خواهر جعفر بن محمد وزیر بود و این رابطه او را قادر ساخت تا سمت مهمی در دستگاه عباسی بدست آورد [۶]. به روایت کلینی، امام دوازدهم در نامه‌ای به وی ابراز داشت که در سال ۸۹۳/۲۸۰ خواهد مرد و سرانجام نیز چنین شد [۷]. نکات مذکور نشان می‌دهد که سمری از خاندان متدین شیعه بوده که در خدمتگزاری به سازمان امامیه از شهرت برخوردار بودند. درحقیقت، از چنین زمینه خانوادگی، لازم می‌آمد تا سمری در سفارت با مخالفت اندکی روبرو شود، بویژه آنکه

غیبت طولانی امام دوازدهم ایمان عده زیادی از امامیه را متزلزل ساخته بود. درعین حال، سفارت سمري بحدی کوتاه مدت بود که نمی توانست تغییرات قابل ملاحظه ای در روابط بین او و وکلا بوجود آورد. گرچه از تفصیلات فعالیت های وی چیزی معلوم نیست لکن از روایتی که شیخ صدوق نقل می کند روشن می شود که وکلا او را بعنوان سفیر راستین امام برسمیت می شناختند و خمس را به وی تقدیم می کردند [۸].

سمري در پانزدهم شعبان ۳۲۹ / پانزدهم ماه مه ۹۴۱ درگذشت و جنازه اش در خیابان خلجانی در ربع المحول دفن شد [۹]. به گفته یاقوت، این ربع در شمال روستای براتا، در سمت غربی بغداد واقع شده است [۱۰].

یک هفته قبل از رحلت سمري این توقیع از سوی امام دوازدهم صادر شد:

«خداوند به برادرانت در رابطه با شما (یعنی در مرگ شما) اجر عنایت فرماید، چون در واقع شش روز دیگر وفات خواهی کرد. از اینرو، امور خود را مهیا کن، و هیچکس را به جانشینی خویش پس از مرگ منصوب ننما. زیرا اکنون غیبت دوم (کبری) آغاز شده است، و تا زمانی طولانی که خداوند اجازه فرماید ظهوری نخواهد بود تا قلوب (مردم) از قساوت، و جهان از بی عدالتی مشحون گردد و کسانی بسوی هواداران (شیعیان) من آیند و مدعی شوند که مرا رؤیت کرده اند، لکن آگاه باش، هر کس قبل از قیام سفیانی و صیحه آسمانی ادعای رؤیت مرا کند مفتر کذاب است» [۱۱].

شش روز پس از صدور این توقیع، وکلای اصلی بر بستر مرگ سفیر چهارم جمع شدند و از او پرسیدند چه کسی جانشینی او را عهده دار خواهد شد. سمري پاسخ داد «امر خداست و او ابلاغ خواهد فرمود» (لله امر هو بالغه) [۱۲]. این آخرین کلامی بود که از سمري، سفیر چهارم شنیده شد. از آن پس ارتباط مستقیم بین سفیران و امام دوازدهم خاتمه یافت. عبارت دیگر غیبت صغری تمام شد و غیبت دوم و به تعبیر متأخر، غیبت کبری آغاز گردید.

۲. تحلیلی از توقیع سفیر چهارم

توقیع امام دوازدهم پنج نکته را روشن می‌سازد:

نخست، نشان می‌دهد که سفیر چهارم شش روز بعد از صدور توقیع رحلت می‌کند. بنابه روایات امامیه، سمری در روز موعود درگذشت. این نکته قابل ذکر است، همانطور که نقل شد، امام دوازدهم زمان وفات سه‌سفیر قبل از او را نیز پیشگویی کردند [۱۳]. از نظر امامیه این پیشگویی حجت قاطعی است که توقیع توسط شخص امام صادر شده است.

دوم، امام به‌سفیر چهارم امر فرمود هیچکس را به‌جانشینی خود یا احرار مسئولیت او تعین نکند «ولا توصی الی احد فقوم مقامک بعد وفاتک» [۱۴]. این امر بوضوح برخاسته ارتباط مستقیم بین امام و سفرا و وکلایش دلالت دارد. از اینرو امام در توقیع خود وجود هرگونه سفیری را در غیبت کبری قبل از ظهور حضرتش انکار می‌کنند:

«وکسانی نزد هواداران من (شیعیان) می‌آیند و مدعی رؤیت من می‌شوند ولی آگاه باش هرکس قبل از قیام سفیانی و صیحه‌آسمانی ادعای رؤیت مرا کند مفترکذاب خواهد بود» [۱۵].

فعالیت‌های بسط‌یافته سازمان وکالت، که حدود ۶۹ سال از ۳۲۹-۲۶۰/۹۴۱-۸۷۴ ادامه یافت با کلام سفیر چهارم در رابطه با جانشین خود خاتمه یافت: خداوند هرچه بخواهد در این امر انجام خواهد داد «لله امره وبالغ» [۱۶]. سوم، توقیع، شروع غیبت دوم یا غیبت کامل را اعلام می‌دارد (فقد وقعت الغیبة الثانية اوالتمامة) [۱۷]، که نعمانی آن را بعنوان دوره حیرت (الحیره) توصیف می‌کند [۱۸]. شیخ مفید آن را غیبت بزرگتر (الغیبة الطولی) می‌خواند درحالی‌که متأخرین امامیه از آن به‌غیبت کبری (الغیبة الکبری) تعبیر می‌کنند [۱۹].

چهارم، امام ظاهر نخواهد شد مگر آنکه خداوند به‌او اذن دهد. بازگشت او زمانی صورت خواهد گرفت که بخاطر قساوت قلوب و پرشدن دنیا از ظلم و جور، دور از انتظار مردم باشد.

پنجم، توقیع، بوجود دو علامت غیرقابل اجتناب که بر ظهور امام مقدم می‌شود دلالت دارد. یکی قیام سفیانی، که بنا بر احادیث سابق در سوره قیام خواهد کرد و بر آن استیلا می‌یابد، و دوم صیحه آسمانی به نام امام دوازدهم (ع) [۲۰]. راجکوسکی^۱ پس از نقل توقیع چنین می‌نویسد:

...این سند دلیل روشنی است که رهبران شیعه قطعی، امید خود را به ظهور سریع مهدی از دست دادند و فکر می‌کردند که زمان ظهور هنوز هم ممکن است بسیار دور باشد، بنحوی که دیگر امکان ارتباط مستقیم بین سفیران متوالی و صاحب الزمان وجود ندارد. بهتر بود شیعیان بدون واسطه‌ای رسمی رها شوند، و تنها به حفاظت و الهام از مهدی نامرئی تکیه کنند [۲۱].

بنظر می‌رسد راجکوسکی معتقد باشد که امام یازدهم بدون وارث دنیا را ترك کرده و رهبران امامیه عقیده غیبت را از خود ابداع نموده و ادعا کرده‌اند که سفیران با جانشین امام عسکری تماس مستقیم داشته‌اند. شاید راجکوسکی از جهادالحسنی که دیدگاه‌های مشابهی درباره نقش سفیر چهارم دارد، الهام گرفته است. او می‌گوید:

...چهار سفیر شیعه امامیه با تجدید ادعای وکالت امام دوازدهم (امام غائب) ظاهراً توانستند خود را در موقعیت رهبری قرار دهند [۲۲].

اگر حجت قاطعی بوجود جانشین امام عسکری (ع) وجود نداشت یا احادیثی که در محافل امامیه قبل از سال ۸۷۴/۲۶۰ نشر یافته بود بر این موضوع که مجموعه ائمه (س) به امام دوازدهم که قائم خواهد بود ختم می‌شود، دلالت نمی‌کرد نظریه این دونویسنده ممکن بود درست جلوه کند [۲۳]. ولی، این نکته محرز شده است که امام یازدهم پسرش را به حدود چهل نفر از هواداران خود نشان داده بود که در میان آنها دو وکیل اول و دوم، عثمان بن سعید و محمد بن عثمان قرار داشتند [۲۴]. بعلاوه همین دلیل، قویاً بیانگر آن است که امام یازدهم در سال

۸۷۳/۲۵۹ پسرش را به مدینه فرستاده و در زمان سفیر اول در آنجا اقامت گزیده است [۲۵]. مضافاً اینکه سازمان امامت و نظام و کالت در زمان امام ششم، حضرت صادق (ع) تأسیس شده بود. اگر این سازمان نساگهان پس از رحلت امام عسکری (ع) و بدون سابقه ذهنی که احادیث منتشره قبل از سال ۸۷۴/۲۶۰ غیبت را پیش بینی می کنند [۲۶] بوجود آمده بود و حضرت عسکری (ع)، عثمان بن سعید و پسرش محمد (ابوجعفر) را بعنوان وکلای امام دوازدهم صریحاً منصوب نکرده بودند بازهم سخن راجکوسکی و موننگمیری وات می توانست وجاهتی داشته باشد و توافق با آن منطقی بنظر می رسید، آنجا که می گوید:

... نظریه امامیه در مورد ائمه اثنی عشر بر طبق آنچه که بود به دنبال حوادثی خاص که بر همه معلوم است، انجام نشد. این نظریه تفسیر حوادث انتخابی بود و سیاستمداران عمداً برای اهداف و ترقی خود— که شاید هم خیلی ارزشمند بود— خلق کردند [۲۷].

پیش از این بیان شد که امامیه ولایت اهل بیت را رکن پنجم اسلام می دانند. بر این اساس، انجام سایر ارکان (نماز، زکات، روزه و حج) بدون معرفت آنها از درجه اعتبار ساقط است [۲۸]. اینان احادیث زیادی نقل می کنند که بر لزوم وجود امام تا روز قیامت تأکید دارد. سخنی مشهور به علی بن ابی طالب (ع) منسوب است که می فرماید:

«الهی، بی هیچ تردید زمین از حجتی که برپا دارنده دین خداست تهی و خالی نمی ماند، چنین کسان یا رخ می نمایند و آشکار می شوند و یا بیم دارند و پنهان می گردند، تا اینکه حجت و دلائل روشن پروردگار، ضایع و نابود نشود» [۲۹].

صفار (متوفی ۹۰۲/۲۹۰) روایت می کند که امام باقر (ع) آیه قرآنی «تنها وظیفه تواند رز و ترسانیدن است و هر قومی را از طرف خدا رهنمایی است» (رعد، آیه ۷) اینگونه تفسیر می فرمود: «نذیر پیامبر (ص) است، و در هر زمان کسی وجود دارد که دیگران را به آنچه پیامبر (ص) آورده هدایت می کند. نخستین هادی پیامبر خداست، سپس هادیان (الهدات)، یعنی علی (ع) و ائمه (س) (اوصیاء)» [۳۰].

کشی حدیثی منسوب به امام هشتم، حضرت رضا (ع) را روایت می‌کند که می‌فرمایند: «هیچ امامی از دنیا نمی‌رود جز آنکه جانشین خود را ببیند بجز قائم» [۳۱].

تمام این احادیث عقیده امامیه را بر لزوم استمرار امامت تصویر می‌کند. ایجاد فاصله در این استمرار به مفهوم نابودی اصل مذهب است. غیبت صغری عدم وجود امام دوازدهم را معنی نمی‌داد، زیرا حضرتش فعالیت‌های خود را از طریق چهارسفیر خود تا سال ۴۱۳/۳۲۹ ادامه می‌داد. از اینرو، بدون توجه به ابداعات سیاستمداران، کاملاً روشن است که غیبت اول امام دوازدهم در محیطی مذهبی که چنین رویدادی منتظره بود صورت گرفت.

چنانکه متذکر شدیم، مقامات حکومت عباسی خواستار ایجاد محدودیت در فعالیت‌های ائمه (ع) بودند. از اینرو، آنان را به دربار خود می‌بردند و تحت نظر می‌گرفتند، تا آنکه دیگر نتوانند فعالیت‌های خود را در میان پیروان خویش انجام دهند. محدودیت‌هایی که برائمه (س) از زمان حضرت رضا (ع) تحمیل شد تا زمان امام یازدهم، حضرت عسکری (ع) ادامه یافت [۳۲]. در نتیجه، ائمه (س) نیز سیاستی اتخاذ کردند تا آخرین وصی خود را از شرایط مشابه مصون دارند. امامان بدین نتیجه رسیدند که پسر امام یازدهم از چشمان عباسیان پنهان شود تا بتواند فعالیت‌های خود را ناشناخته بانجام رساند. تا اینجا احادیثی که وجود امامی را پیش‌بینی می‌کنند که از نظرها پنهان بوده و سیاست‌های خود را در خفا، در میان پیروان خویش به موقع اجراء خواهد گذاشت را ترویج و نقل می‌کردند. این امام، دوازدهمین امام است. چنین اقداماتی از پیش صورت می‌گرفت تا امامیه را به قبول سفیران بعنوان واسطه‌های ائمه (س) آماده سازد.

در پرتو این توضیحات، به ذکر چند حدیث از عصفاری، متوفی به سال ۲۵۰/ ۸۶۳، یعنی ده سال قبل از وفات امام عسکری (ع) می‌پردازیم:

الف- امام باقر (ع) به صحابی خود ابوالمقدم فرمود: «ای ابوالمقدم، اگر غیبتی بین حرمین (یعنی مکه و مدینه) رخ دهد چه خواهی کرد... پدرم می‌فرمود این امر رخ خواهد داد و خدا آنچه اراده کند انجام می‌دهد...».

ب- از پیامبر (ص) روایت شده که فرموده‌اند: «من و یازده نفر از اعقابم و

تو ای علی (ع)، محور زمین، ارکان و کوههای آن هستیم... چون یازدهمین اعقابم از دنیا رود، هرج و مرج و بی نظمی در بین مردم رخ خواهد داد.»

ج- از پیامبر (ص) نقل می شود که فرموده اند: «از اعقاب من یازده رهبر شریف و عالم (وجود خواهند داشت). آخرین آنها قائم خواهد بود، که زمین را با عدالت پر خواهد کرد پس از آنکه از ظلم و جور مشحون شده باشد» [۳۳].

این احادیث و احادیث دیگر، هم در میان محافل امامیه و هم زیدیه منتشر می شد. عصری، که از اعضای زیدیه جارودیه بود، خود را برای قیام مهدی (ع) در آینده ای نزدیک مهیا می نمود و شمشیر خود را پیوسته با خود حمل می کرد. همانطور که بیان شد وی زمانی می گفت شمشیر را با خود حمل می کنم تا همیشه آماده نبرد در رکاب مهدی باشم [۳۴].

به روایت شیخ صدوق این قبیل احادیث که وقوع غیبت را پیش بینی می کند دلیل عمده ای است که امامیه غیبت را پذیرا باشند و راضی شوند که مجموعه ائمه (س) در عدد دوازده متوقف می شود. از نظر امامیه قبول غیبت اطاعت امر ائمه (س) بحساب می آید.

۳. نگرش فضای امامیه نسبت به غیبت کبری

چنانکه ذکر شد، در دوران غیبت صغری (۳۲۹- ۴۰۰/۹۴۱- ۸۷۴) پیش از دو نسل از امامیه تحت سرپرستی دقیق و کلا و تعالیم محدثین امامیه قرار داشتند تا نسل جدید بداند که مسئولیت مذهبی جامعه از طریق چهار سفیر امام و ارتباط غیرمستقیم با امام غائب ناشی می شود. امتدلالات و رهنمودهای آنان در رابطه با امام غائب عمدتاً بر مبنای احادیث منسوب به یازده امام پیشین، قبل از سال ۴۰۰/۸۷۴، و از جمله احادیثی که عصری روایت کرده قرار داشت. گرچه امامیه به پانزده گروه منشعب شدند و در زمان نخستین سفیر دیدگاههای گوناگونی درباره جانشین امام عسکری (ع) داشتند، لکن تعالیم و فعالیت های سفیر دوم با موفقیت انجام گرفت. پیروان آن حضرت (الامامیه القطعیه) تبلیغات زیادی در اثبات وجود امام دوازدهم و لزوم غیبت آن حضرت انجام دادند، بی آنکه، تاریخ ظهور

مجدد آن حضرت را بیان دارند: «اما درباره آزادی از رنجها (یعنی قیام امام) در ید قدرت الهی است و آنان که می‌کوشند تاریخ معینی برای آن معین کنند دروغگویند» [۳۵]. از اینرو، تعالیم و آئین پیروان سفیر دوم در محافل امامیه انتشار یافت، درحالی‌که دیگر گروه‌ها مضمحل شدند. در زمان سفرای سوم و چهارم، نسل جدید امامیه نسبت به سفیران و قبول بیانات ایشان بعنوان سخنان امام دوازدهم مطیعتر و مشتاقتر بودند. اشتیاق بیشتر آنان به این دلیل بود که تمام توقیعاتی که به چهار سفیر نوشته شده و به امام دوازدهم منسوب می‌شد بایک دستخط و در سبک واحدی بود [۳۶]. همین دستخط یکسان در میان امامیه، بیانگر اجماعی شد که تسلیم آخرین توقیع صادره به سفیر چهارم شوند، توقیعی که با آن غیبت صغری خاتمه یافت و غیبت کبری شروع شد.

شواهدی وجود دارد که چون آخرین توقیع امام دوازدهم خاتمه ارتباط مستقیم، با مرگ سفیر چهارم را اعلام داشت، و کلاً فعالیت‌های زیرزمینی خود را متوقف کردند و بویژه از جمع‌آوری خمس امتناع ورزیدند. عبارت دیگر سازمان مخفی امامیه (وکالت) که در زمان امام صادق (ع) (شهادت ۱۴۸/۷۶۵) تأسیس شده بود با این توقیع منحل شد. از این پس هر کس ادعا می‌کرد سفیر امام است بعنوان بی‌دین و دغل باز تلقی می‌شد. به همین دلیل امامیه وقتی که محمد بن احمد بن عثمان عمری معروف به ابوبکر بغدادی، نواده سفیر دوم مدعی شد سفیر امام دوازدهم است او را لعن کردند [۳۷]. شیخ طوسی نمونه‌ای از امتناع و کلاً از جمع‌آوری خمس را ارائه می‌دهد:

احمد بن محمد بن حسن ولید قمی بعنوان نماینده پدرش و گروه (وکلائی قم) به بصره آمد. امامیه از او درباره شایعاتی که مبنی بر جانشینی اوست جویا شدند، اما وی آن را منکر شد و گفت «من هیچ حقی در این امر ندارم». از اینرو برای آنکه او را امتحان کنند وجوهاتی به وی دادند، ولی آن را رد کرد و گفت، «از اینکه آن را اخذ کنم منع شده‌ام، زیرا حقی در این موضوع (جانشینی امام) ندارم، و هرگز چنین ادعایی نکرده‌ام» [۳۸].

شاید این دو مثال، بیانگر دلائل دیگری باشد که نظریه غیبت امام دوازدهم

بنابر «ساخت سیاستمداران» برای اهداف سیاسی خویش، نبوده است. در واقع، همیشه عده‌ای از مردم با انگیزه‌های سیاسی و دنیایی تحریک‌پذیرند، همچون شلمغانی و ابوبکر بغدادی، که پیروانشان معتقد بودند آنان سفرای امام غائب‌اند، لکن امامیه کلاً ادعای آنان را مردود دانستند [۳۹].

تصمیم و کلاً به ختم فعالیت‌هایشان، محدثین و روات امامیه را به این عقیده رهنمون ساخت که چون از جانب امام سفیری منصوب نشده، غیبت دوم که آن را «دوران امتحان و حیرت» می‌خواندند، آغاز گردیده است. آنان نتیجه‌گیری خود را با روایت احادیثی از امامان قبل که حاکی از وقوع دو غیبت قائم، قبل از قیام است تأیید می‌کردند که یکی از آن دو کوتاه و دیگری طولانی است. شاید نعمانی نخستین عالمی باشد که این تفسیر خاص را از احادیث موجود، کرده است. وی پس از نقل نه حدیث که دئوع غیبت را پیش‌بینی می‌کند و از امام صادق (ع) به نقل از نه نفر از صحابی آن حضرت روایت شده چنین می‌گوید [۴۰]:

«توثیق این احادیث که بیانگر وقوع دو غیبت امام قائم است، بحمدلله باثبات رسیده و خداوند بانجام آن برسختن امامان صحه گذاشت.

درمورد غیبت اول، در طول آن سفیرانی بین امام و مردم وجود داشتند. سفیرانی که از سوی امام منصوب شده بودند و فعالیت‌های خود را در میان مردم در طول حیات خویش بانجام می‌رساندند... این دوره، غیبت صغری است که روزگار آن بسر آمده و دوران آن سپری شده است.

غیبت دوم، آن است که در طول آن سفیران و واسطه‌ها دیگر وجود ندارند که خداوند هدفی داشته و در خلقت طرح‌ریزی شده است. بعبارت دیگر، در طول این دوران، ابتلا، آزمایش، امتحان، غربال‌شدن، و خالص‌گردیدن، سرنوشت و بهره‌کسانی است که ادعای (امامیه بودن) می‌کنند، چنانکه قرآن کریم بیان می‌فرماید: «خداوند هرگز مؤمنان را بدین حال (که مؤمن و منافق به یکدیگر مشتبه‌اند) وانگذارد

تا آنکه با آزمایش، بدسرشت را از پاك گوهر جدا کند و خدا همه شما را از سرغیب آگاه نسازد» (آل عمران، آیه ۱۷۹)... این آیه سخن ما را که امام دو غیبت دارد و ما در دوران غیبت دوم آن حضرت زندگی می کنیم شرح می دهد» [۴۱].

تفسیر نعمانی از دو غیبت، بنیاد اکثر شرحهایی شد که فقهای امامیه از زمان صدوق (متوفی ۳۸۱/۹۹۱) در کمال الدین و تمام النعمه و خزاز رازی قمی (متوفی ۳۸۱/۹۹۱) در کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر تا زمان مجلسی (متوفی ۱۱۱۱/۱۷۰۰) در بحار الانوار داشتند.

در عین حال، ساشدینا، از نویسندگان معاصر می نویسد:

قابل توجه است بپذیریم که تقسیم غیبت به کوتاه و طولانی، ابداع فقهای امامیه باشد. در تأیید این تقسیم بندی، احادیث یا ابداع شده یا تفسیر گردیده اند تا وضعیت را آن چنانکه ظاهر شده با آن تطبیق دهند» [۴۲].

نظریه ساشدینا از دقت نظر لازم برخوردار نیست، زیرا اعتقاد به دو غیبت پس از رحلت سفر چهارم در سال ۳۲۹/۹۴۱ بوجود نیامده، و توسط نعمانی و سایر علمایی که دنباله رو او بودند، همچون صدوق، خزاز، مفید (متوفی ۴۱۳/۱۰۲۲) و طوسی (متوفی ۴۶۰/۱۰۶۷) ابداع نشده است. آنان تنها کاری که کرده اند این است که تطابق بین دو غیبت امام دوازدهم و احادیثی که این اتفاق را پیش بینی می کند تبیین کرده اند» [۴۳]. از نقطه نظر تاریخی اخبار زیادی وجود دارد که نشان می دهد، احادیثی که درباره غیبت وجود دارند قبل از سال ۳۲۹/۹۴۱، یعنی آغاز غیبت کبری، توسط امامیه و واقفه به کار می رفته است. واقفه که در امام هفتم حضرت موسی کاظم (ع) (شهادت ۱۸۳/۷۹۹) توقف کردند، با این اعتقاد که او قائم مهدی است، این روایات را نقل کرده اند. در میان راویان واقفی ابو محمد علی بن احمد علوی قرار دارد، که کتابی در تأیید آئین واقفه موسوم به «فی نصره الواقفه» نوشته است. وی حدیثی به شرح زیر منسوب به امام صادق (ع) را روایت می کند:

«صاحب الامر (قائم) دو غیبت دارد، کسه یکی از آنها از دیگری طولانی تر است. بالاخره عده ای از مردم خواهند گفت، او از دنیا رفته و عده ای دیگر می گویند به قتل رسیده است. تنها عده قلیلی از پیروانش به حمایت از امامت او ادامه می دهند و هیچکس جز خادش از محل زندگی و اسورات او باخبر نیست» [۴۴].

چنانکه دیدیم، گروهی از امامیه معتقد بودند که امام یازدهم در سال ۸۷۴/۲۶۰ از دنیا نرفته، بلکه ناپدید شده و بازخواهد گشت و شناخته خواهد شد. ناپدید شدن او قبل از قیام وی بعنوان قائم بوده است [۴۵]. به روایت نوبختی (متوفی ۹۲۲/۳۱۰) این گروه ادعای خود را بر مبنای روایتی کسه عامه آن را پذیرفته و بر این اساس است که قائم دو غیبت خواهد داشت، قرار می دهند [۴۶]. شیخ آقابزرگ می گوید، این احادیث در کتاب المشیخه نوشته حسن بن محبوب رزاد [۴۷] و کتاب الغیبه تألیف فضل بن شاذان [۴۸] (متوفی ۸۷۳/۲۶۰) نقل شده، اما این آثار از بین رفته اند. خوشبختانه، کلینی، که در دوران غیبت صغری می زیسته این احادیث را در کتاب کافی آورده است. شیخ صدوق بنا بر یکی از این احادیث می گوید:

«امام قائم دو غیبت دارد، یکی کوتاه و دیگری طولانی، در غیبت صغری تنها هواداران صمیمی او از محل وی اطلاع دارند، در حالیکه در غیبت کبری فقط وابستگان نزدیک وی از جایگاه او آگاهند» [۴۹]. این احادیث که دو غیبت را برای امام دوازدهم پیش بینی می کنند و حسن بن محبوب، فضل بن شاذان و کلینی آنها را روایت کرده اند توسط راویان امامیه ابداع نشده آنچنان که ساشدینا معتقد است. در مقابل، این احادیث دلیل عمده ای بر این موضوع است که چرا علمای امامیه همچون ابن قبه [۵۰] و نعمانی مدعی شدند که امام دوازدهم همان قائم مهدی است، زیرا آنها را بر شرایط تاریخی که با دوران امام دوازدهم از سال ۸۷۴/۲۶۰ تا قطع ارتباط مستقیم آن حضرت با پیروانش پس از رحلت چهارمین سفیر در سال ۹۴۱/۳۲۹ همراه شد اعمال کردند. بنابراین نعمانی پس از نقل این احادیث چنین می گوید:

باملاحظه بسیاری از احادیث که غیبت را پیش‌بینی می‌کند و در طی قرون متمادی نقل شده است، اگر غیبت رخ نمی‌داد اصل اساسی امامت بی اعتبار می‌شد. در عین حال خدای متعال با وقوع غیبت صحت انذارهای ائمه (س) را درباره غیبت و درستی اعتقاداتشان درباره آن را که نسل اندر نسل بدان مؤمن بودند، ثابت کرد. و با این اقدام، خداوند شیعیان را وادار به پذیرش آن نمود [۵۱].

۲. نگرش عامه امامیه نسبت به غیبت کبری

علی‌رغم آنکه راویان امامیه همچون نعمانی غیبت کبری امام دوازدهم را پذیرفتند و خویشان را با احادیثی که به قبل از سال ۸۷۴/۲۶۰ برمی‌گردد و وقوع آن را پیش‌بینی می‌کند متقاعد می‌کردند، اما اکثریت وسیعی از عامه امامیه با آن موافق نبودند. آنان استدلال می‌کردند که اگر امام در سال ۸۷۰/۲۵۶ متولد شده باشد، در سال ۹۴۱/۳۲۹، سال آخر غیبت صغری، هفتاد و سه ساله بوده که با عمر طبیعی انسان موافق است و چنین نتیجه‌گیری می‌کردند که احتمالاً انسان در این سن طبیعتاً از دنیا می‌رود. نعمانی حیرت موجود در میان عامه امامیه را چنین بیان می‌دارد:

«اکثر امامیه درباره جانشین امام حسن عسکری (ع) می‌پرسند: «او کجاست؟»، «چگونه این اتفاق می‌خواهد رخ دهد؟»، «اوجه مدت غائب خواهد بود؟» و «غیبت او در حالیکه اکنون ۷۳ ساله است چقدر طولانی‌تر می‌باشد؟» بعضی از آنان معتقد بودند او از دنیا رفته است. عده‌ای دیگر ولادت و یا حتی وجود او را منکر می‌شدند و معتقدین به وی را به استهزاء و تمسخر می‌گرفتند. بعضی، فقط پذیرش طولانی بودن مدت غیبت را مشکل می‌دانستند، زیرا برایشان قابل تصور نبود که این امر، که خداوند عمر ولی خود (یعنی امام) را

طولانی کند؛ درید قدرت اوست... و موجب شود تا پس از مدتی دوباره ظهور کند» [۵۲].

به گفته نعمانی اکثر گروهها عقاید خود را درباره وجود و حیات امام غائب ترك گفتند. در حقیقت افرادی که عقیده به امامت او را ادامه دادند اقلیت کوچکی بودند از محافل راویان، نظیر ابن قبه و خود نعمانی، که اعتقاد خود را بر مبنای احادیث امامان قرار دادند [۵۳].

بسیاری از علما در حیرت توده های امامیه در رابطه با غیبت کبرای امام شریکند. بنابه گفته ابن ندیم، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی نخستین کسی بود که عقیده داشت، امام دوازدهم در طول غیبت در گذشته و پسرش جانشین او شده و امامت در نسل او ادامه می یابد تا خداوند حضرتش را زنده کند [۵۴]. احتمالاً نسبت دادن این عبارت به ابوسهل درست است زیرا وی در دفاع و توجیه از غیبت امام در حدود سال ۲۹۰/۲۰۹ نوشته ای دارد که انتظار غیبت را طولانی تر از دوره زندگی یک انسان عادی، نداشته است. وی در این رابطه می نگارد:

تا زمان حاضر، یکی از هواداران مورد اعتماد و پنهانی او (امام دوازدهم) ادعا می کرده باب امام و واسطه فرامین و دستورات آن حضرت به پیروانش می باشد. طول غیبت امام آنچنان زیاد نیست که جنبه استثنائی داشته باشد و مدت آن از پنهان شدن کسانی که قبل از او به غیبت رفته اند بیشتر شود [۵۵].

محمد بن حسن بن احمد بن علی صلت قمی از علمای دیگر امامیه بود که با قطع ارتباطات مستقیم با امام دچار تزلزل شد. از اینرو به همراه یکی از فلاسفه از بخارا، در حال شک و تردید در وجود مبارک امام، رفت [۵۶].

اخبار چندی در مورد بیست سال پس از شروع غیبت کبری (در حدود سال ۳۰۲/۹۶۳) وجود دارد که نشان می دهد، حیرت و ناامیدی از بازگشت سریع امام دوازدهم، ویژگی بارز در محافل امامیه بوده است. علاوه بر آن حملات شدید درباره غیبت امام دوازدهم از سوی معتزله همچون ابوالقاسم بلخی [۵۷] و زیدیه همچون ابوزید عسری [۵۸] و صاحب بن عباد [۵۹] این حیرت را در میان عامه امامیه

از نیشابور تا بغداد افزود تا آنکه بسیاری از آنان عقاید خود را ترک گفتند [۶۰]. حیرت در طولانی بودن غیبت امام توأم با حملات گروههای مخالف موجب شد تا راویان امامیه آثاری را در توجیه غیبت بنگارند. آنان مطالب خود را از احادیث منسوب به پیامبر و ائمه دین جمع آوری کردند. نمونه‌هایی از این آثار عبارتند از: کتاب الغیبه نوشته نعمانی و کتاب کمال الدین اثر صدوق.

شیخ صدوق می‌نویسد اثر خود را زمانی که در نیشابور بوده جمع‌آوری و انشاء کرده‌است، زیرا غیبت امام موجب حیرت و تعجیر در بین اکثریت شیعیانی که او را ملاقات می‌کردند شده بود و در نتیجه آنها را منحرف می‌ساخت. در میان این اشخاص عالم معروف قم، موسوم به محمد بن صلت قرار داشت. این وضعیت وی را وادار ساخت تا روایات معتبر منسوب به پیامبر (ص) و ائمه (ع) را در این موضوع نقل کند. به گفته او این روایات در *الاحول الادبیه* جمع‌آوری شده و قبل از سال ۸۷۴/۲۶۰ توسط پیروان امام صادق (ع) و دیگر امامان نگارش یافته بودند [۶۱]. وی همچنین فصلی را درباره معمرینی که بیش از صدسال عمر کرده‌اند می‌نگارد تا طول عمر امام دوازدهم را توجیه کند.

بنظر می‌رسد از اواخر قرن چهارم/دهم بحث و استدلال بر مبنای احادیثی که کلینی، مسعودی، نعمانی، صدوق و خزاز استفاده می‌کرده‌اند دیگر کفایت نمی‌کرده است [۶۲]. از اینرو علمای امامیه استدلالات کلامی (علم الکلام) را از سر گرفتند و آنها را در توجیه غیبت امام در مقیاس گسترده‌ای بکار بردند. شاید شیخ مفید (متوفی ۴۱۳/۱۰۲۲) در زمره پیشگامان این دوره قرار داشته باشد. وی در اثر خود موسوم به *الفصول العشره فی الغیبه* می‌کوشد تا وجود امام غائب را بر اساس دو اصل ضرورت وجود امام در هر دوره از زمان و عصمت آن حضرت اثبات کند. شیوه شیخ مفید در این موضوع چهارچوبی بوجود آورد تا دیگر علمای امامیه همچون شاگرد وی کراچکی (متوفی ۴۴۹/۱۰۵۷)، سید مرتضی و شیخ طوسی آن را دنبال کنند. در کتاب الغیبه، جدیدترین استدلالات، هم از نظر روایتی و هم کلامی در توجیه غیبت کبرای امام دوازدهم بکار گرفته شده است. البته، ظاهراً بحث پیرامون روش کلامی از شیوه تاریخی اثر حاضر فراتر بود، و به دوره بعدی مربوط می‌شود.

۵. کاربرد لقب «مهدی» در مورد امام دوازدهم (ع)

احادیثی که امامیه در طول غیبت صغری— در تأیید این دیدگاه که امام دوازدهم کسی است که با شمشیر قیام خواهد کرد (قائم بالسیف)— بکار می‌بردند، همان احادیثی بود که درباره آن حضرت بعنوان مهدی منتظر بحث می‌کند. بعبارت دیگر، عقیده به قائم و مهدی (ع) در آن زمان باهم ترکیب شده بود و در زمان پیامبر (ص) بر امام دوازدهم اطلاق می‌شد. اما، چنانکه دیدیم (صفحات ۴۶-۴۳، ۵۵-۵۴) ائمه (س) به دلایل مشخصی، این نکته را به تعداد خیلی از پیروانشان ابراز می‌کردند و آنها را هدایت می‌نمودند تا آن را منتشر نسازند. با وجود این ساشدینا معتقد است که:

...مهدویت امام دوازدهم امامیه، بسط بعدی نظریه امامت امام غائب بود، که عقیده معروف ظهور مهدی و ایجاد عدالت و مساوات در جهان را با غیبت طولانی امام دوازدهم ترکیب می‌کرد [۶۳].

ساشدینا پس از بررسی کتب زیارات [۶۴] که جزء آثار علامه مجلسی در کتاب *بهدالانواد* [۶۵] می‌باشد به این نتیجه رسیده است. بنابه گفته ساشدینا قدیمی-ترین این زیارات به سلسله اسناد از شخص امام دوازدهم در پاسخ نامه‌ای که عبدالله حمیری (متوفی ۹۰۲/۲۹۰) به محضر آن حضرت نوشته روایت می‌شود. ساشدینا می‌گوید:

«من در این زیارت بدقت بررسی کردم، هیچ ذکری از عنوان مهدی ابدآ دیده نمی‌شود و امام دوازدهم بعنوان مهدی موعود توسط پیامبر (ص) خطاب نشده است. این نخستین زیارتی است که در این بخش از کتاب زیارات ذکر شده است» [۶۶].

از نقطه نظر تاریخی در نظریه ساشدینا چندین نکته وجود دارد که محل تأمل است. نخست، بنابه سخنان منسوب به امام باقر (ع) و امام جواد (ع)، همه امامان عنوان قائم داشته‌اند، بدین معنی که اجرا و اقامه فرامین الهی به آنها

سپرده شده است (کلنا قائمون بامر الله)، بعلاوه همگی بعنوان مهدی لقب یافته اند، با این مفهوم که وظیفه اشان هدایت مردم بسوی دین خداوند بوده است (کلنا مهدی الی دین الله) [۶۷]. به همین دلیل، درمی یابیم که در کتب مربوط به حج یا زیارات، به تمام امامان، الاثمه الراشدون المهدیون اطلاق می شود [۶۸]. بالنتیجه امام دوازدهم نیز در این معنا عنوان مهدی را داشته است، گرچه این کلمه معنی کاملاً متفاوتی از لقب قائم مهدی که به معنی مسعود پیامبر (ص) که قیام به سیف خواهد کرد، دارد [۶۹].

دوم، در آثار امامیه بین علائم ظهور قائم و اقدامات او پس از ظهور رابطه خاصی وجود دارد که مشعر بر قیام مهدی (ع) است. این نکته را در عبارات زیر می توان ملاحظه کرد:

وان المهدی انتصر به لدینی و اظهر به دولتی و انتقم به من اعدائی و
اعبد به طوعاً و کرهاً. و اذا قام القائم ساد فیهم بالسیف و ذالک انه یعلم
ان یشیعه لم یظهر علیهم من بعده احدا [۷۰].

از اینگونه عبارات روشن می شود که ائمه (س) دو عنوان را در مورد یک شخص بکار می برده اند. حدیثی منسوب به امام صادق (ع) یگانگی بین دو شخصیت را صراحتاً آشکار می سازد. یکی از پیروان آن حضرت بنام ابوسعید خراسانی می پرسد: «آیا مهدی و قائم یکی هستند؟» حضرتش پاسخ می دهد: «بلی» [۷۱]. از اینرو، درمی یابیم که نعمانی گاهی امام دوازدهم را قائم می خواند و بعضی اوقات حضرتش را مهدی لقب می دهد بی آنکه تصور کند چنین کاربردی از دو واژه در میان امامیه ایجاد حیرت بنماید. از کاربرد دو واژه روشن می شود که هر دو به شخص واحدی برمی گردد، زیرا نعمانی حدیث دیگری منسوب به امام باقر (ع) را روایت می کند که نشان می دهد مهدی قائم به سیف است:

چون قائم اهل البیت قیام کند، در میان مردم مساوات ایجاد خواهد نمود و با آنان رفتاری عادلانه خواهد داشت، او را مهدی گویند زیرا امور باطنی (سری) را هدایت خواهد کرد [۷۲].

به همین دلیل نعمانی امام دوازدهم را قائم مهدی می‌داند [۷۳]. بعلاوه، واضح است که مهدی منتظر این عنوان را بدان خاطر دارد که خداوند او را هدایت کرده و او انسانها را هدایت خواهد کرد تا دگرگونی روحانی جامعه را تحمل کنند، و این دقیقاً مانند عنوان قائم بالسیف اوست، زیرا وی با ابزار مسلحانه قیام خواهد کرد تا دولت حقه اسلامی را کاملاً براساس شریعت نبوی، آنچنان که توسط پیامبر (ص) و جانشینان بر حقش (ائمہ) تفسیر شده به موقع اجرا گذارد.

شیخ مفید در تفسیر آئین رجعت، این موضوع را بصورت زیر بیان می‌دارد:

«من می‌گویم خداوند متعال برخی از مردگان را به همین عالم با همان اجسامی که پیش از این داشته‌اند باز می‌گرداند تا گروهی را فخر بخشد و گروه دیگر را تحقیر کند، تا مؤمنان را بر منکران برتری دهد، و بین مستکبران و مستضعفان قضاوت کند. این امر پس از قیام مهدی خاندان محمد (ص) صورت خواهد گرفت. [۷۴]»

بعلاوه بسیاری از علویان با الهام از حدیث نبوی که قیام مهدی را پیش‌بینی می‌کند چون به قیام مسلحانه دست می‌زدند با عنوان قائم مهدی قیام می‌کردند مانند محمد بن جعفر صادق (ع) (فرزند امام ششم)، که در سال ۸۱۴/۱۹۹ قیام کرد [۷۵].

سوم، کلینی و مسعودی، که هر دو در دوران غیبت صغری می‌زیستند حدیثی را نقل می‌کنند که صراحتاً به امام دوازدهم عنوان مهدی داده است: امام علی بن ابی طالب (ع) می‌فرماید:

درباره کودکی که از گوشت من خواهد بود فکر می‌کردم، (او) که از نسل من و یازدهمین جانشین من می‌باشد. او مهدی است که زمین را از عدالت و مساوات مشحون خواهد ساخت پس از آنکه عالم به نهایت بی‌عدالتی و ظلم رسیده باشد. او در (پرده) غیبت بسر خواهد برد که در اثر آن گروهی منحرف شده و گروه دیگر مؤمن خواهند ماند [۷۶].

شیخ صدوق (متوفی ۹۹۱/۳۸۱) احادیث دیگری می‌آورد که در آنها

به امام دوازدهم مهدی و قائم اطلاق شده است [۷۷]. وی نیز فقره‌ای از زیارت امام دوازدهم را در دوران غیبت آن حضرت می‌آورد که به ابوجعفر (متوفی ۳۰۵/۹۱۷) سفیر دوم منسوب است. در این فقره از زیارت، امام دوازدهم به «الحجة القائم- المهدی» مورد خطاب قرار گرفته‌اند [۷۸].

در پرتو این نکات می‌توان نتیجه گرفت که از زمان نخستین غیبت امام دوازدهم، علمای امامیه حضرتش را قائم مهدی می‌دانستند، یعنی، شخصیتی که با شمشیر قیام خواهد کرد. این عقیده‌ای بود که تا زمان وقوع غیبت دوم یا غیبت کبری آن حضرت تأیید می‌شد.

۶. اثر غیبت کبری بر موقعیت فقهاء امامیه

وقوع غیبت کبری امام دوازدهم و در پی آن انحلال سریع سازمان وکالت امامیه پس از رحلت سمری، سفیر چهارم آن حضرت در سال ۳۲۹/۹۴۱، خلأی جدی را در رهبری امامیه بجای گذاشت. این وضعیت به فقهای امامیه اجازه داد تا فعالیت‌های خود را گسترش دهند. آنان اجماعاً به این نتیجه رسیدند که امام غائب، بدون توجه به طول مدت غیبت، تا زمان قیام مسلحانه زنده خواهد ماند. دیدگاه آنان بر مبنای این حدیث قرار داشت که امام صادق (ع) به هوادار خود حازم بیان می‌دارد:

ای حازم، صاحب الامر (قائم) دو غیبت دارد و پس از دومی قیام خواهد کرد. هر کس نزد تو آید و ادعا کند دست خود را بر خاک قبرش متبرک ساخت (یعنی قبر قائم) او را باور ندارد [۷۹].

اما در واقع فقهاء خود را نیازمند به رهبری می‌دیدند که جماعت ایشان را از انشعاب و دسته‌بندی مصون دارد، و هیچکس جز آنان نمی‌توانست این وظیفه را به انجام رساند. از ربع آخر قرن چهارم / دهم عامه امامیه سخنان فقهاء را همچون بیانات خود امام دوازدهم می‌پذیرفتند ولی حوزه مسئولیت آنان را به اندازه وظیفه حضرتش نمی‌دانستند [۸۰]. بعبارت دیگر فقهاء بعنوان سخنگویان دیدگاه‌های امام در رابطه با آئین و قوانین اسلامی تلقی می‌شدند، لکن مسئولیت مقام امامت را حائز

نبودند، همانطور که علمایی چون شیخ طوسی و علامه مجلسی شرح داده اند، هیچکس قبل از قیام قائم نمی تواند موقعیت امام را به خود اختصاص دهد [۸۱].

به همین دلیل رهبران برجسته امامیه همچون شیخ مفید (متوفی ۴۱۳/۱۰۲۲) و شیخ طوسی از قبول مسئولیت نیمی از خمس [۸۲] که نزد امام فرستاده می شد (سهم امام) امتناع می کردند. شیخ مفید عقیده داشت که هر مؤمن شیعه ای که سهم امام می پردازد باید آن را کناری نهد یا در جای مطمئنی حفاظت کند یا آن را بسوزاند و یا در زمان مرگ، آن را به شخص معتمدی بسپارد، تا زمانی که امام ظهور کند و به آن حضرت تقدیم نمایند. در رابطه با نیم دیگر خمس، که سهم سادات نام دارد، باید آن را به سه بخش مساوی تقسیم کرد و در میان سادات نیازمند اعم از فقرا، ابن السبیل و یتیمان آنان توزیع نمود [۸۳]. پس از شیخ مفید علمایی چون شیخ طوسی، ابوالصلاح و ابن زهر حلبی همین نظر را داشته اند. این اجماع در مورد خمس تا قرن هفتم / سیزدهم ادامه داشت. اما چون غیبت امام دوازدهم طولانی شد، شیعیان مؤمن در رابطه با سهم امام که گذشتگان به آنها سپرده بودند نمی دانستند چه کنند. بویژه، محقق حلی می خواست این مسئله را حل کند. وی شروع به دریافت سهم امام کرد و آن را در فعالیتهای مذهبی در جهت اهداف تشیع مصرف نمود. این اقدام که فقهای بعدی آن را ادامه دادند فاصله ای با حوزه اختیار فقهای پیشین نشان می دهد. در میان عوامل گذشته عاملی جهت بسط نقش فقهاء پس از غیبت کبری وجود داشت که در نکات زیر ملاحظه می شود:

اولاً، غیبت طولانی امام دوازدهم فقهای امامیه را قادر ساخت تا نقش خود را از راویان و محدثان محض به سنجندین بسط دهند. چنانکه ذکر شد، در دوره غیبت صغری (۳۲۹- ۴۱۱/۲۶۰-۸۷۴) فقها در رابطه با احکام دین از طریق چهار سفیر با آن حضرت در تماس بودند. بعبارت دیگر، وظیفه اصلی آنان روایت احادیث از امام دوازدهم بود و همین وظیفه را تا سالهای اول غیبت کبری ادامه می دادند [۸۴]. از اینرو، استدلالاتی که نخست این عقیل (در نیمه اول قرن چهارم) و سپس ابن جنید اسکافی (متوفی ۳۸۱/۹۹۱) بر مبنای عقل سی کردند را رد نمودند. هر دو شخصیت مذکور، فقه امامیه را تهذیب کرده و نظریات جدیدی آوردند. مباحث اصول را از فروع جدا ساختند و روش خود را بر اصول اساسی فقه

بنانها دند. فقهاء امامیه روش آنان را رد کردند زیرا امکان داشت به استنباط غلط در فهم قواعد مذهبی بیانجامد. آنها شیوه آن دو را نوعی قیاس فاسد تلقی می کردند، نظیر آنچه فقهاء غیر شیعه بنانها ده و عمل می کنند.

طولانی شدن غیبت امام دوازدهم، که مورد حمله علمای زیدی و دیگران قرار گرفت، فقهای امامیه را به معرفی استدلال عقلی بمنظور دفاع از عقیده اشان نسبت به وجود امام غائب رهنمون ساخت [۸۵]. ابن افراد که فقط راویان احادیث بودند به متکلم تبدیل شدند. چنین تغییری در نقش فقهاء را می توان در آثار شیخ مفید ملاحظه کرد. آثار وی بیانگر این فاصله با نوشته های علمای پیشین امامیه همچون صفار و کلینی است. این دو صرفاً احادیث را جمع آوری کرده اند، درحالی که شیخ مفید عمدتاً رساله ها و مقالاتی در دفاع از آئین امامیه و بویژه در اعتقاد به غیبت امام دوازدهم دارد. شیخ مفید محدث بود، اما چون به مباحث کلامی تقدم داد به متکلم شیعه معروف شد.

بعلاوه به مرور زمان موارد جدیدی حادث می شد که در آن می بایست شریعت اسلامی بکار گرفته شود، و چون ارتباط مستقیم با امام دوازدهم خاتمه یافته بود، ضرورت داشت تا شخصی به این سؤالات پاسخ گوید. از اینرو فقهاء امامیه نقش خود را با روش اجتهادی بسط دادند، تا به چنین سؤالاتی پاسخ گویند و خلأیی را که با غیبت امام دوازدهم بوجود آمده بود پر کنند [۸۶]. احتمالاً شیخ مفید نخستین فقیهی باشد که در اجتهاد ممارست کرده است. سپس شیخ طوسی (متوفی ۱۰۶۷/۴۶۰) بدان شکل مشخصی داد [۸۷].

دوم، در پرتو نکته اول واضح می شود که فقهاء امامیه در ربع آخر قرن چهارم/ دهم مسئولیت افتاء را در مقیاس گسترده تری از آنچه که در آغاز غیبت کبری و انحلال سازمان مخفی و کالت داشتند کسب کردند. چنانکه پیش از این ذکر شد، پس از رحلت سمری در سال ۳۲۹/۴۱۹ و کلاهی امامیه و فقهای چون محمد بن احمد بن ولید انتظار ظهور دوباره امام را با شمشیر در آینده نزدیک می کشیدند و به همین دلیل از وصول خمس به تصور اینکه از قبول آن منع شده اند امتناع می ورزیدند [۸۸]. اما از زمان شیخ مفید به بعد، فقهاء خود را به قبول سهم سادات و توزیع آن در میان نیازمندان سادات مجاز دانستند. چون در رابطه با نیابت مستقیم

(خاص) امام دوازدهم مطلبی تصریح نشده بود [۸۹]، فقهاء امامیه بتدریج اقتدار کافی بدست آوردند تا بعنوان نمایندگان غیرمستقیم (نیابت عام) امام عمل کنند. آنان موقعیت جدید خود را بر مبنای احادیثی نهادند که نقش ایشان را تا زمانی که امام در پرده غیبت بسر می‌برند بیان می‌دارد. احادیث عمده‌ای که در تأیید مسئولیت فقهاء در دوران غیبت کبری بکار می‌رود ذیلاً ارائه می‌شود:

۱. امام دوازدهم در پاسخ اسحاق بن یعقوب از طریق سفیر دوم توقیعی به شرح زیر صادر فرمودند:

و اما در رویدادهای روزگار، به راویان احادیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان (راویان) حجت من بر شمایند و من حجت خدا برایشانم [۹۰].

۲. طبرسی حدیث زیر را به روایت از امام یازدهم نقل می‌کند:

اما از میان فقهاء و علمای دین، آن کس که بر نفس و امیال نفسانی مسلط باشد و خوددار از گناه و انحراف بوده، و دین خود را پاس دارد، و بروی هوی و هوس خویش پا نهد و تنها مطیع و فرمانبردار دستورات الهی و احکام خداوندی (اعم از فردی و اجتماعی) باشد، بر مردم است که از او پیروی کنند [۹۱].

۳. طبرسی، حدیث دیگری را به اسناد از امام دهم در رابطه با نقش فقهاء روایت می‌کند:

پس از غیبت قائم ما، گروهی از علماء، مردم را به اعتقاد به امامت او (قائم) فرا می‌خوانند و با استفاده از حجت‌های ربانی از دین او دفاع می‌کنند، تا مؤمنان ضعیف‌النفس را یا از وسوسه شیطانی و پیروان ابلیس، و یا از فریبکاریهای ضد علویان (نواصب) مصون دارند. اگر این علماء نباشند، همه از دین خدا منحرف خواهند شد.

همچنان که ناخدا سکان کشتی را در دست دارد، علماء قلوب شیعیان ضعیف‌النفس را با صلابت در اختیار گرفته، و از انحراف آنان جلوگیری می‌کنند. آن علماء در پیشگاه خداوند متعال مرتبه‌ای بسیار ممتاز دارند [۹۲].

از احادیث مذکور روشن می‌شود که فقها قبل از آنکه بدون تصریح امام حق نیابت عام آن حضرت را داشته باشند باید حائز دو شرط اساسی گردند: اول، در قوانین اسلامی فقیه بوده و دوم، دارای ملکه عدالت باشند. در این صورت — اهمیتی ندارد که از چه خانواده‌ای برخاسته‌اند، از خاندان امام حسین (ع) هستند یا نه — شایستگی نیابت عام امام (ع) را خواهند داشت.

ذکر مجدد این نکته مفید است که چهار سفیر امام دوازدهم از اعقاب امام علی (ع) نبودند. همین نکته دلالت دارد که امام دوازدهم می‌خواسته‌اند پیروان خود را تعلیم دهند و آنان را به قبول این نکته رهنمون سازند که در دوره غیبت کبری رهبری فقهاء آگاه و عادل را، حتی اگر از اعقاب امام علی (ع) هم نباشند، بپذیرند. بعلاوه، متوجه این نکته می‌شویم که پس از شروع غیبت کبری، اکثریت فقها از نسل علی (ع) نبوده‌اند. در میان این فقها شخصیت‌هایی چون نعمانی (متوفی ۷۹۰/۳۶۰)، صدوق (متوفی ۹۹۱/۳۸۱) و مفید (متوفی ۴۱۳/۱۰۲۲) قرار داشتند.

خلاصه، اختیار فقها. آنچنان خوب و مناسب در بین امامیه بسط یافت که تعداد زیادی از فقهاء بعدی، همچون محقق حلی (متوفی ۶۷۶/۱۲۷۷) اختیاراتام نیابت امام غائب را برای فقیه قائل شدند [۹۳]. محقق حلی بعنوان فقیه این حق را به خود داد تا در سهم امام تصرف کند و حال آنکه فقهای چون شیخ مفید تنها حق تصرف در سهم سادات را بمنظور صرف آن در مورد یتیمان، فقرا و ابن السبیل از سادات برای خود قائل بودند. محقق حلی استدلال می‌کند که اگر قسمت اول خمس (سهم امام) واجب است، بنابراین حتی باید آن را در زمان غیبت امام مصرف نموده و توزیع کرد، زیرا حکم خدا در عصر غیبت، تعطیل بردار نیست. وی در ادامه، حکم می‌دهد که آن کس که اختیار سهم امام را برطبق نیازهای سادات دارد باید نیابت امام را در امور فقهی نیز عهده‌دار باشد، یعنی، باید فقیه عادل باشد [۹۴].

گسترش اختیار فقهاء امامیه در نتیجه طولانی شدن غیبت امام، عامل مهمی در وحدت جامعه امامیه بود. چنانکه ذکر شد پس از رحلت هرامام، امامیه به فرق گوناگون انشعاب یافتند. این روند در زمان رحلت امام یازدهم در سال ۲۶۰/

۸۷۴ به اوج خود رسید بطوری که پیروانش به چهارده گروه تقسیم شدند [۹۵]. اما پس از غیبت کبرای امام دوازدهم فقها در تلاش خود در ایجاد اختیار مذهبی و سیاسی خویش متحد شدند. نیرویی که موجب این اتحاد شد، اعتقادشان به امامت امام غائب بود. در نتیجه، تشیع از انشعاب بیشتر به فرق مختلف مصون ماند و به این دلیل، تعداد پیروان آن فزونی یافت.

رحلت فقیه مؤمن به امامت امام غائب به ایجاد انشعاب در میان پیروانش نمی‌انجامید و آنان معمولاً رهبری فقهی دیگر از فقهای امامیه را می‌پذیرفتند. از اینرو هر چهارده فرقه‌ای که در میان پیروان امام‌عسکری (ع) رشد کرده بود در حدود سال ۹۸۳/۳۷۳ محو شدند، جز گروهی که امامت امام دوازدهم — که در پرده غیبت کبری بسر می‌برد — را تأیید می‌کردند.

یادداشتها

۱. ت. النبیة، ص ۲۵۶.
۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۶-۷.
۳. آقابزرگ، نوابغ الرواة، ص ۲۰۰. صیمره اسم شهری در ناحیه جبل ایران بود (ابن‌حوقل، مأخذ مذکور، ص ۱۵۸ و ۲۵۹) ولی بنظر می‌رسد کنیه سفیر چهارم از رودخانه سمر در بصره آمده باشد، زیرا اکثر بستگان او در آنجا می‌زیستند (اثبات، ص ۲۴۶-۷، سبکی، طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۳۳۹).
۴. اثبات، ص ۲۴۶-۷.
۵. بحار، ج ۵۰، ص ۲۳.
۶. اثبات، ص ۲۴۰.
۷. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۴.
۸. کمال، ص ۵۱۷.
۹. ت. النبیة، ص ۸-۲۵۷، بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۲.
۱۰. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۲.
۱۱. کمال، ص ۵۱۶، ت. النبیة، ص ۲۵۷، طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷.
- صدرالدین صدر، مأخذ مذکور، ص ۸۰-۱۷۹.
۱۲. کمال، ص ۵۱۶.
۱۳. ت. النبیة، ص ۸-۳۳۷.

۱۴. کمال، ص ۵۱۶.

۱۵. همانجا.

۱۶. کمال، ص ۵۱۶.

۱۷. همانجا.

۱۸. ن. الغیبه، ص ۹۲.

۱۹. الارشاد، ص ۳۹۹، بهاد، ج ۵۳، اثر کامل.

۲۰. کمال، ص ۵۱۶.

21. Rajkowski, *op. cit.*, 673-4.

۲۲. حسنی، مأخذ مذکور، ص ۲۷۸.

۲۳. در مورد این احادیث مراجعه کنید به: عصفری، مأخذ مذکور، پاورقی، ص ۱-۲.

۲۴. کمال، ص ۳-۴۴۲، ت. الغیبه، ص ۲-۲۳۱.

۲۵. اثبات، ص ۸-۲۴۷.

۲۶. الکافی، ج ۱، ص ۳۰-۳۲۹.

27. Watt, *The Majesty that is Islam*, 170-1.

۲۸. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳ و ۳۷۵، طوسی، الامالی، ج ۱، ص ۱۳۴. کلینی یک بخش کامل را به اصل ولایت اختصاص می‌دهد. وی حدود ۹۰ روایت من جمله شرحی از آیات قرآنی مربوط به آن را ثبت می‌کند (الکافی، ج ۱، ص ۳۸-۴۱۲).

۲۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۵ و ۳۳۹. برای شرح کامل این احادیث مراجعه کنید به: صفار، بهائوالدجات، پاورقی ۲۳ ب، مفید، اوائل المقالات، ص ۸، الکافی، ج ۱، ص ۸-۱۷۷ و ۱۸۴.

۳۰. صفار، بهائوالدجات، پاورقی ۲۳ ب-۲۴ الف.

۳۱. اختیار، ص ۵-۴۶۴.

۳۲. این موضوع را در حدیثی منسوب به امام نهم حضرت جواد (ع) می‌توان متوجه شد که می‌فرمایند: «چنانچه پسرم علی از دنیا رود، نوری از سوی او ظاهر خواهد شد و چون این نور از بین رود، نور دیگری ظاهر خواهد گردید. من به آنان که از آنچه اتفاق خواهد افتاد در شک و تردید هستند، هشدار می‌دهم.» (ن. الغیبه، ص ۹۹).

۳۳. در مورد همه این احادیث مراجعه کنید به: عصفری، مأخذ مذکور، پاورقی ۱-۲.

(ضمیمه)، کمال، ص ۳۴۹.

۳۴. به فصل اول مراجعه کنید.

۳۵. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳۶. محمد باقر صدر، بحث حول المهدی، ص ۷۰-۶۹.

۳۷. بهاد، ج ۵۱، ص ۷۸-۳۷۷.

۳۸. ت. الغیبه، ص ۲۷۰.

۳۹. وقایع ثبت شده توسط «ابن تغری بردی» حاکی از آن است که هواداران شلمغانی

فعالیت‌های زیرزمینی خود را تا سال ۳۴۱/۹۵۲ ادامه می‌دادند، که در این زمان محافل آنان بر ملا شد. خبر کابل ماجرا را در نجوم، ج ۳، ص ۸-۳۰۷ مطالعه فرمائید.

۴. حواریون امام صادق (ع) که این احادیث را از آن حضرت روایت کرده‌اند عبارت بودند از اسحاق بن عمار سیرفی، ابراهیم بن عمر کناسی، هشام بن سالم، مفضل بن عمر، حازم بن-حبیب، ابویصیر و محمد بن مسلم (ن. الغیبه، ص ۱-۹۰).

۴۱. ن. الغیبه، ص ۹۲.

42. Sachedina, *op.cit.*, 125.

۴۳. ت. الغیبه، ص ۱۱۰.
۴۴. علوی، فی نصره الموافقه، منقول از ت. الغیبه، ص ۴۴.
۴۵. ق. مقالات، ص ۱۰۶.
۴۶. ن. فرق، ص ۹۷.
۴۷. آقابزرگ، الذریعه، ج ۲۱، ص ۶۹.
۴۸. منقول از ت. الغیبه، ص ۲۷۴.
۴۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.
۵۰. کامل، ص ۱۱۲.
۵۱. ن. الغیبه، ص ۶.
۵۲. ن. الغیبه، ص ۸۰.
۵۳. همانجا، ص ۹۹ که ابن قبه در کامل، ص ۱۱۲ نقل کرده است.
۵۴. ابن ندیم، مأخذ مذکور، ص ۲۲۵.
۵۵. ابوسهل نویختی، کتاب الغیبه، منقول از کامل، ص ۳.
۵۶. کامل، ص ۳.
۵۷. توسط قاضی عبدالجبار نقل شده، المغنی، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۳-۱۸۲.
۵۸. منقول از کامل، ص ۱۲۲-۹۴ و ۱۲۶.
۵۹. ابن عباد، نصرت مذهب الزیدیه، ص ۲۱۱.
۶۰. کامل، ص ۳-۲ و ۱۶.
۶۱. کامل، ص ۳-۲ و ۱۹.
۶۲. دو خبر وجود دارد که این نکته را تأیید می‌کند. اول صدوق متذکر می‌شود که زیدیه امامیه را متهم نمودند که احادیث نبوی مبنی بر اینکه امامان دوازده نفراند را ابداع کرده‌اند (کمال، ص ۸-۶۷). صاحب بن عباد زیدی (متوفی ۳۸۱/۹۹۱) این ادعا را علیه امامیه ابراز داشت (ابن عباد، نصرت مذهب الزیدیه، ص ۱۲-۲۰۹). همچنین اسماعیلیه نیز بر این عقیده بودند. ایوانو (گردآورنده)، ظهور المعانی، ص ۵۱.

63. Sachedina, *op.cit.*, 83.

۶۴. کتب زیارات، کتبی هستند که نحوه انجام زیارت مراقد مطهر امامان را به تفصیل بیان می‌دارد.

۶۵. بهاد، ج ۱، ۲، ص ۸۱.

66. Sachedina, *op.cit.*, 86-7.

۶۷. الکافی، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۵۳۶، کمال، ص ۲۶۳ و طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۰-۲۴۹، اثبات، ص ۹-۱۷۸.

۶۸. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۱، طوسی، التهذیب، ج ۶، ص ۱۱۴، ن. النبی، ص ۴۵.

۶۹. صفار (متوفی ۲۹۰)، بصائر الدرجات، پاورقی ۵۰ الف، الکافی، ج ۱، ص ۲۴۳. ۷۰. ن. النبی، ص ۱۲۲.

۷۱. ت. النبی، ص ۲۹۶، نجف، ۱۹۶۵.

۷۲. ن. النبی، ص ۱۲۵.

۷۳. همانجا، ص ۱۲۵.

۷۴. سفید، اوائل المقالات، ص ۵۰.

۷۵. مقاتل، ص ۳۵۹.

۷۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۹ و ۳۵ و ۳۳۸، اثبات، ص ۲۶۰.

۷۷. کمال، ص ۲۵۶ و ۲۶۰ و ۲۸۰ و ۲۸۹ و ۳۳۳ و ۳۳۸ و ۳۴۲.

۷۸. همانجا، ص ۵۱۲ و ۵۱۳.

۷۹. ن. النبی، ص ۹۱، ت. النبی، ص ۵-۲۷۴، اختیار، ص ۴۷۶.

۸۰. کمال، ص ۸۱.

۸۱. ت. النبی، ص ۲۱۵، بهاد، ج ۵۲، ص ۹۹.

۸۲. خمس در فقه شیعی مالیاتی واجب است که وجوب آن از آیه قرآنی زیر استنباط می‌شود: «و ای مؤمنان بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده رسد خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان و یتیمان و فقیران و در راه فرماندگان از اوست به آنها بدهید.» (الانفال، آیه ۴۱). امام، خمس را از شیعیان خود جمع‌آوری می‌کند و سه سهم اول را برای احسان و فایده جماعت و خویشاوندان پیامبر (ص)، و سه سهم دوم را جهت توزیع در میان یتیمان، نیازمندان و در راه ماندگان از سادات بکار می‌برد (اهل عاصم بن حمید الهنت، پاورقی ۲۲، الکافی، ج ۲، ص ۸-۶۲۶).

۸۳. محقق حلی، المعبر فی شرح المختصر، ص ۲۹۸، قم، ۱۳۱۸، الجوامع الفقهیه، ص ۱۲ و ۷۶، ایران، ۱۲۷۶.

۸۴. برای تفصیل موضوع مراجعه کنید به: ابن داود، الرجال، ص ۱۱۰، ت. الفهرست، ص ۲۶۸ و ۳۶۳، ابن قبه، به نقل از کمال، ص ۱۲۰، (جال نجاشی، ص ۳۱۵).

۸۵. صاحب بن عباد، مأخذ مذکور، ص ۲۱۱.

۸۶. اجتهاد در فقه تسنن به معنی ادای قضاوت‌های مستقل در مسائل حقوقی بر مبنای تفسیر و کاربرد چهار اصل کتاب (قرآن)، احادیث، اجماع، و قیاس می‌باشد. بنا به نظر امامیه، اجتهاد بکارگیری همه توان انسان به منظور حصول ظن در یک مورد یا یک قاعده و حکم

الهی است که عمدتاً بر مبنای قرآن و حدیث قرار دارد (غریفی، *الاجتهاد والفتوا*، ص ۹، بیروت، ۱۹۷۸).

۸۷. برای مطالعه نقش طوسی در تشکل اجتهاد امامیه به مأخذ زیر مراجعه فرمائید:
Mahmud Ramyar, *Shaykh Tusi*, ph.D. thesis (Edinburg, 1977), 88-92.

۸۸. ت. الفیه، ص ۲۷۰.

۸۹. [آیت الله] خمینی، *الحکومة الاسلامیه*، ص ۴۸، بیروت، ۱۹۷۸.

۹۰. عاملی، *وسائل*، ج ۱۸، ص ۱۰۱، *بختار*، ج ۵۳، ص ۱۸۱، [آیت الله] خمینی، *مأخذ مذکور*، ص ۷۷.

۹۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۴-۲۶۳، عاملی، *وسائل*، ج ۱۷، ص ۵-۹۴.

۹۲. طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۲۶۰.

۹۳. محقق حلی، *المعتبر*، ص ۲۹۸.

۹۴. همان مدرک.

۹۵. *الفصول المختارة*، ص ۲۶۱.

نتیجه گیری

نتیجه گیری این اثر را می توان بصورت زیر خلاصه کرد:

۱. موضوع ماهیت غیبت امام دوازدهم در تاریخ تشیع از قدمت بسیار برخوردار بوده و با مسئله امامت ارتباط نزدیک دارد. شیعیان از آغاز معتقد بودند که پیامبر(ص) جامعه خود را بدون رهبری که شریعت را تفسیر کند و آن را در جامعه اجرا نماید رها نمی سازد. لذا، آن حضرت علی(ع) را به جانشینی خود منصوب کرد و تصریح فرمود که رهبری جامعه پس از او به امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و سپس به پسر ارشد امام بعدی از نسل حسین(ع)، تا برسد به مهدی(ع) فرزند امام حسن عسکری(ع).

در عین حال، ائمه(س) فرصت نیافتند بر کل جامعه پس از پیامبر(ص) جز چند سال از حکومت علی(ع) حکم برانند. و چون قدرت سیاسی را خلفای اموی و عباسی غصب کردند، ائمه(س) ناچار شدند تا آن را دوباره با روشهای صحیح و ابزار مشروع کسب کنند، گرچه منابع سیاسی و اقتصادی دشمنان بویژه پس از شهادت امام حسین(ع) قویتر بود. هیچکدام از امامان(ع) پس از شهادت امام حسین(ع) خود را در هیچیک از فعالیتهای سیاسی درگیر نکرد و در تحریکات مستقیم به قیام شرکت ننمود. در حقیقت بنظر می رسد آنان فعالیتهای خود را در سه زمینه عمده محدود ساخته باشند:

الف — آنان نشر احادیث نبوی را در میان مردم تشویق می کردند تا ایشان را با حق اهل بیت پیامبر(ص) به رهبری جامعه آشنا سازد و نشان دهد که محروم-

ساختن آنها از رهبری ظاهری سیاسی بدین معنی نیست که آنان به قبول موضع انفعالی محض راضی شده‌اند، و نیز به مفهوم حمایت ضمنی و سازش با دستگاه حکومت زمان، نیست. در حقیقت، آنان اساساً به مبارزه سیاسی در شرایطی معتقد بودند که موفقیت قطعی قیام را نتیجه دهد، و مطمئن باشند که تعداد کافی از شیعیان مؤمن و مخلص وجود دارند که قیام را یاری داده و اسلام را با مشی امامیه اجرا کنند.

ب - از زمان امام صادق (ع)، امامان آن بخش از احادیث نبوی مربوط به قیام امامی از اهل بیت که حکومت حق را در جهان تأسیس خواهد کرد نشر می‌دادند. این امام قائم مهدی است، که در احادیث نبوی ذکرش به میان آمده است. او نخست در پرده غیبت بسر خواهد برد و در پنهانی هدایت امور امامت را ادامه خواهد داد. سپس در پرده غیبت کبری پنهان خواهد شد. اما احادیث تاریخ قیامش را تصریح و تعیین نمی‌کنند. این ابهام موجب شد تا برخی از علویان احادیث مذکور را در تأیید اهداف سیاسی خویش بکار برند، بدون آنکه رهنمودهای امام را در رابطه با شرایط اصلی غیبت و قیام قائم مهدی در نظر گیرند. نمونه روشنی از آن را در مورد اسماعیلیه می‌توان دید، که از امامیه جدا شدند و فعالیت‌های خود را مخفیانه بین سالهای ۲۹۶-۱۴۵/۹۰۸-۷۶۲ ادامه دادند تا آنکه یکی از آنان در سال ۲۹۶/۹۰۸ بقدرت رسید و ادعای مهدویت کرد.

زیدیه نیز این احادیث را در تلاش‌های خود برای دستیابی بقدرت بکار می‌گرفتند، اما از احتیاطات و برنامه‌ریزی دقیق اسماعیلیه و امامیه بی‌بهره بودند. در حقیقت ابهام موجود در این احادیث که از امام صادق (ع) روایت شده یکی از دلایلی بود که بعضی از امامیه را معتقد ساخت که امام غائب موسی کاظم (ع) است و بعنوان قائم مهدی قیام خواهد کرد. این عده را واقفه می‌نامند.

ج - ائمه نخستین معتقد بودند که هریک از آنان اگر شرایط ایجاب کند می‌تواند قائم مهدی باشد.^۱ اما پس از شکست قیام مورد نظرشان به سال ۱۴۰/۷۵۷ مصمم شدند دیگر تاریخ مشخصی را برای قیام تعیین نکنند. بدین ترتیب

۱. طبق احادیث و روایات فراوان شیعه وظیفه تشکیل حکومت جهانی با خصوصیات و مشخصات آن تنها درید قدرت امام دوازدهم می‌باشد لذا دیدگاه فوق وجه نظر نمی‌رسد.

ائمه (س) امیدوار بودند تا پیروان خود را به تعمق در امور مذهبی تشویق کنند تا جاده را برای انجام امور سیاسی در زمان مناسب هموار نمایند. در همان حال در نهان پیروان مؤمن خود را تشجیع می کردند که راهی جز قیام علیه حاکمان ستم پیشه و ظالم ندارند^۱. از نتایج این سیاستها تأسیس سازمان و کالت در دوران امامت حضرت صادق (ع) بود که بصورت ابزاری برای سرپرستی فعالیت های امامیه بکار می رفت و آنان را به هدف غایی امامان، یعنی تأسیس حکومت حقه اسلامی که کاملاً براساس شریعت اسلامی استوار باشد هدایت می کرد. شریعتی که توسط پیامبر و خاندانش تفسیر و عمل می شده است.

۲. مقامات دولت عباسی از خطر ناشی از شیعیان و بویژه امامیه آگاه بودند. بنابراین کوشیدند تا توجه مردم را از حقوق اهل بیت منحرف کنند، بدین ترتیب احادیثی از قول پیامبر (ص) جعل کردند که حاکی از آن بود که امام بعد از پیامبر عباس است نه امام علی (ع). در همان حال، آنان برای انشعاب در میان شیعیان مشغول بکار شدند. بدین منظور افرادی از جریره را به مقامات حساسی منصوب کردند تا سازمان امامیه را مورد واری و تحقیق قرار دهند و علیه آنان تبلیغات کنند. پس از شکست این سیاست، عباسیان از زمان مأمون نقشه جدیدی طرح کردند تا فعالیت های شیعیان را نابود سازند. بخشی از این نقشه آن بود که پای امامان را به دربار بکشانند تا بدین وسیله بتوانند هر حرکتی از آنان را تحت نظر داشته باشند. این نکته را در سیاست مأمون می توان دید. وی امام رضا (ع) را از مدینه به مرو آورد و او را ظاهراً به ولیعهدی خود منصوب نمود و وی را تحت نظر قرار داد.

مأمون سیاست مشابهی را در قبال امام نهم، حضرت جواد (ع) پیش گرفت. پس از آن خلفای عباسی سیاست مأمون را در نگرش خود نسبت به امام دهم، حضرت هادی (ع)، و پسرش حضرت عسکری (ع) ادامه دادند. این دو امام تقریباً در تمام دوران زندگی خود در سامرا تحت نظر قرار داشتند. از اینرو برای ائمه (س) بسیار مشکل بود که با پیروان خویش روابط عادی برقرار کنند، جز نزدیکترین دستیاران

۱. این طرز بینش کاملاً با عقاید شیعی سازگار نیست، چرا که با وجود احادیث و روایات، مشکل بتوان با چنین صراحتی مطلب فوق را بیان کرد - ن.

خود که دیدارهای سری با آنها داشتند.

احتمالاً بنظر می‌رسد که تحت نظر گرفتن امامان بعدی، آنان را وادار ساخته باشد تا نقش سازمان (وکالت) را گسترش بخشند، و به سفیر اختیاراتی تفویض کنند تا فعالیت‌های امامیه را سرپرستی کند. از زمان امام جواد (ع) به بعد، ائمه (ع) فعالیت‌های پیروان خود را از طریق سفیر خویش هدایت می‌کردند. برای عامه امامیه این وضعیت شگفت‌آور بود. آنان می‌بایست از طریق ارتباط غیر مستقیم با امام خو گرفته و آموزش ببینند. با وجود این، نقش سفیر در طی این دوره بدان اندازه نقش آن در دوره غیبت صغری محرز نبوده، زیرا محل اقامت امام و موقعیت حضرتش شناخته شده و روشن بوده است.

بنظر می‌رسد ادامه سیاست تحت نظر گرفتن امامان، آنان را تشویق کرد تا راهی بیابند که از محدودیتشان بکاهد. از سالهای ۲۰-۲۴۵/۸۶۴-۸۵۹ به بعد از امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) عباراتی روایت می‌شد که دلالت بر غیبت امام دوازدهم داشت، بدون آنکه ذکر از نام او بمیان آید و این احادیث در بین امامیه منتشر می‌شد. بعلاوه امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) به وکلای نزدیک خود دستور می‌دادند تا از دستورات عثمان بن سعید عمری و پسرش ابوجعفر (سفرای اول و دوم) پیروی کنند. بنابراین بنظر می‌رسد که غیبت امام دوازدهم، هم از نظر ظاهری و هم تاریخی از آمال نیاکانش نشأت می‌گرفته است تا هرگونه مراقبت دستگاه وقت را خشی سازند و آن حضرت بتواند در امنیت و ظائف امامت را انجام دهد.

۳. در این مطالعه کوشش بر آن بود تا اثبات شود که امام یازدهم حضرت عسکری (ع) جانشینی موسوم به محمد از خود به جای گذاشته و وی مخفیانه توسط پدرش از سامرا به مدینه در سال ۲۵۹/۸۷۳ اعزام شده است. او امام دوازدهم می‌باشد و غیبت صغرایش در سالهای ۳۲۹-۳۶۰/۹۴۱-۸۷۴ رخ داده است. این دوره را دوره نخستین غیبت می‌گویند، که در طول آن، حضرتش فعالیت‌های خود را بدون آنکه هویت خویش یا مکان خود را جز برای چهار سفیر و نجبگان شیعه فاش سازد ادامه می‌دادند.

غیبت اول با بسط نقش وکالت توأم می‌شود. در طول این دوره چهار سفیر

فعالیت‌های امامیه را هدایت می‌کردند. اسامی آنان عبارت بود از: عثمان بن سعید عمری، ابوجعفر محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري. مرکز فعالیت‌های سفیر بغداد بود، که در سایر بلاد و کلای داشت و تحت نظر آنان و کلای محلی نیز فعالیت می‌کردند.

مطالعه منتقدانه این دوره نشان می‌دهد که وظیفه اصلی سفرا انجام وظایف خاصی بود که پیش از این، ائمه (س) بعهدہ داشتند تا امام را از فشارهای سیاسی عباسیان، که بر اسلاف آن حضرت از زمان مأمون اعمال می‌شد محفوظ دارند. انشعاب حاصله در میان امامیه پس از وفات امام عسکری (ع) در سال ۸۷۴/۲۶۰ سفرای اول و دوم را وادار ساخت تا تلاش خود را به وحدت دوباره اقشار امامیه مصروف دارند. بدین منظور به اثبات وجود امام دوازدهم پرداختند و بر این نکته تأکید داشتند که او قائم مهدی است، یعنی، آن حضرت حکومت‌های مستکبر را با ابزار نظامی نابود خواهد کرد.

نقش سفیر در طول غیبت امام فزونی یافت بگونه‌ای که در دوران سفیر چهارم، بیانات او همچون سخنان شخص امام مورد توجه بود. بنظر می‌رسد نقش فزاینده سفیر نیز در نتیجه رهنمودهای شخص امام باشد. آن حضرت بدین ترتیب می‌خواست پیروانش رهبری فقها را تا زمان ظهور مجدد حضرتش بپذیرد.

۴. با وفات چهارمین سفیر در سال ۹۴۱/۳۲۹ سفیر دیگری منصوب نشد و تمام ارتباطات مستقیم با امام خاتمه یافت، که به معنی ختم وکالت امامیه است. این حادثه نیز بعنوان آغاز غیبت دوم نگریسته می‌شود. در این مرحله امامیه ظهور دوباره امام را در آینده نزدیکی انتظار داشتند و در نتیجه هیچیک از فقها به خود جرأت نمی‌داد به نمایندگی از سوی امام اقدامی کنند. با این وجود، طولانی شدن غیبت آن حضرت، آنان را به تلاشی بمنظور پر کردن خلأ ناشی از مرگ سفیر چهارم رهنمون ساخت. آنان توجه خود را به امور عقیدتی معطوف داشتند و در این زمینه از راهبران امامیه شدند. بتدریج بعنوان نائبان غیرمستقیم (نائب عام) امام غائب مورد توجه قرار گرفتند و در طول غیبت کبری جاسعه را به فقه اسلامی رهبری و هدایت کرده‌اند.

سرانجام، بنظر می‌رسد غیبت امام دوازدهم در ارتباط نزدیک با دو پدیده

مهم باشد: اول، با وقوع غیبت کبری، اکثر قیامهای شیعی بویژه از نوع زیدی و امامی به تدریج محو شد. دوم، آنگاه که ائمه (س) آشکارا در میان پیروان خود زندگی می کردند، پیوسته از فشارهای حکومت در رنج بوده و حکومتها نیز نسبت به انگیزه های آنان مشکوک و بدبین و ناخشنود بودند. اما پس از غیبت کبری این فشارها تا حدودی کاهش یافت، و فقهاء امامیه فعالیت های خود را بدون مواجهه با شرایط دشواری که اسلافشان با آن روبرو بودند ادامه دادند. این نکته انسان را به نظریه ای رهنمون می سازد که امامان در سراسر زندگی خود می کوشیدند تا حق خود را برای رهبری جامعه اسلامی، با ابزار صحیح و مشروع، بدست آورند. این وظیفه با شروع غیبت کبری به امامیه محول شد تا تحت رهبری فقها بدان همت گمارند، وضعیتی که تا کنون هم ادامه دارد.

بعبارت دیگر، تا آن زمان که مسلمانان آماده چنین دگرگونی سیاسی و قیام امام غائب نباشند، انتظار مهدی (ع) دور خواهد بود. در طول این غیبت وظیفه پیروان حضرتش بویژه فقها آن است که جامعه را برای چنین تحولی آماده کنند. آنان باید بکوشند تا خود را مسلمان واقعی و متعهد بسازند و شریعت نبوی را به مفهوم واقعی آن در زندگی روزمره و در همه شئون اجتماعی بکار بندند. بر فقهاست که مسلمین را متقاعد سازند که رهبر حقیقی آنان امام غائب مهدی منتظر است که از جانب خدا تعیین شده و عنوان مهدی را یافته است زیرا خداوند او را هدایت کرده و او نیز انسانها را به دگرگونی سیاسی و اجتماعی و معنوی جامعه هدایت خواهد کرد.

پیش از ظهور مجدد امام غائب، فقها می توانند مسئولیت سیاسی را در نشر وظایف فوق و اجرای قوانین شریعت داشته باشند.

كتابنا

الف- ما أخذ أصلي

- ابن عبد الوهاب، حسين، *عيون المعجزات*، نجف، ١٩٥٠.
- ابن أبي عون، محمد بن أحمد بن نجم (متوفى ٩٣٣/٩٣٣)، *كتاب التشبيهات*، لندن، ١٩٥٠/١٣٦٩.
- ابن اعثم، أحمد كوفي (متوفى ٩٢٦/٣١٤)، *كتاب الفتوح*، مجلدات ٨-١، حيدرآباد، ١٩٧٥/١٣٩٥.
- ابن اثير، عز الدين (متوفى ١٢٣٢/٦٣٠)، *الكامل في التاريخ*، ليدن، ٩٣-١٢٨٣/٧٦-١٨٦٦.
- ابن اثير، عز الدين، *اللباب في تهذيب الأنساب*، مجلدات ٣-١، قاهره، ١٣٥٦.
- ابن داود، حسن بن علي حلي (متوفى ١٢٤٩/٦٤٧)، *كتاب الرجال*، تهران، ١٩٦٤.
- ابن فرات كوفي، فرات بن إبراهيم (متوفى قرن سوم / قرن نهم)، *تفسير فرات الكوفي*، نجف، تاريخ ندارد.
- ابن حنبل، أحمد (متوفى ٨٥٥/٢٤١)، *المسند*، قاهره، ١٨٩٥/١٣١٣.
- ابن حوقل، أبو القاسم محمد، *المسالك والممالك*، ليدن، ١٨٧٣.
- ابن حوشب، حسين بن فرح بن منصور (متوفى ٩٣٣/٣٢٢)، *كتاب الكشف*، ويراسته استروثمن، قاهره / لندن / يميني، ١٩٥٢.
- ابن حزم، علي بن أحمد (متوفى ٤٥٦/١٠٦٣)، *الفضل في الملل والأهواء والنحل*، ٥ مجلد؛ در حاشيه، شهرستاني، الملل والنحل، قاهره، ٢١-١٣١٧ و بيروت، ١٩٧٥/١٣٩٥.
- ابن حزم، علي بن أحمد، *جوهرة أنساب العرب*، قاهره، ١٩٧١/١٣٩١.
- ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد أبي حاتم (متوفى ٩٦٥/٣٥٤)، *كتاب المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين*، ٣ مجلد، حلب، ١٩٧٦/١٣٩٦.
- ابن حبان، محمد بن حبان، *مشاهير علماء الأمصار*، ويراسته فليش هاسر، ويسبادن، ١٩٥٩.
- ابن جوزي، أبو الفرج عبد الرحمن (متوفى ٥٩٧/١٢٠٠)، *المنتظم في تاريخ الملوك*

- والام، مجلدات ٦-٣، حيدرآباد، ١٣٥٧/١٩٣٨، وقاهره، تاريخ ندارد.
- ابن جوزى، ابوالفرج، قليبى ابلجس، قاهره، ١٩٢٨.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر (متوفى ٧٧٤/١٣٧٢)، البدايه والنهائيه، بيروت، ١٣٨٦/١٩٦٦.
- ابن خلدون (متوفى ٨٠٨/١٤٠٦)، العبر وديوان المبتداء والخير، قاهره، ٧-١٢٨٤/١٨٦٧-٧٠.
- ابن خلدون، المقدمه، قاهره، ١٣٢٢/١٩٠٤.
- ابن خلكان، ابوالعباس احمد (متوفى ٦٨١/١٢٨٢)، وفيات الاعيان، قاهره، ١٣٦٧/١٩٤٨.
- ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبيدالله (متوفى ٣٠٠/٩١٢)، كتاب المسالك والممالك، ليدن، ١٨٨٩.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (متوفى ٧١١/١٣١١)، لسان العرب، قاهره، ٣-١٣٠٠/١٨٨٥-٧.
- ابن مسكويه، احمد بن محمد (متوفى ٤٢١/١٠٣٠)، تجارب الامم، چهار مجلد، قاهره، ١٩١٤.
- ابن معتز، عبدالله (متوفى ٢٩٦/٩٠٨)، طبقات الشعراء، وراسته عبدالستار فراج، قاهره، ١٩٥٦.
- ابن مطهر، حسن بن يوسف بن على هلالى، اضاح الاشتباه فى اسماء البروات، وراسته محمد بن- فيض كاشانى (متوفى بعداز ١١١٢/١٧٠٠) تحت عنوان نقد الاضاح، مشهد، ١٣٥١.
- ابن نديم، ابوالفرج محمد بن ابى يعقوب اسحاق (متوفى ٣٨٠/٩٩٠)، الفهرست، وراسته محمدرضا تجدد، تهران، ١٩٧١ و مصر، ١٣٥٠/١٩٣١. ترجمه توسط دوج (Dodge)، ٢ مجلد، نيويورك، ١٩٧٠.
- ابن شاذان، فضل (متوفى ٨٧٣/٢٦٠)، كتاب الاضاح، تهران، تاريخ ندارد.
- ابن شهر آشوب، محمد بن على (متوفى ٥٨٨/١١٦٢)، معالم العلماء، تهران، ١٣٥٣.
- ابن شعبه، محمد بن على حلبى (متوفى قرن چهارم / قرن دهم)، تحف العقول عن آل- الرسول، نجف، ١٩٦٦.
- ابن تغرى بردى، ابوالمحاسن (متوفى ٨٧٤/١٤٦٩)، النجوم الزهيره، ١٢ مجلد، قاهره، تاريخ ندارد.
- ابن الطقطقا، محمد بن على بن طباطبا (متوفى ٧٠١/١٣٠٠)، الفخرى فى الآداب السلطانيه والدول الاسلاميه، قاهره، ١٩٢٧.
- ابن طاوس، على بن موسى (متوفى ٦٦٤/١٢٦٥)، الاقبال، ايران، تاريخ ندارد.
- ابن طاوس، على بن موسى، كشف المحججه، نجف، ١٣٧٠/١٩٥٠.
- ابن طاوس، على بن موسى، الملاحم والفتن، نجف، ١٩٤٨.
- ابن طيفور، احمد بن طاهر (متوفى ٢٨٠/٨٩٣)، كتاب بغداد، وراسته عزت عطار، قاهره، ١٩٤٩/١٣٦٨.

- ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم (متوفى ٧٢٨/١٣٢٧)، جامع الرسائل، قاهره، تاريخ ندارد.
- ابن طولون، شمس الدين محمد (متوفى ٩٥٣/١٥٤٦)، الشذرات الذهبية في تراجم الائمة الاثني عشر عند الامامية، ويراثة صلاح الدين منجد، بيروت، ١٩٥٨.
- ابن عقده، احمد بن محمد بن سعيد (متوفى ٣٣٣/٩٤٤)، كتاب الملاحم، كتاب خطي، ٢٦٢، دانشگاه تهران.
- ابراهيم اميني، كتاب غيب شيخ طوسي و سير قاضي مسئله غيب امام، يادنامه شيخ طوسي (٤٦٠-٣٨٥)، جلد اول، صفحات ٣١٣-٢٨٧، مشهد، ١٣٤٨/١٩٧٠.
- اريلي، علي بن عيسى (متوفى ٦٩٣/١٢٩٣)، كشف الغمة في معرفة الائمة، مجلدات ١-٢، تبريز، قم، ١٣٨١/١٩٦١، و مجلدات ٣-١، نجف، ١٩٦٥.
- اصفهانى، ابوالفرج علي بن الحسين (متوفى ٣٥٦/٩٦٦)، كتاب الاغانى، مجلدات ١-٢، قاهره، ١٢٨٥/١٨٦٨.
- اصفهانى، ابوالفرج، مقال المطالبين، قاهره، ١٩٤٩، و نجف، ١٩٦٥.
- ابوالفداء، عماد الدين اسماعيل (متوفى ٧٣٢/١٣٣٢)، المختصر في اخبار البشر، مجلدات ١-٤، قاهره، تاريخ ندارد.
- اسين، احمد، ظه الاسلام، مجلدات ١-٢، قاهره، ١٩٥٨.
- اسين، المهدى والمهدويه، قاهره، ١٩٥١.
- اسين، محسن حسيني عاملى، اعيان الشيعة، مجلدات ٥٥-١، بيروت، تاريخ ندارد.
- انصارى، عبدالوحيد، مذهب ابدعنا الحياسه في الاسلام، بيروت، ١٣٩٣/١٩٧٣.
- اشعري، علي بن اسماعيل (متوفى ٣٢٩/٩٤١)، مقالات اسلاميين، دو جلد، قاهره، ١٩٥٠-٢.
- اشعري، الملمعة في الرد على اهل الزيغ والبدع، قاهره، ١٩٥٥.
- اشعري، الابانه عن اصول الديانة، قاهره، ١٣٤٨/١٩٢٩.
- ازدى، ابوزكريا يزيد (متوفى ٣٣٤/٩٤٥)، قاديخ الموصل، جلد دوم، قاهره، ١٣٨٧/١٩٦٧.
- ازرقى، محمد بن عبدالله (متوفى ٢٤٤/٨٥٨)، اخبار مکه، مجلدات ١-٢، مکه، ١٩٦٥.
- بغدادى، عبدالقادر بن طاهر (متوفى ٤٢٩/١٠٣٧)، الفرق بين الفرق، بيروت، ١٣٩٣/١٩٧٣.
- بغدادى، عبدالقادر بن طاهر، اصول الدين، استانبول، ١٩٢٨.
- بلاذرى، احمد بن يحيى (متوفى ٢٧٩/٨٩٢)، فتوح البلدان، بيروت، ١٩٥٧.
- بندر، عبدالزهر، عقيدة الهداه، پاين نامه دوره فوق ليسانس، دانشگاه بغداد، ١٩٧٦.
- برقى، احمد بن محمد بن خالد (متوفى ٨٠-٢٧٤/٩٣-٨٨٧)، كتاب المحاسن، تهران، ١٣٧٠/١٩٥٠.
- برقى، احمد بن محمد، الرجال، تهران، ١٣٤٢.
- بخارى، محمد بن اسماعيل (متوفى ٢٥٦/٨٧٠)، كتاب الجامع الصحيح، ليدن، ١٨٦٢-

۰۱۹۰۸

آقابزرگ، محمدحسن تهرانی، الذریعة الى تصانیف الشيعة، مجلدات ۲-۱، نجف،

۰۱۹۳۶-۷۰

آقابزرگ، مصطفی‌المقال، تهران، ۱۳۷۸/۱۹۵۸.

آقابزرگ، طبقات اعلام الشيعة، مجلدات ۸-۱، بیروت، ۱۹۷۱.

تکرتی، «المتوکل بین خصومه وانصاده»، بولتن دانشکده ادبیات، دانشگاه بصره،

۰۱۹۷۶

ترمذی، محمدبن عیسی (متوفی ۸۹۳/۲۷۹)، سنن الترمذی، ۵ مجلد، قاهره، ۱۳۵۶/

۰۱۹۳۷

تبرنی، سیمون بن القاسم نضیری (متوفی ۴۲۷/۱۰۳۵)، کتاب صیقل راحة الادواح، ویراسته

استرلین در *in Der Islam*، بیست وهفتم (۱۹۴۶).

ثعلبی، احمد بن محمد نیشابوری (متوفی ۴۲۷/۱۰۳۵)، غرایض المجالس، قاهره، تاریخ

ندارد.

جعفر خلیلی، موسوعة العتبات المقدسه، بخش سامرا، جلد اول، بغداد، ۱۹۶۵.

جهشیاری، محمد بن عبدوس (متوفی ۹۴۱/۳۳۱)، کتاب الوزاء والکتاب، قاهره، ۱۹۳۸.

حضری، جعفر بن محمد بن شریح، کتاب جعفر بن شریح، کتابخانه دانشگاه تهران، شماره

۰۲۶۲/۱۲۶۲

حائری، علی بن زید العابدین یزدی، الزام الناصب فی اثبات حجة الغائب، کربلا، ۱۹۶۳.

حائری، علی بن زین العابدین، منتهی المقال، ایران، ۱۳۰۲.

حسنی، هاشم معروف، سيرة الائمة الاثنی عشر، مجلدات ۲-۱، بیروت، ۱۳۹۷/۱۹۷۷.

حلی، علامه حسن بن یوسف (متوفی ۷۲۶/۱۳۲۵)، انوار الملکوت فی شرح المیاقوت،

تهران، ۱۳۳۸ هجری شمسی.

حلی، علامه...، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، مشهد، تاریخ ندارد.

حر عاملی، محمد بن حسن (متوفی ۱۱۰۴/۱۶۹۲)، وسائل الشیعه، ۲ مجلد، بیروت،

۰۱۹۷۱/۱۳۹۱

خزاعی، محمد بن علی (متوفی بعد از ۳۸۱/۹۹۱)، کفاية الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر،

ایران، ۱۳۸۸/۱۳۰۵.

خرسان، حسن، شرح مشیخة تهذیب الاحکام، نجف، ۱۹۶۳.

خطیب بغدادی، احمد بن علی (متوفی ۴۶۳/۱۰۷۰)، قادیخ بغداد، ۱۴ مجلد، قاهره،

۰۱۹۳۱/۱۳۴۹

خوانساری، محمد باقر (متوفی ۱۳۱۳/۱۸۹۵)، دوات الجنه، تهران، ۱۳۹۰/۱۹۷۰.

خمینی، روح الله موسوی، الحكومة الاسلامیه (ولاية الفقیه)، بیروت، ۱۹۷۷.

دخیل، علی محمد علی، الامام المهدي، نجف، ۱۳۸۵/۱۹۶۶.

دعیل خزاعی (متوفی ۲۴۶/۸۶۰)، شعر دعیل الخزاعی، ویراسته عبدالکریم اشتر،

دمشق، ۱۳۸۴/۱۹۶۴.

دجیلی، عبدالحمید، رسائل اسماعیلیه فادره، حاوی (مسألة النقیبه، غیبت خلیفه فاطمی حکیم منسوب به ابن ابی یعلی که در سال ۱۰۱۲/۴۱۱ نوشته شده است، مجله المجمع العلمی العراقی، جلد سوم، بخش اول، صفحات ۴۱۱-۴۰۵، ۱۹۵۴ و جلد چهارم، بخش اول، صفحات ۴-۲۵۱، ۱۹۵۶.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (متوفی ۲۸۲/۸۹۶)، الاخبار الطوال، ویراسته عبدالمنعم اسیر، قاهره، ۱۹۶۰.

دری، ۱۰۱، تاریخ المواق فی القرن الرابع الهجری، بغداد، ۱۹۴۸.

ذهبی، محمد بن احمد (متوفی ۷۴۸/۱۳۴۷)، العبر فی خبر من غبر، مجلدات ۴-۱، کویت، ۱۹۶۰-۶۳.

ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، مجلدات ۴-۱، قاهره، ۱۳۸۳/۱۹۶۳.
ذهبی، محمد بن احمد، قادیخ الاسلام و مشاهیر الاعلام، مجلدات ۵-۱، قاهره، ۱۳۶۸/۱۹۴۸-۹، کتابخانه ملی، پاریس، کتاب خطی (شماره عربی ۱۵۸۱).

ذهبی، محمد بن احمد، تذکره الحفاظ، حیدرآباد، ۱۳۹۸-۹/۱۹۶۸-۷۰.

راوندی، سعد بن عبده الله، الخرائج والجرائح، بمبئی، ۱۳۰۱/۱۸۸۳.

زبیری، مصعب بن عبدالله (متوفی ۲۳۶/۸۵۰)، نسب قریش، قاهره، ۱۹۵۳.

سجستانی، ابوداود سلیمان بن الأشعث (متوفی ۲۷۵/۸۸۹)، سنن ابی داود، ۴ مجلد، قاهره، ۱۳۷۰/۱۹۵۱.

سجستانی، ابویعقوب، کشف المحجوب، تهران، ۱۹۴۹.

سلوی، احمد بن خالد نصیری، الاستقصا لخبار المنزب الاقصی، ۱۰ مجلد، الدار البیضاء، ۱۹۵۴.

سمعانی، عبدالکریم بن محمد تمیمی (متوفی ۵۶۲/۱۱۶۶)، انساب، حیدرآباد، ۱۳۸۲-۱۹۶۲-۷۶/۹۶.

سار، فیصل، ثورة الزنج، بصره، ۱۹۵۲.

سبهی، احمد، محمود، نظریات الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية، قاهره، ۱۹۶۹.

سبکی، عبدالوهاب بن علی (متوفی ۷۷۱/۱۳۶۹)، طبقات الشیعیة الکبری، ۱۰ مجلد، قاهره، ۱۳۸۵/۱۹۶۵.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (متوفی ۵۴۸/۱۱۵۳)، کتاب الملل والنحل، لندن، ۱۸۴۶/۱۲۶۳.

شریف رضی، (گردآورنده)، نهج البلاغه، بیروت، ۱۹۶۷.

شریف احمد ابراعیم، العلم الاسلامی فی عصر العباسی، قاهره، ۱۹۶۷.

شبی، کامل محطفی، الصلة بین التصوف والتشیع، بغداد، ۱۳۸۲/۱۹۶۳.

صابی، هلال بن محسن، الوزاء، قاهره، ۱۹۵۸.

صادق المنهدی، مسئلونه عن المهدیه، بیروت، ۱۹۷۵.

صدر، محمد باقر، بحث حول المهدی، بیروت، ۱۳۹۷/۱۹۷۷.

- صدر، محمد باقر، فذلك فى التواريخ، نجف، ١٩٥٥.
- صدر، محمد، قاريخ الغيبة الصغرى، جلد اول، بيروت، ١٩٧٢.
- صدر، محمد، قاريخ الغيبة الكبرى، جلد دوم، بيروت، ١٩٧٥.
- صدر، صدر الدين، المهدي، تهران، ١٣٥٨.
- صدوق، محمد بن على بن الحسين بن بابويه (متوفى ٩٩١/٣٨١)، علل الشرايع، نجف، ١٣٨٥/١٩٦٦.
- صدوق، محمد بن على بن الحسين بن بابويه، كمال الدين وقام النعمه، تهران، ١٣٧٨/١٩٥٨، و تهران ١٣٩٥/١٩٧٥.
- صدوق، محمد بن على بن الحسين بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، ٤ مجلد، تهران، ١٣٩٠/١٩٧٠.
- صدوق، محمد بن على بن الحسين بن بابويه، التوحيد، تهران، ١٣٨٧/١٩٦٧.
- صدوق، محمد بن على بن الحسين بن بابويه، عيون اخبار الرضا، نجف، ١٣٩٠/١٩٧٠.
- صفار، محمد حسن (متوفى ٩٠٢/٢٩٠)، بهائى الدراجات، دانشگاه تهران، كتابخانه مركزى، كتاب خطى، شماره ٦٥٧.
- صاحب بن عباد، اسماعيل بن عباد (متوفى ٩٩٥/٣٨٥)، نصرت مذهب الزيديه، ويراسته ناجى حسن، بغداد، ١٩٧٧.
- صنعانى، عبدالرزاق بن همام (متوفى ٨٢٦/٢١١)، المصنف، جلد يازدهم، بيروت، ١٣٩٢/١٩٧٢.
- صلحى، ابوبكر محمد بن يحيى (متوفى ٩٤٦/٣٣٥)، اخبار الراضى والمتقى، ويراسته هيورث دون (J. Heyworth Dunne)، لندن، ١٣٥٤/١٩٣٥.
- طبرى، محمد بن جرير (متوفى ٩٢٢/٣١٠)، قاريخ الرسل والملوك، ٣ جلد، ويراسته دى گوجه (de Goeje)، ليدن، ١٩٠١-١٨٧٩.
- طبرى، محمد بن جرير بن رستم (متوفى قرن چهارم / قرن دهم)، دلائل الامامه، نجف، ١٣٦٩/١٩٤٩.
- طبرى، احمد بن على بن ابى طالب (متوفى ١١٥٣/٥٤٨)، الاحتجاج، مجلدات ١-٢، نجف، ١٣٨٦/١٩٦٦.
- طبرى، فضل بن حسن، اعلام الورى باعلام الهدى، تهران، ١٣٧٩/١٩٥٩.
- طوسى، محمد بن حسن (متوفى ١٠٦٧/٤٦٠)، الامالى، ٢ جلد، نجف، ١٣٨٣/١٩٦٣.
- طوسى، محمد بن حسن، الفهرست، چاپ اشپنگر، كلكته، ١٨٥٣، و مشهد، ١٩٧٢.
- طوسى، محمد بن حسن، الغيبة، تبريز، ١٣٢٢/١٩٠٤.
- طوسى، محمد بن حسن، اختيار معرفة الرجال، مشهد، ١٣٤٨/١٩٦٩.
- طوسى، محمد بن حسن، الامتصاد، ٤ مجلد، تهران، ١٣٩٠/١٩٧٠.
- طوسى، محمد بن حسن، النهايه فى مجرد الفقه والفتوا، تهران، ١٩٧٠.
- طوسى، محمد بن حسن، الرجال، نجف، ١٣٨١/١٩٦١.

- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ۱۰ مجلد، تهران، ۱۳۹۰/۱۹۷۰.
- طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، قم، ۱۳۹۴/۱۹۷۳.
- طوسی، محمد بن حسن، الاصول الاربعة ماء، کتاب خطی، دانشگاه تهران، شماره ۲۶۲، ۱۹۶۲.
- عباس اقبال، خاندان نوبختی، تهران، ۱۳۸۶/۱۹۶۶.
- عبدالمحسن عباد، عقاید اهل السنة والائثر فی المهدی المنتظر، بخش اول، الهادی، جلد اول، قم، ۱۳۹۱/۱۹۷۱، صفحات ۴۲-۳.
- علی، صالح احمد، ادارت بغداد فی العصور العباسیة العلوی، سمر، سی و سوم (۱۹۷۷)، ۱۲۶-۱۴۶.
- علی، صالح احمد، المذائین فی المصادر العربیة، سمر، بیست و سوم، ۶۶-۴۷.
- علق، حسین صبیح، الشعراء والکتاب فی العراق فی القرن الثالث الهجری، بیروت، ۱۹۷۵.
- عمید، طاهر مظفر، بغداد، نجف، ۱۹۶۷.
- عاسلی، بهاء الدین (متوفی ۱۰۳۱/۱۶۲۲)، الرسالة الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، کتابخانه اداره هند، کتاب خطی عربی ۲۱۶۱، دهلی، شماره عربی ۷۱۹.
- قرطبی، عریب بن سعد (متوفی ۳۶۶/۹۷۶)، حلة قادریخ الطبری، لیدن، ۱۸۹۷.
- عصفری، عباد بن یعقوب رواجینی (متوفی ۲۵۰/۸۶۴)، اهل ابوسعید العصفری، کتاب خطی، دانشگاه تهران، شماره های ۲۶۲ و ۱۹۶۲.
- عسکری، نجم الدین جعفر بن محمد، المهدی الموعود المنتظر، مجلدات ۱-۲، بیروت، ۱۳۹۷/۱۹۷۷.
- غرفینی، محی الدین موسوی، الاجتهاد والفتوا فی عصر المعصوم و غیبه، بیروت، ۱۹۷۸.
- فضلی، عبدالهادی، فی انتظار الامام، بیروت، ۱۹۷۲.
- فیاض، عبدالله، قادیخ الامامیه و اسلافهم من الشیعه، بغداد، ۱۹۷۲.
- فیاض، عبدالله، قادیخ التزییه عند الامامیه و اسلافهم من الشیعه، بغداد، ۱۹۷۲.
- قاضی عبدالجبار، ابوالحسن (متوفی ۴۱۵/۱۰۲۴)، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، جلد ۲، بخش ۱-۲، مبحث «الامام»، قاهره، ۱۹۶۳.
- قلقشاندی، احمد بن علی (متوفی ۸۲۱/۱۴۱۸)، موع العشی، ۴ مجلد، قاهره، ۱۹۶۳.
- قندوری، سلیمان، ینابیع الموده، الاستان، تاریخ ندارد.
- قرشی، باقر شریف، حیاة الامام الحسن بن علی، نجف، ۱۹۷۳.
- قزوینی، حمد الله مستوفی (متوفی ۷۴۰/۱۳۴۰)، نزهة القلوب، بخش جغرافیا، ترجمه لوسترنج (Le Strange)، لیدن، ۱۹۱۹.
- قزوینی، محمد بن یزید (متوفی ۲۷۵/۸۸۹)، منن ابن هاجه، ۲ مجلد، قاهره، ۱۹۷۲.
- قفطی، علی بن یوسف (متوفی ۵۶۸/۱۱۷۲)، قادیخ الهکماء، لیبتریک، ۱۹۰۳.
- قمی، علی بن ابراهیم (متوفی ۳۰۷/۹۱۹)، التفسیر، نجف، ۱۳۸۶/۱۹۶۶.
- قمی، سعد بن عبدالله اشعری (متوفی ۲۹۹/۹۱۱)، کتاب المقالات والفرق، ویراسته محمد

- جواد مشكور، تهران، ١٩٦٣.
- كنجى، محمد بن يوسف (متوفى ١٢٦٠ / ٦٥٨)، البيان فى اخبار صاحب الزمان، تبريز، ١٣٢٣.
- كشى، محمد بن عمر بن عبدالعزيز (متوفى ٩٥١ / ٣٤٠)، اختيار معرفة الرجال، مشهد، ١٣٤٨.
- كراجكى، ابو الفتح محمد بن على عثمان (متوفى ٤٤٩ / ١٠٥٧)، كنز الفوائد، شامل پنج ناسه: رسالة البيان عن جمل الاعتقادات اهل الام، رسالة فى وجوب الامامة، رسالة فى اصول الفقه، رسالة البرهان على صحة طول عمر صاحب الزمان، رسالة التعجب من الكراجكى. كندى، محمد بن يوسف (متوفى ٩٤٦ / ٣٣٥)، ولاية مصر، بيروت، ١٩٥٩ / ١٣٧٩.
- كبيسى، حمدان عبد المجيد، عصر الخليفة المقتدر بالله (٩٥٠-٩٣٢ / ٩٠٧)، نجف، ١٣٩٤ / ١٩٧٤.
- كلينى، محمد بن يعقوب (متوفى ٣٢٩ / ٩٤١)، الكافى فى علم الدين، ٦ مجلد، تهران، ١٣٨١ / ١٩٦١.
- كلينى، محمد بن يعقوب، الروضة من الكافى، تهران، تاريخ ندارد.
- كلپايگانى، لطف الله صافى، منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر، چاپ دوم، تهران، تاريخ ندارد.
- گلذير، ا.، العقيدة والشريعة فى الاسلام، ترجمه محمد يوسف، قاهره، ١٩٥٩ / ١٣٧٨.
- ليشى، سمير مختار، جهاد الشيعة فى العصر العباسى الاول، بيروت، ١٩٧٦.
- مجلسى، محمد باقر (متوفى ١١١١ / ١٦٩٩)، بحار الانوار، مجلدات ٥٤-٥٠، تهران، ١٣٧٦ و بعد.
- مسعودى، على بن حسن (متوفى ٣٤٦ / ٩٥٧)، اثبات الوصاية، نجف، ١٩٥٥.
- مسعودى، على بن حسن، مروج الذهب و مدائن الجوهر فى التاريخ، ٩ مجلد، پاریس، ١٩٦١-٧٦.
- مسعودى، على بن حسن، التنبيه والارشاف، بغداد، ١٣٥٧ / ١٩٣٨.
- ميرلوحى، سيد (متوفى قرن دوازدهم / قرن عهدهم) كفاية المهتدى فى معرفة المهتدى، كتاب خطى، كتابخانه دانشگاه تهران، مجموعه مشكوة.
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان (متوفى ٤١٣ / ١٠٢٢)، اوائل المقالات فى المذاهب و-المعتقدات، تبريز، ١٣٧١.
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الفصول العشرة فى الفقه، نجف، ١٣٧١ / ١٩٥١.
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، نجف، ١٣٩٢ / ١٩٧٢.
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، المقنع فى الفقه، قم، ١٩٦٦.
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، تصحيح اعتقادات الاماميه، تبريز، ١٣٧١ / ١٩٥١.
- محقق حلى، جعفر بن حسن (متوفى ٦٧٦ / ١٢٧٧)، المقنن فى شرح المختصر، قم، ١٣٦٨ / ١٩٤٨.

- مرتضی، علی بن حسین (متوفی ۴۳۶/۱۰۴۴)، مسئله وجیزه فی الغیبه، بغداد، ۱۹۵۵.
- مرتضی، علی بن حسین، الشافی فی الامامه، تهران، ۱۳۰۱/۱۸۸۳ و نیز خلاصه آن توسط طوسی، الشافی، ۴ مجلد، نجف، ۱۹۶۳.
- مرتضی، علی بن حسین، الفصول المختارة من العیون والمحاسن للمفید، نجف، ۱۹۶۶.
- قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج (متوفی ۲۶۱/۸۷۵)، صحیح مسلم، ۴ مجلد، قاهره، ۱۳۷۷/۱۹۵۷.
- مظفر، محمدرضا، مقیفه، نجف، ۱۹۶۵.
- نجاشی، احمد بن علی بن احمد (متوفی ۴۵۰/۱۰۵۸)، کتاب الرجال، تهران، تاریخ ندارد.
- ناجی، عبدالجبار، تاریخ الطبری مصدراً عن ثورة الزنج، المورد، هفتم، شماره ۲ (۱۹۷۸)، صفحات ۹۲-۳۷.
- ناجی، عبدالجبار، التنظيم العسكري لجيش صاحب الزنج، المورخ العربی، هفتم (۱۹۷۸)، ۱۵۷-۱۱۶.
- نویختی، حسن بن موسی (متوفی قبل از ۳۱۰/۹۲۲)، فرق الشیعه، ویراسته دیترلیتزیک، ۱۹۳۱، و نجف، ۱۹۶۳.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم (متوفی ۳۶۰/۹۷۰)، کتاب الغیبه، تبریز، ۱۳۱۷/۱۸۹۹.
- نراقی، حسین بن احمد (متوفی ۱۳۳۲/۱۹۱۳)، تاریخ الکوفه، نجف، ۱۳۷۹/۱۹۶۰.
- هیشمی، ابن حجر (متوفی ۹۷۴/۱۵۶۵)، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل الزیغ والمزندقه، قاهره، ۱۳۱۲/۱۸۹۴.
- هلالی، سلیم بن قیس عسری کوفی (متوفی ۹۰-۸۰/۷۰۸-۶۹۹)، اصل سلیم بن قیس، نجف، تاریخ ندارد.
- یافعی فاسی، محمد بن احمد حسنی (متوفی ۸۳۲/۱۴۲۹)، العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، قاهره، ۱۹۵۹.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح (متوفی ۲۸۴/۸۹۷)، تاریخ الیعقوبی، مجلدات ۱-۳، نجف، ۱۹۶۴.
- یاقوت حموی (متوفی ۶۲۶/۱۲۲۸)، اشاد الادیب، ویراسته مارکولیوت، مجلدات ۱-۷، لندن، ۲۳-۱۹۰۸.
- یاقوت حموی، معجم البلدان، ۴ مجلد، ویراسته دوستفلد، لپتزیگ، ۷۰-۱۸۶۶.
- یوسف، عبدالقادر احمد، الامام الرضا ولی عهد المأمون، بغداد، ۱۹۴۵.

ب- مآخذ خارجی

Bacharach, Jere L., *A Near East Studies Handbook*, Seattle and London, 1976.

al-Baghdadi, *Moslem Schisms and sects (al-Farq bayn al-Firaq)*.

tras. from Arabic by K.C. Seelye, New York, 1966.

Bosworth, C.E., *The Islamic Dynasties*, Edinburgh, 1967.

Brockelmann, Carl, *Geschichte der Arabischen Literatur*, 2nd rev. ed., 2 Vols., Leiden, 1943-49.

Brockelmann; Carl, *Geschichte der Arabischen Literatur*, Supplement, 3 Vols., Leiden, 1937-42.

Donaldson, D. M., *The Shi'ite Religion; A History of Islam in Persia and Irak*, London, 1933.

Eliash, J., «Hasan al-Askari», E.I.², III.

Fyze, A.A., *A Shi'ite Creed*, a translation of *Risalat al-I'tiqadat* of al-Saduq al-Qummi, London, 1942.

Gibb, H.A.R., «*Abu al-Saraya*», E.I.²

Goldziher and Tritton, A.S., «*Bada*», E.I.², I.

Grunebaum, G.E. Von, *Classical Islam, A History 600-1258*, trans. by K. Watson, London, 1970.

al-Hasani, Jihad, *The Question of Imama, Political and Religious Authority in Twelver Shi'ite Thought*, Ph.D. Thesis, Manchester, 1974.

Hodgson, M.G.S., «*How did the early Shi'a become Sectarian?*» J.A.O.S., LXXV (1955), pp 1-13.

Hodgson, M.G.S., «*Dja'far al-Sadiq*», E.I.², II.

Ibn Hisham, *Das Leben Muhammads*, ed. by Wustenfeld, Göttingen, 1859.

Ivanow, W., *The Alleged founder of Isma'ilism*, Bombay, 1946.

Ivanow, W., «Ismailis and Qarmatians», *Journal of Bombay Branch of the Royal Asiatic Society*, XVI (1940), 43-85.

Ivanow, W., *The Rise of the Fatimids*, Bombay, 1946.

Javad Ali, «*Die beiden ersten Safire des Zwölften Imams*», in *Der Islam*, XXV (1939), 197-227.

Kohlberg, E., «*From Imamiyya to Ithna-Ashariyya*», Bulletin of S.O.A.S., London Univ., XXXIX, Part 3 (1976), 521-534.

Lewis, B., *The Origin of Isma'ilism*, Cambridge, 1940.

Lewis, B., «*Abu al-Khattab*», E.I.²

Lewis, B., «*Ali al-Rida*», E.I.², I.

Lewis, B., «*al-Askari*», E.I.², II.

Lewis, B., «*Bab*», E.I.², I.

Macdonald, D.B., «al_Ghayba», E.I.², II.

Macdonald, «al_Mahdi», E.I.¹, III.

Madelung, W., «Kamati», E.I.², IV.

Massignon, L., *La Passion de Husayn Ibn Mansur Hallaj*, 3 Vols., Gallimard, 1975.

Massignon, «Nusairi», E.I.¹, III.

Omar, F., «Some aspects of the °Abbasid_Husaynid relations during the early Abbasid Period (132-193/750-809)», *Arabica*, XXII(1975), 170-9.

Omar, F., «Some observations on the reign of the °Abbasid caliph al_Mahdi (158-169/775-785)», *Arabica*, XXI (1974), 139-150.

Osman, Muhammad Salih, *Mahdism in Islam up to 260 A.H./874 and its relation to Zoroastrian, Jewish and Christian Messianism*, Ph.D. Thesis, Edinburg University, 1976.

Rajkowski, W.W., *Early Shi'ism in Iraq*, Ph.D. Thesis, School of Oriental and African Studies, 1955.

Ramyar, Mahmud, *Shaykh Tusi, The life and work of a Shi'ite leader*, Ph.D. Thesis, Edinburgh, 1977.

Sachedina, A.A., *The Doctrine of Mahdism in Imami Shi'ism*, Ph.D. Thesis, University of Toronto/1976.

Sachedina, «A Treatise on the Occultation of the Twelfth Imamite Imam», *Studia Islamica*, XLVIII (1978)/109-124.

Shaban, M.A., *Islamic History, A new interpretation*, Vol. 2 (750 - 1055/132-448), Cambridge, 1976.

Shakir, M.H. trans., *The Holy Qur'an, Arabic and English translation*, Tehran, 1978.

Sourdel, D., «The °Abbasid Caliphate», C.H.I., Vol 1, *The Central Islamic Lands*, ed. by P.M. Holt, A.

Lambton and B.Lewis, Cambridge, 1970, 104-39.

Lambton, «Banu Furat», E.I.²

Strothmann, R., «Musa al Kazim», E.I.¹, III.

Strothmann, R., «Muhammad b. °Ali al_Rida», E.I.¹, III.

Strothmann, «Shi'a», E.I.¹, IV.

al_Tikriti, B.K., *The Religious Policy of al-Mutawakkil °ala Allah al-°Abbasi (232-47/847-68)*, M.A. Thesis, Institute of Islamic Studies, Mc

Gill University/1969.

al-Tikriti, B.K., *The Struggle for Power in 'Abbasid caliphate between the years 247/861 and 256/868*, Ph.D.

Thesis, Edinburgh University, 1972.

Tuker, W.T., «Rebels and Gnostics, al-Mughira b. Sa'id and al-Mughiriyya», *Arabica*, XXII (1975), 33-47.

Tuker, W.T., «Abu Mansur al-'Ijli and Mansuriyya, A Study in the Medieval terrorism», *Der Islam*, LIV (1977).

Watt, W.M., *The Formative Period of Islamic Thought*, Edinburgh, 1973.

Watt, W.M., «The Rafidites: A Preliminary Study», *Oriens*, XVI (1963), 110-21.

Watt, W.M., «The Reappraisal of 'Abbasid Shi'ism», *Arabic and Islamic Studies in Honour of Hamilton A.R. Gibb*, ed. by George Maqdisi, Leiden, 1965, 638-54.

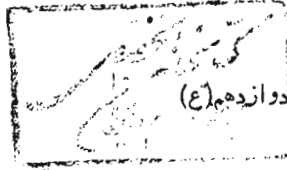
Watt, W.M., «Sidelights on early Imamite Doctrine», *Studia Islamica*, EX fasciculo XXXI°, Memoriae J. Schacht Dedicato, Paris, 1970, 287-98.

Wensinck, A.J., and Mensing, J.P., *Concordance et Indices de la Tradition Musulmane*, Leiden, 1969.

فهرست اختصارات

بکار رفته در یادداشتها و کتابنامه

- ازدی، ازدی، یزید بن محمد، قادیخ الموحل، قاهره، ۱۳۸۷/۱۹۶۷.
- ب. فرق، بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، بیروت، ۱۳۹۳/۱۹۷۳.
- البدایه، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ۱۴ مجلد، بیروت، ۱۳۸۶/۱۹۶۶.
- بهار، مجلسی، محمدباقر، بهار الانوار، ۱۱ مجلد، تهران، ۱۳۹۵-۱۳۷۵/۱۹۵۶.
- ۱۹۷۵.
- ب. صحیح، بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، لیدن، ۱۹۰۸-۱۸۶۳.
- دلایل، طبری، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامه، نجف، ۱۳۶۹/۱۹۴۹.
- د. منن، سجستانی، ابوداود، منن ابی داود، قاهره، ۱۳۷۰/۱۹۵۱.
- فخری، ابن طهطا، محمد بن علی، الفخری فی الآداب والآداب السلطانیه، قاهره، ۱۳۴۵/۱۹۲۹.
- فصل، ابن حزم، علی بن محمد، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، قاهره، ۲۱-۱۳۱۷.
- الفصول العشره، مفید، محمد بن نعمان، الفصول العشره فی الغیبه، نجف، ۱۳۷۱/۱۹۵۱.
- الفصول المختاره، سرتضی، الفصول المختاره من العیون والمحاسن للمفید، دو جلد، نجف، ۱۹۶۶.
- عبر، ابن خلدون، العبر و دیوان المبتدء والخبر، ۷ مجلد، قاهره، ۷-۱۲۸۴/۱۸۶۷.
- ۱۸۷۰.
- اختیار، کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال، مشهد، ۱۹۷۳.
- علل، صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، نجف، ۱۳۸۵/۱۹۶۶.
- الارشاد، مفید، محمد بن علی بن نعمان، الارشاد، نجف، ۱۹۷۳، ترجمه انگلیسی Balagha Books، ۱۹۸۱.
- اثبات، مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیه، نجف، ۱۹۵۵.
- ج. وزراء، جهشیاری، محمد بن عبدوس، کتاب الوزراء والکتاب، قاهره، ۱۳۵۷/۱۹۳۹.
- الکافی، گلینی، محمد بن یعقوب، الکافی فی علم الدین، ۶ مجلد، تهران، ۱۳۸۱/۱۹۶۱.



۱۹۶۱.

- کمال، صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، ۱۳۹۵ / ۱۹۷۵.
الکامل، ابن اثیر، عزالدین علی، الكامل فی التاریخ، ۹ مجلد، لیدن، ۱۸۵۱-۷۶.
خاطب، مخاطب بغدادی، قاریخ بغداد، ۴ مجلد، قاهره، ۱۳۴۹ / ۱۹۳۱.
کندی، کندی، محمد بن یوسف، کتاب دلات مصر، بیروت، ۱۳۷۹ / ۱۹۵۹.
مقاتل، اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، قاهره، ۱۳۶۸ / ۱۹۴۹، نیز نجف، ۱۹۶۵.
مال، شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، کتاب الملل والنحل، لندن، ۱۲۶۳ / ۱۸۴۶.
میزان، ذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ۴ مجلد، قاهره، ۱۹۶۳.
المنتظم، ابن جوزی، عبدالرحمان، المنتظم فی التاریخ الملوك والامم، حیدرآباد، ۱۳۵۷ / ۱۹۳۹ و بیروت، ۱۹۷۴.
مروج، مسعودی، عبدالله بن حسن، مروج الذهب والمعادن الجواهر، ۹ مجلد، پاریس،

۱۸۶۱-۷۶.

- م. صحیح، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، قاهره، ۱۳۷۷ / ۱۹۵۶.
النجاشی، نجاشی، احمد بن عباس، کتاب الرجال، تهران، تاریخ ندارد.
ن. فرق، نویختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، لیبزیک، ۱۹۳۱، همچنین نجف،
۱۹۶۳.
نجوم، ابن تغری بردی، ابوالمحاسن، النجوم الزاهره فی الملوك مصر والقاهره، ۲ مجلد، قاهره، تاریخ ندارد.

- ق. مقالات، سعد اشعری قمی، کتاب المقالات والفرق، تهران، ۱۹۶۳.
طبری، طبری، محمد بن جریر، قاریخ الرسل والملوك، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱.
ط. الفهرست، طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، مشهد، ۱۹۷۲.
ط. الغیبه، ایضاً، کتاب الغیبه، تبریز، ۱۳۲۲ / ۱۹۰۴.
الترمذی، ترمذی، محمد بن عیسی، منن الترمذی، قاهره، ۱۳۵۶ / ۱۹۳۷.
عیون، صدوق، عیون اخبار الرضا، نجف، ۱۹۷۰.
وفیات، ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان، ۲ مجلد، قاهره، ۱۲۹۹ / ۱۸۸۲.
الیعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، التاریخ، ۳ مجلد، بیروت، ۱۳۷۵ / ۱۹۵۵.